

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

«اهل سنت»



دکتر آیه طراز آخوند گلشاهی



سوره النور

سوره‌ی النور مدنی است و همگی آیات آن در مدینه بر مصطفی ﷺ فرود آمده است و شصت و چهار آیت است که در آن شش آیه منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به مردان خود سوره‌ی مائده و به زنان خود سوره‌ی نور بیاموزید»، موضوع و محور این سوره تربیت است تربیتی که آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی را در بر می‌گیرد چون سوره‌ی نور در برگیرنده‌ی آیه‌ای نورانی و درخشان است چنانکه خداوند تعالی فرمود: (الله نور السموات و الارض...) سوره نور نامیده شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

این سوره‌ای است که نازلش کرده‌ایم و مقررش داشته‌ایم و در آن آیه‌های روشن نازل کرده‌ایم شاید آنها اندرز گیرند. (۱)

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

مبتدا محذوف - سُورَةٌ: خبر

این سوره‌ای است که آن را از عالم قدس بواسطه‌ی جبرئیل وحی کرده‌ایم و احکام آن را واجب نموده‌ایم و آیت‌های روشن و واضحی که دال بر وحدانیت خدای یکتا و حدود و احکامند در آن فرستادیم تا اینکه بند گیرید و از محارم بپرهیزید.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَشَهِدَا عَدَاهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

زن زناکار و مرد زناکار هر یک از آنها را یکصد تازیانه بزنید و اگر بخدا و روز دیگر ایمان دارید، در کار دین خدا نسبت به آنها مهربانی نکنید، و گروهی از مؤمنان در کار مجازاتشان حضور یابند. (۲)

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ

مِائَةَ جَلْدَةٍ: صد تازیانه، مفعول مطلق - جَلْدٌ: جلد زدن تازیانه یا غصاست، آنگاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زنا: عبارت از نزدیکی جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون خطبه‌ی نکاح. از جمله آن حکمها که ما بیان کردیم آنست که واجب گردانیدیم که زن زانیه (زن زناکار) و مرد زانی (مرد زناکار) را که هر دو آزاد و بالغ و عاقل و هر دو بکر یعنی زن شوهر ندیده و مرد زن حلال نداشته باشد یعنی غیر محصن باشند صد تا زیانه بزنید، اما اگر هر دو مملوک باشند، یعنی آزاد نباشند حد ایشان نیمه حد مردان آزاد و زنان آزاد است یعنی پنجاه ضربه شلاق که رب العالمین در جای دیگر گفت (فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب) و اما اگر هر دو محصن باشند یعنی زن شوهر حلال دیده و مرد زن حلال دیده حد ایشان رجم است (سنگسار کردن). و شرایط محصن بودن آزادی و بلوغ و عقل در اسلام آمده است.

شرائط الاحصان ست آنت	متی اختل شرط فلا ترجما
بلوغ و عقل و حریه	و دین و نقد ارتداد هما
و وطء بمقد صحیح لمن	غدت مثله فی الذی قد ما

همانطوریکه در آیات بالا آمده است و قتی رجم واجب می‌شود که زانی محصن باشد.

۱- بالغ یعنی کودک نباشد. ۲- عاقل، عاقل باشد نه دیوانه.

۳- حریه، آزاد باشد نه غلام. ۴- دین، مسلمان باشد نه کافر.

۵- وطی کرده باشد. ۶- تزوج به نکاح صحیح کرده باشد.

در این موقع سنگسار می‌شوند لذا اگر مرد قبلاً با کتیزی ازدواج نموده یا با دیوانه‌ای یا با دختر نای بالغی یا با زنی کافره زنا نموده است سنگسار نمی‌شود. بلکه حدش از سنگسار به یکصد ضربه شلاق تخفیف پیدا می‌کند. زن هم وقتی سنگسار می‌شود که دارای صفات گذشته باشد لهذا اگر زن قبلاً با غلامی (برده) ازدواج نموده یا با دیوانه‌ای یا با پسری نابالغ یا با مردی کافر زنا کرده است سنگسار نمی‌شود.

بلکه حد شرعی آن همان یکصد ضربه شلاق است. اما امام شافعی اسلام را شرط نمی‌داند.

البته مسئله زنا، به دو طریق ثابت می‌شود ۱- شاهد ۲- اقرار:

تعداد شهود در ثبوت زنا چهار نفر عادل می‌باشد و اقرار کردن آن باشد که شخص عاقل و بالغ چهار مرتبه در چهار مجلس بر خود به این عمل زنا اقرار نماید. باید حاکم شرع زنا کننده را برای اجراء حد به بیانان ببرد و به سنگ ریزه او را سنگسار نمایند تا بمیرد. شلاق باید بر تمام اعضای مجرم به استثنای سر و رو و شرمگاه زده شود. در تمام حدود مجرم اگر مرد باشد باید ایستاده حد زده شود نه دراز کشیده و اگر زن باشد نشسته حد زده شود. مستحب است که در موقع سنگسار نمودن زن حفره‌ای کنده شود که پستان وی پوشیده شود تا در موقع سنگسار عورتش در انظار برهنه نگردد.

وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِسَارِقَةٍ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ تَوَاقِفُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

وَلَا تَأْخُذْكُمْ: فعل مضارع مجزوم - کم: مفعول به - رَأْفَةٌ: فاعل

نباید رأفت و محبت کاذب در حق این دو زنا کننده شما را فرا گیرد یعنی تحت تأثیر عواطف و احساسات انسانی و اسلامی قرار نگیرید اگر شما به خدا و به روز قیامت ایمان دارید پس در اجرای حدود و احکام الهی ثابت قدم و یابرجا باشید.

وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

ل: امر - وَلْيَشْهَدْ: فعل مضارع (امر غایب) - عَذَابَهُمَا: مفعول به - طَائِفَةٌ: فاعل

و در وقت عذاب برای زانیه و زانی و اجرای حدود شرع، باید که گروهی از مؤمنان در محل اجرای حکم حضور داشته باشند و مجازات آنان را مشاهده کنند.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۲﴾

مرد زناکاره جز زن زناکار یا مشرک نگیرد و زن زناکار نیز جز مرد زناکار یا مشرک نگیرد و این کنار برای مؤمنان حرام شده است. (۳۲)

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً

الزَّانِي: مبتدا - لَا يَنْكِحُ: مضارع نفی - (هو) فاعل، جمله خبر

در ابتدای اسلام نکاح زانیه حرام بود و بنا به رای اکثر تلمذاء حکم این آیه با آیه ۳۲ همین سوره (وانکحوا الا یامی منکم) منسوخ گشته است مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک که هنوز توبه نکرده باشد ازدواج نکند. این امر یعنی ازدواج با زناکاران و مشرکان موجب تهمت دیگران قرار گرفتن است چه بسا فرزندی بدینا آید که از نطفه‌ی وی نباشد لذا برای مرد مسلمان شایسته نیست با زن فاسق که فاسق بودن آن زن محرض مرد بوده باشد ازدواج کند و زن نیز این امر را در نظر بگیرد.

وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ

و زن زناکار جز با مرد پلید و زناکار یا مشرک نکند. بیت:

هر کس مناسب گهر خود گرفت یار
بلبل به باغ رفت و زغن سوی خار زار

وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

وَحَرِّمَ: فعل ماضی مجهول - ذَلِكَ: نایب فاعل محلاً مرفوع

زیرا که چنین ازدواجی یعنی ازدواج زن مؤمن و پاکدامن با مرد زناکار و یا ازدواج مرد مؤمن و پاکدامن با زن زناکار بر مؤمنین حرام کرده شده است. این آیه با آیه ۳۴ از همین سوره به اتفاق اکثر علماء منسوخ شده است.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾

کسانی که به زنان عیفت و پاکدامن نسبت زنا دهند و آنگاه چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه به آنها بزنید و هیچوقت شهادتی از آنها نپذیرید که آنها فاسقاند. (۴)

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَالَّذِينَ يَرْمُونَ: مبتدا - يَرْمُونَ: فعل مضارع - فاعل (و) - الْمُحْصَنَاتِ: مفعول به - فَاجْلِدُوهُمْ: فعل امر - (و) فاعل - هم: مفعول به، جمله خبر الذين

و آنانکه زن محصنه و پاکدامن را نسبت زنا می دهند و سپس چهار مرد بالغ و عاقل و مسلمان را برای هتحت ادعای خود نمی آورند و در محکمه حاضر نمی کنند پس منهم کنندگان را هشتاد تازیانه بزنید و هیچوقت آن شخص را برای گواهی نگیرید که او به جهت اتهام بی مورد استحقاق شاهد بودن را ندارد.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْفَاسِقُونَ: خبر

و چنین کسانی که به هشتاد ضربه شلاق به جهت منهم ساختن زن محصنه محکوم شده اند، از فاسقین هستند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

مگر کسانی که از پس این، توبه آورده و اصلاح آمده اند که خدا آمرزگار و رحیم است. (۵)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا

الَّذِينَ: مستثنی - تَابُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

مگر آن کسانی که قبل از اجرایی حد و یا بعد از اجرایی آن توبه کنند و خود را به صلاح آرند در مذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه می تواند حق شهادت دادن را داشته باشد خداوند از ایشان صرف نظر می کند یعنی با توبه صفت فسق از وی رفع می شود اما حد قذف یعنی نسبت دادن تهمت زنا به شخص مومنه با توجه به اتفاق فقها ساقط نمی شود و از بین نمی رود.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله اسم ان - غَفُورٌ: خبر ان - رَحِيمٌ: خبر دوم ان

بدرستی که خداوند آمرزنده گناهان بندگان است و بر توبه کنندگان رحیم و مهربان است.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاحَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ

الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾

و کسانیکه به همسران خویش نسبت زنا دهند و گواهانی جز خویشان نداشتند، یکیشان چهار بار به نام خدا شهادت دهد که او راستگوست. (۶)

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شَهَادَةٌ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ آبَائِهِمْ أَرْبَعٌ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ
وَالَّذِينَ: مبتدا - شَهَادَةٌ: مبتدا - أَرْبَعٌ: خبر، جمله خبر الذین

و آنانکه به همسر خویش نسبت زنا می دهند و گواهانی غیر از خود برای ادعای خود ندارند پس واجب است یکی از زن و شوهر برای اثبات ادعای خود برای اینکه به هشتاد ضربه شلاق محکوم نشوند باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهند، و چهار بار به نام خدا سوگند خورند.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که: عویمر نزد عاصم بن عدی که رئیس قبیله بنی اجران بود آمده و گفت: شما در مورد شخصی که با زن خود شخص دیگری را ببیند چه می گوید؟ آیا او را بکشد؟ در این صورت شما او را خواهید کشت، یا اینکه کار دیگری بکند؟ حکم آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم بپرس.

عاصم رضی الله عنه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از سوال کردن بدشان آمده و آن را عیب شمردند.

عویمر رضی الله عنه آمده و در این مورد از عاصم رضی الله عنه استفسار نمود، عاصم رضی الله عنه گفت که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از سوال کردن بدشان آمده و آن را عیب شمردند.

عویمر رضی الله عنه گفت: به خدا قسم تا خودم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نپرسم موضوع را فرو نخواهم گذاشت، و خودش نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! کسی با زن خود شخص دیگری را ببیند، اگر آن شخص را بکشد، شما او را به جایش خواهید کشت، آیا باید چکار کند؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: خداوند متعال در مورد تو و همسر تو قرآن را نازل نموده، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله طوری که در قرآن آمده است امر به ملاحظه نموده و لعان را جاری ساختند.

بعد از آن عویمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اگر همسرم را در چنین حالتی نگاهدارم ظلم کرده ام، و همان بود که او را طلاق داد، و این روش سستی گردید برای هر کسی که با زنت ملاحظه^۱ می نماید.

بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نگاه کنید اگر این زن طفلی به دنیا آورد که سیاه چهره بوده و چشمان سیاه و سریش چاق، و ساق هایش کلان و درشت باشد، فکر نمی کنم که عویمر در موردش جز راست چیز دیگری گفته باشد، و اگر طفلی آورد که مانند (وحره) سخن زده ای است سرخ رنگ که در دشتها زندگی می کند سرخ رنگ بود، فکر نمی کنم که عویمر در موردش جز دروغ چیز دیگری گفته باشد. و هنگامی که آن زن طفلش را به دنیا آورد، به همان صفتی بود که پیغمبر خدا در جهت تصدیق عویمر توصیف نموده بودند، و آن طفل به مادرش منسوب گردیده و به نام او یاد می شد.

^۱ - ملاحظه: یعنی زنت را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند تا حاکم به آنان حکم گواهی و سوگند را جاری کند.

إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

ه: اسم آن - ل: مزحلقه - من الصادقین: جار و مجرور خبر آن.

تا اینکه ثابت کند آنچه که همسر خود را نسبت به زنا متهم کرده است راستگوست و دروغگو نیست.

وَالْخَمِيسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾

و شهادت پنجم اینکه اگر دروغگو باشد لعنت خدا بر او باد. (۷)

وَالْخَمِيسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

الْخَمِيسَةُ: مبتدا - لَعْنَتَ: اسم آن - عَلَيْهِ: جار و مجرور خبر آن، جمله خبر الْخَمِيسَةَ

شوهر بعد از چهار بار گواهی دادن بخدای که بگوید آنچه که من در حق این زن از زنا نسبت می‌دهم راست است و شهادت پنجم او آن باشد که بگوید اگر دروغ بگویم لعنت خدا بر من باد. و چون این گواهی‌ها با سوگند اجرا شد، میان آن‌ها جدایی به عمل می‌آید و زن بر وی حرام ابدی گردیده و بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَذُرُّهَا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

و چهار بار شهادت زن به نام خدا که شوهرش دروغگوست، مجازات را از او ساقط می‌کند. (۸)

وَيَذُرُّهَا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ

يَذُرُّهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - الْعَذَابَ: مفعول به

اگر زن چهار بار به خدا شهادت دهد و گواهی دهد بدرتی که شوهرش از آنچه که به او از زنا نسبت می‌دهد دروغگوست با این شهادت عذاب و حد شرع از او دفع کرده می‌شود. برآستی او آنچه نسبت می‌دهد از دروغگویان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: هلال بن امیه نزد پیغمبر خدا ﷺ همسرش را متهم نمود که با (شریک بن سمحاء) زنا نموده است، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «یا شاهد آورده یا پشتت را آماده شلاق خوردن نما» گفت: یا رسول الله! اگر کسی از ما شخصی را بالای همسرش می‌بیند، باید آنرا به همان حالت گذاشته و خودش به جستجوی شاهد برآید؛ پیغمبر خدا ﷺ باز همان سخن را تکرار نمودند که: «یا شاهد آورده و یا پشتت را آماده شلاق خوردن نما».

هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را پیغمبر بر حق فرستاده است که من راست می‌گویم، و از خدا می‌خواهم که وحی را نازل ساخته و پشتم را از شلاق خوردن خلاص نماید، و همان بود که جبرئیل آمده و این آیه را نازل نمود ﴿و کسانی که همسرانشان را متهم به زنا می‌کنند...﴾ تا اینجا که می‌فرماید: ﴿... اگر از راست گویان باشد﴾ قرائت نمود.

پیغمبر خدا ﷺ برگشته و به طلب آن زن فرستادند، و هلال آمده و شهادت داد، و پیغمبر خدا ﷺ می گفتند: «خداوند می داند که یکی از شما دو نفر بقیماً دروغگو هستید، آیا کدام یکی از شما توبه نمی کنید؟» بعد از آن همسر هلال برخاسته و شهادت داد، چون به مرتبه پنجم رسید، او را متوقف ساخته و گفتند: این مرتبه پنجمین موجب لعنت است.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید که آن زن متردد گردیده و سرش را به زیر انداخت تا جایی که فکر کردیم شاید از قول خود رجوع نماید، ولی او گفت که: قوم خود را در باقی مانده‌ی روز فضیحت نخواهم کرد، و به شهادت دادنش ادامه داد، و پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «نگاه کنید اگر این زن طفلی به دنیا آورد که چشمانش سیاه، سرشش چاق، و پاهایش درشت بود، آن طفل از شریک بن صحام خواهد بود» و بجهت او به همان صفت بود، و پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر حکم کتاب خدا نمی بود، من با این زن موقف دیگری می داشتم».

وَالْغَمُوسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ①

شهادت پنجم آنکه اگر شوهرش راستگو باشد غضب خدا بر او باد. (۹)

وَالْغَمُوسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ

غَضِبَ، اسم آن - عَلَيْهَا، جار و مجرور خیر آن

و گواهی پنجم زن آن باشد که زن بگوید خشم خدای بر من باد اگر این مرد در نسبت به من راستگوی باشد و یا اینکه مرتکب زنا شده باشم، به نزد ابوحنیفه حکم لواط، حکم زنا نیست و از آن جا که مهر به آن تعلق نمی گیرد، حد هم به آن تعلق نمی گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می گیرد. اما دو نژاد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمد، حکم زناست، حکم هم جنس بازی زنان و جلق مرد آنست که باید تعزیر و تأدیب و توبیخ شوند، و حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق چهار مذهب تعزیر فاعل آن با صلاح حدید قاضی است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ②

اگر کرم خدا و رحمت وی شامل شما نبود [چه ها می شد] که خدا توبه پذیر و فروزان است. (۱۰)

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

فَضْلٌ، مبتدا - خبر محذوف

و اگر رحمت و کرم و بخشش خداوند شامل حال شما نمی بود چه بدبخشی ها که حاصل می شد و او بسیار توبه پذیر است از بندگان تائب توبه را می پذیرد و در حدود احکام حکم کننده است. نظم

اگر توبه مددکار گنهکار نبودی که او را بسر حد کرم راه نمودی؟
یا در توبه نبودی که در فیض گشودی رنگ غم از آئینه عاصی که زدودی؟

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا نَحْسِبُهُمْ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا
 أَكْسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

کسانیکه به این ذرّوغ بزرگ بیرداختند، عصبه‌ای از شمایند، آن را برای خودتان شری میندارید، که برای شما خیری است، هر یک از آنها به اندازه عمل خویش از این گناه دارد و آنکس از منافقان که منشاء این بهتان بزرگ گشت به عذاب سخت معذب خواهد شد. (۱۱)

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ
 الَّذِينَ: اسم ان - عُصْبَةٌ: خیر ان

در کشف الاسرار آمده کسانیکه این تهمت بزرگ را (افک عظیم) در حق عایشه سرهم کرده بودند گروهی از خود شما هستند نقله اخبار و حمله‌ی آثار روایت کرده‌اند به اسناد درست از مادر مؤمنان عائشه‌الصدیقه بنت‌الصدیق. گفتار رسول خدا ﷺ هرگاه که به سوی سفر می‌رفت میان زنان خویش قرعه می‌زد آن یکی که قرعه‌ی وی برمی‌آمد با خود به سفر می‌برد. غزوی^۱ پیش آمد قرعه بزد قرعه‌ی من بر آمد با خود بیرد پس از آنکه آیت حجاب از آسمان آمده بود و زنان آنگه در پرده می‌بودند. مرا در هودجی نشانند و مسافروار به وقت نزول و وقت رحیل فرو می‌آوردند و بر می‌داشتند، تا رسول خدا از آن غزا فارغ گشت فتح بر آمده و بازگشته و نزدیک مدینه رسیده شبی از شبها به منزل فرود آمده بودیم و من از هودج بیرون آمدم و از قافله در گذشتم حاجتی را که در پیش داشتم، چون باز آمدم عقدی که در برداشتم از جزع ظفار (جنس مهره بیانی) گم کرده بودم در آن حال به طلب جزع بازگشتم و درنگ و توقف من در جستجوی آن طولانی شد، و از نزول من بی‌خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته‌ام چون عقد خویش بازیافتم و بازگشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، تنها و غمگین بنشستم و از دلنگی و اندوه چشمم در خواب شد و صفوان بن‌المطلعل‌السلمی‌المرادی که پس مانده‌ی لشکر بود بامداد به آن منزل رسید. عایشه رضی الله عنها را از دور بدید پس از اشتر فرود آمده بخدمت عائشه رفته او را بر شتر خود نشاند مه‌ار بدست خویش گرفته می‌رفت تا این که سپاه اسلام که در گرمای چاشت فرود آمده بود رسید. عبدالله ابی رئیس منافقان که ایشان را دید همان ساعت باعتقاد خبیث خویش طعن زد و حدیث افک در میان افکند. یعنی تهمت بزرگ بدروغ به عایشه نسبت داد. عائشه گفت چون به مدینه آمدم بیمار شدم مدت یکماه و اصحاب افک در گفتگوی آمده و من از آن بی‌خبر و ناآگاه بودم، و رنج من از آن بیشتر بود که از رسول خدا آن لطف که هر بار می‌دیدم این بار نمی‌دیدم. گاه‌گاه می‌آمد و سلام می‌کرد و می‌گفت: کیف تیکم؟ سرانجام چون از آن بیماری بهبود یافتم شبی با ام‌مسطح بنت ابی رهم بن‌المطلب بن عبد مناف برای قضای حاجت و دست

^۱ - ماجرای افک و تهمت زدن به عایشه صدیقه رضی الله عنها در غزوه‌ی «بني مصطلق» که نام دیگر آن «غزوه مریسیه» است، رخ داده است. و بنا به روایت محمد بن اسحاق، زمان وقوع آن: شعبان سال ششم هجری و بنا به روایت واقدی، شعبان سال پنجم هجری بوده است. به صفحه ۲۵۷ جلد دوم بدایه و نهایت. صفحه ۲۶۶ جلد دوم مختصر سیره الرسول و صفحه ۱۹۱ جلد دوم رحمة‌المالین مراجعه شود.

و روی نشستن به صحرا می‌رفتم. چون فارغ شدیم و روی بخانه نهادیم ام مسطح مادر مسطح که خانه پدر عایشه یعنی صدیق رضی الله عنه بود بر پسر خود نفرین کرد. عایشه گفت بد می‌گویی و ناسزا و دشنام می‌دهی کسی را که به پدر حاضر بوده، ام مسطح گفت خبر نداری و نشنیدی که وی در حق تو و اصحاب افک چه می‌گویند. عایشه گفت چه می‌گویند به من بگو و مرا آگاه کن، ام مسطح قصه را شروع کرد و سخن اصحاب افک با وی بگفت، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تاریک گشت و بیماری یکی ده شد، اندوهگین و متحیر بخانه باز آمدم و با چشم گریان و دل بریان رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد و هم بر آن قاعده گفت: کیف تیکم؟ گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله به من اجازه بده تا به پیش پدر و مادرم بروم، مقصود من آن بود تا از ایشان خبر درست بپرسم درباره‌ی احوال خویش. رسول به من اجازه داد به خانه پدرم آمدم و به مادرم گفتم در حق من چه می‌گویند و چه سخن می‌رانند؟

مادر گفت ای دخترک سخن کوتاه کن و آسان فراگیر. عایشه بتعجب گفت سبحان الله. پسر از آن همه شب گریستم و هیچ نخوابیدم. رسول خدا روزی امیرالمؤمنین و اسامه بن زید و سایرین را حاضر گردانید و گفت شما در عایشه هیچ خصلتهای بد مشاهده کرده‌اید. سوگند یاد کرده‌ام گفتند که مادر عایشه هیچ بدی ندیده‌ایم و این حدیث را دروغ‌گویان می‌گویند و این بهتان عظیم است! دل مبارک خواجه عالم کمی بیازماید و به عادت به خانه ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفته فرمود یا عایشه تو را هیچ معلوم است که مردم شهر بر تو چه تهمت بسته‌اند اگر از تو این گناهان که می‌گویند حقیقت چیزی واقع شده باشد توبه کن و بخدا باز گرد تا خدای تعالی تو را عفو کند عایشه چون این سخن از رسول خدا شنید باز بگریست و همچون دیگر بر سر آتش بجوشید و ابوبکر رضی الله عنه نیز بگریست و آب در چشم مبارک آن حضرت نیز آمده عایشه به پدر گفت به رسول خدا آنچه می‌گوید در حق کار من خواب ده پدر گفت. والله ما اذری ما اقول لرسول الله. روی به مادر کرد و گفت تو او را جواب ده مادر همان گفت که پدر گفت. سپس عایشه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من گناهی نکردم چگونه توبه کنم خدای تعالی بر احوال من مطلع و آگاه است و امیدوارم که خدای تعالی از برکت رسالت تو برائت ذمه من کند و تو را معلوم گرداند.

من بعد از آن به جایگاه خود رفتم. بلکه امید داشتم که بر رسول خدا در خواب بنمایم و یاقی من بر وی آشکار کند، و در این اثنای خدای تعالی در یاقی عایشه صدیقه رضی الله عنها آیت فرستاد، که آثار نزول وحی بر رسول خدا آشکار گشت، و عرق از وی روان گشت، از گران باری وحی منزل همچون عقد مروارید که یگسلد از پیشانی مبارک وی قطرات عرق می‌افتاد، چون فارغ گشت بمن نگریست خندان و شادان گفت: آبشیری یا عایشه اما و الله فقد براك الله! از اصحاب افک چهارده نفر را شناسائی کردند از جمله آنان عبدالله بن ابی بن سلول بود، رسول خدا بعد از نزول آیات برائت عایشه به ایشان که اتهام بسته بودند خد شرعی زد به هر یکی هشتاد ضربه شلاق.

لَا تُحْسِبُوا شَرًّا لَكُمْ

^۱ - همزده باذ ترا ای عایشه، خداوند تو را شترکه فرمود.

تَحْسِبُوهُ فِعْلٌ مُضارعٌ - (و) فاعل - هـ: مفعول به - مَثْرًا: مفعول به ثانئ

کسانی که این تهمت بزرگ را در حق عائشه ام المؤمنین سرهم کرده بودند گروهی از خود شما هستند اما تصور نکنید که این حادثه برایتان بد است

بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

هُوَ مبتدا - خَيْرٌ: خبر

بلکه آن برای شما از جهت ثواب بهتر است و یادش آن این بود که در پراشت همسر رسول خدا ﷺ آیتها نازل شد و کرامت و بزرگداشت شما بر همگان ظاهر گشت و وعید و عذاب بر تهمت کنندگان و دروغگویان به وقوع پیوست.

خداوند همانطور که در مورد منزه ساختن وجود مقدس خود از بدی لفظ سبحان را بکار برده در این مورد هم همان را بکار برده است، و فضائل عائشه مشهور و بسیار زیاد است. ترمذی از عروه نقل می کند که می گفته است هیچکس را عالم تر به قرآن و واجبات و حرام و حلال و فقه و شعر و طب و حدیث عرب و نسب از عائشه ندیده ام. دیگر از فضایل او این بود که حضرت رسول ﷺ در هنگام بستری شدن به خانه عائشه آمد آنکه در خانه ای او در حالیکه به سینه عائشه تکیه داده بود رحلت فرمود و آخرین چیزی که وارد دهان پیغمبر ﷺ شد آب دهان عائشه بود. وفات عائشه در مدینه در سال پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت، شب سه شنبه هفت شب از رمضان گذشته اتفاق افتاد.

و وصیت کرد که او را شبانه دفن کنند و او پس از نیمه شب در بیخ به خاک سپرده شد و اینوهریره بر او نماز گزارد و پنج نفر در قبر او داخل شدند که عبارتند از عبدالله و عروه پسران زبیر (خواهر زاده های او، و قاسم بن محمد و عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی نکر و عبدالله بن محمد بن ابی نکر (برادر زاده هایش) و خدا دانایتر است.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاَثَمِ

لِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر

و هر یک از آنان که اصحاب افک بودند از جمله عبدالله بن ابی بن سلول، به خاطر گناهی که مرتکب شده بودند یعنی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی ساکت شده و منع نگرده بودند به جزای آن گرفتار آمدند.

وَالَّذِي تُولَّى كَثْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَالَّذِي: مبتدا - لَهُ: جار و مجرور خیر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر، جمله خبر الّٰذی آنکس که سردهسته آنان در این اتهام بودند مراد عبدالله بن ابی سلول، لعنت خدا بر او باد و در آخرت به عذاب بزرگی گرفتار آید در دنیا به هشتاد ضربه شلاق محکوم گردید و در آخرت نیز به جزای اعمال خود خواهد رسید.

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُو ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۲﴾

چرا وقتی آن را شنیدید مردان مؤمن و زنان مؤمن نسبت بخودشان گمان نیکه نبردند و نگفتند این دروغی آشکار است: (۱۲)

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُو ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا

چرا آن هنگامی که این تهمت را می شنیدید مردان و زنان مؤمن نسبت به همدیگر خود گمان نیکه نبردند. یعنی می بايست مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعد از شنیدن این دروغ به عایشه (رض) گمان نیکه می بردند.

وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ

هَذَا: مبتدا - إِفْكٌ: خبر - مُّبِينٌ: نعت

و چرا نگفتند این تهمت بزرگی است و دروغی آشکار و روشن است و نگفتند حق سبحانه و تعالی از درجات بنعمبران بر از این نوع حالتها به جهت تعظیم و تکریم ایشان نگاه می دارد. این کثیر می گوید: «بیتان بر ام المؤمنین عایشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان با کمال خوئسردی و با کمال افتخار که ام المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنائی روز به میان لشکر مسلمانان و نزد رسول خدا ﷺ آمد و اگر در این کار کمترین شایبه ای می بود، آن دو به این وضوح و جرأت با قضیه برخورد نمی کردند».

لَوْلَا جَاءَهُ وَعَلَيْهِ بَأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ قَالُوا لَيْتَكِ عِنْدَ اللَّهِ هُمْ الْكَافِرُونَ ﴿۱۳﴾

چرا گواه بر آن نیاوردند! اگر گواهان نیارند، آنها، خودشان، نزد خدا دروغگویان اند. (۱۳)

لَوْلَا جَاءَهُ وَعَلَيْهِ بَأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ

چرا بر این سخن چهار گواه نیاوردند که بر آنچه نسبت می دهند و اتهام می بینند گواهی دهند.

فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ قَالُوا لَيْتَكِ عِنْدَ اللَّهِ هُمْ الْكَافِرُونَ

قَالُوا لَيْتَكِ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - الْكَافِرُونَ: خبر

اکنون که گواهان چهارگانه نیاوردند پس ایشان در نزد خدای تعالی دروغگوینانند اگر به فرض گواه هم می‌آوردند در حکم دروغ بود.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾
اگر کرم خدا و رحمت وی در دنیا و آخرت شامل شما نبوده، بسزای این دروغ که در آن فرو رفتید، عذابی بزرگ بشما میرسید. (۱۴)

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
فَضْلٌ: مبتدا - خیر محذوف

و اگر فضل و کرم و رحمت خداوند در دنیا با تعجیل صورت نمی‌گرفت و در آخرت توام با غفران خدای تعالی نمی‌بود هر آینه عذاب بزرگی به جهت آنچه که در آن اتهام بشید شما را فرا می‌گرفت. گفته‌اند این عذاب بزرگ در دنیا حد شرعی که همان هشتاد ضربه شلاق است و آخرت را خدا داند. از عمره و او هم از غایشه روایت می‌کند. حضرت رسول ﷺ به چهار نفر حد شرعی واجب کرد. عبدالله بن ابی و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت حجاج.

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ يَا فَأُوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هِينًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿۱۵﴾

وقتی آن را دهان بدهان نقل کردید، به زبانهای خویش چیزها گفتید که درباره آن چیزی نمی‌دانستید و آن را آسان پنداشتید ولی نزد خدا بزرگ بود. (۱۵)

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ يَا فَأُوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هِينًا
تَلَقَّوْنَهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به

می‌گوید: آنکه که از ذهن یکدیگر این سخن را می‌گرفتند، و سپس آن دروغ را با زبانهای خویش شایع می‌کردید هر چند به آن چیزی که علم بدان نداشتید و سخن از روی جهل می‌گفتید و تصور می‌کردید آن چیزی را که گفتید سهل و آسان است گویا که هیچ زشتی و کفر و عاقبت بد برای آن موجود نیست. وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ

وَهُوَ: مبتدا - عِنْدَ: مفعول فيه - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه - عَظِيمٌ: خبر

و حال آنکه آن سخن که از روی جهل و نادانی می‌گفتند نزد خدای تعالی بزرگ است و عقوبت بسیار در آن موجود. ابن کثیر می‌گوید: «حتی اگر زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ﷺ هم نبود، این کار نزد خدا (ج) بس بزرگ بود، چه رسد به این که این بهتان به همسر خاتم پیغمبران گفته شود».

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿۱۶﴾

چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید ما را نرسد که در این باب سخن بگوییم، خدا یا تو منزهی، این تهنیتی بزرگ است. (۱۶)

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا

سَمِعْتُمُوهُ: فعل ماضی - تم: فاعل - ه: مفعول به

و چرا چون این شنیدید نگفتید شایسته نیست که ما با این کلام در حق زوجه محترمه رسول الله ﷺ مادر مؤمنین چنین ظن ببریم و چرا نگفتید سبحان الله و چرا نگفتید حاشا، چنین چیزی ممکن نیست و شکی نیست که دشمنان بر ذات بی گناه بهتان بسته اند، و چرا در حق او حسن ظن نبردید تا چنین اندیشه‌ای در دل شما راه پیدا نکند.

سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

سُبْحَانَكَ: مفعول مطلق - هَذَا: مبتدا - بُهْتَانٌ: خبر

پاک است خداوند از آنکه در حرم محترم پیغمبر ﷺ این بهتان عظیم گفتن و به او این افترای بزرگ را نسبت دادن مسلماً این سخنان بر تافته منافقان است.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

خدا پندتان می دهد که اگر ایمان دارید هرگز آن را تکرار نکنید. (۱۷)

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

يَعِظُكُمُ: فعل مضارع - كم: مفعول به - لفظ الله: فاعل

خداوند شما را پند می دهد اینکه هوشیار و بیدار و عاقل باشید، و مادامیکه زنده باشید از گفتن چنین سخنان افترا آمیز بپرهیزید و در دام منافقین بدگمان نیفتید و همیشه عظمت شأن پیغمبر و اهل بیت او را پاس دارید اگر از ایمان آورندگان هستید.

وَبَيْنَ اللَّهِ لَكُمْ الْأَلْبَتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

خدا این آیه‌ها را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و فرزانه است. (۱۸)

وَبَيْنَ اللَّهِ لَكُمْ الْأَلْبَتِ

بَيْنَ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْأَلْبَتِ: مفعول به

و خداوند تعالی برای شما آیات و دلایل روشن خود را بیان می کند تا پند گیرید و مواظب باشید که مبادا در دام فسو نگران بیفتید و از راه آداب منحرف شوید.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر - حَكِيمٌ: خبر ثانی

و خدای تعالی به پاکي عايشه زوجه ختمی مرثیت و بنت صدیق داناست و حکیم است که به برائت او حکم می‌کند و از عیب و عار و بهتانی که بدو نسبت بستند پاک و میرا می‌کند. بیت:

ناگریبان دامنش پاک است از لوث و خطا وز ندمت عیب جو آلوده از سر تا پیا

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۹﴾

کسانی که شایع کار بد را درباره‌ی مؤمنان دوست دارند در دنیا و آخرت عذاب الیم انگیز دارند، خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (۱۹)

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

الَّذِينَ: اسم آن- لهم: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر، جمله خبر آن

این آیت در افکندن تهمت به عایشه (رض) فرو آمد اما حکم آن عام است یعنی هرکسی که عیب مؤمنان جوید و زشت نامی ایشان طلبد و نام ایشان را فاحشه گوید و در اتهام بستن به نام فاحشه بکوشد و با گفتار و کردار خود سعی کند در شأن آنانکه ایمان آورده‌اند و بخواهند که مردم آن را بر زبان رانند برای ایشان است عذابی دردناک و الیم انگیز.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

آن عذاب دردناک هم در دنیا با محکوم شدن ضربه شلاق بدنامی بر او حاصل می‌شود و هم در آخرت به آتش دوزخ گرفتار می‌آید.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

لفظ الله: مبتدا- يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند عمق شر آنچه را که شما مطرح کرده‌اید می‌داند و شما آن را نمی‌دانید.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۲۰﴾

اگر کرم وی شامل شما نبود [چه ها می‌شد] و خدا مهربان و رحیم است. (۲۰)

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ

فَضْلٌ: مبتدا- خبر محذوف- لفظ الله: اسم آن- رءُوفٌ: خبر آن- رَحِيمٌ: خبر آن نانی

و اگر فضل و بخشش و رحمت خداوند شامل شما نمی‌شد و اگر خداوند نسبت به شما محب و رحیم نبود، هر آینه آنچنان مجازات بزرگ و کمر شکنی در برابر تهمت زنا به ام‌المؤمنین برایشان حاصل می‌کرد که روزگارتان را به سیاهی می‌کشاند بدرستی که خداوند بسیار رؤوف و مهربان است.

يَتَابِعُ الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنِ يَشَاءُ وَاللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

شما که ایمان دارید، بدانید شیطان هر وید و هر که دنیاك شیطان رود او به زشتكاری و ناروایی فرمان
می دهد اگر كرم و رحمت خدا شامل شما نبود هرگز هیچك از شما پاك نمی شد ولی خدا هر كه را
خواهد پاك كند و خدا شنوا و داناست. (۲۱)

يَتَابِعُ الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

ای: منادا: ها، تنبیه: الَّذِينَ: بدل

ای آنكسانی كه ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی مكند یعنی راههای شیطان را به معصیت یا
وسوسه های او در اتهام بستن عایشه رضی الله عنہا پیروی مكند.

وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

مَنْ: مبتدای جازم - يَتَّبِعْ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - خُطُوَاتِ: مفعول به

و هر كسی از گامهای شیطان (راه او) پیروی كند و او را متابعت نماید پس بدستیکه آن شیطان انسان
را به كارهای فحشا و زشت و منكر هدایت و راهنمایی می كند كه در عرف و عادت و عقل نیست.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا

و اگر فضل و كرم خداوند شما نبود و آن توبه یا تعیین حد شرعی است كه كفارت گناه است و اگر
بخشایش او به پاکی شما نبود هیچگاه تا ابد الدهر گناهی كه مرتكب شده اید از عیب خوبی و قذف و
بدگویی از صفحه اعمال شما پاك نمی گشت.

وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنِ يَشَاءُ

لفظ الله: اسم و لَٰكِنَّ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر و لَٰكِنَّ: مَنْ: مفعول به

و اما خداوند هر كه را بخواهد با پذیرش توبه یا بوسیله تعیین حد شرعی آن گناه را كه مرتكب
شده است پاك می گرداند.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدأ - سَمِيعٌ: خبر - عَلِيمٌ: خبر ثانى

و خدای تعالی به آنچه كه می گویند شنوا و به نیتهای ایشان داناست گویند كه صدیق رضی الله عنہ بر پسر خاله
خود یعنی مسطح كه یکی از متكلمان به افك دختر او، عایشه (رض) بوده سوگند خورده بود كه نفقه
نكند و مطلقاً با او نيكویی ننماید آیت آمد كه:

وَلَا يَأْتِلُ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾

و صاحب کرمان و توانگران شما قسم نخورند که بخویشان و مستمندان و مهاجران راه خدا چیزی ندهند، ببخشند و چشم ببوشند، مگر دوست ندارید که خدا بیامزدتان که خدا آمرزگار و رحیم است. (۲۲)

وَلَا يَأْتِلُ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
لَا يَأْتِلُ: فعل مضارع - أَوْلُوا: فاعل

این آیت در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرو آمد که به مسطح همیشه به جهت درویشی و خویشاوندی که پسرخاله‌ی او بود نفقه می‌داد و نیز مسطح از جمله مهاجرین و غزاکننده در روز بدر بود. چون مسطح در افک عایشه (رض) سخن گفت، ابوبکر خشم گرفت و سوگند یاد کرد که بعد از آن به او هیچ چیز ندهد و بروی نفقه نکند.

می‌گوید: کسانی که از میان شما اهل فضل و فراخی نعمت‌اند نباید سوگند بخورند اینکه بخشش و نفقه خود را از نزدیکان و مستمندان و مهاجرین و جهادگران باز دارند به جهت اینکه در ماجرای افک عظیم دست داشته‌اند و به آن دامن زده‌اند.

چون این آیت فرو آمد ابوبکر کفارت سوگند داد، و گفت والله لا امنع النفقہ عنه ابدأ بخدا قسم نفقه را از او هرگز منع نمی‌کنم.

وَلِيَعْفُوا وَيَصْفَحُوا

وَلِيَعْفُوا: امر غایب - (و) فاعل

و باید که جرمه را عفو کنند و از انتقام و کینه‌کشی روی بگردانند و چشم پوشی کنند.

أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ

می‌گوید: آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را بیامزد مصطفی صلی الله علیه و آله این آیت بر ابوبکر صدیق می‌خواند چون اینجا رسید که أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ.

ابوبکر گفت: بلی انا احب ان يغفر الله لي. ابوبکر گفت بلی دوست دارم اینکه خداوند مرا بیامزد.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - غفور: خبر - رحيم: خبر ثانی

و خدای تعالی بر توبه‌کنندگان آمرزنده و مهربان است که این آیه نشانه فضیلت صدیق است چونکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعد از نزول این آیه دوباره برای تأمین مالی و اتفاق به مسطح که پسر خاله او بود اقدام کرد و به سوگندی که خورده بود کفاره داد.

إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾
 کسانی که به زنان عیفت بی خبر مؤمن، نسبت زنا دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و عذاب بزرگی دارند. (۲۳)

إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 الَّذِينَ: اسم آن - يَزْمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مفعول به محذوف - الْمُحْصَنَاتِ: نعت - الْغَافِلَاتِ: نعت - الْمُؤْمِنَاتِ: نعت

بدرستی کسانی که زنان محصنه و بی خبر از هرگونه آلودگی و مؤمنه و مخلص را به زنا متهم می‌سازند مراد زنان رسول الله ﷺ عایشه رضی الله عنها است که در کمال پاکدامنی به ایشان از جانب منافقان عبدالله بن ابی اتهام زده شد. لعنت خدا در دنیا و آخرت بر او و امثال او باد. در دنیا از نام و شهرت می‌افتند و در آخرت به عذاب گرفتار آیند اگر توبه نکنند و یا خداوند توبه ایشان را نپذیرد.

وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ جَارٌ وَ مَجْرورِ خَیْرٍ مَقْدَم - عَذَابٌ: مبتدا موخر - عَظِيمٌ: نعت
 بر ایشان است عذاب بسیار بزرگ به جهت اتهام بی مورد و بیجایی که به زوجه رسول الله ﷺ بسته بودند، پس باید دانست که اتهام به هر یک از زنان پاکدامن پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا هر زن پاکدامن دیگر قطعاً مصداق این آیه خواهد بود که در دنیا و آخرت سزای آن را خواهند چشید.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾
 روزی که زبانهایشان و دستهایشان و پاهایشان بر علیه ایشان اعمالی را که می‌کرده‌اند گواهی دهند. (۲۴)

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

يَوْمَ: مفعول فيه - تَشْهَدُ: فعل مضارع - أَلْسِنُهُمْ: فاعل

آن روزی که بر ایشان زبانهای ایشان به زبان خود و دستهای ایشان و پاهای ایشان به آنچه که گفتند از بهتان و افک و به آنچه که کردند از معاصی و جرائم گواهی دهند و اعتراف و اقرار کنند و آن روز رستاخیز است که اعمال همه در لوح محفوظ ثبت شده است.

يَوْمَ يُؤْفِكُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿۲۵﴾
 آن روز خدا سزای شایسته آنها را تمام دهد و بدانند که حق آشکار، خدای یکتاست. (۲۵)

يَوْمَ يُؤْفِكُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ

يُوقِئِهِمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: قاعِل - دِيْنَهُمْ: مفعول به ثانی
 خداوند جزایی که سزاوار اعمال ایشان است در رستاخیز به تمام و کمال بدهد و بداند که در آن روز
 خدای تعالی اوست قائم بذات خود و با قدرت و توانایی مطلق خود پاداش کسان را از عقاب و ثواب
 بدهد و این حق آشکار است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُوكَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ
 مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۲۶﴾

زنان پلید برای مردان پلیدند، زنان پاک برای مردان پاک‌اند و مردان پاک از زنان پاک‌اند، آنها از
 شایعات بدورند و مغفرت و روزی سخاوتمندانه دارند. (۲۶)

الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُوكَ لِلْحَيِّثَاتِ
 الْحَيِّثُوكَ: مبتدا - خبر محذوف

زنان ناپاک، از آن مردان ناپاک‌اند یعنی زنان آلوده و پلید و زشت در خور اشخاص پلیدند و مردان
 ناپاک، از آن زنان ناپاک‌اند و کارهای پلید نیز شایسته‌ی افراد پلید است چونکه این پلیدی در سرشت
 و طبع وی مؤکد است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از اسامه بن زید رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بعد از خود فتنه‌ای را
 مضرتر از زن برای مردها به جا نگذاشته‌ام». البته باید دانست که این جمله عام نیست چه بسا زنانی
 هستند که مردان را پادشا کنند.

زن خوب فرما نبر پارسا کند مرد درویش را پادشا

وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبَاتِ
 وَالطَّيِّبَاتُ: مبتدا - خبر محذوف

و زنان پاک، متعلق به مردان پاک‌اند یعنی زنان پاکیزه و شایسته لایق افراد پاکیزه و شایسته می‌باشند و
 مردان پاک و پاکیزه، از آن زنان پاک‌اند و قطعاً از اینگونه تهمت زشت و ناروا و پلید بدورند آنان از
 نسبت‌های ناروایی که به آنها زده می‌شود پاک و منزّه هستند.

نوریان مر نوریان را طالبند، ناریان مر ناریان را جاذبند
 مولانا گفت:

طیسات از بهر که لطیبین خوب خوبی را کند جذب از یقین

أُولَئِكَ مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - مَبْرَأُونَ: خبر

آنان یعنی حضرت رسول ﷺ و عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه چون حضرت رسول ﷺ که بجای مدح نیست و عایشه رضی الله عنها عصمت او بر همه آشکار است آنهم دختر ابوبکر صدیق که لقب صدیق بر خود گرفته و از طرفی زوجه رسول الله که علاقه خاصی نسبت به او داشت و او را فریاد یعنی فان خوشمزه داخل آبگوشت خطاب می کرد و از طرفی صفوان که از اولیاء صحابه اند پس بر زبان آوردن چنین سخنان افترا آمیز شایسته‌ی عصمت ایشان نیست.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّرِزْقٌ كَرِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر - مَغْفِرَةٌ: مبتدا موخر

برایشان است. آمرزش خدای تعالی و روزی نیکو یعنی نعمتهای بهشت که غیر قابل تصور و پایدار و مداوم است. و با این آیه برائت بهتان عظیمی که بسته بودند کاملاً آشکار گردید چنانکه این عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آن می گوید: این آیه در باره‌ی عایشه و اهل افک نازل شده است. در انوار القرآن آمده که: روایت شده است که سیدتنا عایشه رضی الله عنها فرمود: برایم نه خصیلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

۱- آنگاه که جبرئیل رضی الله عنه رسول خدا ﷺ را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.

۲- من تنها دختر پاکیزه‌ای بودم که پیامبر ﷺ با من ازدواج کردند و با هیچ زن دیگری غیر از من ازدواج نکردند.

۳- آنگاه که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود و در خانه‌ی من جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۴- رسول خدا ﷺ در خانه‌ی من دفن شدند.

۵- فرشتگان در خانه‌ی من بر آن حضرت ﷺ گره آمدند.

۶- آنگاه که وی نزدیک دیگر همسران پیامبر ﷺ بر ایشان نازل می شد، آن‌ها از نزد ایشان پراکنده می شدند و دور می رفتند اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می شد، بنا ایشان در درون یک لحاف قرار داشتیم.

۷- من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.

۸- عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

۹- من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه‌ای در آمدم و باز بارگاه خداوند (ج) به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده‌ام.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بِيٰوْتَا غَيْرِ بِيٰوْتِكُمْ حَتّٰى تَسْتَأْذِنُوْا وَّسَلِّمُوْا عَلٰى اٰهْلِهَا
ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَسَلِّمُوْا عَلَيْكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ﴿١٧﴾

شما که ایمان دارید! بخانه‌ای جز خانه‌های خودتان داخل نشوید تا آشنایی دهید و بر ساکنانش سلام کنید این برای شما بهتر است، شاید پند گیرید. (۲۷)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بُيُوْتًا غَيْرَ بُيُوْتِكُمْ حَتّٰى تَسْتَأْذِنُوْا وَّتَسَلِّمُوْا عَلٰى اٰهْلِهَا
لَا تَدْخُلُوْا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - بُيُوْتًا: مفعول فيه

در سبب نزول این آیت آورده‌اند که عدی بن ثابت گفت: زنی انصاریه آمد و گفت یا رسول الله من در خانه خویش گاه‌گاه بر حالی باشم که نخواهم هیچکس مرا حتی نه پدر و نه فرزند ببیند اگر در آن حال مردی از این کسان و خویشان من در آید من چه کنم حال من چگونه بود؟ رب العالمین این آیت بجواب وی فرستاد. یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر... یعنی به هیچ خانه‌ای مروید که سکونت شما در آن نباشد و ملک شما نباشد تا نخست بزرسی کنید که آیا کسی در آن خانه هست یا نه؟ و دستوری بخواهید. مجاهد گفت: آوازی دهید تسبیح و تکبیر کنید. اهل بیت را آگاه کنید و بر اهل آن خانه سلام دهید تا این که بگویند السلام علیکم داخل شو! سلام مستحب است و اجازه گرفتن واجب. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی از سوراخی که در حجره‌های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بوده به داخل نگاه می‌کرد، و در این وقت به دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شانه‌ی آهنینی بود که سر خود را به آن می‌خاراندند، به آن شخص گفتند: اگر خبر دار می‌شدم که تو به داخل خانه نگاه می‌کنی با این شانه چشمت را گور می‌گردم. اجازه خواستن برای همین است که شخص نگاه نکند.

ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ

ذٰلِكُمْ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

آن اعلام و آگاهی و اجازه گرفتن و یا تکبیر و تسبیح گفتن برای شما بهتر است از اینکه بدون اجازه در آئید شاید شما پند گیرید.

فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فِيْهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوْهَا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَاِنْ قِيلَ لَكُمْ اَرْجِعُوْا فَاَرْجِعُوْا هُوَ اَرْكٰى لَكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ ﴿٢٨﴾

اگر کسی را در خانه نیافتید بدان در نیاید تا شما را اجازه دهند، اگر گفتند باز گردید، پس باز گردید که آن برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به اعمالی که می‌کنید داناست. (۲۸)

فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فِيْهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوْهَا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ

لَمْ تَجِدُوْا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - اَحَدًا: مفعول به

شما اگر بعد از آواز دادن یا تکبیر و تسبیح گفتن کسی را در خانه نیافتید که جواب باز پس دهد پس به داخل خانه‌های دیگری وارد نشوید تا اینکه کسی بیدار شود و به شما اجازه ورود دهد چونکه بدون اجازه کسی وارد خانه دیگری شدن همّت سرقت و دزدی بدنیال خواهد داشت.

وَأَنْ قِيلَ لَكُمْ أَنْجِعُوا فَأَنْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ

هُوَ: مبتدا - أَزْكَى: خیر

اگر به شما اجازه داده نشد و بگویند برگردید پس بازگردید و اصرار به رفتن داخل خانه غیر نکنید آن بازگشتن برای شما پاک‌تر و پسندیده‌تر است.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خیر

و خداوند به کارهایی که انجام می‌دهید بسیار آگاه و داناست پس آنچه که شما را بدان سفارش فرموده و دستور داده و امر به معروف و نهی از منکر کرده انجام دهید و با فرمان او مخالفت نکنید چون خیر و صلاح شما در آن است.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا

تَكْتُمُونَ ﴿۲۹﴾

برای شما گناه نیست که به خانه‌های نامسکون که کالایی در آن دارید، در آنجا و خدا آنچه را آشکار کنید و آنچه را پنهان کنید می‌داند. (۲۹)

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ

عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر لیس مقدم - جُنَاحٌ: اسم لیس مؤخر

بر شما گناهی نیست اگر به خانه‌هایی که مسکونی نیست بدون اجازه در آنجا و بلکه به آن خانه همچون کاروان‌سرا می‌آیند و می‌روند در داخل شدن بدان خانه غیر مسکونی برای شما منفعتی است که شما را از سرما و گرما پناه می‌دهد.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

لفظ الله: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - مَا: مفعول به

و خداوند آنچه را که پنهان می‌دارید و آشکار می‌کنید می‌داند یعنی آنچه را که از اجازه خواستن اعلام می‌کنید و آنچه را که در دلها به هدف فساد پنهان می‌دارید می‌داند.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيَحْفَظُوا أَرْجُلَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَكُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

يَصْنَعُونَ ﴿۳۰﴾

به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش بازگیرند و شرمگاه‌های خویش نگهدارند، این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خدا از کارهایی که می‌کنند آگاه است. (۳۰)

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيَحْفَظُوا أَرْجُلَهُمْ

ای محمد ﷺ! به مردان مؤمن بگو که چشمهای خود را از دیدن نامحرم باز گیرند زیرا که این نگاه سبب فتنه می‌شود و فرجهای خود را از حرام نگه دارید و عورت خود را بپوشانید.

این همه آفت که به تن می‌رسد از نظر توبه شکن می‌رسد
دیده فروپوش چو در در صدف تانستوی تیر بالا را هدف
شیخ سعدی گفت:

بزرگی دیدم اندر کوه سناری قناعت کرده از دنیا یشاری
چرا، گفتم: بشهر اندر نیائی که باری بندگی از دل برگشایی
بگفت آن جا پریشان نعرند چو گل بسیار شد پیلان بلفزند
مولانا گفت:

لوله‌ها بر بند و پردازش زخم گفت غصَبُو عَنِ هَوَى ابصارهم

ذَلِكَ أَرْكَى لِمُمْ

ذَلِكَ: مبتدا - اَرْكَى: خبر

آن پوشاندن چشم‌ها و محافظت شرمگاه برای ایشان پاکیزه‌تر است و ایشان را در دنیا و آخرت سود دهد غیر از شرمگاه، دیگر اعضای بدن هم زنا می‌کنند.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند برای هر انسانی نصیبش را از زنا مقدر کرده است. و به این چیز جنماً خواهد رسید، زناى چشم دیدن، و زناى زبان نطق است، و نفس آرزو کرده و اشتها می‌نماید، و شرمگاه است که آن را عملی کرده و یا از آن خودداری می‌نماید.»

إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

لفظ الله: اسم ان - خَيْرٌ: خبر ان.

بیگمان خداوند به آنچه از نگاه چشمها و یا بس خجایی انجام می‌دهید آگاه و بیناست و در روز دستاخیز سزای اعمالشان را می‌دهد. پس این هشدار است برای کسانی که به سویی می‌نگرد و یا قصد و نیت بد در سر می‌پروراند.

وَقُلِ الْمُؤْمِنَاتُ يَفْضَلْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُجُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ مَبْنِيَّاتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَانِهِنَّ أَوْ نَسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ

الطَّغْلِ الَّذِي لَمْ يَطْهَرُوا عَلَى عَوَاتِبِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا إِنَّهُ الْمُوْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ ﴿۳۱﴾

و به زنان مؤمنه بگو: دبدگان خویش باز گیرند و فروج (شرمگاه) خویش حفظ کنند و زینت خویش نمایان نکنند، جز آنچه آشکار هست، سز پوشهاشان را به گریبانها کنند و زینت خویش نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدرانشان، یا پسرانشان، یا پسرانشان، یا برادرانشان یا برادرزادگان، یا خواهر زادگان، یا زنانشان، یا در آنچه مالک آن شده اند، یا مردان بی تمنا به زنان که پیرو شمایند یا کودکانی که بر عورت های زنان خیر نداشتند، و پهای نکوشند که آنچه از زینشان نهان شده معلوم شود، ای گروه مؤمنان همگی توبه بخدا برینده شاید رستگار شوید. (۳۱)

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُضُنَّ مِنَ ابْتِصُرِهِنَّ وَحِفْظَنَ فُرُوجِهِنَّ وَلَا يُدْرِكْنَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُرُجِهِنَّ عَلَى خُبُورِهِنَّ

وَلَا يُدْرِكْنَ: آشکار نکنند. بَخُرُجِهِنَّ: جمع خمار، چارقد، روسری. خُبُورِهِنَّ: جمع حیب، گریبان در این قسمت از آیه کریمه صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد. می گوید:

ای محمد ﷺ! به زنان بگوئید که چشمها را از نامحرم و ناپسند فرو گیرند، و فرجها از حرام نگه دارند (عورت های حساس) و عورت خویش را بیوشانند چنانکه چشم کسی بدان نیفتد، و آرایش خویش و آنچه بر آن زیور و زینت است بر نامحرم آشکار نکنند.

و زینت کردن بند است در گردن و گوشواره در گوش و دستبند در دست و خلخال و خضاب بر پایی این نوع زینت ها برای زنان زوان نیست که بر نامحرم نمایان سازند. مگر آن مقدار از جمال خلقت، همچون چهره و پنجه ی دستها و آن چیزها از زینت آلات که ابن مسعود گفت، جامه است بر تن وی. ابن عباس گفت سرمه است در چشم، و انگشتری در انگشت و خضاب دست، سعید بن جبیر گفت: روی است و هر دو کف به هر حال پروردگار جهانیان اجازه داد که زنان این قدر از تن خویش آشکار نمایند از بهر آنکه عورت نیست و چارقد و روسری های خود را بر بقیه ها و گریبانهایشان طوری بیجانند تا گردن و سینه و اندامهایی که احتمالاً از لای لباسها و پیراهنها نمایان می شود بکلی بیوشانند روایت است که روزی حضرت رسول ﷺ و ام سلمه و عایشه ام المؤمنین با یغمبر نشسته بودند. عبدالله بن ام مکتوم، مودن یغمبر که کور بود ظاهر شد. یغمبر به زنان فرمود چادر بگیرند سپس عبدالله بن مکتوم رفت. عایشه و ام سلمه سؤال کردند و گفتند یا رسول الله! شما گفتید چادر بگیرید و حال آنکه عبدالله کور است و چیزی نمی بیند. حضرت رسول ﷺ فرمود اگر او کور است شما که کور نیستید پس معلوم می شود زن نیز چشمان خود را از دید مردان نامحرم نگه دارد.

^۱ - نگاه به ذیل آیه ۵ - سوره الرحمان. جلد ۷

۱- عورت مرد یا مرد: نگریستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری - بجز ما بین ناف تا زانوی او، جایز است.

۲- عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یکدیگر در پهلوی هم جایز نیست.

۳- عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی - جز روی و هر دو کف دستش - جایز نیست ولی ابوحنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتیکه بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام داد و ستد، در هنگام تحمل و بر عهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

۴- عورت مرد با زن: اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست.

وَلَا يَدْرِيْنَ زِيْنَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُوْلَتِهِمْ أَوْ آبَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءِهِمْ
أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ إِخْوَاتِهِمْ أَوْ نِسَائِهِمْ أَوْ مَا
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ أَوْ التَّيْبِعِ غَيْرِ أَوْلِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الْوَالِدِ الَّذِي لَمْ يَطْهَرُوا
عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ

لِبُعُوْلَتِهِمْ: شوهران - مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ: کنیزکان و بردگان زن - الْأَرْبَابَةُ: حاجت، رغبت
غَيْرِ أَوْلِي الْأَرْبَابَةِ: افرادی که قدرت زناشویی ندارند و میل جنسی در آنان مرده است.
در این بخش از آیه کریمه نیز صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد.

می‌گوید: و زینت اندام یا ابزار زینت آلات خود را به نامحرم نمایان نکنید مگر برای شوهرانشان، پدرانشان، پدران شوهرانشان، پسرانشان، پسران شوهرانشان، برادرانشان، پسران برادرانشان، پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیش خودشان، کنیزانشان (مراد کنیزان زن) پی روندگان که نیاز جنسی در آنان مرده است. پیران سالخورده، ابلهان، یعنی کسانی که مطلقاً از معاشرت بی‌خبرند و کوچکترین میل جنسی در آنان دیده نمی‌شود، و کودکانی که هنوز بر عورت زنان آگاهی پیدا نکرده‌اند و از تمايلات جنسی بی‌خبرند و از عورت زنان آگاهی ندارند، منتها باید دانست که زن زینتی را که پیش شوهر ظاهر می‌کند؛ پیش محارم دیگر قطعاً نمی‌تواند ظاهر کند. چون نمایاندن زینت در جات و جایگاه‌هایی دارد.

وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِيْنَتِهِنَّ

لَا يَضْرِبْنَ: فعل مضارع مجزوم - (ن) فاعل

در این بخش از آیه کریمه صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد. می‌گوید:

و پاهای خود را به هنگام راه رفتن به زمین نزنند و نکوبند تا زینتی یا خلخالی که در پاهایشان پنهان دارند جلب توجه دیگران نکند.

وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

وَتُوبُوا: فعل امر - (و) فاعل - جَمِيعًا: حال

ای مؤمنان همه‌ی شما به سوی خدای تعالی باز گردید و از گناهان توبه کنید شاید که شما به کرامت توبه دستکار شوید. شیخ اجل سعدی گفت:

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت	مگر خفته بودی که بر باد رفت
همه برگ بودن همی ساختی	به تدبیر رفتن نپرداختی
قیامت که بازار مینو نهند،	منازل به اعمال نیکو دهند
بضاعت به چندانکه آری، ببری	و گسر مفلسی، شرمساری ببری
چو پنجاه سالت برون شد ز دست	غنیمت شمر پنجروزی که هست
که ای زنده، چون هست امکان گفت،	لب از ذکر، چون مرده بر هم مخفت
چو ما را به غفلت بشد روزگار،	تو باری دمی چند فرصت شمار

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ

فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۲﴾

ایم: حاجان را (عزیزان) یعنی مردان بی زن و زنان بی شوهر، و غلامان و کنیزان شایسته‌تان را همسر دهید اگر تنگدست باشند، خدا از کرم خود تولدگرشان کند که خدا وسعت بخش و داناست. (۳۲)

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ

الْأَيْمَىٰ: جمع ایم؛ مردان و زنان بیوه - وَإِمَائِكُمْ: جمع امه، کنیزان

در این قسمت از آیه صنعت تناسب (مراعات التظلیف) وجود دارد.

می‌گوید: بیوه زنان و بی‌شوهران را به مردانی که زن ندارند به نکاح در آورید و دیگر غلامان و کنیزان نیکان و شایسته‌گان را با تعیین مهریه و تهیه نفقه به نکاح در آورید.

إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

(و) اسم کان - فُقَرَاءَ: خبر کان

بین فقراء و یعنی صنعت طباق (متضاد) وجود دارد.

۱ - نگاه به ذیل آیه ۴۳ سوره نجم جلد ۷

اگر درویش و فقیر باشد، به فقر و تنگدستی ایشان توجه نکنید و نگران چرخش و گذران زندگی آنان نباشید. خداوند از فضل خود بضاعتی و روزی و نعمت فراخی به آنان عطا خواهد کرد. چون ازدواجشان برای حفظ پاکدامنی و دوری از گناه برتری دارد و مقید و ضروری است.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - واسِعٌ: خبر - عَلِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند دارای نعمت فراخ است و از نیاز همگان آگاه است و روزی ده رهنمای است. سنایی گفت:

ای درون پرور برون آرای	وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رازق زمین و زمان	حافظ و ناصر مکین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین	همه از امر تو زمان و زمین
صانع و مکرم و توانا اوست	واحد و کامران نه چون ما اوست
حی و قیوم و عالم و قادر	رازق خلق و قاهر و غافر

وَلَيْسَتَعَفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَمَكَتُهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَعَاقِبَتُهُمْ مِمَّن مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتِكُمْ عَلَى الْإِغْلَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ مَحْضًا لِنَفْسِكُمْ إِنَّهُ كَانَ لَكْرِهًا مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ عَفْوٌ رَحِيمٌ ﴿٣٣﴾

و کسانی که وسیله‌ی جفت گرفتن نیابند، به عفت سر کنند تا خدا از کرم خویش توانگرشان کند و کسانی از مملو کاتبان که خواستار آزادی و پرداخت قیمت از حاصل کسب خویش اند، اگر خیری در آنها سراغ دارید، بپذیرید، و از مال خدا که عطایتان کرده بآنها دهید کثیراتان را اگر خواهند عقیف باشند، بطلب مال دنیا، به زناکاری و ادار مکنید و چون وادار شدند خدا (نسبت به ایشان) آمرزگار و رحیم است. (۳۳)

وَلَيْسَتَعَفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

ل: امر - لَيْسَتَعَفِيفَ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل

آنانکه اسباب نکاح را نمی‌یابند و قادر به پرداخت مهریه و نفقه نمی‌باشند باید از حرام باز ایستند و عفت و پاکدامنی خود را حفظ کنند تا زمانی که خداوند از فضل و رحمت خود ایشان را توانگر گرداند و اسباب و وسیله ازدواج را فراهم کند.

وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِنَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا

عَلِمْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - خَيْرًا: مفعول به

سبب نزول این آیت آن بود که صبیح غلام خویطب بن عبدالعزی از سید خویش کتابت خواست سید نپذیرفت و آنچه که از او خواسته بود اجابت نکرد تا رب العزه این آیت فرستاد. می‌گوید: بردگانی که از شما برای آزادی خود تقاضای مکاتبه می‌کنند با آنها قرار داد ببندید اگر خیر و صلاحیت و شایستگی بر پا ایستادن در زندگی و آزادی و توان پرداخت اقساط باز خرید را در آنها ببینید پس موافقت کنید و در آزادسازی ایشان کمک کنید.

وَمَا تَوْهَمُ مِنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ

و به بندگان مکاتب بعضی از مال خدای تعالی آنچه بشما داده چیزی کم کنید خویطب برای صبیح به صد دینار مکاتب ساخته بود بعد از شنیدن این آیت بیست دینار بدو بخشید. می‌گویند سیاق عبارت آن است که چیزی از مکاتب باید بخشید. امام احمد (رح) ربع مال مقرر می‌کند و شافعی (رح) بقولی تفویض برای ارباب می‌فرماید ابوحنیفه (رح) و مالک (رح) واجب نمی‌دانند و می‌فرمایند که خطاب و آموهم راجع به عامه مسلمانان است که مکاتب را کمک کنند و زکات بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق رقبت و بندگی مخلوق بیرون آورد بدین سبب این چیز را فک رقبه (بندگی) می‌گویند.

وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتِكُمْ عَلَى الْإِغْيَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَلَا تُكْرِهُوا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - فَتِيَّتِكُمْ: مفعول به

پس کنیزان خود را با جلوگیری از ازدواج ایشان بر زنا و پلیدکاری و ادار مکتند اگر آنان با ازدواج خود با مردان دلخواه بخواهند تشکیل خانواده شرافتمند بدهند و بمانند آزادگان مستقل زندگی کنند.

وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ عَفُورٌ رَحِيمٌ

مَنْ: مبتدای جازم - يُكْرِهِنَّ: فعل مضارع - هن: مفعول به - (هو) فاعل

و هر که کنیزکان را بر زنا مجبور کند و آزادی و استقلال طلبی آنان را سلب کند سپس از اکراه و اجبار خود پشیمان شود و وسیله ازدواج ایشان را فراهم آورد هر آینه خداوند آمرزگار و مهربان است، گناهان او را می‌بخشد و او را مورد رحمت خود قرار می‌دهد.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

ما آیه‌های روشن با مثلی از آنکسان که پیش از شما بوده‌اند یا پندی برای پرهیزگاران بر تو نازل کرده‌ایم. (۳۴)

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ

۱- برده‌ای که با ارباب خود نیمان بست که کار کند و به تدریج خود را آزاد نماید. فرهنگ منجد الطلاب.

بتحقیق ما آیه‌های روشن، یعنی حلال و حرام که در وقوع نهمت همانند قصه مریم و در اتهام به مانند برادران یوسف همانند است فرو فرستادیم تا بند و اندرزی برای پرهیزکاران باشد.

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَيْشْكُورٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْيَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

خدا نور آسمانها و زمین است، مثال نور وی، چون محفظه‌ایست که در آن چراغی است، و چراغ در شیشه است و شیشه گوی سقاره درخشانست، که از درخت پسر برکت زیتون که نه خاور نیست و نه باختری، آفروخته شود، که نزدیک است زوغن آن روشن شود و گرچه آتش بدان نرسد که نوری بالای نوری است، خدا هر که را خواهد نور خویش هدایت کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند که خدا به همه چیز داناست. (۳۵)

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لفظ الله: مبتدا - نور: خبر - السَّمَوَاتِ: مضاف الیه

بین نور، سماوات و ارض صنعت مراعات النظیر است.

خدای تعالی نور آسمانها و زمین‌هاست. تدبیر کارها با حکمت بالغه اوست و راهنمای بندگان در آسمان و زمین است. مؤمنان با نور او راه درست را بر می‌گزینند و با راهنمایی او بر جاده‌ی سنت می‌روند و حق را می‌پذیرند و از حیرت ضلالت و گمراهی باز می‌مانند.

مِثْلُ نُورِهِ كَيْشْكُورٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ

کیشکور: چراغدان - مِصْبَاحٌ: چراغ

در این بخش از آیه صنعت تشبیه وجود دارد.

مثل نور خدا در دل مؤمن، یعنی ایمان که در دل وی است و قرآن که در سینه‌ی اوست، مانند چلچراغی است که در آن چراغی باشد که در جنابی قرار گیرد و با قتیله روشن شود.

الْيَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ

الْيَصْبَاحُ: مبتدا - فِي زُجَاجَةٍ: جار و مجرور خبر

جنابی شفاف و درخنده همچون یک ستاره قروان که نور و روشنائی آن بیشتر و بر نورتر است.

الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ

الرُّجَا حَةٌ : مبتدا - ها؛ اسم کان - کَوکَبٌ : خبر کان، جمله خبر الرُّجَا حَةٌ
باز صنعت تشبیه دارد.

آن شیشه گویا مانند ستاره‌های درخشانی است که شعله ور می‌شود و این چراغ با روغن افروخته شود که
از درخت پر برکت زیتونی بدست آید که نه شرقی و نه غربی است بلکه تک درختی است که در
زمین وسیعی قرار گرفته و نور آفتاب از هر طرف بر آن می‌تابد. مولانا گفت:
نورهای برق پیریده‌ی است. آن چو لاشرقی و لاغربی کنی است.

بِكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ ۖ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ

زَيْتُهَا : اسم کاد - يَضِيءُ : فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر کاد
نزدیک است که روغن آن درخت خود به خود روشنایی دهد، اگر چه به وی آتش نرسیده باشد. یعنی
روشنایی و درخشندگی آن آنچنان است که بدون آتش روشنایی بخشد.

نور علی نور

مبتدا محذوف - نور : خبر - علی نور : جار و مجرور
روشنایی بر بالای روشنایی یعنی نور چلچراغ و نور حجاب و نور روغن زیتون همه جا را منور
گردانیده‌اند.
مولانا گفت:

نور حسن را نور حق‌ترین بود معنی نور علی نور این بود

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ

يَهْدِي : فعل مضارع - لفظ الله : فاعل - مَن : مفعول به
خدای تعالی با نور معرفت خود راه می‌نماید هر که را که بخواهد و بوسیله آن نور معرفت هدایت
می‌کند.

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ

وَيَضْرِبُ : فعل مضارع - لفظ الله : فاعل - الْأَمْثَلُ : مفعول به
و خدای تعالی برای مردم مثالها می‌زند تا زود دریابند و مضمون سخن آشکار و روشن گردد.

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله : مبتدا - عَلِيمٌ : خبر

و خداوند به همه چیز از دقائق معقولات و محسوسات و حقایق آشکار و پنهان، دانا و آگاه است. علما
در تفسیر این تمثیل سخنان بسیاری گفته‌اند. علامه العلماء امام فخر الدین رازی در اسرار التنزیل

فرموده که مراد نور ایمان است که خدای عزوجل سینه مؤمن را به مشکاه و دل او را در سینه به قندیل شیشه در چلچراغ و ایمان را بجراغی فروخته در قندیل و قندیل را به ستاره درخشانده و کلمه اخلاص را به درخت مبارک که از نور آفتاب بهره دارد که نمودار نور علی نور به ظهور می رسد تشبیه کرده است.

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكُرَ فِيهَا أَسْمُهُمْ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَعْدُوِّ وَالْأَصَابِلِ ﴿٣٦﴾
در خانه‌هایی که خدا اجازه داده بزرگ دارند و نام وی در آنها یاد شود و یامداد و شامگاه تسبیح و تتریه ذات پاک او گویند. (۳۶)

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكُرَ فِيهَا أَسْمُهُمْ
در خانه‌هایی که خدا اجازه داده است بزرگ دارند و نام وی (الله اکبر) در آن یاد کرده شود

بیوت: این بریده گفته است: چهار خانه یعنی چهار مسجد است که آن را پیغمبران بنا کردند.

۱- کعبه: که آن را ابراهیم و اسماعیل بنا کردند. و آن را قبله مسلمانان قرار دادند.

۲- مسجد بیت المقدس که آن را داود و سلیمان بنا کردند.

۳- مسجد مدینه که رسول الله ﷺ آن را بنا کرد.

۴- مسجد قبا که رسول الله ﷺ آن را بر تقوا بنا کرد.

اذن: در اینجا امر خدای تعالی و رضایت اوست - آن بزرگ دارند.

و سخنان بیهوده در آن نگویند - بذكر فيها اسمه: در آن تسبیح گویند.

می گویند اگر در فکر یافتن این نور بر فروغ و درخشان هستید پس آن را در خانه‌هایی یعنی چهار مسجد فوق بجوئید که خداوند امر کرد و دستور داد که آن را بزرگ مرتبه دانند و در آن سخنان بیهوده نگویند و در آن نام خدای تعالی یعنی ذکر و تسبیح گفته شود و آیات قرآن در آن خوانده شود و خدای تعالی در آن به پاکی یاد کرده شود رفعت یابند. در این صورت آن نور معرفت را در قلبها خواهید یافت و احساس خواهید کرد.

در حدیث شریف آمده است: قلبها بر چهار قسم اند:

۱- قلبی که صاف و بی غل و غش است یعنی قلب مؤمن که می درخشد و چراغ آن توری است که در دل مؤمن بوجود آمده است.

۲- قلبی که در غلاف قرار گرفته و زنگ زده است و آن قلب کافر و یا قلب منافق است که انکار حق می کند و پیغمبران را تکذیب می کند.

۳- قلبی که وارگون شده و در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد (به قول مولانا: مضراع «نیم او اقرشته است و نیمش خرا»)

۴- قلبی که منقلب شده است.

يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَعْدُوِّ وَالْأَصَابِلِ

تَسْبِيحٌ: فعل مضارع یعنی تسبیح، که به گونه تقدیر بکار رفته است. در آن خانه‌ها (مسجدها) یا ممداد و شامگاه تسبیح گفته می‌شود یا از برای تقرب الی الله نماز گزارده می‌شود.

رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)

پاک مردانی اند که تجارت و معامله‌ی آنان را از یاد خدا و نماز خواندن و زکات دادن غافلشان نکند، و از روزی که در اثنای آن دلها و دیدگان دگرگون شود، بیم دارند. (۳۷)

رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ
رِجَالٌ: فاعل **تَسْبِيحٌ**

در این بیت صنعت تناسب (مراعات النظیر) وجود دارد می‌گوید: مردانی که بازرگانی و تجارت و معامله که در آن سود باشد، آنان را از ذکر خدا و تسبیح و از اقامه نماز و از دادن زکات باز ندارد و غافل نگرداند.

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ

تَتَقَلَّبُ: گفته اند در دوزخ، در عذاب از حال به حال می‌گردانند، یا از بیم رستاخیز و هول در قیامت دلها به چنبر گردن رسد نه از تن بیرون آید و نه در آن جای و آرام گیرد.

وَالْأَبْصَارُ: آنست که چشمها می‌گردانند تا ایشان را کجا رانند، سوی بهشت یا دوزخ.

در این بخش از آیه هم صنعت تناسب^۱ وجود دارد و هم جناس^۲ این مردمان خداجوی و نوریاب با وجود چنین توجه از آن روزی می‌ترسند که در آن روز دلهای ایشان از هول قیامت یا هول عذاب از حالی به حال دیگر بگردد و آرامش به اضطراب تبدیل گردد و چشمها به هر سوی بگردد که نامه اعمال ایشان از کدام طرف داده خواهد شد، سمت راست یا چپ به سوی بهشت هدایت می‌شوند یا به دوزخ رانده می‌شوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَرْزُقَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ. وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

تا خدا بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهد و از کرم خویش افزونشان کند و خدا هر که را خواهد بی حساب روزی دهد. (۳۸)

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَرْزُقَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ
لِيَجْزِيَهُمُ: مضارع منصوب - هم: مفعول به - لفظ **اللَّهُ**: فاعل

^۱ - در بین کلمات **يَخَافُونَ** - **يَوْمًا** - **تَتَقَلَّبُ** - **قُلُوبُ** - **أَبْصَارٌ** تناسب است.
^۲ - در بین کلمات **تَتَقَلَّبُ** و **قُلُوبُ** جناس اشتقاق وجود دارد.

آن مردان خدا جوی از آن روزی می‌ترسند که می‌بازد خداوند ایشان را به سبب آن ترسی که در دل دارند کیفر دهد، اما خدای تعالی ایشان را به نیکوترین وجه، جزا و پاداش می‌دهد و به نیکوترین وجه یعنی بهشت موعود نصیب آنان می‌گرداند و در پاداش ایشان به جهت کرم و بخشش خویش زیاده می‌گرداند که تصور چنین پاداش بزرگی را هرگز به خاطر نمی‌آوردند.

وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **يَرْزُقُ** : فعل مضارع - **فَاعِل** (هو)، جمله خبر

خدای تعالی در دنیا هر که را که بخواهد بدون حساب و کتاب روزی می‌دهد و در آخرت او را به بهشت موعود می‌رساند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ كَسْرَابٍ يَافِعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَقًّا إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُمْ حِسَابَهُمُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۳۱﴾

کسانی که کافرانند اعمالشان چون سرابی در بیابانی است که تشنه آن را آب پندارد و چون بدان رسد چیزی نیابد و خدا را ناظر اعمال خویش بیند که حساب او را تمام دهد و خدا تند حساب است. (۳۱)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالَهُمْ كَسْرَابٍ يَافِعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً

يَحْسَبُهُ : فعل مضارع - **هـ** : مفعول به - **الظَّمْثَانُ** : به معنی تشنه، فاعل

این آیت در شأن شیعه بن ربیع فرموده و او مردی بود که در جاهلیت بسان راهبان توهب می‌کرد و در صومعه تنها می‌نشست، و لباس پشمینه می‌پوشید در کفر راه دین طلب می‌کرد، پس چون اسلام به پیغمبر آمد وی کافر شد. رب العالمین او را مثل زد به تشنه‌ای که سراب بیند به محل سراب به امید آب بشتابد چون آن جا رسد آب نیابد نومید و پر حسرت باز گردد. اعمال کافر همچنین است، می‌پندارد که از آن نفعی و فایده‌ای در قیامت خواهد دید چون به آن رسد بی نفع و بی حاصل و بی امید ماند.

آنانکه ایمان نیاوردند و کفر ورزیدند و به باطل گرویدند اعمالشان در نظرشان نیکو جلوه کنند. کارهایی چون صلّه و رحم و آزاد ساختن بردگان و دادن طعام به فقرا و امثال آن این اعمال بهمراه کفر، مانند سرابی است که در بیابان بی آب و غلف شخص تشنه‌ای آن سراب را آب بیند. در این بخش از آیه صنعت تمثیل وجود دارد.

حَقًّا إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُمْ حِسَابَهُمُ

فَوْقَهُمُ : فعل ماضی - **هـ** : مفعول به - **(هو)** فاعل - **حِسَابَهُمُ** : مفعول به ثانی

تا زمانی که به جایگاهی که در آن خیال وجود آب کرده برسد و در آن جای آنچه که ظن برده و خیال می‌کرده که آب است چیزی نمی‌یابد مگر خدای تعالی را و خداوند **حَسَابًا** سزای اعمال او را به عدل می‌دهد.

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

لفظ الله: مبتدا - سریع: خبر

خداوند در دادن پاداش و کیفر زود حساب است و در پاداش و کیفر به کسی ذره‌ای ستم کرده نمی‌شود. کاشفی گفت: زود حساب است. یعنی حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد. تمثیل کرد اعمال کافر را به سراب و او را تشنه‌ی جگر سوخته بیند هماننانکه تشنه از سراب نا امید شده باشد شدتش زیاد می‌شود کافران نیز از امید به پاداش اعمال خود چون نیابند حسرتش افزون می‌گردد.

أَمْ كَظَلَمْتُمْ فِي بَحْرِ لَيْحٍ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمْتُمْ بَعْضَهَا

فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَكْدُهُ لَمْ يَكْدُ بِرَبِّهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ ﴿٤٠﴾

یا جو ظلمت‌هاست بدریانی ژرف که موجی آن را گرفته و بالای آن موج دیگر است و بالاتر از آن ابری است ظلمتها بر سر همدیگر و چون دست خویش بر آرد نزدیک باشد که آن را نبینند و هر که خدا نوری به وی نداده او را نوری نیست. (۴۰)

أَمْ كَظَلَمْتُمْ فِي بَحْرِ لَيْحٍ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ

خبر مقدم محذوف - سحاب: مبتدا مؤخر

در این آیه صنعت مبالغه بکار رفته است. می‌گوید:

یا اعمال آن کافران بمانند تاریکی‌های متراکم است که در دریای عمیق دهمدم آن دریا را امواج بزرگ می‌پوشند موجی از بالای موجی دیگر و بر فراز امواج ترسناک دریا، ابرهای تیره خیمه زده باشند.

ظَلَمْتُمْ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ

مبتدا مقدم محذوف - ظلمت: خبر مؤخر - بعض: مبتدا - فوق: مفعول فیه - بعض: مضاف الیه -

فَوْقَ بَعْضٍ: خبر بعض

این تاریکی‌هاست بعضی بالای بعضی دیگر متراکم شده. یعنی ظلمت دریا و ظلمت موج اول و ظلمت موج دوم و ظلمت ابر روی هم انباشته شده پس کسی که گرفتار چنین محیطی شود رهایی وی از آن محیط ناممکن است. حال کافران و منافقان نیز چنین است که همواره دلهایشان دستخوش امواج حیرت بوده و ابرهای شک و تردید بر دلهایشان خیمه زده و سزاق‌جام به خاطر زیستن در تاریکی‌های شرک و نفاق، راهی گور تاریک صحرای محشر تاریک و دوزخ تاریک می‌گردند.

إِذَا أَخْرَجَ يَكْدُهُ لَمْ يَكْدُ بِرَبِّهَا

(هو) اسم کاد (یکد) - ربها: مضارع - ها: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر کاد

آن حالت آن چنان تاریک و وحشت زاست که اگر کسی دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند!

وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

لله: جار و مجرور خبر مقدم - من: حرف جز زائد - نور: مبتدا مؤخر
نور حقیقی در زندگی انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن نور فضای زندگی تاریک است و نور ایمان از جانب خدا بر دل مؤمن اعطاء می‌گردد. و کسی را که خداوند نوری برای او قرار نداده نوری برای او نیست.

الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّهُمْ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بِحَمْدِهِ فِي الْبُيُوتِ وَالْحَمَاقِ وَالسُّبُحَاتِ وَاللَّيْلِ وَالنَّجْمِ وَالسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ وَالصَّخْرِ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿۴۱﴾

مگر ندانی هر چه در آسمانها و زمین هست با مرغان گشوده بال، تسبیح خدا می‌کنند؟ همه دعا و تسبیح خویش دانند و خدا داند که چه می‌کنند. (۴۱)

الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّهُمْ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بِحَمْدِهِ فِي الْبُيُوتِ وَالْحَمَاقِ وَالسُّبُحَاتِ وَاللَّيْلِ وَالنَّجْمِ وَالسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ وَالصَّخْرِ كُلِّ

لفظ الله: اسم آن - يُسَبِّحُونَ: مضارع - مَنْ: فاعل، جمله خبر آن

خدای تعالی: خطاب به پیغمبر می‌گوید: آیا ندیدی و نمی‌بینی تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین است از فرشتگان و جن و انس همه خدا را به پاکی یاد می‌کنند و تسبیح می‌گویند؟ و همچنین پرندگان آن هنگام که در آسمانها بال می‌گسترانند به تسبیح خدا مشغول می‌شوند چون پرندگان نیز فطرت خداشناسی دارند.

شیخ سعدی گفت:

حکایت: یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتمش: آن چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به نالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه: اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من بغفلت خفته.

دوش مرغی به صبح می‌نالد	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت: باور نداشتیم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	که مرغ تسبیح گوی و من خاموش

كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ

كُلٌّ: مبتدا - قَدْ: حرف تحقیق - عَلِمَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

هر یک از اهل آسمان و زمین، جمیع جنبندگان بتحقیق دعای خود را دانسته و به خدای یکتا تسبیح می‌گویند و خدا را به پاکی یاد می‌کنند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خدای تعالی به آنچه می‌کنند از طاعت و عبادت داناست و به مقتضای آن طاعت و عبادت پاداش خواهد داد.

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿۴۲﴾

فرمانروائی آسمانها و زمین خاص اوست و باز گشت بسوی خداست. (۴۲)

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

اللَّهُ: جار و مجرور، خبر مقدم - مُلْكٌ: مبتدا موخر

در این بخش از آیه گرمه صنعت تناسب بکار رفته است. می‌گوید: پادشاه آسمانها و زمین و همه‌ی جهان هستی از آن خداوند است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات	ها به تو قائم چو تو قائم به ذات
ماه مه فانی و بقا بس تو را	ملک تعالی و تقدس تو را
جز تو فلک را خم دوران که داد	دیگ چسب را نمک جان که داد
روشنی عقل به جان داده‌ای	چاشنی دل به زبان داده‌ای
منزل شب را تو دراز آوری	روز فرورفته تو باز آوری
بنده نظامی که یگی گوی توست	در در جهان خاک سرکوی توست

وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

إِلَى اللَّهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - الْمَصِيرُ: مبتدا موخر

و باز گشت همه به سوی خداست. هیچ‌گی در روز رستاخیز برای یمن دادن حساب و کتاب به سوی او برگردانده می‌شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْسِلُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدَّكَ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ ظُلُمَاتٍ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ

بِالْأَنْصُرِ ﴿۴۳﴾

مگر ندانی که خدا ابری برافرد، سپس میان آن بیوستگی دهد، سپس آن را متراکم کند و آنگاه نظرهای باران را پیشی که از خلال آن برون شود و از آسمان، از کوهها که در آن هست، تگرگی نازل کند و آن را بهر که خواهد رساند و از هر گه خواهد بار دارد و نزدیک باشد شعاع برق آن دیدگان را ببرد. (۴۳)

الَّذِينَ اللَّهُ يُرِيهِمْ سَحَابًا مِّمَّ يُولَفُ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَجْعَلُهُمُ رُكَّامًا فَزَيَّ اللَّهُ الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ

لفظ الله: اسم آن - يُرِيهِمْ: مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر آن

خداوند خطاب به محمد ﷺ می فرماید: ای محمد ﷺ آیات منی بینی و نمی دانی که خدای تو ابرها را آهسته می راند و آنکه باره باره بهم می سازد و طبق طبق در هم می بندد و گرده می آورد، سپس آنها را مترکم و آبیاشته می سازد آنکه می بینی که باران از لایلهای آن بیرون می آید.

وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِهَا مِنْ بَرَدٍ فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ

بَرَدٍ: تگرگی

و خداوند از آسمان از ابرهای کوه مانند آن تگرگ هایی فرو می فرستد که هر کس و هر چیزی که بخواهد بوسیله آن تگرگ زیان می رساند مثلاً در کشتزارها و باغ و زراعت آسیب می رساند و آن را از میوه و محصول باز می دارد و نیز گاهی انسانها و حیوانات را آسیب می رساند و خداوند از هر کس بخواهد این عذاب و این زیان را از او باز می دارد و بر طرف می کند.

يَكَادُ سَنًا يَرْفِقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصُرِ

سَنًا: روشنایی

بزدیگ است که روشنی برق آن ابرها به جهت روشنایی غلیظش که نشانه کمال قدرت خداوند است چشمهای انسان را ببرد و کور گرداند.

مولانا گفت:

آن سنا برقی که بسراواح تافت تا که آدم معرفت زان راه یافت

سنایی غزنوی گفت:

که یارب مر سنائی را سنائی ده تو در حکمت چنان کز وی به رشک افتد روان بوعلی سینا

يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

خدا شب و روز را بهم بدل می کند که در این برای اهل بصیرت عبرتی هست. (۴۴)

يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

يَقْلِبُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - اللَّيْلُ: متعول به

بین دو کلمه لیل و نهار صنعت مطابقه (متضاد) وجود دارد.

خداوند شب و روز را از بی یکدیگر می آورد یا به نقصان یکی و زبادت دیگری و احوال انسان را با حرارت و برودت یا به نور و ظلمت تغییر می دهد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور، خبر ان- ل: ابتدا- لَمِثْرَةً: اسم ان.

براستی در آن رفت و آمد شب و روز و نقصان و زیادتی یکی از پس دیگری و برعکس و پیدایش فصول چهارگانه هر آینه در آن عبرتهایی است برای کسانی که بنگرند و بیندیشند.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۴۵﴾

خدا همه جنبندگان را از آبی آفریده، بعضی از آنها بر شکم خویش راه می‌رود و بعضی از آنها بدو پا راه می‌رود و بعضی از آنها بر چهار پا راه می‌رود خدا هر چه خواهد خلق می‌کند که خدا به همه چیز تواناست. (۴۵)

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا- **خَلَقَ**: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

و خدای تعالی هر جنبنده‌ای که در روی زمین است بیافرید از آبی که مخصوص او یعنی از نطفه هر حیوان مخصوص به خود و این معنی از روی غلبه بوده است چون تمام جنبندگان ممکن است از نطفه خلق نشوند.

فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ

مِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- **مَنْ**: مبتدا موخر

گروهی از آن جنبندگان بر شکم خود راه می‌روند مانند مار و خزندگان دیگر.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ

و از این جنبندگان گروهی هستند که با دو پای خود راه می‌روند مانند انسان‌ها و پرندگان.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ

و دسته‌ای هم هستند که با چهار پا راه می‌روند مانند حیوانات وحشی و حیوانات درنده و دیگر چهارپایان مانند اسب و الاغ و قاطر و شتر و گاو و گوسفند و غیره.

يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

يَخْلُقُ: فعل مضارع- لفظ **اللَّهُ**: فاعل- **مَا**: مفعول به

خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند. چه این جنبندگان از سه گروه مذکوره باشند و یا آنهایی که از ساختار و شیوهی حیات شگفت‌تری برخوردار هستند. نظم:

اوست قادر بهر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کند که حکم او راست

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ **اللَّهِ**، اسم **ان** - **قَدِيرٌ**، خبر **ان**

بدرستی که خدای تعالی بر آفریدن همه چیزها قادر و تواناست و هر چه خواهد می آفریند.

لَقَدْ أُنزِلْنَا ءَايَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴۶﴾

آیه های روشن کننده نازل کرده ایم و خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند. (۴۶)

لَقَدْ أُنزِلْنَا ءَايَاتٍ مُّبِينَاتٍ

أُنزِلْنَا؛ فعل ماضی - (نا) فاعل - **ءَايَاتٍ**؛ مفعول به

بتحقیق از طرق وحی فرو فرستادیم آیات روشن و آشکار که در آن احکام الهی از حلال و حرام و سرگذشت پیشینیان است که همگی عبرت آمیز می باشد.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

لفظ **اللَّهُ**؛ مبتدا - **يَهْدِي**؛ مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند هر که را که خواهد یا توجه به تأمل و تعمیق در آن آیات به راه راست و درست که عبارت از رسیدن به نعمت های بهشتی است هدایت می کند و راه می نماید.

وَيَقُولُونَ ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ فِرْقٍ مِّنْهُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ

بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۷﴾

گویند: خدا و پیغمبر او را باور کرده ایم و اطاعت می کنیم، آنگاه، با وجود این، گروهی از ایشان روی برگردانند که آنها مومن نیستند. (۴۷)

وَيَقُولُونَ ءَأَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ فِرْقٍ مِّنْهُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ

و منافقان می گویند که ما بخدای تعالی و به فرستاده ی او گرویدیم و ایمان آوردیم و هر دو را اطاعت و فرمانبرداری کردیم پس گروهی از ایشان بر می گردند و از قبول حکم سرباز می زنند آن هم بعد از ایمان آوردن و اطاعت، از حکم الهی روی بر می گردانند.

وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

أُولَٰئِكَ؛ اسم ما - ب: حرف جر زائد - **بِالْمُؤْمِنِينَ**؛ خبر ما

آنان در حقیقت مومن نیستند. چون ایمان آنان سطحی است و ایمانشان را فقط به زبان اقرار می کنند.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فِرْقٍ مِّنْهُمْ مَّعْرُضُونَ ﴿۴۸﴾

و چون به سوی خدا و پیغمبرش خوانده شوند که میانشان داوری کند، آن وقت گروهی از ایشان اعراض کنانند. (۴۸)

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فِرْقٍ مِّنْهُمْ مَّعْرُضُونَ

دَعُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

آن هنگام که به سوی خدای تعالی و رسولش فراخوانده شوند تا اینکه پیغمبر ﷺ به راستی در پیشان حکم کنند ناگاه گروهی از ایشان که بشر است نفاقشان آشکار می شود و از قضاوت او روی بر می گردانند.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِبِينَ ﴿٤٩﴾

و اگر حق بطرف ایشان باشد اطاعت کتان سوی وی آیند. (۴۹)

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِبِينَ

لَهُم: جار و مجرور خبر کتان - الْحَقُّ: اسم کتان - مُذْعِبِينَ: اقرار کنندگان، اذعان کنندگان، حال و اگر حق داشته باشند یعنی رأی به نفع ایشان صادر گردد در حالت مطیعان و فرمانبرداران به سوی پیغمبر ﷺ می آیند و اگر معلوم شود که حکم بر علیه ایشان صادر شده باشد از اطاعت و انقیاد سرباز می زنند.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ آذَانُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

مگر در دلهایشان مرضی هست، یا بشک افتاده اند یا بیم دارند که خدا و پیغمبرش به آنها جور کند [نه] بلکه آنها خودشان ستمگرانند. (۵۰)

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ آذَانُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ

فِي قُلُوبِهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَرَضٌ: مبتدا مؤخر

آیا در دلهایشان مرض کفر و ظلم است یا اینکه در حق پیغمبر ﷺ و حقانیت قرآن در شک و تردید افتاده اند یا اینکه می ترسند که خدی تعالی و رسولش بر آنان ستم کنند؛ بلکه ایشان گرفتار مرض کفر و شک و تردید بوده و دآوری پیغمبر ﷺ را که با عدل و داد حکم کرده و برابر احکام الهی حکم صادر نموده نمی پذیرند و از آن بیم دارند در حالیکه بخوبی می دانند که خدای تعالی و رسولش ستمگر نبوده و نیستند.

بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر

بلکه ایشان بر نفسهای خود ستمگرانند به جهت امتناع از حکم و دآوری رسول الله ﷺ براساس حکم رسول خدا ﷺ همان حکم خدای عز و جل است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ

هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

گفتار مؤمنان چون بسوی خدا و پیغمبر خوانده شوند تا میانشان حکم کنند، فقط اینست که گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و آنها خودشان رستگارانند. (۵۱)

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا

قَوْلٌ خَيْرٌ كَانَ - يَقُولُوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خیر کان

جز این نیست آن هنگام که مؤمنان به سوی خدای تعالی و رسولش فرا خوانده شوند تا در میان ایشان داور و حکم کند، می‌گویند، شنیدیم و اطاعت کردیم و از صمیم دل و از روی اخلاص مطیع و متقاد هستیم و هر چه را که پیغمبر در میانشان حکم کند همان را بی‌چون و چرا می‌پذیرند و هیچگونه اعتراضی ندارند و از حکم او روی بر نمی‌گردانند.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

ایشان رستگاران واقعی هستند و جایگاهشان در بالاترین درجه بهشت خواهد بود.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

و هر که مطیع خدا و پیغمبر او شود و از خدا بیم کند و از او ترسد آنها، خودشان، کامیاب شدگانند. (۵۲)

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

مَنْ: مبتدای جازم - يُطِيعُ: مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و از خدا و رسولش اطاعت کنند یعنی احکام الهی و قرائض منزله را بپذیرند و مطیع سنتهای پیغمبر ﷺ باشند و از گناهان خود بترسند و توبه کنند و دیگر دست به گناه نزنند چنین کسان به رضایت و محبت خدا و به نعمتهای بهشت دست یافتگان و به مقصود رسیدگان اند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

بخدا قسم یاد کنند، قسم‌های مؤکده، که اگر فرمانشان دهی بیرون می‌شوند، بگو قسم مخورید، اطاعتی شایسته بهتر است، که خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است. (۵۳)

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ

أَقْسَمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - جَهْدُ: مفعول مطلق

و منافقان برای فرمانبرداری اگر فرمان دهند ایشان را اینکه از دیار و سرزمین خود بیرون آیند و اموال خود را ترک کنند سوگند خورند سخت‌ترین سوگندان هر آینه خانه و کاشانه خود را ترک کنند و لحظه‌ای توقف ننمایند و بیرون آیند.

قُلْ لَا تُقْسِمُوا

بگو سوگند یاد مکنید و قسم به دروغ مخورید.

طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ

طَاعَةٌ: مبتدا - مَعْرُوفَةٌ: تعبت - خبر محذوف

ای پیغمبر! به آنان بگو هر آینه شما اطاعت و فرمانبرداری نمی کنید و هرگز به قولتان عمل نمی کنید.

إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ الله: اسم ان - خَيْرٌ: خبر ان

بدرستی که خدای تعالی به نفاق و بدقولی و عدم وفای به عهد شما آگاه است.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوا

تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلِّغُ الْمُبِينُ ﴿۵۴﴾

بگو: خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید، اگر پشت کنید، فقط تکلیف آن بعهده اوست و تکلیف شما بعهده شماست، اگر اطاعت او کنید هدایت یابید و بر عهده پیغمبر جز بلاغ و رساندن

آشکار نیست. (۵۴)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

بگو ای محمد ﷺ! خدای تعالی را با خلوص نیت فرمان برید و رسول خدا ﷺ را با صفای دل اطاعت کنید.

فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ

مَا مَبْتَدَأُ مُؤَخَّرٌ - وَعَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم

پس ای مردمان! اگر از محمد ﷺ روی بگردانید و از او اطاعت نکنید پس جز این نیست آنچه که بر پیغمبر است از تبلیغ دین خدا و احکام الهی از حلال و حرام انجام داده باشد و اما بر شما هم واجب است که از پیغمبر خود اطاعت کنید و آنچه گفته و آورده است بپذیرید.

وَإِن تُطِيعُوا تَهْتَدُوا

تَطِيعُوا: مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به

اما اگر پیغمبر را اطاعت کنید هدایت می یابید و به خیر و سعادت دو جهان نائل می گردید.

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلِّغُ الْمُبِينُ

عَلَى الرَّسُولِ: جار و مجرور خبر مقدم - الْبَلِّغُ: مبتدا مؤخر

و بر پیغمبر جز رسالت و تبلیغ آشکار چیز دیگری نیست و پیغمبر آنچه بر عهده اوست انجام داده است و اما شما اطاعت او نمی کنید.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا
يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

خدا به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده کرده که آنان را در آن سرزمین جانشین کند؛ چنانکه اسلافشان را نیز جانشین کرد، و دینشان را که برای ایشان پسندیده استقرار دهد و از پی ترسشان امنیتی جایگزین کند، که مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند و هر که پس از این، کافر شود؛ آنها خودشان عصیان پیشگان‌اند. (۵۵)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

وَعَدَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا ﷺ و یاران او پیش از هجرت روزگاری سختی در مکه داشتند و پیوسته مورد ایذا و اذیت کفار قرار می‌گرفتند و از حمله و حمله دشمن در امان نبودند. رب‌العزه ایشان را در مقابل ایذا و اذیت کفار به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دستور جهاد و قتال تا آن موقع نازل نشده بود و رسول خدا ﷺ پنهان و آشکار دین اسلام دعوت می‌کرد و بر ایذاء کفار صبر و شکیبایی می‌نمود.

تا فرمان هجرت نازل شد. چون به مدینه هجرت کردند مهاجران و مسلمانان همچنان از جانب دشمن نا امن بودند و پیوسته سلاح داشتند آخر یکی از مهاجران گفت: روزی نخواهد آمد که ما در روی زمین آسوده خاطر باشیم و سلاحها از دست بنهاده ببینیم رب‌العزه در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشان را به نصرت و امن و جا و مکان گرفتن وعده داد. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ می‌گوید:

خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته و نیکو انجام داده‌اند وعده می‌دهد که هر آینه ایشان را در زمین کفار عرب و عجم خلیفه و جانشین گرداند همچنانکه خدای تعالی پیشینیان مؤمن را از بنی اسرائیل و دیگران خلیفه و جانشین گردانیده بود.

وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا

ل: قسم - وَلَيُمَكِّنَنَّ: فعل مضارع - (ن) توکید - (هو) فاعل - دِينَهُمْ: مفعول به

و دین و آئین شان را که برای آنها پسندیده و یا برجاست. یعنی دین اسلام، در روی زمین برقرار سازد و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش خاطر تبدیل گرداند و دین اسلام را بر تمام ادیان غالب گرداند. تا زمانی که بر این آئین حق پای بند باشند فرمانروایی از آن ایشان خواهد بود.

يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

يَعْبُدُونَنِي: فعل مضارع - (و) فاعل - (ن) وقایه - (ی) مفعول به

ایشان آنچنان در کمال آرامش و امنیت زندگی می‌کنند و مرا می‌پرستند و چیزی با کسی را بمن شریک نمی‌گردانند.

وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ

و هر کسی که در مقابل این نعمت بعد از اینکه وعده‌ی ما راست شد، کفر ورزد و کفران نعمت کند پس آن گروه کافران، ایشان کامل‌ترین فاسقان‌اند.

وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۵۶﴾

نماز کنید و زکات دهید و این پیغمبر را اطاعت کنید شاید رحمت‌تان کنند. (۵۶)

وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

أَقِيمُوا: فعل امر - (و) فاعل - الصَّلٰوةُ: مفعول به

و نماز فرض را بر پا دارید و زکات واجب را بدهید و از رسول خدا ﷺ فرمان برید شاید که شما رحم کرده شوید و مورد لطف و توجه خداوند قرار گیرید که سعادت دنیوی و اخروی شما در آن است.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ ﴿۵۷﴾

و کافران را عاجز کننده در زمین میندار، و جایشان جهنم است که چه بد سرانجامی است. (۵۷)

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ

ای محمد ﷺ! آنان که ایمان نیاوردند و کفر ورزیدند میندار که عاجز کنندگان‌اند، پس آنان نمی‌توانند از نزد خدای تعالی بگریزند. یعنی قادر نیستند که عذاب خداوند را در روی زمین دفع کنند.

وَمَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ

مَا لَهُمْ: مبتدا - النَّارُ: خبر

و جایگاهشان جهنم است.

وَلَيْسَ الْمَصِيرُ

که چه جایگاه بدی است؟

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعْتِدَّكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ تِلْكَ مَرْثَةٌ مِّنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْغَدِیِّ وَحِیْنٍ تَضَعُونَ نِیَابِكُمْ مِنَ الظُّهُورِ وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَاءِ تِلْكَ عَوْرَاتُ لَكُمْ لَیْسَ عَلَیْكُمْ وَلَا عَلَیْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ مِن طَوَافُوتٍ عَلَیْكُمْ بِمَعْصِيَتِكُمْ عَلٰی بَعْضٍ كَذٰلِكَ یُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ ءَایٰتِهِ ؕ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ حَكِیْمٌ ﴿۵۸﴾

شما که ایمان دارید کسانی که مالکشان شده‌اید (از غلامان و کنیزها)، و کسانی از شما که بعقل نرسیده‌اند باید سه وقت از شما اجازه گیرند، پیش از نماز صبحدم و هنگام نیمروز که جامه‌های خویش می‌گذارید و بعد از نماز شبانگاه که سه وقت خلوت شماست، و پس از آن اجازه بر شما و بر آنها گناه نیست که بر شما بگذرند و شما بر یکدیگر، چنین بگذرید؛ خدا این آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است. (۵۸)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِيَسْتَفْتِنَكُمْ: فعل امر غایب - كُمْ: مفعول به - الَّذِينَ: فاعل

ای کسانی که ایمان آورده‌اید باید آنانکه زیر دست شمایند از بندگان ذکور یا همه‌ی ایشان از غلام و کنیز و کودکانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند. طلب اذن کنند و در سه نوبت از شما در شبانه روز برای وارد شدن خانه‌های شما اجازه بخواهند. ابن عباس در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: رسول خدا ﷺ غلامی از انصار به نام مدلیح بن عمرو را چاشتگاه نزد عمر بن الخطاب ﷺ فرستادند، آن غلام بر عمر ﷺ وارد شد و چنان فهمید که عمر ﷺ وارد شدن او را نپسندید، سپس عمر ﷺ جریان را به حضرت رسول ﷺ گفت، ای کاش خدای تبارک و تعالی برای من در اجازه گرفتن در هنگام ورود به خانه آیه‌ای می‌فرستاد و حکم می‌کرد همان بود که این آیه نازل شد.

مِن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَبَيْنَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ

یکبار پیش از نماز فجر آن هنگام که انسان از خواب بر می‌خیزد و لباس خواب از تن بیرون کرده حال می‌خواهد که لباس عادی بپوشد و یکبار هم هنگامی که لباسهای خود را در می‌آویزد و به یکجا می‌اندازد یعنی هنگام نیم روز (ظهر) و باز آخر بعد از نماز عشاء که نماز خفتن است، آن هنگام که وقت خواب فرا می‌رسد و برای پوشیدن لباس خواب آماده می‌شوید طلب اذن کنید.

ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ

این سه وقتی که بر شما دریم وقت خلوت و آشکار شدن عورت شماست.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ

عَلَيْكُمْ: جار و مجرور، خبر لیس - جُنَاحٌ: اسم لیس

بعد از این سه وقت اگر غلامان و کنیزان بدون اجازه وارد خانه شوند بر شما و بر آنان گناهی نیست.

طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ

مبتدا محذوف - طَوَّافُونَ: خبر - بَعْضُ: مبتدا - عَلَى بَعْضٍ: جار و مجرور خبر

بندگان، خدمتکاران و طواف‌کنندگان شما هستند پس همواره نمی‌توانند که از شما دستوری بطلبند چون مشکل است، بر دور و بر یکدیگر بگردند و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت کنند.

كَذَلِكَ يبينُ اللهُ لَكُمْ الْآيَاتِ

همچنانکه بیان کردیم خدای تعالی این حکم را برای شما بیان می‌گرداند یعنی آیت‌های خود را تا آن را درک کنید و بنکار گیرید.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر - **حَكِيمٌ**: خبر ثانی

خدای تعالی بر احوال شما آگاه است و بر شما حکم کننده است و بحکمت حکم می‌کند تا خود را به اخلاق اسلامی متخلق کنید.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبينُ

اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

و چون کودکان از شما اجازه بگیرند چنانکه اسلافشان اجازه گرفته‌اند، چنین، خدای آیه‌های خویش را برای شما بیان می‌کند که خدا دانا و فرزانه است. (۵۹)

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

بَلَغَ: فعل ماضی - **الْأَطْفَالُ**: فاعل - **الْحُلُمَ**: مفعول به

و آن هنگام که کودکان شما بالغ گردیدند و به سن بلوغ رسیدند برای داخل شدن به جایی که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند و یا اتاق اختصاصی آنان باشد باید از پدر و مادر برای ورود به آن مکان اجازه بگیرند همچنانکه پیش از شما آنانکه به سن بلوغ می‌رسیدند اجازه طلب می‌کردند.

كَذَلِكَ يبينُ اللهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ

يَبِينُ: فعل مضارع - لفظ **اللَّهُ**: فاعل - **ءَايَاتِهِ**: مفعول به - **ه**: مضاف الیه

خدای تعالی برای شما آیت‌های خود را بیان می‌دارد و روشن می‌سازد تا آن را بدانید و بفهمید و بدان عمل کنید.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر - **حَكِيمٌ**: خبر ثانی

و خدای تعالی بر احوال شما دانا و آگاه است و حکیم است که بحق حکم می‌کند تا با رعایت آن اصول و احکام خود را به اخلاق اسلامی و نیک و پسندیده متخلق کنید. این کثیر می‌گوید: آیات قبلی برای اجازه خواستن بیگانگان بود ولی این آیه در باب اجازه خواستن نزدیکان از یکدیگر است. پس این آیات در باب اجازه خواستن در ورود به خانه‌ها آمده است.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ
غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۶۰﴾

و زنان و امانده که امید شوهر کردن ندارند گناهی ندارند که لباسهایشان فرو نهند به شرطی که اظهار
تجملات و زینت خود نکنند و اگر باز هم عفت و تقوی بیشتر گزینند بر آنان بهتر است و خدا شنوا و
دانا است. (۶۰)

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ
غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ

الْقَوَاعِدُ: مبتدا - عَلَيْهِنَّ: جار و مجرور خبر لَيْسَ - جُنَاحٌ: اسم لَيْسَ، جمله خبر
الْقَوَاعِدُ

زنان سالخورده و پیر و از کار افتاده‌ای که به سن نازائی رسیده‌اند و دیگر احساسات جنسی را کاملاً از
دست داده‌اند و دیگر میل ازدواج با مردان را ندارند و مردان نیز رغبت ازدواج به آنان نشان نمی‌دهند
هیچ گناهی و وبالی بر آنها نیست از اینکه چادر و یا چارقد و سراندازی را که بر بالای مقنعه خود
پوشیده‌اند بپندازند و بیفکنند در حالیکه غرض از افکندن چادر و یا چارقد نمایاندن سر و گردن و
گوش و موی و اندامهای دیگر که از عورات است نباشد.

وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ

يَسْتَعْفِفْنَ: فعل مضارع - (ن) فاعل - مبتدا محذوف - خَيْرٌ: خبر

و در عین حال اگر عفت به خرج دهند و خویشتن را بپوشانند این پوشش برای آنها بهتر و در نزد
پروردگارش دارای پاداشی است.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - سَمِيعٌ: خبر - عَلِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند شنوا و دانا است و آنچه که میگویند و می‌کنند می‌داند و پنهان و آشکار آنها را می‌بیند.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ
أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ حَمَلَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُمُ مَفَاحِشُهُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ

نَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَرَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۶۱﴾

نه برای کوز مانعی هست، و نه برای لنگ مانعی هست و نه برای بیمار مانعی هست و نه برای شما، که از خانه خودتان یا خانه پدرانتان یا خانه مادرانتان یا خانه برادرانتان یا خانه خواهرانتان یا خانه عموهایتان، یا خانه عمه‌هایتان یا خانه دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلید آن را در اختیار دارید یا خانه‌های دوست‌تان غذا بخورید، گناهی نیست که با هم بخورید، یا تنها. و چون به خانه‌ای در آمدید به یکدیگر سلام گوئید، درودی از جانب خدا، که مبارک و پاکیزه است. چنین، خدا این آیه‌ها را برای شما بیان می‌کند، شاید خردپوری کنید. (۶۱)

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنفُسِكُمْ
أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ
بُيُوتِ أَخْوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ
بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مَفَاةً أَوْ صَدِيقَةً

در این آیه کریمه صنعت تناسب (مراعات النظیر) است.

در سبب نزول این آیت مفسران تفسیرهای مختلف آورده‌اند. مجاهد گفت: اصحاب رسول خدا ﷺ بر یکدیگر نهربان و مشفق بودند. گاه گاهی یکی از این ضعیفان و ناتوانانی که به طلب طعام به خانه‌های ایشان می‌رفتند و چون طعام نمی‌یافتند به خانه‌های خویش و وابستگان‌شان می‌رفتند و ایشان را یا خود برای خوردن طعام می‌بردند، ضعیفان دست به آن طعام نمی‌بردند و احساس گناه می‌کردند و می‌گفتند صاحب طعام ما را بر سر سفره نشانده است. رب‌المرزۀ ایشان را در این آیت اجازه داد. عده‌ای از مفسران گفتند این آیت منسوخ شده است و عده‌ای گفتند منسوخ نیست. می‌گویند: بر کسانی که عذر داشته باشند مانند کوز و لنگ و مریض و بر خود شما که تندرستان‌اید گناهی نیست که در خانه‌های خود که اهل و عیال شما در آنند و خانه‌های فرزندان‌تان، یا خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادران خود، یا خانه‌های خواهران خود یا خانه‌های برادران خود (عموها) یا خانه‌های خواهران پدران خود (عمه‌ها) یا خانه‌های برادران مادران خود (دایی‌ها) یا خانه‌های خواهران مادران خود (خاله‌ها) یا خانه‌هایی که مالک و صاحب آن هستید از خزائن و نقود و امتعه یا خانه‌های دوستان‌تان غذا بخورید. در حدیث شریف آمده است که شخصی به حضرت رسول ﷺ گفت: ما از آنچه از غذا می‌خوریم سیر نمی‌شویم. حضرت رسول ﷺ فرمودند: شاید شما به حالت متفرق و به تنهایی غذا می‌خورید. در هنگام غذا خوردن همگی بر سر یک سفره بنشینید و قبل از شروع بسم‌الله بگوئید قطعاً خداوند به آن غذا برکت می‌دهد.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا

عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر لیس - جُنَاحُ: اسم لیس

قومی از عرب به نام بنولیت بن بکر از بنی کنانه، عادت داشتند که طعام بی مهمان نمی خوردند، و کسی از میان ایشان بود که از بامداد تا شامگاه منتظر مهمان می نشست تا کسی بیاید که با وی طعام بخورد اما اگر تا شامگاه هم مهمانی یا کسی نمی آمد طعام خود می خوردند این آیت به ایشان اجازه داد که اگر خواستید با هم غذا خورید یا به تنهایی. مشکلی نیست. می گوید:

بر شما گناهی نیست آنکه طعام را با هم جمع شده بخورید یا به تنهایی و پراکنده بخورید. اما چنانچه حضرت رسول ﷺ فرمود: برکت در کنار هم با هم از یک سفره غذا خوردن است.

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ

دَخَلْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - بُيُوتًا: مفعول به

پس آن هنگام که به خانه‌ای داخل شدید به همدیگر سلام گوئید سلام کردنی ثابت و مشروع که از جانب خدا مقرر است و درود بفرستید سلام و درودی پر برکت و لبریز از خیر و ثواب فراوان.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

خدای تعالی همچنانکه برای شما سلام و فیض پر برکت آن را بیان می کند همچنین آیت‌های حکمت خود را نیز بیان می کند شاید که در آن خردوری کنید و پاداش و ثواب آن را دریابید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا مِنَ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّكَ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٢﴾

جز این نیست که مؤمنان فقط آنکسان اند که به خدا و پیغمبرش گرویده‌اند و چون با وی بکار عمومی باشند، به جایی نروند تا از او اجازه گیرند، در حقیقت کسانی که از تو اجازه می گیرند همان کسانی اند که به خدا و پیغمبرش گرویده‌اند، پس اگر برای بعضی کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کدامشان خواستی اجازه بده و برای ایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزگار و رحیم است. (۶۲)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا

الْمُؤْمِنُونَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدای تعالی گرویده‌اند و به رسول او از ضمیم قلب ایمان دارند و زمانی که برای اموری از قبیل تدابیر جنگها و مشورتها و نمازهای مستحب مانند استسقاء جمع می شوند از نزد رسول الله ﷺ نمی روند تا زمانی که از او اجازه بخواهند و او اجازه رفتن را به ایشان بدهند.

مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که روز خندق رسول خدا ﷺ و یارانش در حفر خندق جمع شده بودند و آن یک کار دسته جمعی و گروهی بود، بعضی منافقان بدون اجازه رسول الله ﷺ بیرون می رفتند. رب العالمین این آیت فرستاد گفت مؤمنان ایشان اند که در همه حال و در همه کار مطیع خدا و رسول اند و چون کار گروهی است بدون اجازه رسول خدا ﷺ از آن کار باز نگردند آنکه گفت:

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَفْتُونَكَ أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

الَّذِينَ: اسم آن - أَوْلِيَّكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر، جمله خبر الَذِينَ

بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو آن گروه هستند که از صدق و اخلاص به خدای تعالی و رسول او می گردند و تصدیق می کنند.

فَإِذَا اسْتَفْتَوُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِّنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ

عمر بن خطاب رضی الله عنه در غزوه تبوک با رسول خدا ﷺ بود اجازه ای خواست تا باز گردد و اهل خویش را ببیند این آیت آمد.

ای محمد ﷺ آن گروه مؤمنان و مخلصان و تصدیق کنندگان هر گاه از تو برای انجام بعضی کارهای خود اجازه خواستند به هر کس از ایشان می خواهی و صلاح می بینی اجازه بده و از خدای تعالی از برای آنان آمرزش بخواه. کلبی در بیان سبب نزول می گوید: آن هنگام که رسول خدا ﷺ خطاب به می کردند منافقان زیرکی از مجلس بیرون می رفتند و نماز را ترک می کردند همان بود که این آیه نازل شد. پس از نزول این آیه هیچ مومنی بدون اجازه جلسه خطابه را ترک نکردند چونکه حضرت رسول ﷺ از منافقان در این باب شدیداً اعتراض کرده بود و ضحاک و مقاتل گفته اند: این آیه در بازه عمر بن خطاب نازل شده است که

إِنَّكَ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم آن - عَفُورٌ: خبر آن - رَحِيمٌ: خبر ثانی

بدرستی که خدای تعالی قصصیرات بندگان را می آمرزد و بر تخفیف تکلیف آنان رحیم و مهربان است.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونَكُمْ مِنْكُمْ لِمَا يُغْتَابُونَ مِنَ الرِّبَا إِنْ تَصِيبِهِمْ فَتْنَةٌ أَوْ يُصِيبِهِمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۲﴾

رسول خدا ﷺ که عمر بن خطاب اجازه داد و فرمود: «انطلق فوالله ما انت بمشاقق» حرکت کن و برو بخدا سوگند تو مشاقق نیستی جنگ تبوک در سال نهم هجری روی داد و اما بیشتر مفسرین گفته اند: که این آیه (آیه ۶۲) در باره حفر خندق (جنگ اجزاب) که در شوال سال پنجم هجرت روی داده نازل شده است و از امام مالک رحمه الله نیز روایت شده که گفته است: این آیه در جنگ خندق نازل گردیده است.

تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۲۴۴ - تفسیر کبیر: ذیل آیه: تفسیر احکام قرآن - این عربی جلد ۳ ذیل آیه

خطاب کردن پیغمبر را میان خودتان مانند خطاب کردن همدیگر نکنید، به یقین خدا از شما کسانی را که نهانی، در میروند می شناسد. کسانی که خلاف فرمان او می کنند پترسند از آنکه بلیه ای یا عذابی الم انگیز بایشان رسد. (۶۳)

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا

لَا تَجْعَلُوا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - دُعَاءَ: مفعول به

ای مؤمنان! دعوت رسول الله ﷺ در میان خودتان برای انجام امور مهمه گروهی که جمع می شوید و در آن شرکت می کنید همانند دعوت برخی از شما به برخی دیگر بشمار نیاورید و از فرمان رسول الله ﷺ روی مگردانید و او را به خشم میا ورید و از دعای او بر خود پترسید، و دعاء و تضرع او را همچون دعای دیگران میندازید به تحقیق بدانید که دعای وی مستجاب خواهد بود. میخاهد گفت: رسول را به نام خویش میخوانید که بگوئید یا محمد یا ابوالقاسم، بلکه به نام تعظیم بخوانید مثلاً بگوئید یا نبی الله یا رسول الله، فاطمه زهرا به او می گفت یا رسول الله، ای پدر، دیگر فرزندان و زنان و خویشان نیز همچنین می گفتند. یعنی یا رسول الله خطاب می کردند.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْتُونَ مِنْكُمْ لَوَادًا

خدای تعالی آنانکه ایشان خود را در پوشیدگی پنهان می دارند و از نماز گریخته تا خود را از دید رسول خدا ﷺ پنهان کنند و به پنهانی می روند می داند. و به ایشان جزا خواهد داد.

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

پس باید آنانکه از فرمان خدا و رسولش اعراض می کنند و با امر او مخالفت می نمایند پترسند از اینکه از جانب حق فتنه ای که همان گمراهی باشد بدیشان برسد یا در آخرت به ایشان عذابی دردناک و الم انگیز برسد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ

فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

بدانید که هر چه در آسمانها و زمین هست از خداست، به یقین می داند کته شما در چه حال اید، و روزی که سوی او باز گشت یابند از اعمالشان خیرشان کند و خدا به همه چیز داناست. (۶۴)

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لِلَّهِ: جار و مجرور خبر إنك - ما: اسم ان

بدرستی که بدانید آنچه در آسمانها و زمینهاست همه از آن خداست و همه چیز ملک اویند و مالک و صاحب همه اوست چونکه آفریننده همه کس و همه چیز اوست.

قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

يَعْلَمُ، مضارع - (هو) فاعل - مَا: مفعول به - أَنْتُمْ: مبتدا - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر
و خدا می داند آنچه را که شما بر آن هستید یعنی آنچه را که در درون پنهان می دارید از موافقت و
مخالفت و یا اخلاص و نفاق و طاعت و منصبت همه را می داند.

وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيَلْتَمِسُهُمْ بِمَا عَمِلُوا

يُرْجَعُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نائب فاعل
و باز می داند روزی که منافقان به سوی او برای جزای اعمالشان باز گردانده می شوند پس از آنچه از
عملهای بد کرده اند در آن روز جزا می دهد و به مطابق اعمالشان کیفر می بینند.

وَلِلَّهِ يَكُلُّ شَيْءٌ عِلْمٌ

لِقَطِ اللَّهِ، مبتدا - عِلْمٌ: خبر
و خدای تعالی به همه چیز از احوال شما از مخالفت و موافقت و اطاعت و منصبت آگاه و داناست و
هیچ چیزی بر او مخفی و پنهان نیست.
بیت:

آنکس که بیافرید پندار و نهان چون نشناسد نهان و پندار به جهان

سوره الفرقان

سوره الفرقان مکی است مگر سه آیت که به مدینه فرو آمد بقول ابن عباس و قتاده « والذین لا یدعون مع الله ... تا آخر سه آیت، و این سوره دارای هفتاد و هفت آیه است. در فضیلت تلاوت سوره فرقان، حدیثی از حضرت رسول ﷺ آمده است. کسی که سوره‌ی فرقان را بخواند مبهوث می‌شود در حالی که در صف مؤمنان به رستخیز است و گفته‌اند در این سوره یک آیت به آیت سیف منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۝ (۱)
بزرگ است آنکه این فرقان به بنده‌ی خویش نازل کرد تا بیم رسان جهانیان باشد. (۱)

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا
تَبَارَكَ: فعل ماضی - الَّذِي: فاعل - نَزَّلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - الْفُرْقَانَ: مفعول به
مفسران برای لفظ « تبارک » سه معنی گفته‌اند: اول آنکه برکت از اوست دوم آنکه بزرگواری و برتر است. سوم آنکه دائم و ثابت است. می‌گویند و الامقام و جاوید و با برکت است کسی که قرآن، فرقان^۱ بر بنده‌ی خود محمد ﷺ نازل کرده است. تا با شناخت از احکام الهی و با معرفت از حلال و حرام برای آدمیان و جنیان بیم‌کننده از عذاب الهی باشد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ مَقْدِيرًا ۝ (۲)

همانکه فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست، فرزندی نگرفته و در فرمانروایی شریک ندارد و همه چیز را آفرید و آنرا به اندازه کرد، اندازه دقیق. (۲)

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ مَقْدِيرًا

^۱ - جداکننده حق از باطل

اللّٰه: بدل- لله: جار و مجرور خبر مقدم- مُلْك: مبتدا مؤخر
آنکه پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و او هیچ فرزندی برای خود برنگزید چنانچه به گمان
یهود و نصاری فرزندی به او نسبت می دهند. و در پادشاهی و فرمانروایی برای او شریکی نیست و همه
چیز را او آفریده است و در فطرت کائنات به وزیر و مشیر و معاونت و مظاهریت محتاج نگشت، و
بدایع ابداع در عالم گون و فساد پدید آورد، پس آن چیزهایی را که بوجود آورده است اندازه کرد
اندازه گیری دقیق و کامل، به طوریکه حجم، شکل، وزن، کار، مکان و میزان و مقدرات وی بر همان
نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامه‌ی آفرینش وی مقدر کرده است.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا

نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيٰوةً وَ لَا نُشُورًا ﴿۳﴾

سوی خدا، خدایان گرفته‌اند که چیزی خلق نکنند و خودشان خلق شده اند اختیار سود و زیان خویش
ندارند و اختیار مرگ و زندگی و تجدید حیات ندارند (۳)

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا

نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيٰوةً وَ لَا نُشُورًا

اتَّخَذُوا: فعل ماضی- (و) فاعل- ءَالِهَةً: مفعول به

آنانکه غیر از خدای یکتا، خدای دیگر را برای معبود خویش برگزیدند و او را پرستش کردند، آنهم
خدایانی که مطلقاً خالق چیزی نیستند بلکه خودشان مخلوق هستند و خود در وجود به خالق
محتاج‌اند با وجود مخلوقیت قادر نیستند و توانایی ندارند سود و زیان خود را بشناسند و در دفع ضرر
بکوشند و در جلب سود بیندیشند و بر مرگ و بعثت روز قیامت اختیار و توانایی ندارند پس چگونه
می‌توانند ادعای مالکیت آسمانها و زمین را داشته باشند؟

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هٰذَا إِلَّا آفَاكُ أَقْرَبُنَّ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا

وَزُورًا ﴿۴﴾

کسانیکه کافرند، گویند: این جز دروغی نیست که آنرا ساخته و گروهی دیگر وی را به ساختن آن
باری کرده‌اند، حقا که ستم و دروغی پیش آورده‌اند. (۴)

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هٰذَا إِلَّا آفَاكُ أَقْرَبُنَّ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ

هٰذَا: مبتدا- آفَاكُ: خبر

و آنانکه کفر ورزیدند گفتند این قرآن را محمد ﷺ به ما آورده دروغی بیش نیست که محمد آنچه را
که خود ساخته و بافته و دیگران در ساختن آن دروغ و بافتن آن کلام او را کمک کرده‌اند، داستانی
است که ساخته و پرداخته خود اوست.

فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا

اما قرآن در پاسخ آن کسانی که به محمد و قرآن تهمت دروغ بسته‌اند می‌گوید آنها با این سخن خود مرتکب ظلم و ستم و دروغ و باطل شدند.

وَقَالُوا أَسْطِطِرُّ الْأُولَىٰ أَكْتَبْتَهَا فِيهِ تُمَلَّىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةٌ وَأَصِيلًا ⑥

وگویند داستان‌های گذشتگان است که محمد خود بر نگاشته و [اصحایش] صبح و شام بر او املاء و قرائت می‌کنند. (۵)

وَقَالُوا أَسْطِطِرُّ الْأُولَىٰ أَكْتَبْتَهَا فِيهِ تُمَلَّىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةٌ وَأَصِيلًا

مبتدا: محذوف - أسطير: خبر

و دیگر کسانی مانند النضر بن الحارث گفتند کلام و گفتار محمد افسانه‌های پیشینیان است که در کتابها نوشته‌اند وقتی که داستان را تعریف می‌کرد بر او نوشته‌اند چونکه او خود سواد خواندن و نوشتن نداشت و از صبح تا شام بر او املاء کرده می‌شود بعد از اینکه نوشته شد به ما می‌گویند این وحی است، غافل از اینکه به قول حافظ:

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد	دل رمیده‌ی ما را رفیق و مؤنس شد
نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت	بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا	فدای عارض نسوین و چشم ترگس شد

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ⑥

بگو آنکه در آسمانها و زمین دانای راز است این را نازل کرده که وی آمرزگار و رحیم است. (۶)

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

أنزله: فعل ماضی - ه: مفعول به - الذي: فاعل

ای محمد در پاسخ سخنان ایشان بگو: آنکه قرآن را فرستاده است بی شبهه رازهای پنهان و پوشیده آنچه که در آسمانها و زمین است می‌داند و چیزی از چیزها از پندار علم و نظارت وی پنهان نیست.

إِنَّهُمْ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

ه: اسم ان - (هو) اسم کان - غفوراً: خبر کان، جمله خبر ان

بدرستی که او بسیار آمرزنده و مهربان است و گناه گناهکاران را می‌بخشد و در عقوبت گناهکاران عجله نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد.

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ

فَيُكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا ⑦

گویند این چه پیغمبری است که غذا می‌خورد و در بازارها قدم می‌زند چرا فرشته‌ای به او نازل نشده که با وی بپرسد یا نهد؟ (۷)

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمشِي فِي الْأَسْوَاقِ

ما: مبتدا - لهذا: جار و مجرور خبر
کافران می گویند این چه پیغمبری است، غذا می خورد و در بازار گام می نهد و برای زندگی خود به بیرون می رود.

لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مَلَكًا فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا

أَنْزَلَ: ماضی مجهول - مَلَكًا: نایب فاعل

چرا به سوی او فرشته ای نفرستادند تا با او بیم دهنده و ترساننده باشد و در کار تبلیغ و رسالت او را یاری و کمک نماید.

أَوْ يُفْقِرَ إِلَيْنَا كَفْرًا أَوْ فَكْرًا لَهُ، جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿۸﴾

یا گنجی برای او نیفتاده یا باغی ندارد که از [میوه] آن بخورد و مستمگران گویند: بجز مرد جادوزده ای را پیروی نمی کنید. (۸)

أَوْ يُفْقِرَ إِلَيْنَا كَفْرًا أَوْ فَكْرًا لَهُ، جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا

يُفْقِرُ: فعل ماضی مجهول - كَفْرًا: نایب فاعل

یا اینکه به او گنجی از آسمانها افکنده نشده تا از آن هزینه و خرج کند و یا اینکه باغی داشته باشد که از میوه های آن بهره مند شود.

وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

ظالمان گفتند شما جز از یک انسان دیوانه متابعت نمی کنید یعنی کسی او را سحر کرده و عقلش پوشیده شده است.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَل فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ﴿۹﴾

بنگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند و در نتیجه هیچ راهی نمی یابند. (۹)

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَل فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً

كَيْفَ: حال - ضَرَبُوا: ماضی - (و) فاعل - الْأَمْثَل: مفعول به

ای محمد ﷺ به چشم بصیرت بنگر که دشمنان چگونه برای تو مثلها زدند و سخنها را ناخوش و ناپسند گفتند ترا جادوگر و دیوانه و داستان سرا و دروغگو لقب دادند پس از راه راست گمراه شدند و راهی که مستعدل باشد نیافتند و توانایی و استعداد یافتن آن راه را هم ندارند.

يَسَارِكَ الَّذِي إِنْ سَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ

قُصُورًا ﴿۱۰﴾

بزرگست آنکه اگر خواهد بهتر از این برای تو بدیند کند، بهشت ها که در آن جاری ها روان است و برای تو قصرها کند. (۱۰)

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
تَبَارَكَ: فعل ماضی - الَّذِي: فاعل

این عباس گفت: چون کافران گفتند: «مالهذالرسول یا کل الطعام» الایه رضوان خازن بهشت از آسمان به فرمان خدای تعالی فرو آمد و باوی سیدی بود از نور، گفت: یا محمد ﷺ خدای تعالی می گوید اینک کلید خزائن دنیا با رضوان برای تو فرستادم، اگر خواهی برگزین و آنچه تراست به نزدیک من است و برای تو ساختم نعمتهای بهشت را که در آن به اندازهی پرپشه ای نقصان کرده نخواهد شد. مصطفی ﷺ گفت: یا رضوان: من به خزائن و زینت دنیا نیازی ندارم الفقرا حب الی و ان اکون عبداً شکراً صابراً. پس رضوان گفت: اصبت اصاب الله بک^۱ خثیمه بن عبدالرحمن گفت: چون کافران از بهر وی کنز و قصر خواستند، مصطفی ﷺ گفت: اللهم اعطینها فی الاخره^۲ پس این آیت بر وفق سؤال وی فرو آمد. می گوید:

وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا

وَيَجْعَلُ: فعل مضارع - (و) فاعل - قُصُورًا: مفعول به

خداوند و الامقام است که اگر بخواهد برای تو بهتر از آن چیزهایی که کافران در حق تو پیشنهاد می کنند از قبیل بودن فرشتگان به همراه تو و یا قدم نزدن در بازار همچون انسانها و طلب میبشت می توانیم برای شما بسازیم و بوستانهایی را برای شما در دنیا پدید می آوریم که در زیر قصر و درختان آنها نهرهایی و جویبارهایی جاری باشد و برای تو کاخهای مجللی می ساختیم و در اختیار تو قرار می دادیم که ایشان از دیدن آن مات و میهوت می ماندند.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿۱۱﴾

نه! این بهانه است [بلکه آنها رستاخیز را دروغ می شمارند و ما برای آنکه رستاخیز را دروغ شماره آتشی افروخته آماده کرده ایم. (۱۱)]

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا

بین الساعه، و الساعه: تکرار لفظی وجود دارد.

بلکه قیامت را تکذیب می کنند و انگیزه ی کافران این بود که نبوت را و قرآن و روز رستاخیز را تکذیب و انکار می کردند و ما برای کسانی که روز رستاخیز را تکذیب کنند آتشی افروخته و گداخته آماده کردیم.

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَبِعُوا لَهَا تَفْهِيمًا وَقَفِيرًا ﴿۱۲﴾

چون از مکانی دور به چشمشان رسد غیظ و صغیر هول انگیز آنرا بشنوند. (۱۲)

^۱ - قهر برای من محبوبتر است و این که بنده ی سپاسگزار و ضایعی باشم.
^۲ - حق و درست گفتی و راه روشن حق را برگزیدی که خداوند ترا به راه حق استوار بنماید.
^۳ - بار خدایا این کنزها و قصرها در بهشت بخواهم.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا

رَأَتْهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هی) فاعل

چون آن کافران و منکران رستاخیز آتش بسیار سوزان و گدازنده دوزخ را از جای دور به فاصله صد ساله و بقولی پانصد ساله راه است ببینند و شعله های سوزنده و غراندگی آن آتش را بشنوند از هیبت و وحشت و هولناکی آن بخدا پناه می برند.

وَإِذَا الْقُرْآنُ مِنْهَا مَكَانًا ضَبَقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿۱۳﴾

وچون دست بسته به تنگنای آن در افتند در آنجا آرزوی هلاک کنند (۱۳)

وَإِذَا الْقُرْآنُ مِنْهَا مَكَانًا ضَبَقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا

الْقُرْآنُ: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - مُقَرَّبِينَ: حال

و چون مشرکان در دوزخ در جای تنگ که باعث افزونی بلا و محنت باشد انداخته شوند در آنجا بانگ و فریاد برمی آورند و آرزوی مرگ و هلاکت خود می کنند.

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿۱۴﴾

امروز یک هلاک نخواهید بلکه هلاک بسیار خواهید (۱۴)

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا

لَا تَدْعُوا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - الْيَوْمَ: مفعول فيه - ثُبُورًا: مفعول مطلق

امروز نه یک بار مرگ خواهند، بلکه بارها آرزوی مرگ کنند و هلاک زیادی بر خود بخواهند زیرا که برای شما انواع عذاب خواهد بود و برای هر یک از عذابها هلاکتی تقاضا کرده خواهند شد. مولانا گفت:

بانگ می زد و اثبورا و اثبورا
آنچنانکه کافران روز نشور

قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخَالِدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿۱۵﴾

(ای پیغمبر! بدیشان) بگو: این بهتر است، یا بهشت جاوید که پرهیزکاران را بعنوان پاداش و سیرانجام وعده داده اند. (۱۵)

قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخَالِدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ

أَذَلِكَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر - وَعَدَ: ماضی مجهول - الْمُتَّقُونَ: نایب فاعل

حال ای محمد ﷺ آنانرا که به فقر و بی گیزی کسب روزی ترا طعن می زنند بگو: آیا گنج و مال و باغ دنیا بهتر است یا بهشت جاوید که برای پرهیزکاران به داخل شدن در آن وعده داده شده است؟

كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا

(هی) اسم کان - جَزَاءٌ: خیر کان

بهشتی که توسط پیغمبران برای برهیزکاران وعده داده شده پاداش اعمال ایشان است و آن جایگاهی است که در آخرت بدان رجوع کرده شوید.

لَمْ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَكَ خَلِيدِينَ كَانَتْ عَلَى رَبِّكَ وَعَدًّا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾

و در آنجا جاودانه هر چه بخواهند دارند، این وعده‌ای است که بعهده پروردگار توست که درخواست کرده شده است. (۱۶)

لَمْ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَكَ خَلِيدِينَ

لَمْ: جار و مجرور، خیر مقدم - مَا: مبتدا موخر

برای مؤمنان مخلص است هر آنچه از نعمتهای بهشت قرآخور حال خود بیابند چه مرادی بهتر از این برای ضعیفای مؤمنان است که از نعمتهای بهشت بهره‌مند شوند در حالیکه در آن بهشت جاودان مانند.

كَانَتْ عَلَى رَبِّكَ وَعَدًّا مَسْئُولًا

(هو) اسم کان - وَعَدًّا: خیر کان

داخل شدن این ضعیفای مؤمنان در حنبت به جهت خواسته و دعای مؤمنان است که گفته‌اند ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان از خداوند دخول آنان را طلب می‌کنند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ

هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

روزی که با آنچه سوای خدا می‌پرستید محسورشان کند پس [به معبودان] گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟ (۱۷)

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ

هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ

ءَأَنْتُمْ: مبتدا - أَضَلَلْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل، جمله خبر

این آیت برای عبرت مردمان است و بیاد آور روزی که مشرکان را برای حساب و کتاب جمع می‌کنیم و آن کسانی را نیز که غیر از خدای تعالی معبود دیگری را می‌پرستند که منظور بدان است و گفته‌اند عیسی و عزییر است پس گوید، آیا شما گمراه کردید بندگان مرا یعنی گروه مشرکان را یا ایشان خودشان را گمراه کردند.

قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يَلْبِغِي لَنَا اَنْ نَّتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيَاةٍ وَلٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَاَبَاةَهُمْ
حَتّٰى نَسُوا اللّٰذِكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُرًا ﴿١٨﴾

گویند: تقدیس تو میکنیم، ما را سزاوار نبود که سواى تو دوستان گیریم ولى تو ایشان را و پدرانشان را
نعمت دادى تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند و گروهى هلاکت زده شدند. (١٨)

قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يَلْبِغِي لَنَا اَنْ نَّتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيَاةٍ وَلٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَاَبَاةَهُمْ
حَتّٰى نَسُوا اللّٰذِكْرَ

(هو) اسم کان - اَنْ نَّتَّخِذَ، مضارع - (نحن) فاعل، جمله خبر کان

مفسران گفتند: این خطاب به اصنام و بتان در روز رستاخیز است که معبود بت پرستانند. رب العزه
ایشان را زنده گرداند و آنان را به قدرت خویش به زبان درآورد تا براحتی سخن گویند. و از آنان از
روی توبیخ سؤال کرده می شود آیا شما بندگان مرا گمراه کردید؛ خواهند گفت: نه، خودشان بودند که
گمراه شدند یا اینکه این سؤال و جواب با زبان قال نیست بلکه با زبان حال است.

مشركان آن هنگام که معبود خویش را ببینند از ایشان بیزارى جویند و برایشان لعنت کنند، حسرت
ایشان بیشتر باشد و عذاب ایشان سخت تر. چون رب العزه با ایشان این خطاب کند ایشان گویند.
سبحانک ... می گوید: بتان در آن روز می گویند که تو پاک و منزّه هستی و از هر شریکى مبرا و دور
هستی و شایسته نیست که کسی ما را معبود خویش قرار دهد و جز تو را پرستند و لیکن علت کفر و
گمراهی ایشان این است که آنان و پدران و نیاکان ایشان را از نعمت های دنیوی بهره مند ساختی تا جایی
که سرمست شدند و تو و سپاس تو را فراموش کردند و بجای شکر، در کفر خود بیفزودند.

وَكَانُوا قَوْمًا بُرًا

بر حکم ازلی، گروهی هلاک شده و تباه گشته و گمراه گشته بودند.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِم مِّنْكُمْ
نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

قطعاً خدا با تان شما را در آنچه می گوئید دروغ شمردند و قدرت دفع عذاب و نصرتی ندارند و هر
کس از شما شرک آورده به او عذابی بزرگ می چشانیم. (١٩)

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا
الله تعالی به مشركان که بت پرستیدند می گوید: اکنون شما را دروغ زن کردند به آنچه

^١ - برخی از مفسران گفته اند: این خطاب به ائمتهم اهلتم عبادی ... به همه کسانی است که در دنیا بجز خدا مورد پرستش قرار
گرفته اند. یعنی دو ما پیدون ذوی العقول و غیر ذوی العقول، هر دو را شامل می شود. و برخی دیگر از جمله ضحاک و عکرمة
گفته اند: مراد اصنام است همانطوریکه در تفسیر این آیه بیان آن رفت و مجاهد و ابن جریر و بیشتر مفسرین بر این نظریه
هستند که: مراد عیسی و عزیز و فرشتگان علیهم السلام و دیگر ذوی العقول است که پرستش شده اند، به دلیل قوله تعالی: «یوم
یخسرهم جنیماً ثم یقول للملائکه اهلوا ایاکم کانوا یمیدون سباً» ٢
تفسیر قرطبی جلد ٧ صفحه ٩ - تفسیر ابن کثیر: ذیل آیه: تفسیر طبری: ذیل آیه: تفسیر کبیر: ذیل آیه

گفتید که اینان خدایان اند و ایشان از شما روی بگردانند اکنون چگونه آن بتان به داد شما برسند و شما را نصرت و کمک کنند؟

وَمَنْ يَطْلِمِ مِّنْكُمْ نَذَابًا كَبِيرًا

نَذَابَةٌ: مضارع - ه: مفعول به - (نحن) فاعل - عَذَابًا: مفعول به ثانی

و هر که از شما شرک آورد و ستم کرد، او را عذاب سخت بچشانیم. عذابی بزرگ که همان آتش دوزخ است و در آن جاودان مانند.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي

الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿۲۱﴾

پیش از تو پیغمبرانی نفرستادیم مگر آنها نیز غذا می خوردند و در بازارها گام می زدند، ما برخی از شما را وسیله امتحان برخی دیگر کرده ایم آیا صبوری می کنید؟ و پروردگار تو همواره بیناست. (۲۱)

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ

هم: اسم ان - لَيَأْكُلُونَ مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ان - الطَّعَامَ: مفعول به

و ما هیچیک از پیغمبران پیش از تو را نفرستادیم مگر اینکه همه ی آنان از جنس بشر بودند و ملائکه نبودند و بهمراه ملائکه هم به ترساندن انسان ها نیز داختمند و آنان غذا می خوردند و دنبال معیشت و روزی خود بودند و در بازارها قدم می زدند.

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً

جَعَلْنَا: ماضی - (نا) فاعل - لِبَعْضٍ: مفعول به - فِتْنَةً: مفعول به ثانی

و ما برخی از شما را به برخی دیگر فتنه و آزمایش گردانیدیم بعضی را ثروتمند و بعضی را فقیر و بعضی را تندرست و بعضی را مریض و بعضی را کور و بعضی را بصیر و بینا گردانیدیم که اینها همه به جهت آزمایش است.

أَتَصْبِرُونَ

آیا بر این گونه بلاها و محنتها صبر می کنید و یا جزع و بی تابی می نمائید؟

این عبارت استفهام به معنی امر است، یعنی باید شکیبیا و پابندار باشند.

وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا

رَبُّكَ: اسم کان - بَصِيرًا: خبر کان

و پروردگار توبه صبرکننده بلا و محنت و یا جزع کننده ی آن آگاه و داناست و آنان را بر حسب اعمالشان پاداش خواهد داد.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي
 أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا ﴿۲۱﴾

کسانیکه معاد را منکرند گویند: چرا فرشتگان بما نازل نمی شوند یا پروردگار خویش را نمی بینیم، حقا که خویش را سخت بزرگ شمردند و زیاده روی کردند زیاده روی بسیار! (۲۱)

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا

لَا يَرْجُونَ: مضارع - (و) فاعل - لِقَاءَنَا: مفعول به

آن کسانیکه به دیدار ما امید نمی دارند و منکر حشر و بعثتند و به روز رستاخیز ایمان ندارند می گویند چرا فرشتگان به سوی ما نازل نمی شوند تا اخبار صدق از ایشان در حق صحت و تقم ادعای محمد ﷺ می شنیدیم یا چرا پروردگارمان را به آشکارا نمی بینیم تا با ما سخن بگویند و به متابعت محمد ﷺ دستور دهند.

به بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دو بیننده را

لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا

وَعَتَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل - عُتْوًا: مفعول مطلق

بتحقیق ایشان خود را بزرگ پنداشته اند و استکبار کرده اند و از اندازه در گذشته در گذشته زیاد آنهم بعد از مشاهده معجزات طر ح نزول فرشتگان و دیدار خدای تعالی را مطرح می کنند و بدین طریق در ظنیان و سرکشی می افزایند.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَكُكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا ﴿۲۲﴾

روزی که فرشتگان را ببینند آنروز گنهکاران را نوبدی نیست و دور باد گویند. (۲۲)

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَكُكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا

بُشْرَى: اسم لای نفی جنس - حَجْرًا مَّحْجُورًا: خبر لای نفی جنس محذوف

روزی که فرشتگان را ببینند آن روز، روز حشر با روز مرگ باشد و در آن روز هیچ مژده ای برای بزهکاران نیست فرشتگان می گویند دیدار خدای تعالی برای شما حرام است و دیدار بهشت بر شما حرام کرده شده است.

وَقَدْ مَنَّآ إِلَيْنَا مَا عَمِلْنَا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ لَكُم مَّنْشُورًا ﴿۲۳﴾

و به آن عملها که کرده اند پردازیم و آنرا عباری برانگنده کنیم. (۲۳)

وَقَدْ مَنَّآ إِلَيْنَا مَا عَمِلْنَا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ لَكُم مَّنْشُورًا

فَجَعَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - هَبَّكَاءُ: مفعول به - مَنثورًا: نعت
و. مایه سیراغ تمام اعمالی که کافران انجام داده‌اند و در ظاهر نیکو جلوه دهد می‌رویم کارهای نیکمی از
قبیل صلح و مهمانداری و طعام دادن گرسنگان و بزرگداشت یتیمان و غیره پس ما آن اعمال
ایشان را در هوا پراکنده می‌سازیم و همچون ذرات غبار یا خاکستر بر باد می‌دهیم چونکه شرط قبول
اینگونه اعمال، داشتن ایمان درست و راسخ است.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

اهل بهشت آن روز قرارگاه بهتر و استراحتگاه نیکوتر دارند. (۲۴)

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا

أَصْحَابُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

قرارگاه اهل بهشت در روز قیامت بهتر از قرارگاه و استراحتگاه کافران در دنیا است و نیکوتر است از
جهت مکان و استراحت.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاةُ بِالْفِغْمِ وَزُلَّ الْمَلَكُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾

روزی که آسمان به ابر شکافته شود و فرشتگان به فراوانی نازل شوند. (۲۵)

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاةُ بِالْفِغْمِ وَزُلَّ الْمَلَكُ تَنْزِيلًا

زُلَّ: ماضی - الْمَلَكُ: نایب فاعل - تَنْزِيلًا: مفعول مطلق

و بیاد آور آن روزی را که آسمانها به سبب ابر که بر بالای هفت طبقه آسمان است یازده یازده لکه لکه
می‌گردد و فرشتگان به شتاب و بیایی به زمین نازل می‌شوند و روی زمین پر از فرشتگان شوند تا نامه‌ی
اعمال بندگان را بدست صاحبشان برسانند و در هنگام حسابرسی و دادرسی بر آنان گواهی دهند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

آن روز فرمانروایی خاص خدای رحمان است و برای کافران روزی بسیار دشوار است. (۲۶)

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ

پادشاهی در آن روز ثابت است. حکومت واقعی از آن خداوند رحمن و مهربان است مدعیان در آن
روز از دعوی مالکیت زبان بسته باشند.

كَوْلَمَنِ الْمَلِكُ زَنْدِ جِزْرِ خَدَائِی

کیست درین دیرگه دیر پای

وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا

(هو) اسم کان - يَوْمًا: خبر کان

و آن روز از برای کافران به جهت هولناکی و ترسناکی، روز بسیار سختی خواهد بود. اما برعکس برای
مؤمنان بسیار روز آسانی خواهد بود زیرا در آن روز بر ایشان از جانب خداوند کرامت‌ها و میزده‌ها

می‌رسد در حدیث شریف آمده است که به حضرت رسول ﷺ گفتند: یا رسول خدا ﷺ روزی که مقدار آن پنجا هزار سال باشد چقدر طولانی خواهد بود؟ حضرت رسول ﷺ فرمودند: قسم به ذاتی که جان من و شما در دست اوست. آن روز چنان بر مؤمن سبک و آسان گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض هم بر او آسان‌تر و سبک‌تر دیده می‌شود.

وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَيْبًا ﴿٢٧﴾
روزی که ستمگر دستهای خویش بگزد و گوید ای کاش طریقه پیغمبر را پیش گرفته بودم. (۲۷)

وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَيْبًا

يَوْمَ: مفعول فيه - يَعْصُ: فعل مضارع - الظَّالِمُ: فاعل

این ظالم عقبه بن ابی معیط القرشی است. که همیشه همنشین با رسول خدا ﷺ و شنیدن کلام او را دوست می‌داشت و با وی بسیار می‌نشست و رسول خدا ﷺ به اسلام آوردن وی امید داشت. این عقبه از سفری آمده بود و دعوتی ترتیب داده، اشراف قوم خویش و رسول خدا ﷺ را نیز در آن دعوت حاضر کرد. چون طعام بنهادند رسول خدا ﷺ طعام نخورد و گفت: «انا لا أكل من طعام المشركين الا ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله». معنی آنست که گفت: من طعام مشرکین نمی‌خورم مگر که ایمان بیاوری و کلمه‌ی شهادت بگویی. عقبه کلمه‌ی شهادت بگفت و رسول طعام وی بخورد امیه بن خلف دوست عقبه بود. به وی خبر رسید که عقبه مسلمان شده است، برخاست و پیش عقبه رفت و گفت: شنیدم که مسلمان شدی و از دین خود برگشتی این چه بود که تو کردی؟ عقبه گفت: کار بزرگی اتفاق نیفتاده است. مردی بر طعام من نشست و نمی‌خورد کلمه‌ای به زبان گفتم تا طعام خورد و این اعتقاد دل نبود اکنون من هم بر آن دینی هستم که بودم امیه گفت: آنکه از تو راضی می‌شوم که بر روی محمد ﷺ تف کنی. عقبه رفت و همان کرد که امیه فرمود:

آن خدو زد برخی که روی ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه

آن حال بر رسول خدا دشوار و سخت آمد. تا جبرئیل آمد و در شأن ایشان این آیت فرو آورد: «وَيَوْمَ

يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ ...» می‌گوید:

و بیاد آور روزی را که ظالم با ظالم با دندانهای خود از فرط تحسر دستهای خود را به دندان می‌گیرد و می‌گزد و می‌گوید:

ای کاش آن روز که به زبان اقرار کردم به دل معتقد بودم و با رسول خدا ﷺ راه دین و بهشت برمی‌گزیدم.

يَنوَلِّقَن لَيْتَنِي لَوْ أَخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾

وای بر من کاش فلانی را بدوستی نگرفته بودم. (۲۸)

يَتَوَلَّيْ لِيَنِّي لَرَأَيْخُدُ فَلَانَا خَلِيْلًا

(ی) اسم لیت - لَرَأَيْخُدُ : مضارع مجزوم - (انا) فاعل، جمله خبر لیت - فَلَانَا : مفعول به - خَلِيْلًا : مفعول به ثانی

ای وای بر من، وافریداد، ای کاش فلانی را به دوستی خود نمی گرفتیم، امیبه بن خلف را، وای کاش او را نمی شناختم و با دهن خود بر روی مبارک رسول خدا ﷺ تف نمی انداختم. هر چه رسید از خودم رسید که کلمه شهادت اعتقاد به زبان بود نه از روی دل.

لَقَدْ أَصَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا ﴿۳۹﴾

مرا از قرآن گمراه کرد بعد از آنکه به سوی من آمده بود و شیطان همواره مایه‌ی خذلان آدمی است. (۳۹)

لَقَدْ أَصَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي

أَصَلَّنِي : ماضی - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - (هو) فاعل

بعد از آنکه قرآن به آسانی و به ارزانی به دستم رسیده بود آن هنگام که دوستم امیبه به پیشم آمد آن یاد کردن خدا (قرآن) و کلمه‌ی شهادت و یا پند پیغمبر ﷺ را از من گرفت و مرا گمراه کرد و از راه راست منحرف گردانید.

مولانا گفت:

چون توئی گویا چه گویم من ترا
چند این آتش در این خرمن زنی
گرچه هر چه گوئیش آن می‌کند
گوهری طفلی به قرصی نان دهد
ورنه هم افهام سوزد هم زبان

ای زبان تو بس زبانی مر مرا
ای زبان هم آتش و هم خرمنی
درنهان جان از تو افغان می‌کند
هر که او ارزان خرد ارزان دهد
مجلسش گفتم نکردم من بیان

وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا

الشَّيْطَانُ : اسم کان - خَدُولًا : خبر کان

و شیطان (دوستش امیبه) برای انسان خواری و رسوایی می‌آورد و از رحمت حق دور می‌گرداند و انسان را به مخالفت خدا و رسولش ﷺ برمی‌انگیزد.
شیخ سعدی گفت:

بین که از که بریدی و یا که پیوستی؟

بقول دشمن، پیمان دوست بشکستی

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همانند حامل مشک و دمنده در کوره‌ی آهنگری است، حامل

مشک یا از مشک به تو می‌دهد، یا آن را از او می‌خیزی و یا از آن بویی خوش می‌یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را می‌سوزاند، یا این که بوی پلید آن مشامت را آزار می‌هد.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَنْرِبُ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿۳۰﴾

و پیغمبر گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را هزیان پنداشتند. (۳۰)

وَقَالَ الرَّسُولُ يَنْرِبُ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا

رسول خدا ﷺ فرمود: پروردگارا! بدرستی که قوم من در دنیا این قرآن را که مایه خوشبختی هر دو سرای است فرو گذاشته‌اند که بدو ایمان نمی‌آورند و از شنیدن کلام آن روی برمی‌گردانند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده که فرمودند: هر کس قرآن را فرا گیرد سپس آن را در طاقچه‌ای گذاشته بر آن مواظبت ننماید و بدان ننگرد، روز قیامت در حالی می‌آید که قرآن بدان در آویخته است و می‌گوید: پروردگارا! همانند این بنده‌ی تو مرا وانهاده پس میان من و او داوری کن و سپس خداوند به جهت دلجویی و دلگرمی بر پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿۳۱﴾

چنین، برای هر پیغمبری از گناهکاران دشمنی نهادیم و پروردگارت بس راهبر و یابوری است. (۳۱)

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ

و اینچنین این مشرک را دشمن تو گردانیدیم تا اینکه ای پیغمبر تو با این دشمن سرسخت و گناهکار روبرو شده‌ای و ما برای هر پیغمبری دشمنی از کافران قرار دادیم. نصرود را برای ابراهیم، فرعون را برای موسی که با پیغمبر زمان خود به مبارزه برخاسته و با دعوتشان مخالفت کردند.

وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا

کفیی، ماضی - پ: حرف جز زائد - بِرَبِّكَ: فاعل - هَادِيًا: تمیز

و پروردگارت تو برای تو کافی و بسنده است و خداوند ترا بر دشمنان پیروز می‌گرداند و ترا راهنمایی و یاری می‌دهد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ

تَرْتِيلًا ﴿۳۲﴾

کسانی که کافرند گویند چرا قرآن یکجا به او نازل نمی‌شود، چنین شد، تا قلب ترا بدان استواری دهیم، و آنرا بنظمی دقیق منظم کرده‌ایم [به ترتیل بر تو خوانده‌ایم]. (۳۲)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً

نزول: ماضی مجهول - الْقُرْآنُ، نایب فاعل - مُجْمَلَةٌ، حال و کافران از یهود و نصاری یا مشرکان عرب گفتند: چرا قرآن بر محمد ﷺ به یکبارگی فرو فرستاده نمی شود.

كَذَلِكَ

چنانکه تورات و انجیل به یکباره فرو فرستاده شده است بلکه تدریجاً و با فاصله های مختلف زمانی فرو می آید.

لِنُنزِلَنَّ بِهِ فُرَادَكَ وَرَتَّلْنَهُ تَرْتِيلاً

رَتَّلْنَهُ: ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - تَرْتِيلاً: مفعول مطلق

ما فرو فرستادیم قرآن را سوره به سوره و آیه به آیه در زمانهای مختلف بنابه مقتضای حال و زمان و مکان تا این که دل تو را به آن ثابت و استوار کنیم و حفظ و نگهداری آن را در دل تو ممکن گردانیم از این رو آنرا بتدریج بر تو خواندیم. یکی از حکمت های تدریجی نازل شدن قرآن آن بود که حضرت رسول ﷺ و امتش هر دو اطمینان و خواندن و نوشتن نمی دانستند تا مشکل حفظ و نگهداری مطالب قرآن بر آنان سخت و دشوار نباشد دومین حکمت آن است که اگر قرآن همگی به یکبار بر پیغمبر ﷺ نازل می شد تکلیف احکام آن بسیار سنگین می شد سومین حکمت نزول تدریجی قرآن آن بود که قوم در جاهلیت سخت بسر می بردند لذا برداشتن اعتقاد جاهلیت از دل آنان به زمان بیشتری نیاز داشت.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

مثالی برای تو نیاورند مگر آنکه حق را با توضیح بهتر و نیکوتر، سوی تو آریم. (۳۳)

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا

حسن گفت: این آیت متصل به آیت پیش، « وَرَتَّلْنَهُ تَرْتِيلاً » است می گوید: قرآن را ما به مدت بیست سال بصورت ترتیل و پیایی و منظم فرستادیم بصورت پراکنده و سوره سوره و آیه آیه نه به یکباره این بدانجهت بود که برای مشرکان هیچ شبهتی و شکی در باطل گردانیدن کار تو و یافتن عیب از تو باقی نماند نه اینکه ما پاسخ گوی غلت پراکنده فرستاده شده قرآن باشیم بلکه آن جوانی است که کمر دشمنی را می شکند و دلیل را باطل و تباه می گرداند و حجت ایشان آن بود که تورات برای موسی جمله به یکباره فرو آمده است. اگر ما قرآن را به یکدفعه فرو می فرستادیم این معنی که الآن حاصل شده، حاصل نمی شد. می گوید:

این کافران هیچ مثالی را در طرح نبوت و طعن کتاب تو نمی آورند و در حق آن هیچ سخن نمی گویند که اگر به مقایله برخیزند در اینصورت ما اعتراضات واهی و تو خالی ایشان را پاسخ محکم داده و دلایل ایشان را باطل می گردانیم. و حال آنکه خود قرآن معجزه است که دشمنان را به آوردن مثل آن به مقابله و معارضه می طلبد.

الَّذِينَ يَحْشُرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْلَىٰ سَبِيلًا ﴿۳۴﴾
کسانیکه به روی در افتاده به سوی جهنم حشر می‌شوند جایشان بدتر و راهشان گمراهانه‌تر است. (۳۴)

الَّذِينَ يَحْشُرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ

الَّذِينَ: مبتدا - يَحْشُرُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

مشرکان در روز رستاخیز حشر کرده می‌شوند و در حالیکه روی بر زمین نهاده به سوی جهنم می‌روند و در آن گرد آورده می‌شوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتی که قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؛

أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْلَىٰ سَبِيلًا

أُولَٰئِكَ: مبتدا - شَرٌّ: خبر - جملهی أُولَٰئِكَ شَرٌّ: خبر الذین

آن مشرکان بدترین مکان را دارند و گمراه‌ترین راه را بر خود برگزیدند به جهت طغیانشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث شریف آمده است: مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی پیاده، گروهی سوار، گروهی به روی افتاده.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿۳۵﴾

بدرستی که ما به موسی آن کتاب دادیم و برادرش هارون را مددکار وی کردیم. (۳۵)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا

آتَيْنَا: ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - الْكِتَابَ: مفعول به ثانی

و هر آینه ما به موسی کتاب تورات دادیم و او را موظف به تبلیغ آن نمودیم و برادرش هارون را مددکار و یار و مشیر او قرار دادیم تا بتواند در مقابل فرعون و فرعونیان تبلیغ خود را انجام دهد. با آنکه هارون پیامبر بود، وزیر موسی بود و فرشته نبود چنانکه مشرکان از تو این را می‌خواهند.

فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَىٰ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَذَمَرْنَاهُمْ فَذَمِّرْهُمْ نَقِيرًا ﴿۳۶﴾

پس گفتیم: به سوی قومی که آیه‌های ما را دروغ شمردند، روید که ما هلاکشان کردیم، هلاکی عجیب. (۳۶)

فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَىٰ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

پس فرمان دادیم که هر دو سوی فرعون و اهل او (قبطیان) بروید به پیش آنکسانیکه آیات ما را تکذیب کردند و هدایت ما را نادیده گرفتند. پس موسی و برادرش هارون به پیش فرعون و فرعونیان رفتند و ایشان آن دو را تکذیب کردند.

فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا

فَدَمَّرْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - تَدْمِيرًا: مفعول مطلق

پس هلاک گردانیدیم ایشان را و در دریای قلزم غرقشان کردیم چه هلاک کردند.

وَقَوْمِ نُوحٍ إِذْ كَذَّبُوا الرَّسُولَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ

عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾

و قوم نوح چون پیغمبران را دروغگو شمردند، غرقشان کردیم و عبرت مردمشان کردیم و برای ستمگران عذابی الم انگیز آماده کرده‌ایم. (۳۷)

وَقَوْمِ نُوحٍ إِذْ كَذَّبُوا الرَّسُولَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً

فعل و فاعل محذوف - قَوْمِ: مفعول به

و قوم نوح آن هنگام که پیغمبر خود را تکذیب کردند و پیغمبران را انکار نمودند همچنانکه پیغمبری شیت و ادیس را تکذیب کرده بودند چه تکذیب یک پیغمبر در واقع تکذیب همه‌ی پیغمبران است. پس ایشان را عذاب دادیم و در دریا غرقشان گردانیدیم و قصه ایشان را برای مردمان نشانه‌ای گردانیدیم تا از سرگذشت آن قوم عبرت گیرند که قصه ساختن کشتی و غرق شدن آن قوم بجز اهل و خانواده نوح و مسلمانان همراهش که هشتماد نفر بودند، مکرراً در تفسیر آیات سوره‌های پیشین بیان شد.

وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

وَأَعْتَدْنَا: ماضی - (نا) فاعل - عَذَابًا: مفعول به

و برای ستمگران عذابی دردناک آماده کردیم. یعنی عذاب قوم نوح الظَّالِمِينَ است. و نیز هرکسی که در تکذیب پیامبران الظَّالِمِينَ همراه ستمگران شود عذاب دوزخ در انتظار آنان است.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

و مردم عاد و ثمود و اصحاب الرس (اهل جاه) و نسلهای بسیار ما بین آنها را [به کیفر کردارشان] هلاک کردیم. (۳۸)

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

فعل و فاعل محذوف - وَعَادًا: مفعول به

ما قوم عاد را به جهت تکذیب هود و قوم ثمود را به جهت تکذیب صالح و قوم اصحاب الرس و اقوام و اهل قرنهای مختلف را هلاک گردانیدیم. که در حق هلاک قوم عاد، هود و ثمود، صالح سخنان

بسیاری در جای خود گفته شد. و اما در حق اصحاب الرس نظریه‌های مختلفی گفتند: درکشف الاسرار میدی آمده است که: رس - نام جاهی است در تهامه یا آذربایجان، یا انطاکیه گفته‌اند چشمه و نخلستانی بوده است که بعداً در سوره بروج ذکر کرده خواهد شد، یا گفتند قریه ای از ولایت یمن بوده. علی بن الحسین بن علی، زین العابدین روایت کند که از پدر خویش حسین بن علی روایت کرد. مردی از قبیله بنی تمیم پیش امیرالمؤمنین علی آمد، و گفت: یا امیرالمؤمنین بما از اصحاب الرس خبر بده که در کدام عصر بودند و چه قوم بودند؟ دیار و مسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ آیا پروردگار جهانیان به ایشان پیغمبران فرستاد یا نه؟ و ایشان را به چه هلاک کرد؟ که ما در قرآن ذکر ایشان می‌خوانیم، اصحاب الرس در قرآن نه قصه‌ی ایشان بیان کرده شده است و نه احوال ایشان گفته شده. امیرالمؤمنین گفت: یا اخاتیم، ستوالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این ستوال نکرده و بعد از من قصه‌ی ایشان از هیچکس نشنوی.

ایشان قومی بودند در عصر بنی اسرائیل - پیش از سلیمان بن داود - درخت صنوبر می‌پرستیدند، آن درخت که یافت بن نوح کاشته بود بر ساحل چشمه‌ای معروف. و در بیرون آن چشمه نهری روان بود، و ایشان دوازده قلعه بر شط آن نهر ساخته بودند. و نام آن نهر رس بود در بلاد مشرق. و در آن روزگار هیچ نهری عظیم‌تر و بزرگ‌تر از آن نهر نبود و هیچ شهر آبادان‌تر از آن شهرهای ایشان نبود. و بزرگترین آن شهرها مدینه‌ای بود نام آن اسفندآباد و پادشاه ایشان از نمرود بن کنعان بود، و در آن شهر مسکن داشت، و آن درخت صنوبر در آن شهر بود، و ایشان تخم آن درخت به آن دوازده قلعه بردند تا در هر شهری درختی صنوبر برآمد و رشد کرد، و اهل آن شهر آنرا معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیر صنوبر اصل بود. برای هیچکس اجازه نبود که از آن آب بخورند یا از آب آن بگیرند که می‌گفتند «هی حیوه الهتنا فلا ینقی لا حدان ینقص من حیوتها» و رسم و آئین ایشان این بود که در هر ماهی اهل هر شهر گرد آن درخت صنوبر خویش می‌آمد و آنرا به زیور و جامه‌های رنگارنگ می‌آراست. و قربانیا می‌کرد و آتشی عظیم برمی‌افروخت. و آن قربانی را بر روی آتش می‌نهادند تا دود آن بالا می‌گرفت چندان که در آن تاریکی دود، دیده‌های ایشان از آسمان محجوب می‌گشت. ایشان آن ساعت به سجود می‌افتادند و تضرع و زاری می‌کردند تا از میان درخت، شیطان آواز می‌داد. چون آواز شیطان بگوش ایشان می‌رسید سر برمی‌داشتند شادان و سرمست یک شبانروز به شادی و نشاط و شراب خوردن می‌پرداختند، یعنی که معبود ما راضی است. برین صفت روزگاری درازی بسر بردند تا کفر و شرک ایشان بغایت رسید و تمرد و سرکشی و طغیان ایشان بالا گرفت. پروردگار جهانیان برایشان پیغامبری از بنی اسرائیل از نژاد یهودا بن یعقوب فرستاد. روزگاری دراز ایشان را به وجدانیت دعوت کرد و از عذاب خدای تعالی بیم داد، هیچیک از ایشان ایمان نیاوردند و نگریدند و در شرک و کفر پیفزودند. تا اینکه پیغامبر به خدای تعالی زارید و بر ایشان دعای بد کرد چون پیغامبر این دعا کرد،

^۱ - این آب، مایه‌ی زندگی خدایان ماست و کسی فرمان ندارد که از زندگی آنها چیزی بکاهد.

درختهای ایشان همه خشک گشت. ایشان گفتند: این همه شومی از این مرد است که دعوی پیغمبری می‌کند و از خدایان ما عیب می‌جوید. او را بگیرند و در چاهی عظیم انداختند. آورده‌اند در قصه که انبوه‌هایی فراخ بساختند (فاصله دو بند، یا دو بندنی) و آنرا به قعر آب فرو بردند، و آب از آن انبوه‌ها برمی‌کشیدند تا بخشک رسید آنکه از آنجا در چاهی دور فرو بردند و او را در آن چاه کردند و سنگی عظیم بر سر آن چاه استوار نهادند، انبوه‌ها از قعر آب برداشتن گفتند: اکنون دانیم خدایان ما از ما جشنود شوند که عیب جوی ایشان را هلاک کردیم. پیغامبر در آن وحشت چاه به الله زارید، پس رب العالمین، باد غاصف و تند به ایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر در افتادند و روی هم انباشته گشتند. آنکه زمین در زیر ایشان همچون سنگ کبریت گشت، و از بالا ابری سیاه برآمد و آتش فرو بارید و ایشان چنانکه ارزیر در آتش فرو گدازد، فرو گذاختند - نمود بالله من غضبه و درک نعمته.

وَكَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَلُ وَكَلَّا نَبْرَأْنَا تَنْبِيرًا ﴿۳۹﴾

برای همه مثالها زدیم و همه را نابود کردیم، نابود کردن کامل. (۳۹)

وَكَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَلُ

فعل و فاعل محذوف - كَلَّا: مفعول به - ضَرَبْنَا: ماضی - (نا) فاعل - الْأَمْثَلُ: مفعول به
ما هیچوقت بدون مقدمه و بدون مهلت ایشان را به هلاکت نرساندیم بلکه به همه‌ی آنها مثالها زدیم تا در آن بیندیشند و عبرت گیرند.

وَكَلَّا نَبْرَأْنَا تَنْبِيرًا

كَلَّا: مفعول به مقدم - نَبْرَأْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - تَنْبِيرًا: مفعول مطلق

اما آنان به گناه خود ادامه دادند و از تهدید ما نترسیدند و به انکار و تکذیب و دشمنی خود پافشاری کردند تا اینکه به ایشان عذاب فرستادیم و هلاکشان کردیم چه هلاک کردنی.

وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا السَّوءَ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا

يَرْجِعُونَ ﴿۴۰﴾

[این کافران] قطعاً بر آن دهکده که باران بد بر آن باریده شد گذر کرده‌اند، مگر آنرا ندیده‌اند؟ اما [چرا] آنها به زندگی دوباره امید ندارند. (۴۰)

وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا السَّوءَ

هر آینه بر آن قریه (شهر سدوم) قوم قریش بگذشتند آن دهی که سنگ باران شده بود و آن قریه‌های قوم لوط است که پنج قریه بودند و خدای تعالی آنها را هلاک کرد و شهرهای قوم لوط بر سرگذرگاه شام به سوی مدینه است. عابرین، نماهای عذاب و سرنوشت دردناک گناهکاران را دیده بودند.

أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا

آیا نبودید و با چشمهای خود در گذر خود آثار آن عذاب دردناک را ندیدند؟ و آیا از آن عبرت نگرفتند؟

بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا

(و) اسم کان - لَا يَرْجُونَ: مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان - نُشُورًا: مفعول به
اینطور نیست که تنبیه باشند بلکه به چشم خود آن آثار را دیده‌اند ولی به برانگیختن امید ندارند و به بعث ایمان ندارند.

وَلَا ذَرَأُوكَ إِن يَتَّخِذُ وَاوَكِ إِلَّا هُرُورًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾

و چون ترا بینند جز مسخره ات نگیرند [گویند] آیا همین است که خدا او را به پیغمبری برانگیخته است؟ (۴۱)

وَلَا ذَرَأُوكَ إِن يَتَّخِذُ وَاوَكِ إِلَّا هُرُورًا

ای پیغمبر مشرکان مکه هنگامی که ترا ببینند فقط از روی استهزاء و تمسخر به تو نگاه می‌کنند.

أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا

هَذَا: مبتدا - الَّذِي: خبر - بَعَثَ: ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - رَسُولًا: حال

گفته اند این آیت در شأن ابوجهل و همصحبتان او فرو آمد که هرگاه رسول خدا ﷺ و یاران او را می‌دیدند از راه تمسخر می‌گفتند که:

آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان پیغمبر فرستاده است که بتان ما را بد می‌گوید و ما را به سوی دین اسلام فرا می‌خواند؟

إِن كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَنَّ صَبْرِنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينُ يَرُونَ

الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ مَسِيلًا ﴿٤٢﴾

اگر در مورد خدا یانمان ثبات نمی‌ورزیدیم نزدیک بود که محمد ما را از پیروی آنها گمراه کند، اما وقتی عذاب را ببینند خواهند دانست روش چه کسی گمراهانه‌تر بوده است؟ (۴۲)

إِن كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَنَّ صَبْرِنَا عَلَيْهَا

(هو) اسم کاد - لَيُضِلَّنَا: مضارع - (نا) مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر کاد

هر آینه او، محمد ﷺ نزدیک بود یا سخنان دلفریب و پی‌گیر و با اظهار دلیل بر مدعای خود ما را گمراه کند و از پرستش خدا یانمان باز دارد اگر صبر و استقامت ما نمی‌بود نزدیک بود که از پرستش بتان خود دست برمی‌داشتیم. خدای عزوجل در جواب ایشان می‌فرماید:

وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حَيْثُ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا

من: مبتدا - أضلُّ: خبر - سبیلًا: تمیز

آن هنگام که عذاب ما را در روز رستاخیز ببینند آنکه خواهند دانست که گمراه کیست و خوشبخت چه کسی است؟ آیا مشرکانی که بر بت پرستی بتان صبر کردند و پافشاری کردند خوشبخت اند یا اهل ایمان که به وحدانیت و به پیغمبر گرویدند و قرآن را با جان و دل پذیرفتند و احکام الهی را از حلال و حرام رعایت کردند؟

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً ﴿۴۳﴾

[ای رسول] مگر تو کسی را که هوا و هوس خویش را خدای خویش گرفته ندیدی؟ مگر تو وکیل [نگهبان و حافظ] او هستی؟ (۴۳)

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ

أَرَأَيْتَ ماضی - (ت) فاعل - مَنِ: مفعول به - اتَّخَذَ: ماضی - (هو) فاعل - إِلَهَهُ: مفعول به - هَوْنَهُ: مفعول به ثانی

قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند، هر که ایشان را سنگی نیکو بچشم می آمد، دل ایشان می خواست آنرا سجده کنند و آنچه می داشتند می افکندند. حارث بن قیس از ایشان بود، کاروانی می رفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتاد، آواز در قافله افتاد که: سنگ معبود از شتر بیفتاد بایستید تا بجوئیم، ساعتی جستند و نیافتند، یکی از ایشان آواز داد که: سنگی بهتر از آن یافتم، کاروان را برانید و شروع به رفتن کنید. می گوید:

آیا ندیدی کسی را که هوای خود را یعنی هر چه نیکو پنداشتند به میل خود می پرستیدند و آنرا معبود خویش قرار می دادند و به آن سجده می کردند و هر چه داشتند به پای او تقدیم می کردند؟

أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً

أَفَأَنْتَ: مبتدا - (انت) اسم کان - وَكِيلاً: خبر کان، جمله خبر انت

می گویند این جمله به آیت قتال منسوخ است: آیا با این حالت تو قادر هستی آن بت پرستان هواپرست را هدایت کنی و راهنمایی؟ آیا تو وکیل و نگاهبان اینان هستی که ایشان را از این بتان منع کنی؟

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۴﴾

آیا مگر پنداری بیشترشان می شنوند یا می فهمند؟ آنها جز بمانند حیوانات نیستند بلکه روش آنها گمراهانه تر است. (۴۴)

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ

آیا تصور می‌کنی و می‌پنداری که برآستی اکثر آنان دلایل توخیند را به گوش هوش می‌شنوند و تعقل می‌کنند؟ نه خیر چنین نیست بلکه آنان نمی‌فهمند و نمی‌شنوند.

إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَصْلُ سَكِيَلًا

هَمْ: مبتدا - كَالْأَنْعَمِ: جار و مجرور خیر - هَمْ: مبتدا - أَصْلُ: خبر - سَكِيَلًا: تمییز
 آنان در شنیدن دلایل و حقایق خدای تعالی و در خردوری بماتند چهار یابان هستند بلکه گمراه‌تر از
 چهار یابان اند زیرا چهار یابان مطیع فرمان صاحب خود هستند ولی این مشرکان از فرمانده خود که
 آفریننده وجود همه‌ی موجودات است از فرمانبرداری و عبادت به او سر باز می‌زنند و روی بر
 می‌گردانند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿۴۵﴾
 مگر ندیدی به روی پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ و اگر می‌خواست آنرا ساکن می‌گردانید
 آنگاه آفتاب را نشانه آن کردیم. (۴۵)

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ

مَدَّ ماضی - (هو) فاعل - الظِّلُّ: مفعول به

آیا نمی‌بینی و نگاه نمی‌کنی که خدای تعالی از کمال قدرت خود چگونه سایه را تا برآمدن آفتاب
 گسترانیده است. و بر روی کره‌ی زمین سایه افکنده است؟ مولانا گفت:

کیف مد الظل نقش اولیاست کور دلیل نور خورشید خداست

وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا

و اگر خداوند می‌خواست هر آینه آن سایه را بطور مداوم و همیشگی ثابت و آرام و پا جا بر جا
 می‌گردانید.

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا

جَعَلْنَا: ماضی - (نا) فاعل - الشَّمْسُ: مفعول به - دَلِيلًا: مفعول به ثانی

پس آفتاب را بر شناختن سایه راهنما و دلیل گردانیدیم یعنی اگر این آفتاب نبود مفهوم سایه روشن
 نمی‌شد، اصولاً سایه از پرتو آفتاب حاصل می‌شود.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿۴۶﴾

پس آنرا به سوی خود باز می‌گیریم. (۴۶)

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا

قَبَضْتَنَّهُ: ماضی - (نا) فاعل - به: مفعول به - قَبَضًا: مفعول مطلق

پس آن سایه را قبض کردیم و به سوی خود گرفتیم چنه گرفتنی و کم کم شعاع و پرتوهای درخشان آفتاب را جایگزین آن سایه قرار دادیم.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْيَلَّ لِيَأْسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿۴۷﴾

و او آن ذاتی است که شب را پوشش شما کرد و خواب را مایه‌ی آسایش شما کرد و روز را زمان جنب و جوش شما قرار داد. (۴۷)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْيَلَّ لِيَأْسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

اوست که شب را برای شما پوششی قرار داد تا در آن آرام گیرید و به استراحت بپردازید و خواب را سبب آرامش و آسایش قرار داد و روز را برای برخاستن و طلب کسب معاش قرار داد تا در آن به کسب و کار و تجارت خود بپردازید.
مولانا گفت:

آفتاب اعواض را کامل نمود	لاجرم بازارها در روز بود
تا که قلب و نقد نیک آید پدید	تا بود از غن و از حبله بعید
تا که نورش کامل آمد در زمین	تا چران را رحمه للمالین

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿۴۸﴾

اوست که بادهای را نوبدی پیشاپیش رحمت خویش کرد و از آسمان آبی پاک نازل کردیم. (۴۸)

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - أَرْسَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - الرِّيحَ: مفعول به

اوست خدایی که باد را به عنوان بشارت دهنده پیش از نزول رحمت خود یعنی باران فرو فرستاد که نشانه نزول و بارش باران رحمت الهی است.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا

و از آسمان یعنی از ابر بارانی (آبی) پاک و پاک کننده فرو فرستادیم. در حدیث شریف از ابوسعید خدری روایت شده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: «ان الماء طهور لا ینجسه شیء» آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند.

لِنُجِّیَ بِهِ بَلَدَهُ مِیْتًا وَنُحِّیَهُ وَمِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأُنَاسِیَ كَثِیرًا ﴿۴۹﴾

تا سرزمین مرده را به آن زنده کنیم و آنرا به مخلوقات خویش، چهارپایان و مردم بسیار بنوشانیم. (۴۹)

لِنُجِّیَ بِهِ بَلَدَهُ مِیْتًا وَنُحِّیَهُ وَمِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأُنَاسِیَ كَثِیرًا

و بوسیله آن آب باران سرزمین مرده و فراموش شده را یعنی جانی که خشک سالی بوده و خشک شده است تر و تازه و شاداب می گردانیم و از آنچه آفریدیم و به ایشان بخشیدیم چهار پایان را بیاشامانیم و برای استفاده بسیاری از مردمان قرار می دهیم.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كَثُورًا ﴿۵۰﴾

و آنرا میانشان گونه گونه کردیم شاید اندرز گیرند اما بیشتر مردم جز ناسیاسی نکردند (۵۰)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَكَّرُوا

صَرَّفْنَاهُ: ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

در این آیه به قرآن اشاره کرده می گویند، ما قرآن را به صورت های مختلف دارای فصاحت و بلاغت و سجع و فواصل و به صورت معجزه در میان گروه های مختلف مردم قرار دادیم تا از آن بهره گیرند و راه و روش صحیح و اصولی زندگی را از آن دریابند و خدای خود را ذکر و یاد کنند و پند گیرند.

فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كَثُورًا

فَأَبَى: فعل ماضی - أَكْثَرُ: فاعل - كَثُورًا: مفعول به

اما اکثر مردم از این فیض پر رحمت الهی سرباز زدند و آنرا قبول نکردند و به آن نگر و بدند بلکه در مقابل این نعمت خدادادی ناسیاسی و کفران کردند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿۵۱﴾

اگر می خواستیم در هر دهکده ای بیم رسانی می انگیزتیم. (۵۱)

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا

لَبَعَثْنَا: ل: جواب، لَبَعَثْنَا: ماضی - (نا) فاعل - نَذِيرًا: مفعول به

و اگر می خواستیم هر آینه در هر قریه ای ما پیغمبری برمی انگیزتیم، پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم و بزرگداشت و غلو درجهی تو ای محمد ﷺ! نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا به عموم انسانها تا روز قیامت پیغمبر گردانیدیم اوست پیغامبر آخر زمان تا روز قیامت و سرور کائنات و مفرج موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تمهید دور زمان، محمد مصطفی ﷺ

شَفِيعَ مَطْلَعِ بَيْتِي كَرِيمٍ قَسِيمٍ جَسِيمٍ بِسِيمٍ وَ سِيمٍ

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو یشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کششیان؟

بلغ العلی بکما له کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿۵۲﴾

مطیع کافران مشو و به حکم خدا با آنها جهاد کن، جهادی بزرگ. (۵۲)

فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا

فَلَا تُطِيعُ : مضارع مجزوم - (انت) فاعل - الْكَافِرِينَ : مفعول به

پس ای محمد ﷺ از کافران فرمان مبر که ترا به دین آبا و اجداد خود دعوت می‌کنند و در راه تبلیغ دین اسلام و دعوت به حق استوار و محکم باش و با آنان جهاد کن، جهاد کردنی یعنی خیلی سخت بگیر برای آنها تا به اسلام درآیند پس با این آیات مشخص می‌شود که حجتها و دلایل آیات قرآن کریم بزرگترین وسیله جهاد اسلام علیه مخالفان آن است.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا يَلْحُ لِحَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾

اوست که دو دریا را بهم پیوست، این شیرین گواراست و آن شور تند، و میانشان حایلی کرد و مانعی نفوذ ناکردنی. (۵۳)

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا يَلْحُ لِحَاجٌ

هُوَ : مبتدا - الَّذِي : خبر

و اوست که با حکمت کامله خود دو دریا را در کنار هم روان ساخت که از نظر شور و شیرین و مزه با یکدیگر متفاوت اند یکی دارای آب شیرین است و رفع تشنگی می‌کند مانند رودهای جیحون و سیحون و دجله و فرات و نیل و دیگری دارای آب بسیار شور و تلخ یعنی دریای روم و فارس. مولانا گفت:

بحر را نمیش شیرین چون شکر طعم شیرین رنگ روشن چون قمر
نیم دیگر تلخ همچون زهر مار طعم تلخ و رنگ مظلم قیروار

وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا

جَعَلَ : فعل ماضی، فاعل (هو) - بَيْنَهُمَا : مفعول فیه - بَرْزَخًا : مفعول به

و با قدرت کامله خود بین این دو دریا حایلی و مانعی بوجود آورد و حدی مقرر گردانید و آنها را کاملاً از هم جدا ساخت.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾

اوست که از آب بشر آفرید و آنگاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد و پروردگار تو قدرتمند است. (۵۴)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا

هُوَ : مبتدا - الَّذِي : خبر

در این بخش از آیه کریمه صنعت تناسب (مراعات النظیر) بکار رفته است. می‌گوید:

و او خدایی است که از آب (منی) انسانها را آفرید و ایشان را به دو گروه نر و ماده (مرد و زن) تبدیل کرد تا سبب پیدایش انسانها باشد. مراد از وَصِهْرًا رابطه‌ی پدید آمده از ازدواج در میان شوهر و خانواده نسبت به یکدیگر است. پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اوست و نزدیکان شوهر

برای همسر، پدر شوهر است در انوارالقرآن آورده، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (كَسْبًا وَصِيْهَةً) این است.

وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

رَبُّكَ: اسم کان - قَدِيرًا: خبر کان

و آفریدگار تو بر آفریدن دختر و پسر قادر و تواناست.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿۵۵﴾
غیر خدا چیزهایی می‌پرستند که نه سودشان دهد و نه ضررشان زند و کافر بر ضد پروردگار خویش پشتیبان [خدایان دروغی] است. (۵۵)

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ

و مشرکان معبودهایی را غیر از خدای تعالی می‌پرستند هر چند او را پرستش کنند هیچ سودی به حال آنان ندارد و اگر آن را پرستند هیچ ضرری و زیانی به آنان نمی‌رساند چون آنچه را که می‌پرستند خود مخلوق بوده و مخلوق، خود نیازمند به خالق است.

وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا

الْكَافِرُ: اسم کان - ظَهِيرًا: خبر کان

کافران در نافرمانی خدای تعالی یار و کمک دهنده یکدیگر و پشتیبان شیطان اند چونکه مشرکان جاهل و نادان اند و از شیطان پیروی کرده و او را یار نافرمانی پروردگار یاری می‌کنند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۵۶﴾

و ترا جز نویدبر و بیم‌رسان نفرستاده‌ایم. (۵۶)

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

أَرْسَلْنَاكَ: ماضی - (نا)فاعل - ک: مفعول به - مُبَشِّرًا: مفعول به ثانی

ای پیغمبر! ما ترا به عموم مردم نفرستادیم مگر مژده دهنده به پاداش الهی و بیم‌کننده‌ی کافران به عقوبت روز رستاخیز. پس به دستورات زیر توجه کن.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِن أَجْرٍ إِلَّا مِن شَاكَةٍ أَن يَتَّخِذَ إِلَيْنِٰ رَبِّيهِ سَبِيلًا ﴿۵۷﴾

بگو: از شما برای پیغمبری مزدی نمی‌خواهم، مگر آنکه هر که خواهد بسوی پروردگار خویش راهی پیش گیرد. (۵۷)

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِن أَجْرٍ إِلَّا مِن شَاكَةٍ أَن يَتَّخِذَ إِلَيْنِٰ رَبِّيهِ سَبِيلًا

أَسْأَلُكُمْ: مضارع - کم: مفعول به - (انا)فاعل - مِن: حرف جز زائد - أَجْرٍ: مفعول به

ای پیغمبر! به ایشان بگو من از تبلیغ رسالت خود از شما هیچ مزد و پاداشی نمی‌خواهم تنها مزد و پاداش من این است که به قصد رضا و قرب الهی به سوی پروردگار خود بروید این راهی است که هم شما را سود رساند و هم مرا چونکه من با این کار تبلیغ خود را انجام داده باشم.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿۵۸﴾
به آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و هم او بگناه بندگانش آگاه است پس است. (۵۸)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ

تَوَكَّلْ: فعل امر - (انت) فاعل

در تمام امور خود بر خدای یکتا توکل کن زیرا که او همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد و او را به پاکی یاد کن و حمد و سپاس او را بجای آر و خدای را از نقص‌ها منزّه و پاک بدان.

نیست کاری از توکل خویتر
چپست از تسلیم خود محبوبتر
آنکه او از آسمان پاران دهد
هم تواند کوز رحمت نان دهد

وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا

كَفَى: ماضی - به: حرف جر زائد - ه: فاعل - خَبِيرًا: تمیز

و از سرکشی و طغیان و کارشکنی دشمنان نگران مباش، همین برای تو کافی است که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است و در وقت خود یعنی روز حشر و نشر پاسخ اعمال آنان را خواهد داد.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ

فَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ خَبِيرًا ﴿۵۹﴾

آنکه آسمانها و زمین را با هر چه میان آنهاست به شش روز آفرید و سپس به عرش پرداخت، خدای رحمان است، پس در باره‌اش از خبره‌ای بپرس تا آگاه شوی. (۵۹)

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ

الَّذِي: بدل

او آن خداوندی است که با قدرت کامله خود و بدون عجز و ناتوانی آسمانها و زمین و آنچه که در آن هستند در مدت شش شبانه روز بیافرید سپس بر عرش مستولی و غالب شد که بزرگترین مخلوقات است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «ایا آنچه را که (خداوند متعال) از روز خلقت آسمانها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده‌اید؟ این همه چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر از زاق در اختیار او بوده، و کم و زیاد می‌کند».

الرَّحْمَنُ فَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ خَبِيرًا

مبتدا محذوف - الرَّحْمَنُ: خیر

او خداوند رحمن است و رحمت عموم وی بر تمام موجودات و کائنات شامل است کافر و عاصی از آن برخوردارند. بر این خوان یعنی چه دشمن چه دوست.

ای کریمی که از خزانه‌ی غیب
گیر و ترسا وظیفه خورداری
دوستان را کجا کنی محروم؟
تو که با دشمن این نظرداری

پس در مورد صفات و ذات پاک او از شخص غافل و ذاتین پیرس تا ترا پاسخ گوید.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿۶۰﴾

و چون گویندشان خدای رحمان را سجده کنید، گویند خدای رحمان چیست؟ چگونه به چیزی که تو فرمان مان میدهی سجده کنیم و دوریشان افزون شود. (۶۰)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ

آن هنگام که به مشرکان گفته شود: به خدای بخشنده و بزرگوار که رحیم و مهربان بر هنگام است. سجده کنید و بدرگاه او سر تعظیم فرود آورید.

قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ

عنا: مبتدا - الرَّحْمَنُ: خیر

کافران گفتند: رحمن کیست و اصلاً ما اسمی به نام رحمن نمی‌شناسیم چونکه مشرکان خدای تعالی را به نام رحمن نمی‌شناختند البته خدای تعالی را بود و نه اسم است که هر یک نام اوست که قبلاً بیان آن رفت. در بیان سبب نزول آمده که: مشرکان مکه می‌گفتند: ما غیر از رحمان «بنامه» رحمان دیگری را نمی‌شناسیم. مراد آن‌ها مسیلمه‌ی کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس آیه فوق نازل گردید.

أَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا

می‌گویند: آیا سجده کنیم یعنی سجده نمی‌کنیم؟ آنکه را که ما را به سجده کردن او فرمان می‌دهی، با گفتن این سخن بر نفرت و دوریشان از خدای تعالی افزوده شد. این آیه از آیات سجده‌ی تلاوت است.

نَبَارِكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿۶۱﴾

بزرگست آنکه در آسمانها برجها نهاد و در آن چراغی و ماه تابانی بدید کرد. (۶۱)

نَبَارِكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا

نَبَارِكُ: فعل ماضی - الَّذِي: فاعل

بزرگ است آن خدایی که با قدرت کامله خود در آسمان بروج دوازده گانه بیافرید - و بروج دوازده گانه عبارتند از:

حمل - نور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت و در بروج
چراغی را که آفتاب و ماه که روشنی بخشنده است بیافرید، یعنی خورشید را از برای روشنایی و ماه
تابان را که نور آن از نور خورشید کمتر است و شب را روشنایی می‌بخشد و خود از خورشید نور
می‌گیرد بیافرید. مولانا گفت:

شمس را قرآن ضیا خواند ای پدر و آن قمر را نور خواند، این رانگر
شمس چون عالی‌تر آمد خود ز ماه پس ضیاء از نور افزون دان به جاه

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ بَدَّكَرَ ۚ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾
اوست که شب و روز را برای آنکه خواهد اندرز گیرد یا خواهد سپاسداری کند، خلاف یکدیگر کرد. (۶۲)

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ بَدَّكَرَ ۚ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - جَعَلَ: ماضی - فاعل (هو) - اللَّيْلُ: مفعول به

در این آیه کریمه بین الیل و النهار صنعت مطابقه (متضاد) است. می‌گوید:

خداوند رحمان اوست که شب و روز را از پی یکدیگر بیافرید یعنی از پس تاریکی شب روشنایی روز
و از پی روشنایی روز تاریکی شب را بیافرید تا در روز روشن به کسب و کار خود مشغول شوند و در
شب به استراحت و آسایش بپردازند این شب و روز را بدانجهت بیافرید که بدائع قدرت و صنائع
فطرت خدا را در ایجاد شب و روز یاد کنند و در مقابل نعمتهای خداوند شکرگزار و سپاسدار باشند.
نظامی گنجوی گفت:

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾
بندگان خاص خدای رحمان آنکسانند که بر زمین سنگین راه می‌روند و چون جهالت پیشگان
خطابشان کنند سخنی ملایمت آمیز گویند. (۶۳)

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا

و بندگان خدای رحمان کسانی هستند که آرام و آهسته و بدون تکبر و غرور در روی زمین راه
می‌روند آن هنگام که نادانان ایشان را مورد طعن و سرزنش و دشنام خود قرار دهند در پاسخ آنها
می‌گویند درود بر شما، مولانا گفت:

گفت حق که بندگان جفت عون بر زمین آهسته می‌ران توبه هون

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

و کسانی که شب را با سجده و نماز به پروردگارشان به روز آرند. (۶۴)

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا

الَّذِينَ مَعْلُوفٌ - يَبِيْثُوْنَ : مضارع - (و) اسم بات - **سَجَّدًا** : خبر بات
و کسانی که شب را برای پروردگار خود سجده کنان و قیام کنان به روز می آورند یعنی: نماز تهجد را که
به معنای شب زنده داری است می خوانند. مختوم مقلی فراشی در حق سجده و قیام شبانه پدر خود چنین
گفته است. ترجمه!

پدر را شصت گذشته به روزی	اجل بر سینه اش بنهاد سوزی
بلی یاران چنین شد کنار دنیا	گل عمر پدر را چید عجوی
پدر گفتا ز دنیا نیست باقی	به غیر از ورد شب یا صوم روزی
بلاشک مخلص و منکر در انکار	پیمبر دوست شد هر دلقروزی

پیغمبر خدا ﷺ یاران خود را به خواندن نماز شب تشویق می کرد، و به خواندن نماز نوافل، بدون آنکه
واجب باشد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی پیغمبر خدا ﷺ ما را بیدار کرده و فرمودند:
شما دو نفر نماز نمی خوانید؟ گفتیم: یا رسول الله! جان ما در دست خدا است، اگر بخواهد که ما را بیدار
سازد، بیدار می سازد، چون این سخن را گفتیم برگشته و به من چیزی نگفتند، و هنگام برگشتن در حالی
که دست خود را به ران خود می زدند، شنیدم که می گفتند: (انسان بسیار مجادله گر است).

البته قدر و مقام هر کسی به اندازه ی زحمتش بدست می آید. و کسی که این مقام را طلب کرد باید شبها
بیداری کشد.

چنانکه شاعر گفت:

بقدر الكد تكسب المعالي و من طلب العلى سهر الليالي^۱

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵)
و کسانی که گویند: پروردگارا عذاب جهنم از ما بگردان که عذاب آن دائم است. (۶۵)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ

(و) عطف - **وَالَّذِينَ** : معطوف - **يَقُولُونَ** فعل مضارع، (و) : فاعل - **رَبَّنَا** : منادا

و آنان کسانی اند که با وجود طاعات و عبادات در خضوع و خشوع شب از روی ترس و بیم می گویند:
پروردگارا! ما را از عذاب جهنم بگردان. پیغمبر خدا ﷺ در شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان
ورم می کرد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

^۱ - برگرفته از کتاب عرفان و مختوم مقلی به تألیف همین مؤلف
- به اندازه زحمت بزرگیها بدست می آید و آنکه بزرگی خواهد شب را به بیداری سپری می کند

از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان ورم می کرد، چون برایشان گفته می شد [که سبب این همه عبادت چیست] می فرمودند: «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم؟»

إِنَّكَ عَذَابُهَا كَانَ عَرَامًا

عَذَابُهَا: اسم ان- کَانَ: فعل ماضی، ناقصه- هُوَ(اسم کَانَ)- عَرَامًا: خبر کَانَ- جمله کَانَ عَرَامًا: خبر ان

کلمات آخر این بخش از آیه کریمه و آخر آیات بعدی با هم هماهنگی خاصی دارند که به آن سجع^۱ گویند.

بدرستی که عذاب دوزخ دائم و همیشگی است و اگر کسی را فرا بگیرد جاودان با اوست خدایا ما و همه‌ی مسلمانان را از چنین عذابی، با فضل و کرمات محفوظ و مصون بدار!

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

که جهنم قرارگاه و جای بدی است. (۶۶)

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

ها: اسم إِنَّكَ - سَاءَتْ: فعل ماضی (ذم) فاعل (هی)، جمله خبر ان- مُسْتَقَرًّا: تمیز- (و): عطف-

مُقَامًا: معطوف

بدرستی که دوزخ بد آرامگاهی است و بد جایگاهی است. از سرنوشت بد به خدا پناه می بریم. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده: از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد.»

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

و کسانی که چون خرج کنند اسراف نکنند و بخل نورزند و میان این دو معتدل باشند. (۶۷)

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

و ایشان آنکسانی اند آن هنگام که نفقه کنند اسراف نمی کنند و در کارهای معاصی و محرّمات صرف نمی کنند و در خرج کردن بخیلی و سخت گیری هم نمی کنند بلکه میان آن دو یعنی اعتدال را رعایت می کنند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که اعتدال را برگزیند، هرگز فقیر و محتاج نگشت.»

^۱ - نگاه به ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾

و کسانی که با خدای یکتا خدای دیگر نخوانند و انسانی را که خدا محترم داشته جز بحق نکشند و زنا نکنند و هر که چنین کند سزا بیند. (۶۸)

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ
لَا يَدْعُونَ: فعل مضارع نفي - (و) فاعل

گفته اند این آیت و آیت بعدی مدنی است. و بندگان خدای رحمن آناند که با خدای یکتا خدای دیگری را نمی خوانند و نمی پرستند و نفس مؤمن را که خدای تعالی کشتن آنرا حرام کرده است نمی کشند چون کشتن مؤمن یعنی قتل نفس از گناهان کبیره است مگر آنکه بحق باشد. و نیز با زن همسایه زنا نکنند. این سه مورد از گناهان کبیره است. از ابن مسعود روایت کنند که از رسول خدا ﷺ پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است؛ یعنی از گناهان کبیره است؛ فرمود آنکه به خدای یکتا شریک گیری. دوم اینکه فرزندی خود را به جهت ترس از تنگی معیشت و روزی بکشی سوم اینکه با زن همسایه ی خویش زنا کنی.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا

مَنْ: مبتدا - يَفْعَلْ: مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - ذَلِكَ: مفعول به

هر کس یکی از این سه مورد گناهان کبیره ی فوق را انجام دهد کیفر و عقوبت آنرا در آخرت خواهد دید.

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

روز قیامت عذابش دو برابر شود و در آن بخواری جاوید باشد. (۶۹)

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا

يُضَاعَفْ: فعل مضارع مجهول - لَهُ: جار و مجرور - الْعَذَابُ: نایب فاعل - يَوْمَ: مفعول فیه.

چنین کارهای زشت و ناپسند یعنی شرک و قتل نفس و زنا را مرتکب شوند کیفرشان مضاعف شود یعنی عذاب او چندین برابر کرده می شود و در حالت خواری و رسوایی در آن عذاب که همان آتش دوزخ است، جاودانه می مانند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ

اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾

مگر کسی که توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند، که خدا بدیهایشان را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است. (۷۰)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

مَنْ: مستثنی - تَابَ: ماضی - (هو) فاعل

مگر اینکه کسی بعد از مرتکب شدن سه مورد گناه کبیره فوق بلافاصله توبه کند، توبه‌ی تصوح و دیگر به اقامه‌ی آن عمل زشت برنگردد و به ارکان اسلام عمل نماید پس خدای تعالی بدیهای آن گروه را به نیکیها تبدیل می‌کند. ان الحسنات يذهبن السيئات^۱.
مولانا گفت:

سینات را مبدل کرده حق تا همه طاعت شوند آن ما سبق

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

لفظ الله: اسم کان - غَفُورًا: خیر کان - رَحِيمًا: خیر کان ثانی

و خداوند کسانی را که توبه می‌کنند می‌آمزد بدرستی که خداوند بسیار بخشنده و مهربان است و توبه توبه کنندگان را می‌پذیرد.

حضرت رسول ﷺ فرمود: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له»^۲

این کثیر می‌گوید: «بدان که بدی‌ها یا توبه‌ی تصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر این که به گذشته‌اش پشیمان شده و استغفار نماید در این صورت است که در نامه‌ی اعمال وی بدی‌ها به حسنات تبدیل می‌شوند.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

و هر که توبه کند و عمل شایسته کند سوی خدا بازگشتی پسندیده می‌کند. (۷۱)

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

مَنْ: مبتدای جازم - تَابَ: ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

و هر که به سوی خدای تعالی غیر از اعمال زشت مذکور توبه کند و عمل شایسته و نیکو انجام دهند بدرستی که او به سوی خدای تعالی برمی‌گردد بازگشتی پسندیده و نیکو.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾

و کسانی که گواهی دروغ ندهند و چون بر ناپسندی بگذرند با بزرگواری گذرند. (۷۲)

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ

و بندگان حق و مخلص آنان‌اند که به مجالس دروغ و سرتاپا معاصی مشرکان حاضر نمی‌شوند و در مجالس توأم با معاصی مشرکان شرکت نمی‌کنند و بر باطل شهادت نمی‌دهند. در حدیث شریف آمده

^۱ - بیگمان نیکی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برند.
^۲ - توبه کننده از گناه مثل کسی است که گناهی ندارد.

است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: آیا شما را از گناهان کبیره باخبر نکنیم؟ اصحاب گفتند: چرا، رسول خدا ﷺ فرمودند: شرک به خدا، نافرمانی والدین، گفتن دروغ، یعنی گواهی و شهادت دادن.

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

می‌گوید: آن هنگام که به کارهای بیهوده و یا از مجالس توأم با معاصی بگذرند بزرگوارانه از آن می‌گذرند.

در گلستان سعدی حکایت چنین آمده است: یکی بر سر راهی مست بود و زمام اختیار از دست رفته عابدی بر وی گذر کرد و در آن حالت مستقیح^۱ او نظر کرد. جوان از خواب مستی سر بر آورد و گفت:

« وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا »

اذا رایت اثیما کن ساتراً و حلیماً
 یا من تقیح امری لم لا تمر کریماً
 متاب ای پارسا روی از گنهکار
 ببخشایدگی در وی نظر کن
 اگر من ناجوانمردم بگردار
 تو بر من چون جوانمردان گذر کن

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِتَأْيِتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾

و کسانی که چون به آیه‌های پروردگارشان اندریشان دهند کر و کور بر آن نیفتند. (۷۳)

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِتَأْيِتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا

ذُكِرُوا: ماضی مجهول - (و) تائب فاعل

و صفت دیگر بندگان مخلص خدا آن است که وقتی بوسیله آیات پروردگارشان پند داده شوند و نصیحت کرده شوند همانند کران و نابینایان غافل‌وار گوش نمی‌دهند بلکه با گوش هوش می‌شنوند و با چشم دل و عقل بدان توجه می‌کنند و با عبرت‌گیری از آن، نیروی ایمان خود را تقویت و قوت می‌بخشند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ

إِمَامًا ﴿٧٤﴾

و کسانی که گویند پروردگارا ما را از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه‌ی روشنی چشمان ما باشد و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده... (۷۴)

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

۱- وضع زشت و بد، اسم مفعول از استقیح به معنی زشت شمردن مصدر باب استعمال
 - چون به ناشایستی (خطائی) بگذرند، جوانمردانه بگذرند (و چشم ببوشند).
 - چون گناهکاری را ببینی، پرده پوش و پرده‌پوش باش
 ای کسیکه کار مرا زشت می‌شماری چرا کریمانه و جوانمردانه بر من نمی‌گذری

هَبَّ: فعل امر - (انت) قاعِل - قَسْرَةً: مفعول به - اِمَامًا: مفعول به ثانی
یکی دیگر از صفت بندگان حق آنست که می‌گویند پروردگارا! از همسران و فرزندان ما نور چشمی به ما عطا فرما که روشنی دیده‌های مان باشند و از اولاد صالح باشند. و پروردگارا ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده، یعنی ما را الگو و شایسته‌ی امامت پرهیزکاران قرار بده.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَوْنَ فِيهَا الْجَنَّةَ وَالسَّلَامَ ﴿۷۵﴾
آنها به پاداش این صبر که کرده اند، غرفه بهشت پاداش یابند و در آنجا درود و سلامی شنوند. (۷۵)

أُولَئِكَ: مبتدا - يُجْزَوْنَ: مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر
آن گروه که به صفات مذکور موصوف باشند در بهشت به موضعی بلند که در آن غرفه‌ای باشد، یکی از اسمهای بهشت، پاداش داده خواهند شد به جهت اطاعت از خدا و رسولش و صبر و استقامت در برابر پرهیز از گناهان کبیره و دارا بودن صفات نیک و اعمال شایسته. در آن بهشت از هر طرف فرشتگان بدانان درود و سلام می‌فرستند.

حُكُلَيْدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿۷۶﴾
جاودانه در آنند که نیکو قرارگاه و جایگاهی است. (۷۶)

حُكُلَيْدِينَ فِيهَا

حُكُلَيْدِينَ: حال

در حالیکه در آن بهشت جاودان باشند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده: از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند برای اهل جنت می‌گوید: ای اهل جنت! می‌گویند: پروردگارا! لیبیک و سعدیک، می‌پرسد: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم، در حالیکه برای ما چیزهایی را داده‌ای که به هیچ یک از خلق خود نداده‌ای، می‌فرماید: از این هم [نعمت] بالاتری به شما خواهم داد. می‌گویند: آن نعمت چیست که از این نعمت‌ها بهتر و بالاتر باشد؟ می‌فرماید: رضایت خود را نسبت به شما اعلان نموده و از این به بعد بر شما غضب نخواهم کرد».

حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

چه جایگاه خوبی است آن بهشت و چه جایگاه زیبایی است.

قُلْ مَا يَعْزُبُا بِكَرْرِي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿۷۷﴾
بگو اگر دعایتان نباشد پروردگار من اعتنائی بشما ندارد، شما که تکذیب کرده‌اید، پس بزودی نتیجه‌ای لازم خواهد بود. (۷۷)

قُلْ مَا يَعْزُبُا بِكَرْرِي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ

مَا يُصِرُّوْا بِهِ تَوْجِهِيْ بِهٖ شَمَا دَارِهٖ

بگو مگر به آنست که شما خداوند خود را به گرفتاری فرزند و بیوه او و دو خدای شریک قرار دادید حال خداوند توجیهی بشما ندارد و عذاب خدای تعالی هم بخاطر آنست آنچه گناه شما از زمین و مقام در پستگاه خدا می دهد همان داشتن ایمان و دعا و توجه و اطاعت و عبادت و بتنگی به اوست.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَتَسْوَفَ يَكْفُرُوْنَ لِيْزَامًا

فَتَسْوَفَ يَكْفُرُوْنَ: مضارع مستقبل - (هو) اسم کان - لِيْزَامًا: خبر کان

سپس می فرمایند: خدا و رسولش را تکذیب کردید و در عبادت حق کوتاهی کردید این تکذیب و کوتاهی به زودی گریبان شما را خواهد گرفت یعنی بزودی برای تکذیبی که کردید خواهید دید سزاوار جنگ بدر است که گریبانگیر مشرکان و تکذیب کنندگان شد و عذاب آخرت بقرآن خود باقی است.

سوره الشعراء

سوره الشعراء: نویست و نیست و هفت آیه است. همه آیات آن مکی است. جز سه یا چهار آیه که در آخر سوره در مدینه فرو آمده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. مگر یک آیت: «والشعراء يتبعهم الغاؤون» که سیاق آن بر عموم است پس رب العالمین شعرای مومنان را از آن مستثنی کرد که حق تعالی در آیات (۲۲۱ - ۲۴) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مومن مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول خدا ﷺ شاعر است و آنچه که با خود آورده اند از باب شعر می باشد رد نماید.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای بگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

طسّر (۱)

جزو حروف مقطعه است. ابن عباس گفت:

طسّر: نامی از نامهای حق ﷻ است و سوگندان بدان یاد کرده فناده گفت: نام قرآن است. مجاهد گفت: نام سوره است.

جعفر گفت: طاء، طوبی - سین، سدره المنتهی - میم، محمد مصطفی ﷺ است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

این آیه های کتاب روشن است. (۲)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

تِلْكَ: مبتدا - آيَاتُ: خبر.

این سوره یعنی الشعراء که به تو وحی کرده می شود برخی از آیات کتاب یعنی قرآن است که احکام الهی از حلال و حرام در آن مبین و آشکار است و موجب سعادت دنیا و آخرت است. حضرت رسول ﷺ نسبت به ایمان مردمان بسیار حریص بود اما مشرکان قریش کتاب را آشکارا تکذیب کرده ایمان نیاوردند. حق سبحانه تعالی به تسلی خاطر دل رسول الله ﷺ آیت فرستاد که:

لَعَلَّكَ بَدِيعٌ قَدْ فَكَّرْنَا مُؤْمِنِينَ (۳)

شاید خویشش پرا تلافی کسی که چرا آنها مومن نمی شوند. (۳)

لَعَلَّكَ بَدِيعٌ قَدْ فَكَّرْنَا مُؤْمِنِينَ

ک: اسم لعل - بلیغ: هلاک کننده، خیر لعل - نَمَسَاكَ مفعول به
ای محمد ﷺ! خویشتن را از اندوه که بر خود نهاده ای می خواهی بکشی می گوید: نشاید از غم و جزن
به جهت اینکه مشرکان ایمان نمی آورند خویشتن به هلاک بیندازی. رنج و سختی که از ولید و
ابو جهل و امیه به تو می رسد.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَفُهُمْ لَمَا خَضِعِينَ ﴿٤﴾
اگر می خواستیم از آسمان آیه ای به ایشان نازل می کردیم که گردن ایشان در مقابل آن خاضع
شود. (۴)

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَفُهُمْ لَمَا خَضِعِينَ
أَعْنَفُهُمْ: اسم ظل - خَضِعِينَ: خیر ظل

آنکه گفت: این تسلیم خاطر دل مصطفی ﷺ است به جهت غم و اندوهی که می کشید و در فکر و
خاطر وی می گذشت. و با خود می گفت: آیا ترک ایمان ایشان نشانه قصوری است در بیان ما یا تقصیری
است که ما در دعوت و تبلیغ رسالت داریم پروردگار جهانیان این فکر را از خاطر وی زدود و فرمود:
این ترک ایمان از جانب مشرکان نه بخاطر تقصیر توست در دعوت و نه از قصوری است که در تبلیغ
رسالت داری این را ما خود نخواستیم که به ایشان آیتی را بمانشیم که گردن بپنهند و سر تسلیم فرود
آورند و به خدا و رسولش بگروند اما سنت خداوند و حکمت الهی مقتضای اختیار است و ثواب و
عقاب بر اقتضای آن وابسته است

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثًا إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾
پند تازه ای از خدای رحمن به سویشان نیاید مگر از آن روی گردان باشند. (۵)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثًا إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ
(و) اسم کان - مُعْرِضِينَ: خیر کان

ذکر، اینجا قرآن است. هیچ سوره ای از قرآن (پندی) پس از دیگری از نو فرود نیامد مگر اینکه مشرکان
از آن اعراض کردند و سرباز زدند و آن را تکذیب نمودند و هر لحظه بر تکذیب خود افزودند.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَاءَ لَهُمْ أَمَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾
آنان به تکذیب پرداخته اند، بزودی خیرهای چیزی که استهزای آن می کرده اند بایشان خواهد
رسید. (۶)

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَاءَ لَهُمْ أَمَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

سَيَأْتِيهِمْ : فعل مضارع - هم، مفعول به - أَتَيْتُوا : فاعل

پس بدرستی که قرآن را تکذیب کردند و بر تکذیب خود اصرار ورزیدند و در آن ثابت قدم ماندند پس زود باشد که بدیشان عذاب و مجازات بیاید یعنی روز بدر، یا مرگ فرا رسد و به حساب و کتاب اعمال رسیدگی خواهد شد به جهت آنچه که استهزاء می کردند و باور نمی داشتند کیفر کار خود را خواهند دید.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَرَأَيْنُنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۷﴾

چرا به زمین ننگردند که چه گیاهان خوب در آن رویانده ایم. (۷)

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَرَأَيْنُنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

کر: مفعول به مقدم - أَرَيْنُنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مِنْ: حرف جز زائد - كُلِّ: تمیز

آیا این مشرکان به زمین نمی نگرند و به آن بدقت تامل نمی کنند ما با قدرت کامله خود گیاهان را از هر نوعی در آن بعد از اینکه مرده و خشک شده بودند رویاندیم و دوباره زنده شان کردیم و برای انسانها و چهارپایان مورد استفاده و سودمند گردانیدیم؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾

که در این عبرتی است، ولی بیشترشان مومن نیستند. (۸)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر آن مقدم - ل: ابتدا - لَآيَةً: اسم آن.

بی شک در این آفرینش یعنی رویش گیاهان و درختان بعد از پژمردگی نشانه هایی بر کمال قدرت خدای متعال است.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

(و) حالیه - أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مُؤْمِنِينَ: خبر کان

و اما بسیاری از ایشان با وجود مشاهده این همه دلایل روشن و نشانه هایی که بر وجود خالق ازلی و ابدی هدایت می کند باز هم باور نمی دارند و آن را تکذیب می کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۹﴾

و همانا پروردگارت، او نیرومند و رحیم است. (۹)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبِّكَ: اسم آن - ل: مزحلقه، هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر آن - الرَّحِيمُ: خبر دوم آن.

بدرستی که در آن آفرینش دوباره گیاهان و درختان، نشانه و دلایل روشن و آشکاری بر وجود صانع توانا و خالق جهان است.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ اتَّبِعْ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰﴾

و چون پروردگارت بموسی ندا داد که سوی گروه ستمکاران برو. (۱۰)

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ اتَّبِعْ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

نَادَى، فعل ماضی - رَبُّكَ، فاعل - مُوسَى، مفعول به - اتَّبِعْ، فعل امر - فاعل (انت) - الْقَوْمَ، مفعول به و نیز به یاد آور آن زمانیکه پروردگار تو موسی را در کوه طور ندا داد که به سوی قوم ستمکار یعنی فرعون و فرعونیان که با کفر و شرک و معصیت بر خود ستمگر شده اند برو و به ایشان بگو که:

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَنْقُوتُونَ ﴿۱۱﴾

قوم فرعون چرا نمی ترسند؟

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَنْقُوتُونَ

قوم، بدل

ای محمد ﷺ به قوم خود بگو و ایشان را خبر کن و از قصه موسی سخن گفتن با وی آن شب که آتش و درخت دید و خداوند به وی گفت قوم تو از ظالمین اند به ارتکاب کفر و معصیت. ایشان نمی ترسند، پس تو نیز ای محمد ﷺ به آنان بگو آیا نمی ترسید؟ یعنی باید که از عذاب خدای تعالی بترسند و دست از کفر و معصیت باز دارند همچنانکه به فرعون و فرعونیان عذاب داده شد و در دریای قلزم غرق شدند، شما نیز دچار عذاب خواهید شد، تا به سر عقل باز آیند و به آغوش اسلام برگردند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿۱۲﴾

گفت پروردگارا! من بیم دارم که دروغ گویم شمارند. (۱۲)

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ

ی: اسم ان - أَخَافُ، فعل مضارع - فاعل (انا)، خبر ان.

موسی گفت پروردگارا! براستی که من از اینکه رسالتم را نپذیرند و مرا تکذیب کنند و باور ندارند می ترسم.

وَوَضِعُوا صَدْرِي وَلَا يَتَطَلَّقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ﴿۱۳﴾

سینه ام تنگ است و زبانم روان نیست پس هارون را به سوی بفرست. (۱۳)

وَوَضِعُوا صَدْرِي وَلَا يَتَطَلَّقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ

موسی ﷺ گفت: خداوند! من می ترسم که رسالت خود را نتوانم بخوبی انجام دهم به جهت عقده ای که در زبان دارم از زمان گرفتن آتش، آن هنگام که زیرکی و عقل مرا توسط فرعون به پیشهاد آسیه آزمایش کردند که با گذاشتن آتش در دهانم در زبان و نطقم اثر گذاشته است و سینه مرا نیز گشاده

گردان آنکه دشمن، مرا دروغگو خواهد گفت هارون برادرم از من فصیح تر و گویا تر است. او را همراه من بفرست تا در ادای وظیفه و تبلیغ رسالت در سخن گفتن مرا یاری دهد.

وَكَمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۱۴﴾

فرعونیان خونی بگردن من داوند و بیم دارم مرا بکشند. (۱۴)

وَكَمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

كَمْ جار و مجرور خبر مقدم - ذَنْبٌ مبتدا موخر.

و من به جهت قتلی که کردم می ترسم که از من قصاص گیرند. مراد قتل قبلی است که اسمش فایشون ناوای فرعون بود که موسی او را به قتل رسانده بود که شاید آنها بخاطر این کینه قبل از اینکه من پیغام خود را به آنان برسانم و تبلیغم را اعلام کنم مرا بکشند.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِشَاتِنِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿۱۵﴾

گفت: هرگز مترس با آیه های ما به سوی آنها بروید که ما همراه شما شنواییم. (۱۵)

قَالَ كَلَّا

خدای تعالی فرمود: ای موسی در سر خود مپروران که ایشان بر تو غلبه کنند و یا ترا بکشند.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِشَاتِنِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ

نا (اسم ان) - مَعَكُمْ : مفعول فیه - مُسْتَمِعُونَ : خبر ان.

پس تو و برادرت هارون به سوی فرعون و فرعونیان بروید با نشانه های ما یعنی معجزاتی که دلیل بر قدرت ما و حجت نبوت توست بدرستی که ما با شما هستیم و می شنویم آنچه را که شما با فرعون صحبت می کنید و هر چه بگوئید و انجام دهید از نظر ما پوشیده نیست.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶﴾

نزد فرعون روید و گوئید که ما فرستاده پروردگار جهانیانیم. (۱۶)

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

فَأْتِيَا: فعل امر - (ا) فاعل - فِرْعَوْنَ: مفعول به

پس تو و هارون به پیش فرعون روید و بگوئید که برآستی ما فرستادگان پروردگار جهانیان هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۷﴾

که پسران اسرائیل را با ما بفرست. (۱۷)

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

أَرْسِلْ : فعل امر - فاعل (انت) - معنای : مفعول فیه - (نا) مضاف الیه
و به فرعون بگویند که دست از بنی اسرائیل بردارد و ایشان را با شما به سرزمین شما بفرستد که در آنجا مسکن گزینند چون سرزمین پدران ایشان بوده است پس موسی با برادرش هارون به درگاه فرعون آمد. چون فرعون موسی را دید بشناخت در آن وقت که موسی خواست این رسالت را از جانب پروردگار جل جلاله به انجام رساند، تعداد بنی اسرائیلیان در مصر ششصد و سی هزار نفر بودند که بدست فرعون گرفتار شده بودند. چهارصد سال ایشان را به بردگی گرفته بود و انواع عذاب بدیشان رسانید چون فرعون چهار صد و شصت سال زندگی کرد.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِتْنًا وَوَلَدًا وَلَيْسَتْ فِتْنًا مِّنْ عَمْرِكَ سِينِينَ ﴿۱۸﴾

(فرعون) گفت: مگر وقتی نوزاد بودی ترا نزد خویش پرورش ندادیم و سالها از عمرت را میان ما بسر نبردی؟ (۱۸)

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِتْنًا وَوَلَدًا وَلَيْسَتْ فِتْنًا مِّنْ عَمْرِكَ سِينِينَ

نُرَبِّكَ: فعل مضارع - ک: مفعول به - فاعل: نحن - **وَلَدًا**: حال

گفت: ای موسی! آیا ما ترا در کودکی در میان آغوش خود به مهر و محبت پرورده‌ایم در حالیکه تو در آن روز طفل نوزادی بودی مگر بیست سال از عمر خود را با ما نگذرانندی؟ تو آن کاری که کردنی بود کردی یعنی نانوائی ما را کشتی و تو با این کارت در مقابل نعمت من از ناسپاسان هستی.

وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾

و از تو سرزد آن کاری که کردی و تو از ناسپاسان بودی. (۱۹)

وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

وَأَنْتَ: مبتدا - **مِنَ الْكَافِرِينَ**: جار و مجرور خبر

فرعون به موسی از روی سرزنش گفت که تو حق تربیت و احسان و محبت‌های ما را بجا نیاوردی و شکر نعمت ما را نگزاردی و احترام و آبروی ما را بر باد دادی و قبلی را بدون اجازه ما کشتی. و امروز هم آمده ای تا ادعای خدایی ما را انکار کنی.

قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۲۰﴾

گفت: آن کار هنگامی کردم که از سرگشتگان بودم. (۲۰)

قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ

فَعَلْتَهَا: فعل ماضی - ت (فاعل) - ها: مفعول به - **أَنَا**: مبتدا - **مِنَ الضَّالِّينَ**: جار و مجرور خبر

موسی گفت آن کار را آن هنگام کردم که به عواقب آن کار آگاه نبودم و نمی‌دانستم با یک مشت زدن من آن شخص کشته می‌شود. اگر علم و آگاهی از جانب خدا داشتم در آن حال از نادانان بودم.

فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۱﴾
 و چون از شما بیم کردم از دستان بگریختم و پروردگارم فرزانتگیم داد و مرا از پیامبران گردانید. (۲۱)

فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ

فَقَرَّرْتُ : فعل ماضی - ت: فاعل

پس از شما بگریختم چونکه ترسیدم آن موقع مرا بکشید و به مدین رفتم پس پروردگار من در وقت مراجعت از مدین به من علم و فهم و حکمت و نبوت بخشید و مرا از زمره پیغمبران خود گردانید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنَّا عَلَيْهَا أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۲۲﴾
 آیا این نعمتی است که منت آن بمن می نهی که پسران اسرائیل را ببنده گی گرفته ای؟ (۲۲)

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنَّا عَلَيْهَا أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ

وَتِلْكَ : مبتدا - نِعْمَةٌ : خبر

آیا این منتی است که تو بر من می نهی آنکه بنی اسرائیل را، فرزندان یعقوب را به بندگی گرفتی و چهارصدسال زیر یوغ خود قرار دادی و مرا بمدت بیست سال به فرزندی گرفتی؟

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۳﴾
 فرعون گفت: پروردگار جهانیان چیست؟ (۲۳)

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ

وَمَا: مبتدا - رَبُّ: خبر

فرعون گفت: این پروردگار جهانیان که میگوی و ادعا می کنی که تو رسول او هستی، دارای چه ویژگی و صفاتی است و از چه جنس است؟

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّكُمْ مُوقِنِينَ ﴿۲۴﴾
 گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن هست اگر اهل یقین اید. (۲۴)

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

موسی گفت: آن خداوندی که من شما را بر وحدانیت او می خوانم خداوند هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن از فرشتگان و انس و جن است می باشد.

نظامی گنجوی گفت:

جز تو فلک را خم دوران که داد دیگر جسد را نمک جان که داد

إِنَّكُمْ مُوقِنِينَ

تم: اسم کان - مُوقِنِينَ: خبر کان.

اگر یقین می‌دانید برای هفت آسمان و هفت زمین و آنچه که در آن هست به ناچار پروردگاری لازم است که آن پروردگار خداوند جل جلاله است.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَعِينُونَ ﴿۲۵﴾

به اطرافیان خود گفت: مگر نمی‌شنوید؟ (۲۵)

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَعِينُونَ

فرعون برای آن کسانی از اطراف قبط که در دوروبر او بودند و تعدادشان پانصد نفر بودند و بر صندلی‌های زرین نشسته بودند مسخره کنان گفت آیا نمی‌شنوید که این مرد چه می‌گوید؟ در پاسخ سؤال من به باوه گویی و بیهوده گویی می‌پردازد.

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿۲۶﴾

موسی گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران قدیم شماست. (۲۶)

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ

موسی در بیان دلیل خود بیفزود و گفت: خدای من آفریدگار شما و آفریدگار پدران پیشین شماست، پس چگونه کسی را پرستش می‌کنید که او خود به مانند شماست و فانی شدنی است.

ما همه فانی و یقائن تو را ملک تعالی و تقدس تو را

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿۲۷﴾

گفت: بی‌گفتگو پیغمبری که به سوی شما فرستاده‌اند دیوانه است. (۲۷)

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

رَسُولَكُمْ: اسم آن - ن: مزحلقه - لَمَجْنُونٌ: خبر آن.

فرعون به قوم خود گفت: بدرستی پیغمبری که به سوی شما فرستاده شده است و او را رسول می‌نامند - البته فرعون از روی تمسخر موسی را رسول خواند - می‌گوید هر آینه او دیوانه است و جواب سؤال مرا درست نمی‌دهد و باوه گویی می‌کند.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾

موسی گفت: [او] پروردگار مشرق و مغرب و هر چه میان آن است: اگر خرددوری کنید. (۲۸)

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا

موسی گفت: او پروردگار جهان، و آفریدگار مشرق و مغرب و همه‌ی چیزهایی که در میان آن دو قرار دارد.

إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

تم: اسم کان - تَعْقِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

اگر شما فهم کنید و خردوری کنید جواب سؤال شما غیر از این نخواهد بود که هیچکس کنه ذات اقدس الهی را نمی‌تواند درک کند.

شیخ سعدی گفت:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خواندیم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

قَالَ لَيْنٌ أَخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْمَلَتِكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ ﴿٢٩﴾

گفت: اگر خدائی غیر من بگیرى زندانیت می‌کنم. (۲۹)

قَالَ لَيْنٌ أَخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْمَلَتِكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ

أَخَذَتْ: فعل ماضی - ت: فاعل - إِلَهًا: مفعول به - غَيْرِي: مفعول به ثانى

فرعون بعد از آن مناظره چون حجت نداشت از عجز خود پت رسید و سخن تهدید آمیز بر زبان راند و گفت ای موسی! اگر معبودی غیر از من گیرى هر آینه ترا از زندانیان می‌گردانم گفته اند که زندان فرعون از کشتن بدتر بود. دستور می‌داد تا مخالفان را در حفره‌ی عمیقی می‌انداختند تا در آنجا هیچ چیز نمی‌شنیدند و نمی‌دیدند و بیرون نمی‌توانستند بیایند. چون موسی عليه السلام این سخن از فرعون شنید گفت:

قَالَ أَوْلَوْ جِشَّتْكَ بِشَقِيٍّ وَ مُبِينٍ ﴿٣٠﴾

گفت: و اگر ترا معجزه ای روشن آورده باشم؟ (۳۰)

قَالَ أَوْلَوْ جِشَّتْكَ بِشَقِيٍّ وَ مُبِينٍ

موسی گفت: تو آیا در حق من همین کار را می‌کنی و مرا به زندان خواهی انداخت؟ اگر من حجتی روشن بر صحت و درستی گفتارم بیارم و معجزه ای آشکار و روشن بشما بنمایم که بر عقلا غلبه کند آیا باز هم مرا محبوبس خواهی کرد؟

قَالَ فَأْتِي بِهِ إِنْ كُنْتِ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾

فرعون گفت: اگر راست می‌گویی آنرا بیار. (۳۱)

قَالَ فَأْتِي بِهِ إِنْ كُنْتِ مِنَ الصَّادِقِينَ

فَأْتِي: فعل امر - فاعل (انت)

فرعون گفت اگر تو در دعوت خود از راستگویان باشی آن معجزه و حجتی که می‌خواهی بیاری، بیار.

قَالَتْنِي عَصَاءُ فَإِنَّا هِيَ نُعْبَانُ مُبِينٍ ﴿٣٢﴾

عصای خویش بینداخت و در دم از دهایی هویدا گشت. (۳۲)

قَالَتْنِي عَصَاءُ فَإِنَّا هِيَ نُعْبَانُ مُبِينٍ

قَالَتْنِي: فعل ماضی - فاعل (هو) - عَصَاءُ: مفعول به - هِيَ: مبتدا - نُعْبَانُ: خبر

در سوره های قبل نیز بیان این رفت پس موسی عصایش را از دست خود بیفکند ناگهان آن عصا پس از انداختن ازدهایی بزرگ شد و برای هیچ کس شکی باقی نماند که ماری دهن باز کرده پس سر بر آورده، هرگاه آب دهن می انداخت در آن زمین گیاه نمی روئید و سپس روی به فرعون نهاد، فرعون چون آن بدید از تخت خود با ترس و ذلت بیفتاد و بگریخت و آن مار قصد مردمانی که اطراف فرعون و هوادار او بودند کرد همه به فریاد بر آمدند و بگریختند و قومی هم از ترس بر جای بمرند. پس فرعون به موسی گفت برای دعوت ما آمدی یا هلاک شدن ما را می خواهی؟ موسی گفت برای دعوت آمده ام پس گفت که زینهار ما را بیش از این طاقت نمانده است موسی بیرون آمده دست بر گردن ازدها نهاد همان ساعت عصا گشت و فرعون به جای خویش بنشست.

سنائی غزلوی گفت:

هر چه دست آویز داری جز خدا آن هیچ نیست

چون عصا پنداشتن در دست ثعبان داشتن

وَرَجَّ بَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾

و دست خویش برون آورد که در دیده بینندگان سفید می نمود. (۳۳)

وَرَجَّ بَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ

رَجَّ: فعل ماضی فاعل (هو) ید: مفعول به - ه: مضاف الیه.

و بار دیگر فرعون گفت آیا هیچ نشانه دیگری داری که دال بر صدق نبوت تو باشد موسی گفت: آری نشان دیگری دارم. دست زیر بازوی خود گرفت و آنکه که بیرون کشید آنرا سفید، تابیده و روشن دید، آن روشنی که خارج از عادت باشد دید و نظر نظاره کنندگان را به خود جلب کرد و همه از دیدن آن متعجب و متحیر شدند.

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

[فرعون] به بزرگان اطراف خویش گفت این جادوگر ماهری است. (۳۴)

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ

هَذَا: اسم ان - ل: مزحلقه - لَسِحْرٌ: خبر ان - عَلِيمٌ: نعمت

فرعون به بزرگان قوم گفت: بدستیکه این موسی جادوگری است و در علم سحر و جادوئی ماهر است براینکه چوب را ازدها میکند و دست گندم گون خود را دیدیضا می گرداند. آورده اند که موسی مرد گندم گون بود و چون دست در گریبان کشید و بیرون آورد. سفید و نورانی گردید زمانیکه موسی دلیل پیغمبری خود را آشکار کرد و معجزه خود را از عصا و ید بیضا نشان داد به فرعون گفت: «ارسل معی بنی اسراء یل» فرعون در آن کار عاجز ماند و قصد کشتن موسی کرد بزرگان قوم او به فرعون گفتند:

کشتن کار درستی نیست اگر او را بکشی مردم ندارند که وی راستگوی بود، بگذار تا دروغ وی آشکار شود و به مردم مشخص شود که این مرد جادوگر ماهری است.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿۳۵﴾

که می خواهد شما را به جادوی خویش از سرزمینشان بیرون کند، بنابراین چه رای می دهید. (۳۵)

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ

و می خواهد به جادوگری خود شما را یعنی فرعون و قبطیان را از سرزمین مصر بیرون کند و ملک شما را به ویرانه تبدیل کند.

فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

مَاذَا مفعول مطلق - تَأْمُرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل

پس فرعون گفت اکنون شما در کار این مرد چه مصلحت می دانید و رای شما در این کار چیست؟

قَالُوا آرزو و آناه و آتعت في الدارين حشیرین ﴿۳۶﴾

گفتند: وی را با برادرش نگه دار و گرد آورندگان را به شهرها بفرست. (۳۶)

قَالُوا آرزو و آناه و آتعت في الدارين حشیرین

آرزو : فعل امر - ه : مفعول به - فاعل (انت)

گفتند کار او و برادرش هارون را به تاخیر بینداز و عجله مکن و او را خزیص و آزمند گردان و وعده ده تا فروکش کند و در ضمن کسانی از بزرگان و لشکریان خود را به شهرها بفرست تا جادوگران ماهر و زبردست را جمع کنند و بیازند گفته اند که: در ممالک وی و نواحی مصر شهرهایی بود که جادوان در آن مسکن داشتند ایشان را جمع کردند تا در مقابل معجزه موسی تدبیرها و مکرها سازند.

يَا أَيُّهَا كَلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿۳۷﴾

که همه جادوگران ماهر را پیش تو آورند. (۳۷)

يَا أَيُّهَا كَلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ

همه جادوگران را که دانا و ماهر باشند به پیش تو بیاورند تا اینکه معجزه موسی را با سحر خودشان باطل کنند تا دیگر کسی ادعای نبوت نکند.

مولانا گفت:

اهل رای و مشورت را پیش خواند
جمع آورد شان شه و صراف مصر
هر نواحی بحر جمع جادوان
کرد پیران سوی او ده پیک کنار
سحر ایشان در دل مه مستمر

چونکه موسی بازگشت و او بماند
آنچنان دیدند کز اطراف مصر
او بسی مردم فرستاد آنزمان
هر طرف که ساحری بد نامدار
دو جوان بودند ساحر مشتهر

چون بدیشان آمد آن پیغام شاه
از پس آنک دو درویش آمدند
نیست با ایشان بغیر یک عصا
شاه و لشکر جمله بیچاره شدند
چاره می باید اندر ساحری
آن دو ساحر را چو این پیغام داد
عرق جنسیت چو جیبیدن گرفت
چون دبیرستان صوفی زانوست
کز شما شاهست اکنون چاره خواه
بر شه و بر قصر شه موکب زدند
که همی گردد با مرش ازدها
و این دو کس جمله بافتان آمدند
تا بود که زاین دو ساحر جان ببری
توس و مهری در دل هر دو فتاد
سر بزانو بر نهادند از شکفت
حل مشکل را دو زانو جادوست

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾

پس جادوگران را به موعده روزی معین جمع کرد. (۳۸)

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

جمع: فعل ماضی مجهول - السَّحَرَةُ: نایب فاعل

پس جادووان در روز موعود جمع کرده شد و هر دو گروه بهم رسیدند فرعون همه رعایای خود را جمع کرده و گمان وی چنان بود که موسی مغلوب خواهد گشت.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

به مردم گفتند: آیا شما نیز مجتمع می شوید؟ (۳۹)

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ

أنتم: مبتدا - مُجْتَمِعُونَ: خبر

و فرعون به مردم اهل مصر گفت: شما همگی جمع شوید تا شاهد و ناظر این معارضه باشید. چون فرعون بر غلبه‌ی موسی عليه السلام اطمینان داشت و از طرفی این معارضه سخت مورد علاقه‌ی موسی عليه السلام هم بود زیرا که موسی عليه السلام از این طریق می خواست معجزه‌ی خداوند را بر کافران بنمایاند.

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾

تا اگر جادوگران چیره شدند ما نیز آنها را پیروی کنیم. (۴۰)

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ

(نا) اسم لعل - نَتَّبِعُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر لعل

فرعون به جادوگران گفت: باید که ما همه به اتفاق جادووان را پیروی کنیم و در معارضه با موسی مدافع ساحران باشیم.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَأْتِيَنَّكَ رَبَّكَ إِذَا هُوَ لَنُجِيبُكَ ۚ

و چون جادو پیشگان بیامدند به فرعون گفتند: اگر ما چیره شدیم آیا مزدی خواهیم داشت؟ (۴۱)

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَأْتِيَنَّكَ رَبَّكَ إِذَا هُوَ لَنُجِيبُكَ ۚ

(نا) اسم کان - نُجِيبُ : ضمیر فصل - الْفَلِیِّیْنَ : خبر کان

پس از آنکه فرعون جادوگران را به پیش خود خوانده بود ساحران آمدند و به فرعون گفتند اگر ما بر موسی غالب شویم برای ما مزدی و پاداشی است؟ فرعون گفت آری مزدی و پاداشی است و برای شما هر چه بخواهید می دهیم.

قَالَ تَعْمَ وَا لَكُمْ إِذَا لِمَنِ الْمَقْرَبِينَ ۚ

گفت: آری و شما از مهربان خواهید بود. (۴۲)

قَالَ تَعْمَ وَا لَكُمْ إِذَا لِمَنِ الْمَقْرَبِينَ ۚ

کم: اسم ان - لِمَنِ الْمَقْرَبِينَ : خبر ان

فرعون گفت: بلی و بدرستی که شما از مهربان من خواهید بود آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند که رئیس این چهارتن شخصی به نام شمعون بود زمانیکه به مصر آمدند قصه ازدها شدن عصا و بدیضا را به آنان باز گفتند و روزی را که معلوم کرده بودند جمع شدند تا وقتیکه فرعون لعین حضرت موسی را خواست و فرار شد که با ساحران مناظره کند. ساحران عصا و طنابی به میدان آوردند و فرعون در بالای تخت خود به تماشا بنشست و مردم مصر به نظاره حاضر شدند. ساحران در یک طرف صف کشیدند و موسی و هارون در طرف دیگر ایستادند.

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ۚ

موسی به ایشان گفت: هر چه افکنندنی هست بیفکنید. (۴۳)

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ۚ

قَالَ: فعل ماضی - مُوسَىٰ: فاعل - أَلْقُوا: فعل امر - (و) فاعل - مَا: مفعول به - أَنْتُمْ: مبتدا - مُلْقُونَ: خبر موسی به جادوگران گفت: آنچه را که می خواهید بیفکنید، بیفکنید.

فَأَلْقُوا جِهَالَهُمْ وَعَصِيَّتَهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ۚ

پس، رسماً آنها و عصاهای خویش بیفکنند و گفتند، قسم بفرز فرعون که ما غلبه یافتگانیم. (۴۴)

فَأَلْقُوا جِهَالَهُمْ وَعَصِيَّتَهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ۚ

فَأَلْقُوا: فعل امر - (و) فاعل - جِهَالَهُمْ: مفعول به

پس طنابهای خود را بیفکندند و نیز عصاهای پر سیلاب ساخته خود را و بعد از آنکه عصا و طنابها به حرارت آفتاب در حرکت آمد از میان مردمان غریب و فریاد برآمد که به عزت فرعون قسم که ما به موسی و برادرش هارون غالب شویم.

قَالَتِ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿۴۵﴾

پس موسی عصای خویش بیفکند و آنچه را ساخته بودند بلعیدن گرفت. (۴۵)

قَالَتِ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ

قَالَتِ: فعل ماضی - مُوسَى: فاعل - عَصَاهُ: مفعول به

و به موسی وحی کردیم، گفته اند جبرئیل علیه السلام آمد به او گفت ای موسی عصای خود بیفکن. پس موسی عصای خود بیفکند که اژدهایی شد دهان باز کرده و با سرعت شروع به بلعیدن ابزارهای دروغین ایشان کرد و آن‌ها را به یک لقمه فرو برد تا همه آلت‌های ساحران به شکم وی رفتند و سپس روی به کوشک فرعون نهاد و فرعون بگریخت. پس زمانیکه آن عصا اژدها شده بود آنچه را که ساحران تزویر می کردند و به مردم نمایانده بودند و چشم مردم را با آن سحر کرده بودند همه را فرو بلعید آنان می گفتند. این چوبها و رسنها مار هستند و دروغ می گفتند، بلکه مار نبودند. پس موسی عصا برگرفت و بحال خود باز آمد و چوب گشت و با این معجزه حق سبحانه تعالی ادعای ساحران را نیست و نابود گردانید.

قَالَتِ السَّحَرَةُ سَجِدِينَ ﴿۴۶﴾

پس جادوگران سجده کنان خاکسار شدند. (۴۶)

قَالَتِ السَّحَرَةُ سَجِدِينَ

أَلَتِ: فعل ماضی مجهول - السَّحَرَةُ: نایب فاعل - سَجِدِينَ: حال

زمانیکه حق آشکار گردید و باطل نابود شد و موسی بر ساحران غلبه کرد موسی و هارون هر دو به خدا سجده کردند و ساحران نیز به موافقت موسی سجده کردند.

مولانا گفت:

ساحران چون حق او بشناختند دست و پا در جرمها در باختند

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۷﴾

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم. (۴۷)

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

آنکه ساحران گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿۴۸﴾

که پروردگار موسی و هارون نیز هست. (۴۸)

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ

به پروردگار موسی و هارون ایمان داریم یعنی به خدایی که موسی و هارون به او ایمان آوردند و گرویدند ایمان داریم و این چیزی بود که به هیچ وجه برای فرعون قابل قبول و پیش بینی نبود. پس فرعون ساحران را به جهت ایمان آوردن به موسی بدون اجازه وی توبیخ کرده گفت:

قَالَ مَا مَشَرْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكِبْرٌ كُذِّبَ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا أَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَا صِلَتِكُمْ أجمعين ﴿٤٩﴾

گفت: چرا پیش از آنکه اجازه تان دهم بندو ایمان آوردید؟ او بزرگ شماس است که جادو تعلیم تان داده است، بزودی خواهید دانست، دستها و پاها تان را بعکس یکدیگر می برم و همگی تان را به دار می کشم. (۴۹)

قَالَ مَا مَشَرْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ

فرعون به ساحران گفت: آیا به موسی ایمان آوردید و او را تصدیق کردید قبل از آنکه من بشما دستوری دهم؟

إِنَّهُ لَكِبْرٌ كُذِّبَ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ

عَلَّمَكُمُ: فعل امر - کم، مفعول به - (هو) فاعل - السِّحْرُ: مفعول به ثانی

بدرستی که او مهتر و بزرگ شماس است و در حق جادویی هم با یکدیگر اتفاق کرده اند و در هلاک و فساد ملک من کوشیدید.

فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

پس زود باشد که شما نتیجه این کار را بدانید و پاسخ کار تان را بزودی خواهید چشید.

لَا أَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَا صِلَتِكُمْ أجمعين

لَا أَقْطَعَنَّ: فعل مضارع - (ن) توکید - (انا) فاعل - أَيْدِيَكُمْ مفعول به

فرعون گفت: هر آنچه دستهای راست شما و پاهای چپ شما را بر عکس یکدیگر یعنی دست راست را با پای چپ و دست چپ را با پای راست شما می برم و سپس در ساحل رود منصر شما و ابه دار می آورم تا پاسخ اعمال شما باشد و برای شما و دیگران عبرت باشد. ساحران گفتند: ای فرعون اگر سرتن را ببری، سر دل را چه می کنی؟

قَالُوا لَا ضَرَّ لَنَا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

گفتند: مهم نیست که بسوی پروردگار ما می رویم. (۵۰)

قَالُوا لَا ضَرَّ لَنَا

ضُرِبَ زِيَانٌ وَ ضُرُوءٌ (نا) اسمِ انْ

هیچ زبانی از تهدید تو به ما نمی رسد و ما از تهدید تو نسبت به مرگ نمی ترسیم.

إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ

مُنْقَلِبُونَ، خبرِ انْ

ساحران از شراب توحید و آرزوی ملاقات پروردگار مست و سرشار بودند. بنابراین از تهدیدات فرعون نمی ترسیدند و می گفتند هر چه می توانی انجام بده چون بازگشت ما در روز قیامت به سوی خدای یگانه است.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۱﴾

ما طمع داریم پروردگارمان گناهانمان را ببامرزد که مؤمنان نخستین بوده ایم. (۵۱)

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ

(نا) اسمِ انْ - نَطْمَعُ: فعل مضارع، فاعل (نحن) ، جمله خبرِ انْ.

بدرستی که ما امید داریم و طمع داریم اینکه پروردگار ما عفو کند و گناهان مان را برای اینکه ما اول گرویدگان اهل این مجلس هستیم ببامرزد.

کاشفی گفت:

آورده اند که فرعون دستور داد تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارهای بلند آویختند و موسی عليه السلام بر ایشان می گریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت.

چاودان کان دست و پا در باختند	در فضای قرب سوئی ناخستند
گوررفت آن دست و پای بر جای آن	رست از حق بالهای جاودان
تا بدان پرها پیر و از آمدند	در هوای عشق شهباز آمدند

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِسَيِّدِ إِبْرَاهِيمَ مَثَبَهُ ﴿۵۲﴾

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانگاه ببر زیرا که شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت. (۵۲)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِسَيِّدِ إِبْرَاهِيمَ مَثَبَهُ

ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را از شهر بیرون ببر چون شما حتماً مورد تعقیب قرار می گیرید فرعون و فرعونیان بدنبال شما خواهند آمد.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿۵۳﴾

آنگاه فرعون مأمورین را [گرد آورندگان] به شهرها فرستاد. (۵۳)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

جاسوسان به فرعون خیر دادند که موسی و قومش بنی اسرائیل در فکر رفتن به سرزمین دیگری هستند. پس فرعون مأموران را به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند و بدنبال موسی و قومش گسیل دارد.

إِنَّ هَؤُلَاءَ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿۵۴﴾
که اینان گروهی اندک اند. (۵۴)

إِنَّ هَؤُلَاءَ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ

هَؤُلَاءُ اسم آن - ل: مزحلقه - لَشِرْذِمَةٌ: خبر آن.

بدرستی که قوم بنی اسرائیل گروهی اندک اند و ما با کوچکترین حمله و یورش آنان را غافلگیر و گرفتارشان خواهیم ساخت.

وَأَنْتُمْ لَنَا لَغَائِطُونَ ﴿۵۵﴾
که موجب خشم ما هستید. (۵۵)

وَأَنْتُمْ لَنَا لَغَائِطُونَ

هم: اسم آن - لَغَائِطُونَ: خبر آن - به معنی؛ به خشم آورندگان

و ایشان ما را به جهت گریختنشان به خشم آورده اند چونکه بدون اجازه‌ی ما از مصر بیرون رفته اند.

وَأِنَّا لَجَمِيعٌ خَدِرُونَ ﴿۵۶﴾
و ما همگی آماده کاریم. (۵۶)

وَأِنَّا لَجَمِيعٌ خَدِرُونَ

(نا) اسم آن - ل: مزحلقه - جَمِيعٌ: خبر آن - خَدِرُونَ: نمت.

در حالیکه ما هم اسلحه داریم و آماده و بیدار هستیم و جای هیچگونه نگرانی نیست.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۵۷﴾
پس از باغستانها و چشمه سارها بیرونشان کردیم. (۵۷)

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

فَأَخْرَجْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به

در اینجا به ذکر عاقبت و سرانجام کار فرعون اشاره می‌کند می‌گوید: پس ما ایشان را از بوستانهای

سرسبز و چشمه‌های پر آب بیرون راندیم. یعنی: فرعون و فرعونیان را از سرزمین مصر که پر از

باغستان‌ها و چشمه‌سارها و گنجینه‌ها بود بیرونشان راندیم.

وَكُنُوزٍ وَمَقَامِرٍ كَرِيمٍ ﴿۵۸﴾
و از گنجها و جایگاه‌های خوب بیرونشان کردیم. (۵۸)

وَكُنُوزٍ وَمَقَابِرَ كَرِيمٍ

و از گنجهای زر و نقره و از منزلهای نیکو بیرونشان رانندیم.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۵۹﴾

و اینچنین آنرا به پسران اسرائیل دادیم. (۵۹)

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

اینچنین شد که بنی اسرائیل بیروز گشتند و آنها را میراث بنی اسرائیل گردانیدیم و باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان را میراث فرزندان یعقوب کردیم.

فَأَنْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿۶۰﴾

پس هنگام بر آمدن خورشید آنها را تعقیب کردند. (۶۰)

فَأَنْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ

فَأَنْبَعُوهُمْ: ماضی - (و) فاعل - هم: مفعول به - مُشْرِقِينَ: حال

پس فرعون و فرعونیان بنی اسرائیل را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب رسیدند. بقول معنای این است که: فرعونیان آن هنگام که به تعقیب بنی اسرائیل رفتند حرکتشان به سوی مشرق بود.

فَلَمَّا تَرَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿۶۱﴾

و چون دو جماعت یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: ما را گرفتند. (۶۱)

فَلَمَّا تَرَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ

فَلَمَّا: مفعول فیه - تَرَى: فعل مضارع - الْجَمْعَانَ: فاعل

آن هنگام که هر دو گروه یکدیگر را دیدند و به هم رسیدند یاران موسی گفتند: ما در دست فرعون و فرعونیان به هلاکت می رسیم.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿۶۲﴾

گفت: هرگز، پروردگارم با من است و رهبریم خواهد کرد. (۶۲)

قَالَ كَلَّا

موسی گفت حاشا و کلا که فرعون شما را در یابد و بر شما پیروز شود.

إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ

مَعِيَ: خبر ان - رَبِّي: اسم ان

بدرستی که پروردگار من با من است و مرا هدایت خواهد کرد و بر قوم فرعون پیروز خواهد نمود.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْيَمْرُوتَ فَتَكُنْ كَأَصْبَابِ نَجْلِ ﴿۶۳﴾

به موسی وحی کردیم که عصای خویش به دریا بزنی، پس بشکافت و هر پاره ای چون کوهی بزرگ بود. (۶۳)

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْيَمْرُ

چون روزگار فرمان بسر آمد پروردگار جهانیان خواست که فرعون و قوم او را هلاک گردانند، به موسی وحی آمد که بندگان مرا بشب از سر زمین مصر بیرون ببر و زمانی که به کنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیاید متوسل پس عصا را بر دریا بزنی تا برای ایشان راهی باز کنیم و جای آن شکاف خشک شود راهی که ب راحتی بتوانی در آن گام نهی

فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ

کُلُّ اسْمِ كَانٍ - كَالطَّوْدِ: جَارٍ وَ مَجْرُورٍ خَيْرِ كَانٍ

سهیل دریا بشکافت و دوازده راه پدید آمد هر راه جدا شده از هم چون کوه بزرگ بود و در میان آن روزنها گشاده تا همه بگذرگن راهی دیدند موسی به ایشان گفت: از این راه به دریا بروید ایشان گفتند راه ها تو است می ترسیم که پاهای ما در گل فرو شود رب العالمین به یاد صیبا دستور داد تا آن راهها خشک کرد، پس چون موسی و بنی اسرائیل همه از دریا بیرون آمدند موسی می خواست که دریا بحال خود باز شود از بیم آنکه فرعونیان و قبطیان به آنها در آیند و به ایشان در رسند یا گفته اند که فرعون چون آن راهها دید در میان دریا خواست که برود راهنمای وی گفت: مَرُوْهُ که این راه پر خطر است و ما هرگز در دریا این راه ندیده ایم اگر در خشک زمین برویم راه سه روزه است و باز هم به ایشان رسیدیم فرعون گفت: نمی بینید که این راهنما چه می گوید مگر نمی دانید که این دریا خود از بیم من چنین شکافته شد و خشک گشت، فرعون خواست که برگردد جبرئیل بر اسب مادبان در پیش ایشان و در دریا راند و اسب فرعون سر بکشید و قبطیان همچنان در رفتند و میکائیل از پی ایشان می راند ایشان همه به دریا رفتند و در دریا به فرمان حق بهم باز افتادند و غرق شدند اینست که رب العالمین گفت:

وَأَرْزَلْنَا نَمَّ الْأَخْرَبِ ۖ ﴿٦٤﴾

و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم. (۶۴)

وَأَرْزَلْنَا نَمَّ الْأَخْرَبِ ۖ

و جمع کردیم آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوریدیم.

وَأَوْحَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ۖ ﴿٦٥﴾

و موسی را با همراهانش جمگی نجات دادیم. (۶۵)

وَأَوْحَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ

أَوْحَيْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - مَعَهُ: مفعول فیه - مَنْ مَعَهُ: مضاف الیه - أَجْمَعِينَ: تاکید

و موسی و قوم او را که همراه او بودند همگی ایشان را نجات دادیم آورده اند آن روز که موسی نجات یافت و دشمن وی غرق گشت روز دوشنبه دهم ماه محرم بود و موسی آن روز را به شکرانه نعمت خدای تعالی روزه داشت.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرَجِينَ ﴿۶۶﴾

سپس دیگران را غرق کردیم. (۶۶)

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرَجِينَ

أَغْرَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْأَخْرَجِينَ: مفعول به
سپس دیگران را، فرعون و فرعونیان را در دریا غرق گردانیدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۶۷﴾

که در این عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۶۷)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر آن - ل: لام ابتداء - لآيَةً: اسم آن
بی گمان در نجات موسی و قومش و در غرق شدن فرعون و فرعونیان هر آینه نشانه‌هایی است بر قدرت خدای تعالی که از آن عبرت گیرند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - هُم: مضاف الیه - مُؤْمِنِينَ: خبر کان.

و اکثر قوم فرعون از ایمان آوردگان نبودند با توجه به اینکه این همه نشانه های قدرت خدا را دیده بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَمَوْعِظٌ رَّحِيمٌ ﴿۶۸﴾

و پروردگارت، او، نیر و منذ و فرزانه است. (۶۸)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَمَوْعِظٌ رَّحِيمٌ

رَبَّكَ: اسم آن - هُو: ضمیر فصل - الْمَوْعِظُ: خبر آن - الرَّحِيمُ: خبر دوم آن.
و بدستی که آفریدگار تو اوست که بر همه چیز غالب و مهربان است و به انتقام گرفتن از تکذیب کنندگان عجله نمی کند.

وَأَنْزَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿۶۹﴾

خبر ابراهیم را برای آنها بخوان. (۶۹)

وَأَنْزَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ

وَأَتَى قَعْلَ امْرِئٍ - (انت) فاعل - تَبَّأً: مفعول به

ای محمد ﷺ! بر مشرکان عرب خبر ابراهیم را که ایشان خود را از قتل او می‌دانند و به فرزندی او افتخار می‌کنند بگو و بخوان، ابراهیم از فرزندان سام نوح است و سام و نوح در کشتی بودند و آنان غیر از ادریس اند.

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِمْ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۷۰﴾

وقتی به پدرش و قومش گفت: چه می‌پرستید؟ (۷۰)

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِمْ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ

مَا: مفعول به مقدم - تَعْبُدُونَ: مضارع - (و) فاعل

ابراهیم پدر خود و قوم خود را دید که بت می‌پرستیدند، ایشان را به پرستش بتان سرزنش کرد و عیب بتان بر ایشان پیدا کرد و آنکه حجت و بینه بر آن عبادت از ایشان درخواست کرده گفت: باری بدانید که معبود باید شنوا و بینا و دانا باشد تا برای عابد نفع و ضرر رساند. شما این بتان را به چه می‌پرستید که نه می‌شنوند و نه می‌بینند و نه می‌دانند. شایستگی خدایی فقط الله راست که شنوا و بینا و دانا است و از تمام امور آگاه است. بت پرستان چون از ابراهیم این سخن شنیدند از جواب در ماندند و به تقلید آیا و اجداد خود پرداختند و گفتند: ما می‌دانیم که در این بتان نفع و ضرر نیست اما پدران و اجدادان ما این بتان می‌پرستیدند ما نیز می‌پرستیم و متابعت ایشان می‌کنیم. پس ای محمد به ایشان بگو آنچه را که من بشما آوردم راست تر از آن چیزی است که از آئین پدران شما بر جای مانده است.

قَالُوا تَعْبُدُوا أَصْنَامًا فَتَطَّلُهَا عَنكِفِينَ ﴿۷۱﴾

گفتند: بتانی را می‌پرستیم و پیوسته به عبادتشان قیام می‌کنیم. (۷۱)

قَالُوا تَعْبُدُوا أَصْنَامًا فَتَطَّلُهَا عَنكِفِينَ

تَعْبُدُوا: فعل مضارع - نحن (فاعل) - أَصْنَامًا: مفعول به

گفتند ما بتان را می‌پرستیم پس همیشه مجاور و ملازم بر عبادت بتان مداومت می‌کنیم.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ إِذْ تَدْعُونَ ﴿۷۲﴾

گفت: مگر وقتی بخوانیدشان ندای تان را می‌شنوند؟ (۷۲)

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ إِذْ تَدْعُونَ

يَسْمَعُونَكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - إِذْ مفعول فيه - تَدْعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل.

ابراهیم گفت: که آیا بتان شما دعوت شما را می‌شنوند آن هنگام که بخوانند؟

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿۷۳﴾

یا سود تان دهند یا زیان زنند. (۷۳)

أَوْ يَفْعَلُوكُمْ أَوْ يُضْرَبُونَ

اگر از آنها اطاعت کنید هیچ سودی بشما نمی‌رسانند و اگر اطاعت نکنید زیانی بشما نمی‌رسانند.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آيَاتِنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

گفتند: (نه) بلکه پدران خویش را دیده ایم که چنین می‌کرده اند. (۷۴)

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آيَاتِنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

می‌گویند: آبا و اجداد ما این بتان را اینچنین پرستش می‌کردند و ما نیز از آنان در پرستش بتان تقلید می‌کنیم قطعاً آنان در اشتباه نبودند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾

گفت: آیا می‌دانید آنچه که پرستش می‌کنید؟ (۷۵)

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

گفت: آیا می‌دانید که چه کار می‌کنید و می‌بینید که چه چیز را می‌پرستید؟

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

و پدران کهتان می‌پرستیده‌اید؟ (۷۶)

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ

انتُمْ، تاکید

آیا می‌دانید آنچه را که هم شما می‌پرستید و هم پدران پیشین شما پرستیده‌اند؟

فَأَيُّكُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

بدانید آنها دشمن منند، مگر پروردگار جهانیان. (۷۷)

فَأَيُّكُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ

هم: اسم ان - عَدُوٌّ: خبر ان.

بدرستی که این معبودان شما دشمنان من هستند آنچه را که معبودان خود گرفته‌اید دشمنان من‌اند بجز

خدای تعالی که پروردگار جهانیان است خدای دیگری نیست من با آنها دشمنی می‌ورزم و

معبودانشان را از بیخ و بن برمی‌کنم و هیچ یکی بجز پروردگار جهانیان ندارم.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾

آنکه مرا آفریده و هم او هدایت من می‌کند. (۷۸)

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ

الَّذِي: بدل - خَلَقَنِي: فعل ماضی، (ن) و قایم - ی: مفعول به، فاعل (هو) - هُوَ: مبتدا

یَهْدِیْنِ: فعل مضارع - ی: مفعول به؛ فاعل: هو؛ جمله خبر.
خداوند اوست که از عدم شمارا بوجود آورد سپس در گفتار و کردار شمارا هدایت کرد و مرا نیز رسالت داد تا شمارا به سوی حق دعوت کنم.

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾

که هم او، غذایم دهد و آبم دهد. (۷۹)

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ

هُوَ: مبتدا - يُطْعِمُنِي: فعل مضارع (ن) وقایه - ی: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر.
و اوست که به من طعام می دهد که نیروی اجزای بدن من به آنست و به من آب می نوشاند که سبب پرورش و طراوت اعضای بدن من است.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾

که وقتی بیمار شدم شفا می دهد. (۸۰)

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ

إِذَا: مفعول فيه - مَرِضْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - هُوَ: مبتدا - يَشْفِينِ: فعل مضارع - (ی) مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر

و چون مریض شوم پس او مرا شفا می دهد. از امام جعفر صادق نقل است که چون بیمار شوم بگناه، او مرا شفا می دهد و مرا بیمارزد.

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾

و آنکه بمیرانم و باز زندهام کند. (۸۱)

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ

اوست که در وقت موعود که اجل فرا رسد مرا می میراند و سپس در روز رستاخیز برای حساب و کتاب مرا زنده می گرداند.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الذِّكْرِ ﴿٨٢﴾

و آن که طمع دارم روز رستاخیز گناهم را ببامرزد. (۸۲)

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الذِّكْرِ

و او خدایی است که من امیدوارم گناهان مرا در روز رستاخیز ببامرزد چونکه اگر قصوری رود جز از لطف و مرحمت ذات اقدس او امید نتوان داشت غیر از حق سبحانه و تعالی کسی بخشاینده گناهان نیست. حضرت ابراهیم بعد از ذکر کمالات و الطاف حق تعالی از فرط اخلاص و حضور قلب به دعا که از لوازم کمال عبودیت و بندگی است می پردازد.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّقْ بِالصَّالِحِينَ ﴿۸۳﴾

پروردگارا بمن قورزاتگی بخش و مرا به صالحان ملحق فرمای. (۸۳)

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّقْ بِالصَّالِحِينَ

رَبِّ: منادی - هَبْ: فعل امر، (فاعل) انت - حُكْمًا: مفعول به.

ابراهیم دست دعا به درگاه خدا برداشت و گفت: پروردگارا به من کمال و معرفت عطا کن و مرا از جمله صالحین و شایستگان گردان

وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿۸۴﴾

و مرا نزد آیندگان نیک نام گردان. (۸۴)

وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ

وَأَجْعَلْ: فعل امر - فاعل (انت) - لِسَانَ: مفعول به.

پروردگارا اشنا و نیکنامی و آوازه مرا بر زبان کسانی که بعد از من می آیند جاری گردان.

وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿۸۵﴾

و از وارثان بهشت بر نعمتم کن. (۸۵)

وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ

وَأَجْعَلْنِي: فعل امر - (ن) و فایه - (ی) مفعول به - (انت) فاعل

پروردگارا مرا از جمله کسانی قرار بده که در برترین درجه و منازل بهشت نزول می کنند.

وَأَعْفِرْ لِي يَوْمَ يُنْفَخُ كِتَابُ الْوَعْدِ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۶﴾

و پدرم را ببامرز که وی گمراه بود. (۸۶)

وَأَعْفِرْ لِي يَوْمَ يُنْفَخُ كِتَابُ الْوَعْدِ مِنَ الصَّالِحِينَ

«اسم ان - هو: اسم کان - مِنَ الصَّالِحِينَ: جار و مجرور خیر کان، جمله خبر ان.

پروردگارا پدر مرا ببامرز و به وی ایمان روزی بگردان چونکه او از گمراهان بود.

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُنْفَخُونَ ﴿۸۷﴾

و روزی که کسان بر انگیزته می شوند مرا خوار مگردان. (۸۷)

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُنْفَخُونَ

پروردگارا روزی که مردمان از قبر برانگیزته شوند مرا رسوا و خوار مگردان. کاشفی گفت این دعا نیز

برای تعلیم امتان است و الا انبیاء را خواری و رسوائی نباشد.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾

روزی که مال و فرزندان سود ندهند. (۸۸)

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ

یوم: بدل - لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع - مَالٌ: فاعل

آن روزی که نه مال و نه فرزندان هیچ سودی نمی رسانند و هر کس در پی نجات خود است.

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾

مگر آنکه با قلب پاک سوی خدا آمده باشد. (۸۹)

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

من: مستثنی - آتَى: ماضی - (هو) فاعل - لفظ الله: مفعول به

مگر کسی که به سوی خدای تعالی با دلی خالص از کفر و شرک و معصیت بیاید و اموالی را در راه پروردگار صرف کرده و از خود بر جای گذاشته یا چیزی را در راه خدا نفقه داده باشد و فرزندان خود را خوب تربیت کرده باشد. شیخ سعدی گفت:

به مقصوره در پارسایی مقیم
زیانی دل آویز و قلبی سلیم
کاشفی گفت:

گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت «اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله» قول دیگر آنست که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای از طمع دنیا و رجاء به عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن به سنت.

وَأُولَئِكَ أَجْرُكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۹۰﴾

و بهشت برای نیکوکاران نزدیک گردانده شود. (۹۰)

وَأُولَئِكَ أَجْرُكَ لِلْمُتَّقِينَ

وَأُولَئِكَ: ماضی - ت: تانیث - أَجْرُكَ: نایب فاعل

و روزی که بهشت نزدیک گردانیده شود برای پرهیزکاران تا آن جایگاه را ببینند و به مشاهده منازل خود مسرور و شادمان شوند.

وَيُرْزَقُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿۹۱﴾

و جهنم به گمراهان نمودار شود. (۹۱)

وَيُرْزَقُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ

يُرْزَقُ: فعل ماضی - الْجَحِيمُ: نایب فاعل

و جایگاه دوزخ برای دوزخیان و گناهکاران آشکار گردانیده شود.

وَقِيلَ لَهُمْ إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۹۲﴾

و گویند: آن چیزها که غیر خدا می پرستیدید کجایند. (۹۲)

وَقِيلَ لِمَ أَتَيْنَا مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

این: مفعول فیه - خبر مقدم - ما: مبتدا مؤخر

و در روز قیامت از راه توبیخ فرشتگان از جانب خدای تعالی می گویند آنچه که در دنیا آن را می پرستیدید یعنی معبودان شما کجایند؟

مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ ﴿۹۳﴾

آیا شما را نصرت دهند و یا خود نصرت یابند؟ (۹۳)

مِن دُونِ اللَّهِ

خدای شما غیر از خدای یکتا کجایند.

هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ

آیا آن معبودان شما که در دنیا آنان را می پرستیدید شما را به دفع عذاب یاری می کنند یا خویشتن را یاری می دهند؟

فَكَبِّكُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿۹۴﴾

گمراهان و گمراه شدگان به رو در جهنم انداخته شوند. (۹۴)

فَكَبِّكُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ

فَكَبِّكُوا: ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - هُمْ: توكید

سپس آنانکه از معبودان پرستش می کردند و نیز آن معبودانی که مورد پرستش واقع شده بودند با هم بیایی به دوزخ افکنده می شوند و سرنگون افکنده می شوند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده، از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه به رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»

وَجَنُودِ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿۹۵﴾

با سپاهیان ابلیس یکسر به جهنم در آیند. (۹۵)

وَجَنُودِ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ

جُنُودٌ: معطوف - أَجْمَعُونَ: تَأکید.

همه لشکریان ابلیس که متابعت از وی می کردند از جن و انس به دوزخ افکنده شوند.

قَالُوا وَهَمَّ فِيهَا يُنصَبُونَ ﴿۹۶﴾

در آنجا بایکدیگر مخاصمه کنند و گویند. (۹۶)

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ

هَمْ: مبتدا - يَخْتَصِمُونَ: فعل مضارع، فاعل (و)، جمله خبری.

کافران و بتان در دوزخ با یکدیگر دشمنی می کنند یعنی بت و بت پرستان با هم به خصامه بر می خیزند.

تَالَّذِينَ كَفَرُوا لِي فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۹۷﴾

قسم بخدا که در ضلالتی آشکار بودیم. (۹۷)

تَالَّذِينَ كَفَرُوا لِي فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

(ت) قسم - ان: حرف توکید - (نا) اسم کاد - فی ضلال: جار و مجرور خبر کان بخدا سوگند ما در گمراهی آشکار بوده ایم.

إِذْ تُسَوِّدُكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾

که شما را با پروردگار جهانیان برابر می گرفتیم. (۹۸)

إِذْ تُسَوِّدُكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

تُسَوِّدُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (نحن)

وقتی که ما شما را سیاه و دروغین را با پروردگار جهانیان در عبادت و پرستش و طاعت برابر می دانستیم و شما را مورد پرستش و عبادت خود قرار می دادیم.

وَمَا أَضَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿۹۹﴾

و جز تبهکاران ما را گمراه نکردند. (۹۹)

وَمَا أَضَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ

و ما را جز تبهکاران شیاطین نام، گمراه نکردند.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿۱۰۰﴾

پس اکنون هیچ شفیع نداریم. (۱۰۰)

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ

پس اکنون هیچکس شفیعان ما نیست چنانچه مؤمنان را شفاعت کنند.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۱۰۱﴾

و نه دوستان صمیمی. (۱۰۱)

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ

امروز دوستان صمیمی و دلسوزمان نیز ما را شفاعت نمی کنند و ما را دلسوزی و یاری نمی نمایند.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۲﴾

کاش بازگشتی داشتیم و مومن می شدیم. (۱۰۲)

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

فلوه در این جمله دلالت بر سخنی و نادر بودن مورد تمنا دارد.

می گوید: پس ای کاش برای ما بازگشتی می بود که بدینا بر می گشتیم تا از جمله مومنان می شدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾

که در این عبرتی است و بیشترشان مومن نبودند. (۱۰۳)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ جَارٍ وَمَجْرُورٌ خَيْرٌ أَنْ، (ل) ابتنما - لآيَةً: اسم ان

بدرستی که در اخبار ابراهیم عليه السلام و دلایل او با قوم، هر آینه نشانه هایی است که از آن عبرت گیرند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ

(ل) حالیه - أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - هم: مضاف الیه - مُّؤْمِنِينَ: خبر کان

ولی اکثر ایشان کافر بودند و به خدای یگانه و به پیغمبرانشان ایمان نیاوردند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾

و پروردگارت، او نیرومند و رحیم است. (۱۰۴)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم ان - ل: مزحلقه - هُوَ: عماد - الْعَزِيزُ: خبر ان - الرَّحِيمُ: خبر دوم ان

اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد و بخشاینده ای که توبه بندگان رد نکند و

بدون دلیل به ایشان عذاب نفرستد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۰۵﴾

قوم نوح نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۰۵)

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - قَوْمُ: فاعل - الْمُرْسَلِينَ: مفعول به

مبحث دیگر بعد از بیان قصه موسی و ابراهیم، قصه قوم نوح است که به پیغمبر عليه السلام یادآور می شود تا

کافران از سرگذشت آنان عبرت گیرند. قوم نوح نیز پیغمبران را تکذیب کردند و به نوح ایمان نیاوردند

چه تکذیب یک پیغمبر در واقع تکذیب همه پیغمبران است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۰۶﴾

وقتی که برادرشان نوح به آنها گفت آیا نمی ترسید؟ (۱۰۶)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ

قَالَ: فعل ماضی - أخو: فاعل - نُوحٌ: عطف بیان

و یاد کن ای محمد ﷺ آن هنگام که برادر ایشان نوح عليه السلام به قوم خود گفت آیا نمی ترسید از خدای تعالی که ترک عبادت خدای تعالی می کنید؟ حرکت همه پیغمبران دعوت قومشان به سوی تقوی بود همچنانکه نوح و هود و صالح و شعیب (ع) همگی قومشان را به تقوی دعوت کردند چون تقوی پایه و اساس دعوت پیامبران (ع) بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۰۷﴾

که من پیغمبری خیرخواه شمایم. (۱۰۷)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم ان - رَسُولٌ: خبر ان - أَمِينٌ: نعت

بدرستی که من با امانت و درستکاری رسولی فرستاده شده از جانب خدای یگانه هستم. چون نوح به امانتداری و امین بودن در میان قوم خود مورد اعتماد بود همچنانکه قوم حضرت رسول ﷺ را به امین بودن می شناختند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۰۸)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به.

پس از خدای تعالی بترسید و از او فرمان برید و به او بگروید و غیر از او کسی یا چیز دیگری را معبود خویش نگیرید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰۹﴾

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۰۹)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

أَسْأَلُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (انا) فاعل

و من از شما در انجام رسالت خود هیچ مزدی و پاداشی نمی خواهم.

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

و مزد رسالت من در نزد خداست. مزد و پاداش من جز به پروردگار جهانیان نیست.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۱۰﴾

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۱۰)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر - فاعل (و) - لفظ الله مفعول به

پس از خدای تعالی بترسید و او را اطاعت و فرمانبرداری کنید چونکه قوم نوح بسیار سخت دل و بی رحم بودند هر چند می دانستند که نوح عليه السلام بر امانتداری معروف بود و نیز برای رسالت خود هیچ مزد و پاداشی نمی طلبید اما باز فرمانبرداری و عناد و سرپیچی می کردند.

قَالُوا أَنْزَلْنَاكَ مِنَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّسَبِّحٍ وَقَدَرًا مَّا يُدْرِكُونَ ﴿١١١﴾

گفتند: چگونه تو ایمان بیاوریم که فرومایگان پیرویت کرده اند. (۱۱۱)

قَالُوا أَنْزَلْنَاكَ مِنَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّسَبِّحٍ وَقَدَرًا مَّا يُدْرِكُونَ

در جواب حضرت نوح گفتند آیا ایمان آوریم و تصدیق کنیم ترا در حالیکه نادانان ترا پیروی کردند و انسانهای بی ارزش ترا متابعت می کنند؟ یعنی نه به تو ایمان می آوریم و نه از تو فرمانبرداری می کنیم.

قَالَ وَمَا عَلَّمْنِي سِحْرًا وَلَا كِبْرًا لَّأَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٢﴾

گفت که من چه می دانم که چه کرده اند؟ (۱۱۲)

قَالَ وَمَا عَلَّمْنِي سِحْرًا وَلَا كِبْرًا لَّأَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

وَمَا: مبتدا - عَلَّمْنِي: خبر

نوح گفت: و من نمی دانم آنان چه کاری داشته اند، و گذشته ای ایشان چه بوده است، مهم این است که دعوت مرا پذیرفته و در راه حق گام نهاده اند و به اصلاح خویش پرداخته اند. وظیفه ای من دعوت به سوی خدای تعالی است.

إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾

که اگر فهم دارید، حسابشان جز بعهده پروردگار من نیست. (۱۱۳)

إِنْ حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ

حَسَابُهُمْ: مبتدا - عَلَىٰ رَبِّي: جار و مجرور

حساب و کتاب اعمال و جزای رفتار ایشان جز به عهده پروردگار من نیست، اگر شما فهمیده و با شعور باشید این حقیقت را درک کرده و آن را تصدیق می کردید. نفسی می گوید، آن متکبران پیروان نوح عليه السلام را متهم کردند که تظاهر به اسلام می کنند.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

و من این مومنان را دور نخواهم کرد. (۱۱۴)

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ

أنا: اسم و ما - ب: حرف جز زائد - يطارد: طرد کننده، خبر و ما
نوح عليه السلام گفت: من طرد کننده مومنان نیستم و هرگز آنان را از خود نمی رانم بلکه دل آنان را بدست
می آورم و نویدشان می دهم.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾

که من جز بیم رسان آشکاری نیستم. (۱۱۵)

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أنا: مبتدا - نذير: خبر - مبين: نعت

من به دعوت انسانهای عاقل و بالغ مامور شدم و رسالت دارم که آنان را از کوچک و بزرگ و فقیر و غنی
به سوی حق دعوت کنم پس چگونه از وظیفه‌ی خود برگردم و آنان را طرد کنم و بدون تبلیغ رها کنم.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ بِنُوحٍ لَّيَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾

گفتند ای نوح اگر بس نکنی سنگسار می شوی. (۱۱۶)

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ بِنُوحٍ لَّيَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ

کافران گفتند ای نوح عليه السلام اگر از آنچه می گویی یعنی از دعوت خود دست برداری و باز نایستی هر
آینه سنگسارت می کنیم و به هلاکت می رسانیم به این ترتیب او را تهدید به مرگ می کردند و هر نوع
ایذا و ادبیتی را بر او روا می داشتند و او را آنچنان می زدند که از حال می افتاد.

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾

گفت: پروردگارا! قوم من دروغگویم می شمارند. (۱۱۷)

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ

قومی: اسم ان - کذبون: ماضی - (و)فاعل - (ن)وقایه - (ی)مفعول به، جمله خبر ان
حضرت نوح عليه السلام بعد از ناامید شدن از ایمان آوردن قوم خود گفت پروردگارا! قوم من مرا تکذیب
کردند و مرا بدروغ نسبت داده اند.

فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْتَنِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

میان من و آنها حکم کن و مرا با مومنانی که همراه من اند نجات بخش. (۱۱۸)

فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْتَنِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

فَأَفْتَحْ، فعل امر - فاعل (انت) فَتَحًا، مفعول مطلق
 پروردگارا من همه تلاش خود را انجام داده ام اما بی فایده است و قوم من ایمان نمی آورند و مرا
 تکذیب می کنند پس میان من و آنها حکم و داوری کن و آن مومنانی که با هم هستند و ایمان آوردند
 نجاتشان بده.

فَأَجْمِنَهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ ﴿۱۱۹﴾

پس او و همراهانش را در کشتی پر نجات دادیم. (۱۱۹)

فَأَجْمِنَهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ

فَأَجْمِنَهُ، فعل ماضی - ی، مفعول به - مَعَهُ، مفعول فيه.

پس دعای نوح را اجابت کردیم و او و مومنانی را که با او بودند در کشتی پر از آدمی که هشتادکس
 بودند و حیوانات و مال و خوردنی که در آن نهاده بودند نجات دادیم

ثُمَّ أَهْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ﴿۱۲۰﴾

سپس باقی ماندگان را غرق کردیم. (۱۲۰)

ثُمَّ أَهْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ

أَهْرَقْنَا، فعل ماضی - (نا) فاعل - بَعْدُ، مفعول فيه - الْبَاقِينَ، مفعول به

پس ایشان را عذاب دادیم و سپس غیر از آنکسان و حیواناتی که در کشتی باقی مانده بودند غرقشان
 گردانیدیم و قصه ایشان را برای مردمان نشانه ای گردانیدیم تا از سرگذشت آن قوم عبرت گیرند که قصه
 ساختن کشتی و غرق شدن قوم بجز اهل نوح را که هشتاد نفر بودند در سوره های پیشین بیان کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۱﴾

که در این عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۲۱)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ، جار و مجرور خبر ان مقدم - ل، ابتدا - لَآيَةً، اسم ان.

بدستیکه در صبر نوح بر ابدای قوم هر آینه برای کسانی که عبرت گیرند نشانه‌هایی است این که
 بدانند که نتیجه صبر، ظفر و پیروزی است، نشانه‌ای و پندی است.

بیست:

کار تو در صبر نکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ، اسم کان - مُؤْمِنِينَ، خبر کان

و اکثر قوم نوح به خدا و به پیغمبر او از گرویدگان نبودند بلکه از امت او هشتاد نفر ایمان آوردند و در کشتی بودند و به سلامت به ساحل امن رسیدند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۲﴾

پروردگارت، اوست که نیرومند و فرزانه است. (۱۲۲)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم آن- هو؛ ضمیر فصل- الْعَزِيزُ: خبر آن- الرَّحِيمُ: خبر دوم آن.

بدرستی که پروردگار تو غالب و تواناست و بر عقوبت کافران آگاه است و مهربان و رحیم است که عذاب ایشان را به تاخیر می اندازد و بر انتقام از ستمگران عجله نمی کند.

كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۲۳﴾

عادیان نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۲۳)

كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی- عَادُ: فاعل- الْمُرْسَلِينَ: مفعول به

قوم عاد پیغمبران را دروغ داشتند و تکذیبشان کردند و هر که یک پیغمبر را انکار کند و تکذیب نماید در واقع همه پیغمبران را منکر شده باشد.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۲۴﴾

وقتی برادرشان هود گفتشان چرا نمی ترسید؟ (۱۲۴)

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ

إِذْ: مفعول فيه- قَالَ: فعل ماضی- أَخُوهُمْ: فاعل- هُودٌ: عطف بیان

یاد کن آن هنگام که برادر نسبی ایشان هود به ایشان گفت آیا از شرک و کفر و معاصی نمی ترسید؟ و از عقوبت آن نمی هراسید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۲۵﴾

که من پیغمبری خیرخواه شمایم. (۱۲۵)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم آن- لَكُمْ: جار و مجرور- رَسُولٌ: خبر آن- أَمِينٌ: نعت

بدرستی که من برای شما امانت دار در ادای رسالت و خیرخواه برای شما فرستاده شده‌ام.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۲۶﴾

از خدا ترسید و اطاعت کنید. (۱۲۶)

فَأَنقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَأَنقُوا: فعل امر - فاعل (و) - لفظ الله - مفعول به

پس از خدای تعالی بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَمَا أَسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۷﴾

برای پیغمبری از شما مزدی نمی‌خواهم که مزد من جز بعهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۲۷)

وَمَا أَسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و از شما بر دعوت رسالت خود مزدی از مال و منال دنیا نمی‌خواهم.

إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ

که مزد من نیست مگر نزد پروردگار عالمیان.

حافظ گفت:

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن / که دوست خود زوش بنده پروری داند

أَتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَقْبَهُونَ ﴿۱۲۸﴾

چرا در هر مکانی بنایی از بازجه بنا می‌کنید. (۱۲۸)

أَتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَقْبَهُونَ

تَقْبَهُونَ: خوشگذرانی می‌کنید - فعل مضارع - (و) فاعل

آباد در هر موضعی علامتی برای تماشای آینده و رونده سر او قصرهای سرفلک کشیده می‌سازید؟

وَتَسْخِرُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿۱۲۹﴾

و آب گیرها می‌سازید به امید آنکه جاودانه زنده خواهید بود. (۱۲۹)

وَتَسْخِرُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ

تَسْخِرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مَصَانِعَ: مفعول به

حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ساختمان‌های بلند مرتبه برای خود می‌سازید.

گویا اینکه در آن قصرهای سرفلک کشیده جاوید خواهید بود. هرگز این بناها همیشگی نیست و به

آن دل میندید.

حافظ گفت:

که این عجون غروس هزار داماد است

بنال یلبل بیدل که جای فریاد است

مجو درستی عهد از جهان ست نهاد

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿۱۳۰﴾

و چون سختی می کنید، ستمگرانه سختی می کنید. (۱۳۰)

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ

إِذَا: مفعول قیه - بَطَشْتُمْ: فعل ماضی - (تم) فاعل

و چون می گیرید و در مجازات از حد و سرور تجاوز و تعدی می کنید و همچون ستمگران کیش و عقوبت می دهید و در برابر کمترین جرم بی شفقت و نامهربانانه انتقام و کینه کشی می کنید.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۳۱﴾

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۳۱)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

پس از خدای تعالی بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَأَنْتُمْ الَّذِينَ أَمَدُّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۳۲﴾

از آنکس که به آنچه می دانید کمک تان داده است بترسید. (۱۳۲)

وَأَنْتُمْ الَّذِينَ أَمَدُّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ

أَنْتُمْ: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الَّذِينَ: مفعول به

و از خشم خدای تعالی بترسید که او به آنچه از نعمت ها داده است شما را امدد کرده است. پس قدر این نعمت ها را بدانید و سیاستدار و شکرگزار آن باشید و چیزی که باعث خشم خدای تعالی گردد انجام مدهید.

أَمَدُّكُمْ بِأَعْمَلِكُمْ وَبَيْنَ ﴿۱۳۳﴾

یا چهاربایان و فرزندان کمک تان داده است. (۱۳۳)

أَمَدُّكُمْ بِأَعْمَلِكُمْ وَبَيْنَ

أَمَدُّكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو)

شما را بوسیله چهاربایان کمک کرد همچون شتر و گاو و گوسفند تا از آنها سود بربند و بوسیله پسران که در همه حال بار و مددکار شما اند کمکتان کرد.

وَحَسْبَتْ وَعْيُونِ ﴿۱۳۴﴾

و باغستانها و چشمه سارها. (۱۳۴)

وَحَسْبَتْ وَعْيُونِ

و به بوستانها و چشمه سارهای آب که به آن مزارع و بوستانها رسد و آنرا آبیاری می‌کند بشما نعمت داده است تا از میوه آن بهره‌مند شوید و شکرگزار نعمت‌های خدای تعالی باشید چون عناد می‌کنید بدانید که بلا بر سرتان خواهد آمد.

إِنَّ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۳۵﴾

که من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. (۱۳۵)

إِنَّ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ی: اسم آن - أَخَافُ: فعل مضارع. فاعل (انا) جمله خبر آن.

براستی من بر شما از عذاب روزی بزرگ که در دنیا پاد صرصر و هلاک کننده است و در روز قیامت همان آتش دوزخ است می‌ترسم. پس چرا قدر این همه نعمت خدا را نمی‌دانید و شکرگزار نعمت‌های او نیستید؟

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ﴿۱۳۶﴾

گفتند: پند دهی یا پند گو نباشی برای ما یکسان است. (۱۳۶)

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ

(لغت) اسم کان - مِنَ الْوَاعِظِينَ: جار و مجرور خبر کان

آن تجاوزگران یعنی مشرکان، به هود گفتند هیچ فرقی بحال ما ندارد چه شما ما را پند و اندرز دهی و چه پند و اندرز ندهی این کار، محیط به کفچه پیمودن است.

إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳۷﴾

این (بت پرستی) جز شیوهی پیشینیان نیست. (۱۳۷)

إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ

کافران گفتند: این کار که تو می‌کنی و چیزهایی که بهم بافته‌ای از رسالت بما آوردی چیزی نیست مگر خوی و عادت گذشتگان، که ایشان نیز می‌آمدند و دعوی پیغمبری می‌کردند و دروغ می‌گفتند و شما نیز دروغ می‌گوئید.

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿۱۳۸﴾

و ما عذاب شونده نیستیم. (۱۳۸)

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ

نَحْنُ: اسم ما - بِمُعَذِّبِينَ: ب: جز زائد - مُعَذِّبِينَ: خبر ما

و ما در این دنیا و آخرت از عذاب دیدگان نیستیم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾

و دروغگویش شمردند و هلاکشان کردیم که در این عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۳۹)

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ

پس رسالت هود عليه السلام را تکذیب کردند پس ما ایشان را به وسیله باد صرصر هلاک گردانیدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر آن، (ل) ابتداء لآية: اسم آن

بدرستی که در هلاک قوم عاد هر آینه نشانه هایی است برای کسانی که بخواهند از وقایع و سرگذشت واقعی تاریخی عبرت گیرند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مؤمنین: خبر کان

اکثر قوم ایمان نیاوردند و نگرویدند جز اندکی که با هود بودند و سرانجام به این بلا گرفتار شدند.

چنانکه در آیه ۶ سوره الحاقه آمده: (وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلَكْنَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ...)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَمَوْلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۱۴۰﴾

و پروردگارت، اوست که نیرومند و رحیم است. (۱۴۰)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَمَوْلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ

رَبِّكَ: اسم آن - ل: مَرْحَلَةٌ - هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر آن - الرَّحِيمُ: خبر آن ثانی.

بدرستی که پروردگار تو چیره و تواناست و از تکذیب کافران یاری ندارد و رحیم و مهربان است که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد و نجات دهد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۴۱﴾

ثمودیان نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۴۱)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - ثمود: فاعل

مقاتل گفت: عاد و ثمود این عم یکدیگر بودند، عاد قوم هود و ثمود قوم صالح بودند و میان هلاکت عاد و هلاکت ثمود پانصد سال بود قومی از اهل تاریخ گفتند که عاد و ثمود دو برادر بودند از فرزندان ارم بن سام بن نوح و سام بن نوح را پنج پسر بود ارم و ارفخشذ و عالم و الیفر و الاسود، و ارم بهترین

۲- هو اما قوم عاد یا قندی بادی سخت سرد و بیاتکن به نابودی کشیده شدیدی که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته بر ایشان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا در افتاده بیند، گویا این که آنان خرما بنانی بودند که از پا در آمده اند پس آیا از آنان اثری مریبیتی که باقی مانده باشد؟

فرزندان بود و او را هفت پسر بود مسکن عاد و فرزندان وی یمن بود و مسکن ثمود و فرزندان وی حجاز و شام بود.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۴۲﴾

برادرشان صالح به ایشان گفت چرا نمی ترسید؟ (۱۴۲)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ

قَالَ: ماضی - أَخُوهُمْ: فاعل

و یاد کن ای محمد ﷺ بر مشرکان که چون برادر ایشان صالح - پیغمبر را به قوم خود فرستادیم به قوم خود ثمود گفت: آیا از عذاب خدای تعالی که بدو شریک می آورید نمی ترسید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۴۳﴾

که من پیغمبری خیر خواه شمایم. (۱۴۳)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم ان - رَسُولٌ: خبر ان.

بدرستی که من برای شما امانت دار در ادای رسالت و خیرخواه شما فرستاده شده‌ام.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۴۴﴾

از خدا ترسید و اطاعت کنید. (۱۴۴)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

پس از خدای ترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۴۵﴾

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز بعهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۴۵)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و از شما بر دعوت رسالت خود مزدی از مال و منال دنیا نمی خواهم.

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

که مزد من نیست مگر نزد پروردگار عالمیان.

أَتَتْرَكُونَ فِي مَا هَلَفْتُمْ آمِنِينَ ﴿۱۴۶﴾

مگر در آنچه اینجا هست ایمن گذاشته خواهید شد؟ (۱۴۶)

أَتَتْرَكُونَ فِي مَا هَلَفْتُمْ آمِنِينَ

أَتْرَكُونُ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

آیا تصور می کنید که شما را در این دنیا آسوده خواهند گذاشت یعنی در این دنیا شما را آسوده خاطر نخواهند گذاشت آنچه در اینجا از مسکن و منازل دارید خانه‌ی امن و پناه ابدی شما نیست، بلکه بلا به سرتان خواهد آمد و روز و روزگار تا آن سیاه خواهد شد.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۱۴۷﴾

در باغستانها و چشمه سارها. (۱۴۷)

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

در میان باغستانها و چشمه سارها که آب به آن مزارع و بوستانها رسد و آنرا آبیاری کند بشما نعمت داده است تا از میوه آن بهره مند شوید و شکرگزار نعمت خدای تعالی باشید ولی چون عناد می کنید پس بلا بر سرتان خواهد آمد.

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْمًا هَٰضِمًا ﴿۱۴۸﴾

و آیا در کشتزارها و نخلستانها که بارو بر لطیف دازد، ایستان می گذارند؟ (۱۴۸)

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْمًا هَٰضِمًا

آیا در کشتزارها و نخلستانها که خوشه و شکوفه آن نازک و نرم است ایمن و آسوده گذاشته خواهید شد؟

وَتَنجِثُونَ مِنَ الْجِبَالِ يَوْمًا قَرِيرِينَ ﴿۱۴۹﴾

که در کوه ها به مهارت خانه ها می تراشید. (۱۴۹)

وَتَنجِثُونَ مِنَ الْجِبَالِ يَوْمًا قَرِيرِينَ

وَتَنجِثُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - يَوْمًا: مفعول به - قَرِيرِينَ: حال

و این قوم کوهها را می بریدند و می تراشیدند در حالیکه در تراشیدن ماهر بودند چون تصورشان این بود که ایشان را از عذاب ایمن خواهد نمود زهی فکر باطل که اگر عذاب خدا رسد همان سنگهایی که از کوهها تراشیدند بر سرشان خواهد ریخت و هلاکشان خواهد نمود، هر چند در ساختن این بناها انواع مهارت‌ها و هنرنمایی‌هایی از خود نشان دادند چنانکه آثار برجای مانده‌ی آن‌ها هنوز هم قابل مشاهده است و حضرت رسول ﷺ لشکریان را از خوردن آب آن محروم ساختند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۵۰﴾

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۵۰)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

پس از خدای بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُتَصَرِّفِينَ ﴿١٥١﴾

و فرمان اسراف کاران را فرمانبرداری نکنید. (١٥١)

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُتَصَرِّفِينَ

لَا تُطِيعُوا: فعل مضارع نهی - (و) فاعل - أَمْرٌ: مفعول به

و فرمان کافران را اطاعت نکنید که به جهت کفر و شرک شان بر نفسهای خود زیاده روی و اسراف کردند.

الَّذِينَ يُمْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾

که اینان در سرزمین فساد کنند و اصلاح نکنند. (١٥٢)

الَّذِينَ يُمْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

الَّذِينَ: بدل - يُمْسِدُونَ: مضارع - (و) فاعل

آنانکه در سرزمین حجر تباهی و فساد می کنند و کار خود را به صلاح نمی آورند

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾

گفتند: حقا که تو جادوزده ای.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ

أَنْتَ: مبتدا - مِنَ الْمُسَحَّرِينَ: جار و مجرور خبر

قوم نمود در جواب صالح گفتند جز این نیست که تو از سحر کرده شدگانی یعنی ترا جادو کرده اند و عقل تو از تو زایل شده است.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَشَائِرَ الْوَالِدِ الْكَافِرِ ﴿١٥٤﴾

تو جز بشری مانند ما نیستی، اگر راست می گویی معجزه ای بنابر. (١٥٤)

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا

أَنْتَ: مبتدا - بَشَرٌ: خبر

تو مانند ما بشر هستی. قوم صالح به ظاهر قضیه صالح را مثل خود پنداشتند و از احوال وی بی خبر بودند.

فَأْتِ بَشَائِرَ الْوَالِدِ الْكَافِرِ

أَنْتَ: فعل امر - (أَنْتَ) فاعل

پس از معجزات خود نشانه ای و علامتی برای ما بیار اگر تو در دعوت خود از راست گویان هستی چون قوم نمود به سبب کثرت عدد و زیادی مال و توانایی جنه شان صالح را تکذیب کردند جز عده معدودی به او تگرویدند و گفتند: به همراه ما به صحرا بیرون بیا که فردا غید ماست و ما بتها را

آرایش داده به تماشا خواهیم آورد. و تو از خدای خود چیزی بخواه ما نیز از خدایان خود چیزی بخواهیم پس دعای هر که به محل اجابت رسد (قبول شود) آن دیگری از آن تبعیت کند و به این طریق قرار گذاشتند که روز دیگر به صحرا بیرون رفتند و آن قوم هر حاجتی که از بت ها خواستند در خواستشان اجابت نشد. پس خجالت زده و رسوا شده سرهای ملول در پیش افکندند. رئیس ایشان جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود به صالح گفت: اگر راست می گویی که پیامبر خدایی تا به تو ایمان بیاوریم و اشارت به سنگی کرد که آن را کائبه می گفتند که آن سنگی بود که به تنهایی در آن جا افتاده و به هیچ کوهی از زمین متصل نبود و در سرزمین حجر برآمده بود. جندع گفت ای صالح! از این سنگ ناقه ای بیرون بیاور شتری بسیار موی، تنومند و سرخ رنگ که آبستن باشد. صالح فرمود: اگر خدای من به قدرت کامله خود که عجز را بدان راهی نیست چنین شتری از سنگ بیرون آورد شما چه می کنید؟ گفتند: ما به خدای تو می گرویم و خدای تو را پرستش می کنیم و به این شرط سوگند یاد کردند. صالح دو رکعت نماز خواند و به تضرع و زاری دعا کرد تا اینکه آن سنگ همچون شتری آبستن شکم باز کرده فی الحال سنگ بحرکت درآمد بمانند ماده شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که خواست قوم بود بیرون آمد.

ناقه صالح چو زگه زاد یقین گشت مرا کوه پی مژده تو اشتر جمازه شود

آن شتر بسیار عظیم الجثه بود و هم در آن حال بزاد و بچه ای همچون خود به بزرگی به تمامی بنهاد و مردمان در آن می نگرستند.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴿۱۵۵﴾

گفت: این شتری است وی را آبخوری است و شما را آب خور روزی معین است. (۱۵۵)

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ

هَذِهِ: مبتدا - نَاقَةٌ: خبر - لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم - شِرْبٌ: مبتدای مؤخر

صالح گفت: معجزه روشن از پروردگار که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من است بشما آمد. این شتر خداست یعنی خدا این ناقه را از صخره کائبه یعنی سنگ بزرگ و سخت بیرون آورد تا برای شما برهانی باشد بر پیغمبری من که خداوند آن را به قدرت خود خلق کرد در آن سعی و تصرف نیست و صلب نرینه (تیره پشت مردان) و رحم مادینه (بچه دان زنان) در میان نیست و جز تکوین و قدرت الله چیزی سبب پیدایش آن نیست. زمانی که ناقه از آن سنگ بیرون آمد در صحرا با بچه خویش می چرید در تابستان به کوه و در زمستان به دشت می رفت.

و چارپایان و مواشی (مثل گاو و گوسفند و شتر) ایشان از آن ناقه می ترسیدند و می رمیدند و آبشخور بر ایشان تنگ کرده بود که آن آبشخور یک روز برای ناقه و بچه او بود و یک روز برای چارپایان و مواشی ایشان. پس جندع بن عمرو از میان قوم ایمان آورد و دیگران برگشتند و در طغیان بیفزودند.

یکی به نور عنایت ره هدایت یافت
یکی به وسوسه دیو رفت سوی سقر

یکی به وادی خذلان بماند سرگردان
یکی زیروی حق گرفت ملک جهان

وَلَا تَسْؤُهُمْ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ ﴿۱۵۶﴾
آزاری به آن نرساید که عذاب روزی بزرگ بشما می رسد. (۱۵۶)

وَلَا تَسْؤُهُمْ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ

لَا تَسْؤُهُمْ: مضارع مجزوم - (و) فاعل - ها: مفعول به

و او را نرنید و قصد کشتن آن ناقه نکنید که اگر چنان کنید پس شما را عذاب بزرگی فراگیرد و به عذاب سختی گرفتار خواهید آمد.

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَدِيمِينَ ﴿۱۵۷﴾
آنها بکشتند و پشیمان شدند. (۱۵۷)

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَدِيمِينَ

(و) اسم اصبح - نَدِيمِينَ: خبر اصبح

پس ناقه را بکشتند و او را بکشتند و در موقع نزدیک شدن بلا پشیمان شدند. در مورد چگونگی کشته شدن ناقه و نزول عذاب سخت و هولناک بر قوم ثمود و سرانجام کارشان لطفاً به آیه هفتاد و هفت سوره الاعراف مراجعه کنید.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۸﴾
و دچار عذاب شدند که در آن عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۵۸)

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ

أَخَذَ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الْعَذَابُ: فاعل.

پس ایشان را به سبب کشتن ناقه عذاب در گرفت، زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم که آن صدایی بود از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده و ندیده بود یعنی صیحه جبرئیل عليه السلام جا را فرا گرفت پس صبح کردند یعنی در خانه های خود بر روی در افتادگان و بر جای مردگان شدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر ان - لَ: ابتدا - آیه: اسم ان.

بدرستی که در آنچه به قوم ثمود نازل شد هر آینه دلالتی است بر آنانکه کفر ورزیدند و مستحق نزول عذاب شدند پس از آن نشانه عبرت گیرند و پند پذیرند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرَهُمْ: اسم كان - مُؤْمِنِينَ: خیرکان

و اکثر قوم نمود از ایمان آورندگان نبودند و رسالت صالح را تکذیب کردند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۵۹﴾

و پروردگارت او، نیرومند و رحیم است. (۱۵۹)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم ان - ل: مزحلقه - هو: عماد - الْعَزِيزُ: خیر ان - الرَّحِيمُ: خیر دوم ان

بدرستی که پروردگار تو چیره و تواناست و از تکذیب کافران باکی ندارد و رحیم و مهربان است که مومنان را از آن عقوبت بیرون آرد و نجات دهد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۶۰﴾

قوم لوط نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۶۰)

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - قَوْمٌ: فاعل - الْمُرْسَلِينَ: مفعول به

ای محمد ﷺ به یاد بیاور که کافران قوم لوط، پیامبران را تکذیب کردند چه هر که یکی از پیغمبران را دروغ شمارد و به او ایمان نداشته باشد در واقع به همه پیغمبران ایمان نداشته است.

لوط بن هارن بن آزر برادرزاده ابراهیم بود. با عموی خود از زمین بابل به سوی شام رفت - ابراهیم به فلسطین فرو آمد و لوط به اردن فرو آمد. پس رب العالمین لوط را به اهل سدوم و عمورا و صعورا و صامورا فرستاد و مسکن وی سدوم بود و او بیست و اند سال مردم سدوم را به اسلام دعوت کرد. و یکی از ایشان ایمان نیاورد.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۶۱﴾

چون برادرشان لوط به آنها گفت چرا نمی ترسید؟ (۱۶۱)

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ

قَالَ: فعل ماضی - أَخُوهُمْ: فاعل - لُوطٌ: عطف بیان

و یاد کن ای محمد ﷺ برای مشرکان که چون برادر ایشان لوط پیغمبر را به سوی قومش فرستادیم، به قوم خود گفت آیا از عذاب خدای تعالی که بدو شریک می آورید، نمی ترسید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۶۲﴾

که من پیغمبری خیرخواه شمایم. (۱۶۲)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم ان - رسول: خبر ان - آمین: نعت
بدرستی که من برای شما امانت دار در ادای رسالت و خیر خواه فرستاده شده‌ام.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ^(۱۶۳)

از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۶۳)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر - فاعل (و) - لفظ الله، مفعول به

پس از خدای تعالی بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ^(۱۶۴)

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز بعهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۶۴)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و از شما بر دعوت رسالت خود مزدی از مال و منال دنیا نمی خواهم.

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

که مزد من نیست مگر نزد پروردگار عالمیان.

حافظ گفت:

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

أَتَاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ^(۱۶۵)

چرا [برای آمیزش] به مردان زمانه رو می کنید. (۱۶۵)

أَتَاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ

أَتَاتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الذُّكْرَانَ: مفعول به

آیا در میان جهانیان به سراخ جنس ذکور می روید و بدین طریق راه فساد و انحراف و فحشا را دنبال می کنید. چنانکه در سوره های قبل بیان آن گردید قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط انجام می دادند.

وَتَلَدُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ^(۱۶۶)

و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده و می گذارید که شما گروهی متجاوزید. (۱۶۶)

وَتَلَدُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

تَلَدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ما: مفعول به

و همسرانی را که از جنس مخالف هستند و پروردگار جهانیان برای آرامش شما آفریده است رها می کنید و در عوض به مباشرت مردان یعنی هم جنس خودتان میل می کنید.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ

آنتم: مبتدا - قوم: خبر - عَادُونَ: نعت
بلکه شما گروه شتمکار و تجاوز گرانید.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿۱۶۷﴾

گفتند: ای لوط! اگر بس نکنی تبعید می شوی. (۱۶۷)

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ

يَلُوطُ، منادا

قوم لوط به حضرت لوط گفتند اگر از این به بعد عمل ما را زشت شماری و دست از نهی کردن ما باز نگیری هر آینه شما را تبعید می کنیم و شما را از شهر و دیار قان بیرون خواهیم کرد.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿۱۶۸﴾

گفت: من عمل شما را دشمن می دارم. (۱۶۸)

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ

ی: اسم ان - مِنَ الْقَالِينَ: جاز و مجرور خبر ان، به معنی بیزاران.

در این آیه صنعت رد المعجز^۱ الی الصدر آمده است. پس:

لوط به ایشان گفت من از عمل شما بیزارم و نفرت دارم و آنرا زشت می شمارم.

رَبِّ يَحْيَىٰ وَآهْلِ مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶۹﴾

پروردگارا! من و کسانم را از زشتی اعمالی که می کنند نجات بخش. (۱۶۹)

رَبِّ يَحْيَىٰ وَآهْلِ مِمَّا يَعْمَلُونَ

رَبِّ: منادا - يَحْيَىٰ: فعل امر - (ن) و قایه - ی: مفعول به - فاعل (انت)

پس از قوم روی برگردانید و شروع به مناجات کرد و گفت پروردگارا! مرا و خانواده ام را از آنچه که ایشان می کنند رهایی بخش.

فَنَجِّنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۱۷۰﴾

پس، او و کسانش را جمگی نجات دادیم. (۱۷۰)

فَنَجِّنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ

فَنَجِّنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - أَجْمَعِينَ: تاکید

پس او را و اهل او را نجات دادیم همه اهل لوط را از عذاب برهانیدیم.

^۱ - نگاه به ذیل آیه - ۱۰ - سوره نوح - جلد ۸

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَدِيرِ ۝ (۱۷۱)

مگر پیر زنی که جزو باقیمانده‌گان بود. (۱۷۱)

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَدِيرِ

عَجُوزًا: مستثنی

مگر پیر زنی که همسر لوط بود به سبب همکاری با تبهکاران از عذاب دیدگان و هلاک شدگان بود.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ۝ (۱۷۲)

پس دیگران را هلاک کردیم. (۱۷۲)

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ

دَمَرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْأَخْرِينَ: مفعول به

پس دیگران را هلاک کردیم با فرو بردن در زمین و سنگباران کردنشان.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ ۝ (۱۷۳)

و بارانی عجیب بر آنها بارانیدیم و باران بیم یافندگان چه بد بود. (۱۷۳)

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا

أَمْطَرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَطَرًا: مفعول به

و بر ایشان بارانی از سنگ بارانیدیم تا هلاک گشتند. یعنی به وسیله سنگ که از آسمان بر آنان بارید.

چون آنان پیغمبرشان را تکذیب کردند و به جهت تکذیبشان به چنین عذابی سخت گرفتار شدند.

فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ

فَسَاءَ: فعل ذم - مَطَرًا: فاعل - الْمُنْذِرِينَ: مضاف الیه

پس چه بد است باران (سنگ باران) هشدار داده شدگانی که ایمان نیاوردند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ (۱۷۴)

و در این، عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۷۴)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر ان مقدم - ل: ابتدا - آیه: اسم ان.

بدرستی که در این قصه و سرگذشت قوم لوط عبرتی است برای کسانی که خردوری می‌کنند.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مُؤْمِنِينَ: خبر کان

و اکثر آن قوم گرویدگان و ایمان آورندگان نبودند جز دو دختر و دو داماد وی.

وَلِئِنَّ رَبَّكَ لَمَوْءِمِرٌّ الرَّحِيمُ ﴿۱۷۵﴾

و پروردگارت اوست که نیرومند و رحیم است. (۱۷۵)

وَلِئِنَّ رَبَّكَ لَمَوْءِمِرٌّ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم آن- ل: مزحلقه- هو: ضمیر فصل- الْمَوْءِمِرُّ: خبر آن- الرَّحِيمُ: خبر دوم آن
و بدرسنتی که آفریدگار تو هر آینه او عزیز و غالب و رحیم است که قبل از آگاهی دادن و هدایت کردن
عذاب نمی کند.

كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۷۶﴾

مردم ای که نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۱۷۶)

كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ

كَذَّبَ: فعل ماضی- أَصْحَابُ: فاعل

بدرسنتی که اهل- ای که- پیغمبران را دروغگو شمردند و از ایشان متابعت نکردند اهل ای که قوم شعب
بودند که در شهر مدین ساکن بودند در نزدیک شهر جنگلی پر از درختان بود آنجا نیز بعضی ساکن
بودند گناه این قوم شرک و بت پرستی و راهزنی و غارتگری بود و نیز در وزن و پیمانگی مکر می کردند
تا اینکه خداوند شعب را برای آنان مبعوث کرد تا آنان را به راه راست هدایت کند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

چون شعبی به ایشان گفت: چرانی نمی ترسید؟ (۱۷۷)

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تُتَّقُونَ

یادکن ای محمد ﷺ برای اهل مکه قصه شعبی رضی الله عنه را که گفت: ای قوم آیا از عذاب الهی نمی ترسید
که بدو شرک می آرید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۷۸﴾

که من پیغمبر خیر خواه شمایم. (۱۷۸)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

ی: اسم آن- لَكُمْ: جارو مجرور- رَسُولٌ: خبر آن
بدرسنتی که من برای شما امانت دار رسالت بوده و خیر خواه شما فرستاده شده ام.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۷۹﴾

پس از خدا بترسید و اطاعت کنید. (۱۷۹)

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

فَاتَّقُوا: فعل امر، (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به.

پس از خدای تعالی بترسید و از من اطاعت کنید و دست از مخالفت من بردارید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۰﴾

برای پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم که مزد من جز بعهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۸۰)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و از شما بر دعوت رسالت خود مزدی از مال و منال دنیا نمی خواهم.

إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

که مرز من نیست مگر نزد پروردگار عالمیان.

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿۱۸۱﴾

بیمانه را تمام دهید و از کم فروشان مباشید. (۱۸۱)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ

و بیمانه را تمام دهید و از کم کنندگان و زیان رسانندگان مباشید.

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿۱۸۲﴾

و به ترازوی درست وزن کنید. (۱۸۲)

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ

وَزِنُوا: فعل - فاعل (و)

و ترازو را درست وزن کنید و حق را با درست وزن کردن به صاحب حق بدهید.

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۱۸۳﴾

و چیزیهای مردم را کم مدهید و در این سرزمین به فساد مکشید. (۱۸۳)

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

لَا تَبْخَسُوا: مضارع مجزوم - (و) فاعل - النَّاسَ: مفعول به - أَشْيَاءَهُمْ: مفعول به ثانی

و چیزی از اشیاء مردمان را کم مکنید و با کم کردن اشیاء مردم حقوق ایشان را تباه کرده و در روی زمین فساد مکنید.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْحَيَلَةَ الْأُولَىٰ ﴿۱۸۴﴾

و از آنکه شما و مردم گذشته را آفریده است بترسید. (۱۸۴)

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْحَيَلَةَ الْأُولَىٰ

أَتَقْرَأُ: فعل امر - فاعل (و) - الَّذِي، مفعول به

و بترسید از آن کسی که او با قدرت کامله خود شما را و قوم پیشینیان را بیافرید.

قَالُوا لَكَمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ ﴿۱۸۵﴾

گفتند: حقا که جادو زده‌ای. (۱۸۵)

قَالُوا لَكَمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ

أَنْتَ مبتدا - مِنَ الْمُسْحَرِينَ: جارو مجرور خیر.

گفتند: ای شعیب تو قطعاً از جمله جادو شدگان هستی.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۱۸۶﴾

تو جز بشری مانند ما نیستی و ما ترا دروغگو می پنداریم. (۱۸۶)

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ

أَنْتَ، مبتدا - بَشَرٌ: خیر.

و تو انسانی جز ما نیستی و در صفات بشریت با ما یکی هستی و بدترستی که ما ترا در دعوی خود از

دروغگویان می دانیم.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۸۷﴾

اگر راست می گویی باره ای از آسمان را روی ما بینداز. (۱۸۷)

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

فَأَسْقِطْ: فعل امر - فاعل (انت) - كِسْفًا: تکه ها، مفعول به.

پس فرود آر بر ما یعنی از پروردگارت بخواه تا از این آسمان تکه هایی بر سر ما بریزد و ما را عذاب

دهد اگر راست می گویی، و این سخن را از روی استهزاء و از سر عناد و تمجیز به او می گفتند.

قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸۸﴾

گفت: پروردگارم به اعمالیکه می کنید داناتر است. (۱۸۸)

قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

رَبِّيَ، مبتدا - أَعْلَمُ: خیر.

شعیب به قوم خود گفت پروردگارم به کارهایی که شما می کنید از همه آگاه تر است و هر کاری را که

انجام می دهید می داند و در برابر اعمالتان، شما را مجازات خواهد کرد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلُمِ إِتْمَهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمِ عَظِيمٍ ﴿۱۸۹﴾

پس، دروغگویش شمردند و بعد از روز ابر (آتشبار) دچار شدند که عذاب روزی بزرگ بود. (۱۸۹)

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظَّلَاةِ

فَكَذَّبُوهُ: ماضی - (و) فاعل - ه: مفعول به

پس شعیب علیه السلام را تکذیب کردند پس ایشان را عذاب یوم ظلّه، سایبان فرا گرفت. آورده اند که چون قوم شعیب در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه و تعالی هفت شبانه روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت به گونه‌ای که آب چاه و چشمه ایشان همه بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانه در آمدند حرارت زیاد شد روی به جنگل نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما گریخته بودند که ناگه ابر سیاهی در هوا پدید آمد و نسیم خنک وزیدن گرفت اصحاب ایکه شاذان یکدیگر را آواز دادند بیائید که در زیر سایبان ابر آسایش کنیم همین که همگی ایشان در زیر ابر جمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت.

إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ه: اسم ان، اسم کان (هو) - عَذَابٌ: خبر کان - جمله کان عذاب، خبر ان. بدرستی که عذاب روز ظلّه بود. عذاب روزی بزرگ یعنی عذاب سختی بود. باید دانست که وصف نابود ساختن قوم شعیب علیه السلام در سه سوره از قرآن (سوره های اعراف، هود و در این سوره) آمده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾

که در این عبرتی هست و بیشترشان مومن نبودند. (۱۹۰)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر ان - ل: ابتدا - آیه: اسم ان. و بدرستی که از این ابر آبدار آتشی که بیرون آمد عذاب سختی بود که نشانه قدرت کامله خدای تعالی است.

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم کان - مُّؤْمِنِينَ: خبر کان.

و بیشتر اصحاب ایکه مومن نبودند و کسی از ایشان به شعیب علیه السلام نگرویده بود پس پاداش اعمال خود را دیدند و چشیدند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾

و پروردگارت او، نیرومند و رحیم است. (۱۹۱)

وَإِنَّ رَبَّكَ لهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

رَبَّكَ: اسم ان - ل: مزحلقه - هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر ان - الرَّحِيمُ: خبر دوم ان.

و بدوستیکه آفریدگار تو هر آینه عزیز و غالب و رحیم است که قبل از آگاهی دادن و هدایت کردن، عذاب نمی کند.

وَلَا تَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹۲﴾

این قرآن نازل شده از پروردگار جهانیان است. (۱۹۲)

وَلَا تَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و بدوستیکه قرآن فرو فرستاده پروردگار جهانیان است و قصه ها و سرگذشتهایی که در آن آمده همه راست و درست و احکام آن تا قیامت پابرجاست.

نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾

و آن را روح الامین (جبرئیل) فرود آورد. (۱۹۳)

نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ

نَزَّلَ: فعل ماضی - الرُّوحُ: فاعل.

آن را روح الامین، جبرئیل (ع) از سوی خدای تعالی فرو آورده است.

عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾

بر دل تو نازل کرد تا از ترسیدگان شوی. (۱۹۴)

عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ

آن قرآن را جبرئیل (ع) به صورت وحی بر دل تو فرو آورده است که از آن عبرت گیری، احکام و حدود و حلال و حرام آنرا در زندگی بکار گیری و بر نگهداشت آن مراقبت کنی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه خداوند برایش معجزه مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده است، و معجزه‌ی من وحی است که خداوند به من فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشد»

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿۱۹۵﴾

به زبان عربی واضح. (۱۹۵)

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ

به زبان عربی روشن و واضح و فصیح نازل کرد آری خداوند ﷻ قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند آنچه را تو به غیر زبان ما می گویی، درک و فهم نمی کنیم. بدین سان بود که حق تعالی حاجتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

وَلَا تَنْزِيلُ رَبِّ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۹۶﴾

و هر آینه خبر وی در کتابهای گذشتگان نیز هست. (۱۹۶)

وَأَنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ

زُبُر: جمع زبور، کتابها، صحیفه ها.

و بدستیکه ذکر قرآن یا نعت حضرت رسول ﷺ در کتابهای پیشینیان آمده است.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۹۷﴾

مگر این برای ایشان نشانه ای نیست که دانشوران بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند. (۱۹۷)

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ

آیا همین نشانه و علامت برای مشرکان قریش کافی نیست که علمای بنی اسرائیل برآستی می دانند که پیغمبر ﷺ حق است و صفت و نعمت او را در تورات خوانده اند پس آن دلیل بزرگی بر صحت ادعای نبوت محمد ﷺ است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿۱۹۸﴾

و اگر آنرا به بعضی عجمیان نازل کرده بودیم. (۱۹۸)

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ

و اگر ما قرآن را به برخی از آنها که غیر عرب یعنی عجمی اند می فرستادیم

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۹۹﴾

پس آن را بر ایشان می خواند بدان ایمان نمی آوردند. (۱۹۹)

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ

پس آن عجمی قرآن را که کلام عربی است و در نهایت فصاحت و بلاغت است و او این آیات را بر آنها می خواند هرگز به وی ایمان نمی آوردند.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۲۰۰﴾

چنین انکار را در دل تبهکاران راه می دهیم. (۲۰۰)

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ

سَلَكْنَاهُ ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

همچنین عناد و طغیان و انکار را در دل های مشرکان قرار می دهیم که به قرآن نگریند و ایمان نیاورند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَقَّ يَوْمِ الْعَذَابِ أَلَيْسَ

که بدان ایمان نیاورند تا عذاب الم انگیز را ببینند. (۲۰۱)

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَقَّ يَوْمِ الْعَذَابِ أَلَيْسَ

به قرآن ایمان نمی آورند و آنرا تکذیب می کنند تا زمانیکه عذاب دردناکی را در دنیا همچون عذاب پیشینیان ببینند.

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾

و ناگهان بر آنها در آید و بی خبر باشند. (۲۰۲)

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

فَيَأْتِيهِمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو) - (و) حالیه - وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: جمله حالیه. عذاب ناگهان به ایشان بیاید در حالیکه آنان نمی دانند و درک نمی کنند آن هنگام که عذاب بیاید.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

و گویند آیا مهلتشان دهند؟ (۲۰۳)

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ

نَحْنُ: مبتدا - مُنْظَرُونَ: خبر

گویند هیچ فرصتی هست که عذاب را از ما درنگ کنند تا بدو بگرویم و تصدیق کنیم؟

أَلَيْعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾

پس آیا باز هم عذاب ما را بشتاب می خواهند؟ (۲۰۴)

أَلَيْعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ

آیا به عذاب ما شتاب می کنند؟ پس چرا به عذاب ما عجله می کنند آن عذاب اگر به سراغ آنها بیاید درنگ خواهند تا به آن ایمان بیاورند مطمئن باشند که به ایشان درنگ ندهند این در پاسخ بدان است که آن هنگام گفته بودند که: الی متى تو عدنا بالعذاب تا کی می خواهی ما را به عذاب بفرسانی. همچنانکه در جای دیگر گفت: فأتانا بما تعدنا.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾

مگر ندانی که اگر سالها نعمتشان دهیم. (۲۰۵)

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ

آیا دیدی و دانستی که اگر ما سالهای دیگری ایشان را از خوشی این دنیا بهره مند سازیم.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾

آنگاه عذاب موعود به آنها رسد. (۲۰۶)

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ

آنکه عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید مسلماً کسی قادر به دفع آن نخواهد بود.

مَا أَفْرَقَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُشْعُرُونَ ﴿٢٠٧﴾

نعمتی که داشته اند، کاری بر ایشان نمی سازد. (۴۰۷)

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ

مَا: مبتدا - أَغْنَىٰ: فعل ماضی - مَا: فاعل، جمله خبر

آنچه که از این دنیا بردند و از لذتها و خوشی های دنیا بهره مند شدند دفع کننده و منع کننده عذاب نخواهد بود. در کشف آورده اند که میمون بن مهران آرزو مند دیدار حسن بصری (رح) بود روزی او را در طواف خانه کعبه یافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت برو خواند مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ .

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيبٍ إِلَّا مَا مُنِذِرُونَ ﴿۲۰۸﴾

هیچ دهکده ای را هلاک نکردیم، مگر بیم رسانان داشتند. (۲۰۸)

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيبٍ إِلَّا مَا مُنِذِرُونَ

أَهْلَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مِنْ: حرف جر زائد - قَرِيبٍ: مفعول به - لَهَا: جار و مجرور خبر

مقدم - مُنِذِرُونَ: مبتدا مؤخر

و ما هیچ دهکده ای و شهری و روستایی را به هلاکت نینداختیم مگر اینکه پیغمبرانی بر ایشان فرستادیم ایشان را از عواقب کارشان بینناک می کردند. اما چون نمی پذیرفتند و تکذیب می کردند هلاکشان می کردیم.

ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۲۰۹﴾

برای بند دادن بوده، که ما ستمگر نبوده ایم. (۲۰۹)

ذِكْرِي

از برای بند دادن، اول بوسیله پیغمبران بند می دادیم و ایشان را به سوی حق دعوت می کردیم چون در عناد و انکار افزودند مستحق عقوبت گشتند.

وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ

و ما از ستمکاران نیستیم، که قبل از اینکه بند دهیم و دعوت به حق کنیم به هلاکت برسانیم شیخ سعدی در گلستان گفت:

هر که به تادیب دنیا راه صواب نگیرد به تعذیب عقبی گرفتار آید.

«وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ لَدُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»

پنداست خطاب مهتران، آنکه بند چون بند دهند و تشویق بند نهند

وَمَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿۲۱۰﴾

وَمَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ

این قرآن را شیاطین نازل نکرده اند بلکه آنرا جبرئیل الطاهر فروود آورد.
مقاتل گفت:

مشرکان قریش گفتند: محمد کاهن است و با وی کسی از جن همراه است که این قرآن، که دعوی می کند که کلام خداست بر زبان وی می افکند همچنانکه بر زبان کاهن افکند جن که به در آسمان استراق سمع می کردند و خیرهای دروغ و راست بر زبان کاهن می افکندند مشرکان پنداشتند که وحی قرآن هم از آن جنس است تا رب العالمین ایشان را دروغ زن خواند.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۲۱۱﴾

نه حق ایشان بود و نه می توانستند. (۲۱۱)

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ

و شایسته نیست این قرآن را دیوان فرو آورند و قادر هم نیستند و نمی توانند آنرا فرو آورند پس کسی که چنین استحقاقی را ندارد کجا می تواند کتابی از نرد خدای تعالی فرو آورد؟

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ ﴿۲۱۲﴾

که آنها از شنیدن (وحی) بر کارند. (۲۱۲)

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ

هم: اسم آن - ل: مزحلقه - معزولون: خبر آن

بدرستی که شیاطین از شنیدن کلام خدای تعالی دور شدگان و کنار رفتگان اند.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴿۲۱۳﴾

با خدای یکتا، خدای دیگری مخران که عذاب کنند. (۲۱۳)

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ

تَدْعُ: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَعَ: مفعول فيه - إِلَهًا: مفعول به

غیر از خدای جهانیان معبودی دیگری را پرستش مکن که اگر چنین کنی از عذاب کرده شدگان خواهی بود. یعنی اگر تو که عزیزترین و گرامی ترین خلق بر من هستی با من خدایی دیگر می گرفتی، بی گمان تو را عذاب می کردم. حال چه برسد به دیگران که قرآن را تکذیب کنند.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿۲۱۴﴾

و خویشان نزدیکت را ترسان. (۲۱۴)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

وَأَنْذِرْ فَعَلَ امْرُ - فاعل (انت) - عَشِيرَتَكَ: مفعول به

ای محمد ﷺ از عذاب خدای تعالی کسان نزدیکتر خود را بترسان، بعد از نزول این آیت رسول خدا بر فراز کوه صفا برآمد و به آواز بلند گفت، «یا صباجاه!» قریش چون آواز رسول خدا ﷺ شنیدند همه جمع شدند و آنکسی که خود نتوانست بیاید دیگری را بجای خود فرستاد. آنکه رسول خدا گفت: یا بنی عبدالمطلب یا بنی هاشم یا بنی عبد مناف یا بنی فهر یا معشر قریش یا عباس بن عبدالمطلب یا فاطمه بنت محمد یا صفیه عمه رسول الله همچنین یکی یکی می خواند و می گفت: خویشتن را از عذاب خدا باز خرید. اگر عصیان آرید و فرمان نبرید روز قیامت شما را بکار نیایم. آنچه من کردم از آن من است و آنچه شما کردید از آن شماست بعد از آن ندا، ابولب به ایدای وی برخاست.

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ أَبْعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۱۵﴾

برای مومنانی که پیرویت کرده اند جنبه ملائمت گیر. (۲۱۵)

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ أَبْعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

أَخْفِضْ: فعل امر - فاعل (انت) - جَنَاحَكَ: مفعول به

خدای تعالی فرمود: ای محمد ﷺ! بال خود را برای کسانی که متابعت تو می کنند از ایمان آوردگان بگستران و آنان را مورد لطف و مرحمت خود قرار بده.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۱۶﴾

اگر نافرمانیت کردند بگو من از اعمالی که می کنید بیزارم. (۲۱۶)

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ

عَصَوْكَ: فعل ماضی - (و) فاعل - ك: مفعول به

می گوید:

پس اگر قبیله تو نافرمانی کنند و از متابعت تو روی بگردانند پس بگو بدرستی که من از آنچه شما می کنید بیزارم.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْمَرْبِزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾

و بخدای نیرومند و رحیم توکل کن. (۲۱۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْمَرْبِزِ الرَّحِيمِ

و در کارها به خدای عزیز و رحیم و غالب و قادر چاره ساز توکل کن.

الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۲۱۸﴾

آن کس که وقتی قیام کنی می بیند. (۲۱۸)

الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ

الَّذِي نَمَتَ - بِرَبِّكَ: فعل مضارع - فاعل (هو) - كه: مفعول به - حين: مفعول فيه
اوست که ترا آن هنگام که به نماز تهجد، شب زنده داری برای عبادت بر می خیزی و تنها در دل شب
نماز می گذاری می بیند.

وَوَقَّلِكَ فِي السَّجْدَيْنِ ﴿٢١٩﴾

و گشتن تو را در میان سجده کنندگان می بیند. (۲۱۹)

وَوَقَّلِكَ فِي السَّجْدَيْنِ

و همچنین خدای تعالی گشتن تو را در میان سجده کنندگان یعنی رکوع و سجده و حرکات و سکنت و
قعدۀ ترا در میان نمازگزاران می بیند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾

که اوست شنوا و دانا. (۲۲۰)

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ه: اسم آن - هو: ضمیر فصل - السَّمِيعُ: خیر آن - الْعَلِيمُ: خیر دوم آن.
بدرستی که خدای تعالی به گفتار شما شنوا و به نیات شما آگاه و داناست.

هَلْ أُنْتَضِكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيْطَانُ ﴿٢٢١﴾

آیا خبرتان دهم که دیوان به کی نازل می شدند؟ (۲۲۱)

هَلْ أُنْتَضِكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيْطَانُ

نَزَّلُ: فعل مضارع - الشَّيْطَانُ: فاعل

قبلاً گفته بودیم که مشرکان گفتند آنچه محمد ﷺ می گوید شیاطین از استراق سمع فرود می آورند و بر
زبان وی می افکنند. رب العالمین گفت یا محمد ﷺ! آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر که می توانند
فرود آیند؟

نَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَقَلٍ آبِيرٍ ﴿٢٢٢﴾

بر همه دروغسازان گنه پشه نازل می شوند. (۲۲۲)

نَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَقَلٍ آبِيرٍ

نَزَّلُ: فعل مضارع - فاعل (هی)

شیاطین بر هر کاهنی، طالع بینی، دروغ زنی، کژ سخنی چون مسلمیمه و طلحه فرود می آیند. در حدیث
شریف به روایت بخاری از عروه بن زبیر از عایشه (رض) آمده است که فرمود: «گروهی از رسول
خدا ﷺ در باره ی کاهنان سوال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: آن ها چیزی نیستند» یعنی کارشان هیچ
بها و ارزشی ندارد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿۳۳﴾

سموعات خویش القا می کنند و بیشترشان دروغگویان اند. (۲۲۲)

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ

يُلْقُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - السَّمْعَ: مفعول به - أَكْثُرُهُمْ: مبتدا - كَاذِبُونَ: خبر
آنان؛ کاهنان گوشهای خود را به سخن دروغ شیاطین فرامی دهند و دیگر دروغ ها بر آن می افزایند.

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْفَأْوَنُ ﴿۳۴﴾

و شاعران را گمراهان پیروی می کنند. (۲۲۳)

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْفَأْوَنُ

وَالشُّعْرَاءُ: مبتدا - يَتَّبِعُهُمُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - الْفَأْوَنُ: فاعل، جمله خبر
در این آیه به یکی از تهمت ها و افتراهایی که به پیغمبر ﷺ نسبت می دادند پاسخ می دهد چونکه
پیغمبر ﷺ را شاعر و خیال پرداز می خواندند می گوید: این سرگشتگان و گمراهان اند که از شعرا و
خیال پردازان پیروی می کنند گفته اند این آیت منسوخ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿۳۵﴾

آیا ندیده ای که آنها در هر وادی سرگردانند؟ (۲۲۵)

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ

هم اسم آن - يَهِيمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر آن.
از این آیه تا آخر سوره، گفته اند سوره های مدنی هستند. می گوید:
آیا نمی بینی که ایشان به هر وادی از فنون کلام و به هر راهی بی هدف پا می گذارند و در آن سرگردان
و متحیر می مانند؟

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿۳۶﴾

و چیزهایی می گویند که نمی کنند. (۲۲۶)

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ

هم اسم آن - يَقُولُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر آن.
و اینکه ایشان آنچه را که می گویند بدان عمل نمی کنند، و گفتارشان با عملشان یکی نیست. در حدیث
شریف به روایت البخاری و مسلم آمده: عن ابي بن كعب رضی الله عنه: ان رسول الله ﷺ قال: (ان من الشعر
حكمة). از ابي بن كعب رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: بعضی از انواع شعر حکمت است.
و در حدیث دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر [مغز] ایشان از

زرداب پر شود، بهتر از آن است که از شعر پر شود. یعنی روا نیست که اکثر وقت انسان به شعر و شاعری گذشته و سبب ترک یاد خدا و آموختن علم و خواندن قرآن گردد.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿۳۷﴾

مگر آن کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و خدا را بسیار یاد کرده‌اند از پس آن ستم دیده اند، انتقام گرفته اند. زود باشد کسانی که ستم کرده‌اند بدانند که به کجا باز گشت می کنند. (۲۲۷)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا

الَّذِينَ: مستثنی - کثیراً: مفعول مطلق

شعرائی که گفتارشان با کردارشان یکی نیست در وادی خیال و گمان سرگردانند مگر آن شاعرانی که مومن هستند و کارهای شایسته و اعمال پسندیده می کنند و خدای تعالی را بسیار یاد می کنند و هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند با ذوق سلیم و خیال برانگیز خود مومنان را یاری می دهند.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

سَيَعْلَمُ: فعل مستقبل - الَّذِينَ: فاعل - ظَلَمُوا: فعل ماضی - (و) قاعِل - أَيَّ: مفعول مطلق

و زود باشد که بدانند آنانکه بشعر خود با کفر و افترا نسبت به پیغمبر ﷺ ستم کرده‌اند، بازگشتشان به کجا و سرنوشتشان چگونه خواهد بود یعنی جایگاهشان در آتش دوزخ است. در اتوار القرآن از قول ابن عباس رضی الله عنه آمده: «شعرا در اکثر سخنانشان دروغ گویند، یعنی می گویند؛ چنین و چنان کردیم در حالیکه نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر وجود و سخا و احسان است باز آنکه خود دورترین مردم از این ارزشها و معانی می باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت می دهند، خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادیهای خیال و کذب و بهتان فرو افتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق اند.»

سوره النمل

سوره النمل نود و سه آیه و مکی است. این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان به بقیه آنها تر پرهیز از لنگ مال شدن بوسیله ی سپاه سلیمان عليه السلام در آن آمده است. و بیشتر بر محور بیان علم مطلق و قدرت خداوند عز وجل و سرگذشت چند پیامبر بزرگ الهی و مبارزات آنها با اقوام منحرف آمده است.

أَعْرَضَ بِأَنَّهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یگانه پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

طس ٤ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾
طاء، سین، این آیه های قرآن و کتاب آشکار است. (١)

طس

به قول ابن عباس نامی است از نامهای خداوند عزوجل، و به قول قتاده نامی است از نامهای قرآن، قومی گفتند- طاء- اشاره به نام لطیف و سین اشاره به نام سمیع است. و گفته اند این دو حرف، از حروف مقطعه است که در اول سوره ی بقره بیان آن رفت.

تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ

تِلْكَ: مبتدا- آيَاتُ: خبر

خداوند جل جلاله به نام خود سوگند یاد کرده گفت که: این آیات قرآن است، و آیت های آن آشکارکننده احکام الهی و حلال و حرام است که سعادت دنیا و آخرت در آن است.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. (٢)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ

مبتدا محذوف- هُدًى: خبر برای مبتدای محذوف است.

و این کتاب هدایت کننده و راه نماینده و مژده دهنده برای مؤمنین و گرویدگان است.

الَّذِينَ يُؤْتُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾

همان کسانی که نماز کنند و زکات دهند و آنها خودشان به دنیای دیگر یقین دارند. (٣)

الَّذِينَ يُبَيِّنُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

الَّذِينَ: نعت - يُبَيِّنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الصَّلَاةُ: مفعول به - وَيُؤْتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الزَّكَاةُ: مفعول به - (و) حالیه - هُمْ: مبتدأ - بِالْآخِرَةِ: جار و مجرور - هُمْ: توكید - يُوقِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

آنان کسانی هستند که نماز را با تمام شرائط آن برپا می‌دارند و زکات اموال را می‌دهند و بی‌شک به سرای آخرت ایمان دارند و یقین می‌دارند که آخرت آمدنی و بودنی است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿۴﴾

کسانی که به دنیای دیگر ایمان ندارند اعمالشان را بنظرشان آراسته‌ایم که کوردل باشند. (۴)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ

براسی آنانکه به روز بخت بعد از موت ایمان نیاوردند ما اعمال زشتشان را برای ایشان آراسته کردیم و ایشان کوردل بسر می‌برند و بد را از نیک تشخیص و تمیز نمی‌دهند و در نتیجه به عذاب روز قیامت گرفتار می‌آیند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ سُوءُ الْعَمَلِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسُونَ ﴿۵﴾

همان کسانی‌اند که عذاب سخت دارند و آنها، خودشان، در دنیای دیگر زیانکاران‌اند. (۵)

أُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ سُوءُ الْعَمَلِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسُونَ

أُولَئِكَ: مبتدأ - الَّذِينَ: خبر - هُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - سُوءُ: مبتدأ مؤخر

آنان کسانی هستند که عذاب بدی و سختی در دنیا دارند چون قتل روز بدر و در آخرت نیز از زیانکارترین مردمان جهان می‌باشند و از این دنیا به آن دنیا دست خالی می‌روند و در آتش دوزخ گرفتار می‌آیند.

وَأَنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿۶﴾

قرآن عظیم از جانب خدای دانا و حکیم به وحی بر تو القا می‌شود. (۶)

وَأَنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ

تو ای محمد ﷺ کسی هستی که قرآن از نزد خداوند حکیم در گرداندن امور آفریدگان و آگاه و دانا به سعادت و شقاوت بندگان، بر دل تو تلقین کرده می‌شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از فاطمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پینمبر خدا ﷺ به گوشم گفتند که: «جبرئیل هر سال قرآن را برابیم یک بار تکرار می‌کرد ولی امسال دوبار تکرار کرد، و فکر نمی‌کنم جز اینکه اجلم رسیده است سبب دیگری داشته باشد».

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَمَاتِكُمْ مِنْهَا خَيْرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾
چون موسی به خانواده خود گفت: من آتشی می بینم بزودی خبری از آن برای شما می آورم یا شعله ای از آتش گرفته می آرم. شاید گرم شوید. (۷)

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا

ی: اسم آن - آنَسْتُ: دیده ام، فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبر آن
آن هنگام که موسی بن عمران علیه السلام به کسانی که همراه او بودند در رفتن از مدین به سوی مصر راه را گم کرده و احتیاج به آتش پیدا کرده و سرگردان شده بودند، گفت: بدرستی که من آتشی افروخته دیده ام.

سَمَاتِكُمْ مِنْهَا خَيْرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

کم: اسم لعل - تَصْطَلُونَ: خود را با آن آتش گرم کنید، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل
زود باشد که از آن آتش خبری بیاورم و برای شما شعله ای از آن آتش بگیرم شاید که شما به وسیله آن خویش را گرم کنید.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُورٌ أَنْ يُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسَبَّحَ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾

و چون به آتش رسیدند آده شد که هر که در این آتش است و هر که اطراف آنست مبارک باد و پروردگار جهانیان منزه است. (۸)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُورٌ أَنْ يُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا

فَلَمَّا: مفعول فیه - جَاءَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو)

پس آن هنگام که موسی به نزدیک آن آتش آمد نوری دید بی احتراق افروخته که آثار قدرتش از درخت سبز در آتش جلوه گر است. موسی چون آنجا رسید ندا کرده شد یا برکت است آن کسی که در آتش جلوه گر است و مبارک است کسی که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام و هر که در اطراف آتش است از ملائکه.

وَسَبَّحَ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ

سَبَّحَنَ: مفعول مطلق

و پاک است خدای تعالی پروردگار جهانیان از اینکه مفید به مکان و زمان باشد چون موسی آن ندا را شنید گفت چه کسی است که ندا می کند؟ باز آمد که:

يَكْمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

ای موسی! مطلب اینست که من خدای نیرومند فرزانه ام. (۹)

يَكْمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

يَلْمُوسَىٰ: منادا- ه: اسم ان- انا، مبتدا- لفظ الله: خبر، جمله اسمیه مبتدا و خبر ان، ای موسی! آنکه با تو سخن گفت بدیستی که او من هستم پروردگار جهانیان توانا و غالب و قاهر و آگاه و حکم کننده.

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَّى يُعَقِّبُ يَمْوَسِي لَّا يَخْفَ إِيَّيْ لَا يَخْفَ لَدَى الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾

عصای خویش بیفکن، و چون آن را دید که می جنبد و گویی ماری است گریزان، روی برگردانید و باز پس ننگریست، ای موسی! بیم مدار که پیغمبران در پیشگاه من بیم ندارند. (۱۰)

وَأَلْقِ عَصَاكَ

ألقي: فعل امر- فاعل (انت)- عَصَاكَ مفعول به- ك: مضاف الیه.

به موسی گفت عصای خود را بیفکن، پس موسی عصایش را از دست خود بیفکند فی الحال ماری شد و شروع به رفتن کرد.

مولانا گفت:

چوب خشک جسم ما را گو به مانند عصاست	در کف موسی عشقش معجز ثعبان کنیم
گر عجبهای جهان حیران شود در منا رواست	کاین چنین فرعون را ما موسی عمران کنیم
نیمه ای گفتیم و باقی نیمکاران بپورند	با برای روز پنهان نیمه را پنهان کنیم

فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَّى يُعَقِّبُ رَأَاهَا: فعل ماضی، هاء- مفعول به- فاعل (هو)

پس آن زمان که موسی دید که عصا حرکت می کند و به اضطراب به هر طرفی می رود گویا که ماری است چابک و تیزرو. چون موسی آن حال را دید روی برگردانید به جهت ترس از آن و به پشت سر خود تنگریست. ندا رسید که:

يَمْوَسِي لَّا يَخْفَ

يَلْمُوسَى: منادا- لَا يَخْفَ: فعل مضارع منجزوم- فاعل (انت)

ای موسی از هیچ چیزی غیر از من ترس.

إِيَّيْ لَا يَخْفَ لَدَى الْمُرْسَلُونَ

ی اسم ان- لَا يَخْفَ: فعل مضارع- لَدَى: مفعول فیه- ی: مضاف الیه- الْمُرْسَلُونَ: فاعل، جمله فعلیه خبر ان.

بدرستی که در نزد من برای پیغمبران عاقبت بدی نیست و باید ستمکاران بترستند نه شما فرستاده شدگان.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حَسَنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱﴾

و اما کسی که ستم کرده سپس از پی بدی نیکی نماید یقیناً من آمرزگار و رحیمم. (۱۱)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حَسَنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي عَفُورٌ رَحِيمٌ

ی: اسم ان - عَفُورٌ: خبر ان - رَحِيمٌ: خبر دوم ان

و لیکن کسی که از میان ستمگران نیکی بجای آورد و از گناه خود توبه کند بدرستی که من آمرزنده توبه گناه کاران هستم و برایشان رحیم و مهربان هستم.

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِّنْ عَيْرِ سُورٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا

فَسِيفِينَ ﴿۱۲﴾

و دست را به گریبان کن که سفید، بدون علت، در آید (اینها) از جمله نه معجزه به سوی فرعون و قوم اوست که آنها گروهی عصیان پیشه اند. (۱۲)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِّنْ عَيْرِ سُورٍ

وَأَدْخِلْ: فعل امر - فاعل (انت) - يَدَكَ: مفعول به - ك: مضاف الیه.

و ای موسی دست خود را به گریبان خویش فرو بر تا دست سفید در خشنده و نورانی مبرا از مرض بیرون آید پس موسی الطَّلَا دست در گریبان برد در خشان و نورانی بیرون آورد پس تبار سید ای موسی این دو آیت ظاهر کن.

ای دست تو منور چون موسی پیغمبر. خواهی که دست موسی در آمتین نباشد.

فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ

پس ای موسی بیان کن که معجزات تو تنها عصا و يد بیضاء (دست سفید) نیست بلکه این دو معجزه از جمله نه معجزه ای است که تو آنها را به فرعون و قوم ایشان نشان خواهی داد.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيفِينَ

هم: اسم ان - (و) اسم کان - قَوْمًا: خبر کان - جمله كانوا قوما، خبر ان

بدرستی که ایشان گروهی بیرون رفتگان از فرمان الهی و واقعا طغیانگر و فاسق هستند.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مَبْصُرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾

و چون آیه های هویذای ما سریشان آمد گفتند این جادویی آشکار است. (۱۳)

فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مَبْصُرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ

جَاءَهُمْ مَاضِي - هم؛ مفعول به - **ءَايْتُنَا**؛ فاعل - (نا) مضاف الیه - **مُجِيزَةً**؛ حال - **هَذَا**؛ مبتدا - **سِحْرٍ**؛
خبر

پس آن هنگام که به فرعون و قوم او دلایل قدرت ما و دلیل های رسالت موسی روشن و هویدا گشت
فرعونیان گفتند این جادوی روشن است یعنی همه کس داند که این سحر و جادوی بیش نیست:

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۴﴾

از روی ستم و عصبان منکر آن شدند اما ضمیرهایشان بدان یقین داشت، بنگر عاقبت تباہکاران
چسان بود؟ (۱۴)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا

أَسْتَيْقَنَتْهَا؛ فعل ماضی - ها؛ مفعول به - **أَنفُسُهُمْ**؛ فاعل - **ظُلْمًا**؛ مفعول لاجله

و آن ستمگران انکار کردند هر چند که در دل بدان یقین حاصل کرده بودند و بدان اعتماد و اطمینان
داشتند که این آیت ها و معجزه ها از جانب خدای تعالی است و سحر و جادو نیست منتها از روی ظلم
و سرکشی و تکبر آن را انکار می کردند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

كَيْفَ خبر کان - **عَاقِبَةُ**؛ اسم کان

پس بینی که عاقبت ستمگران چگونه بود که در دنیا به آب غرق شدند و در آخرت در آتش جهنم
خواهند سوخت. بیت:

همه حال مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵﴾

داود و سلیمان را دانشی دادیم و گفتند: سپاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خویش
برتری داد. (۱۵)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا

ءَايْتُنَا؛ فعل ماضی - (نا) فاعل - **دَاوُدَ**؛ مفعول به

داود **الطَّيِّبُ** از بنی اسرائیل بود از فرزندان یهودا بن یعقوب، و دوران ملک وی بعد از ملک طالوت بوده
و بنی اسرائیل همه تابع و پیرو وی گردیدند و فرمانروایی بر روی راست گشت، اینست که رب العالمین
گفت: «آتینا داود و سلیمان علماً»، می گوید: پدرش که ما به داود و به پسرش سلیمان علم از احکام
شرایع دادیم.

وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

الْحَمْدُ، مبتدا - لِلهِ: جار و مجرور خیر - فَضَّلْنَا: فعل ماضی - (نا) مفعول به - فاعل (هو) داود و پسرش سلیمان گفتند: سپاس و ستایش مر خدایی راست که بوسیله علم و دانش ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داده است.

وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْثِنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُ
الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾

و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! ما زبان پرندگان آموخته‌ایم و همه چیزمان داده‌اند که این برتری آشکاری است. (۱۶)

وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْثِنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
وَوَرِثَ: فعل ماضی - سُلَيْمَنُ: فاعل - دَاوُدُ: مفعول به

و سلیمان از داود میراث گرفت علم یا نبوت را بعضی‌ها هم گفته‌اند ملک را، او در ملک راندن به میراث نشست و خلق را به الله دعوت کرد.

و سلیمان گفت: ای مردمان! ما آموخته شدیم به فهم زبان مرغان. آورده‌اند که روزی بلبلی دید بر شاخه نشسته سر و دم می‌جنبانید و صدائی می‌کرد گفت: آیا می‌دانید که این بلبل چه می‌گوید؟ گفتند: الله و رسوله داناست. سلیمان گفت بلبل می‌گوید: که من امروز نیم خرما خورده‌ام و همچنین دیگر پرندگان به زبان حال خود گویند. سلیمان فرمود: به ما همه چیزهایی که برای تشکیل حکومت اسلامی لازم باشد داده شده است.

إِنَّ هَذَا لَهُ الْفَضْلُ الْمُبِينُ

هَذَا: اسم ان - ل: مزحلقه - هو: ضمیر فصل - الْفَضْلُ: خیر ان.

بدرستی که این عطا و بخشش آشکاری است و برای کسی پوشیده نیست و باید شکرگزار آن بود. آورده‌اند که سلیمان تختی داشت که هیچیک از پادشاهان عالم آن چنین نداشت. گویند: از جمله چیزها که صخر جنی برای سلیمان فراهم آورد تخت او بود.

سلیمان به او دستور داده بود آن را بسازد تا برای قضاوت بر آن بنشیند و فرمان داده بود آن را بسیار بدیع و هول انگیز بسازد. صخر آن تخت را چهار درخت خرماي زرین از هر سوی آن نهاد که شاخه‌هایی از یاقوت سرخ و زبرجد سبز داشت. بر سر دو درخت خرما و طاووس زرین بود و بر سر دو درخت دیگر دو عقاب زرین که هر یک روبروی دیگری بود، بر دو پهلوی تخت دو شیر زرین بود که بر سر هر یک ستونی از زمرد سبز قرار داشت، گویند چون سلیمان می‌خواست بر آن تخت سوار شود هر دو گام خود را بر پله نخستین می‌نهاد و ناگاه تخت همچون سنگ آسیا بحرکت درمی‌آمد و طاووسها و عقابها بالهای خود را می‌گشودند، هر دو شیر دستهای خود را باز می‌کردند و با دم خویش

بزمین می‌زدند و در هر پله که سلیمان بالا می‌رفت این کار تکرار می‌شد. چون سلیمان در گذشت بخت‌النصر به بیت‌المقدس آمد آن تخت را با خود به انطاکیه برد و چون خواست بر تخت بالا رود چون نمی‌دانست چگونه استفاده کند همینکه پای بر پله نخستین نهاد دست شیر بالا آمد و ضربه سختی به او زد چنانکه استخوانهای او شکست، آن تخت همچنان در انطاکیه باقی ماند تا آنکه پادشاهی از شام که نامش کداس بود آن تخت را به بیت‌المقدس برگرداند هیچیک از پادشاهان نتوانست بر آن بالا رود، تاچار تخت را زیر صخره بیت‌المقدس نهادند و از نظر پنهان شد و هیچکس ندانست کجاست و خیری از آن نیافت و خداوند متعال به صواب دانایان است.

وَحَيْثَ لَسَيْتُمْ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّلِيرِ فَهُمْ يُوْرَعُونَ ﴿١٧﴾
و سپاهیان سلیمان از جن و انس و پرنده فراهم شده به نظم آمدند. (۱۷)

وَحَيْثَ لَسَيْتُمْ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّلِيرِ فَهُمْ يُوْرَعُونَ
وَحَيْثَ: فعل ماضی، مجهول - جُنُودُهُ: نایب فاعل

و برای سلیمان الطَّلِيرِ لشکرهای او از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند، آنقدر زیاد بودند که باید توقف می‌کردند تا به هم ملحق شوند.
در غزلیات مولانا آمده است که:

دگر باره بشویدم، بدان سام، به جان تو که هر بندی که بر بندی، بدرانم، به جان تو
من آن دیوانه‌ی بندم که دیوان را همی بندم زبان مرغ می‌دانم، سلیمانم، به جان تو
سخن با عشق می‌گویم که او شیر و من آهویم چه آهوی که شیران را نگهبانم، به جان تو

حَقَّ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ بِأَيْهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحِطُّ بِكُمْ
سَلِيمُنْ وَجُنُودُهُ وَهَرَّ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

تا چون به وادی مورچه رسیدند مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به مسکنهای خویش در آید تا سلیمان و سپاهیانش بغفلت، شما را پایمال نکنند. (۱۸)

حَقَّ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ

اکثر مفسران بر آنند که وادی نمل در سرزمین شام است و گفته‌اند وادی سدیر است. چنانکه گویند: وادی است از وادی‌های طائف، و معنی وادی النمل - یعنی مکانی است که مورچه‌ها در آنجا فراوان بودند. می‌گوید:

همان لشکر سلیمان از جن و انس و مرغان حرکت کردند تا به دره‌ی مورچگان رسیدند.

قَالَتْ نَمَلَةٌ بِأَيْهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ

قَالَتْ: فعل ماضی - نَمَلَةٌ: فاعل - ای: منادا - اَلتَّمَلُّ: عطف بیان
مهتر مورچگان آن وادی که مندره یا طابخیه یا جر می نامیده می شد گفت ای مورچگان! به مسکن های
خود در آئید.

لَا يَحْطِئَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَيَجُودُهُ.

لَا يَحْطِئَنَّكُمْ: شما را لگد مال نکنند، مضارع - (ن) تاکید - کم: مفعول به - سُلَيْمَانُ: فاعل
تا شما را سلیمان ^{القیلا} و لشکریانش در هم تشکنند و لگد مال و پایمال نکنند.

وَهُزُّ لَا يَشْعُرُونَ

وَهُزُّ: مبتدا - لَا يَشْعُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

سلیمان و لشکریانش نمی دانند که شما را پایمال می سازند گفته اند که باد این سخن را از سه میل راه به
گوش سلیمان رسانید.

فَبَسَمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ بِنِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى
وَالِدَيَّْ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۹﴾
لبخندی زد و از گفتار او خندان شد و گفت: پروردگارا! مرا وادار کن تا نعمتی را که به من و پدر و
مادرم مرحمت فرموده ای سپاس دارم و عملی شایسته کنم که آن را پسند کنی و مرا برحمت خویش
بصفت بندگان شایسته ات در آر. (۱۹)

فَبَسَمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ بِنِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى
وَالِدَيَّْ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

در این آیه کریمه «رب اوزعنی ...» مصدر جانشین فعل امر در معنای دعاء آمده است، می گوید:
سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و در حالیکه از گفتار آن مورچه متعجب بود خندید و گفت:
پروردگارا! چنان کن که پیوسته نعمتهای شما را سپاس دارم آن نعمتهایی را که به پدر و مادرم ارزانی
داشته ای و به من توفیق عطا فرما تا کارهای شایسته انجام دهم و مرا در پرتو رحمت خود از بندگان
شایسته و از صالحین قرار بده. گویند، مردم هم همراه سلیمان فرو آمدند، سلیمان گفت: آیا می دانید این
سیاهبها چیست؟ نوعی از آفریدگانند که به آن مورچه می گویند، آنگاه سخن آن مورچه را برای آنان
گفت و خود سجده کرد و سپاهیان همگی سجده کردند برای سپاسگزاری از خداوند متعال.
مورچگان گروه گروه وارد لانه های خود می شدند و همان مورچه بانگ برداشته بود بشتاب بشتاب
که سواران هم اکنون می رسند، سلیمان آن مورچه را صدا کرد و انگشتی خود را به او نشان داد
مورچه با فروتنی به حضورش آمد و برابر او ایستاده و گفت ای پیامبر خدا! هر فرمان که می خواهی
به من بده، گفت: پیش از آنکه نزد تو برسم چه سخنی گفتی؟ گفت ای پیامبر خدا! من تو را همراه

لشکر و همراہانت دیدم و به مورچگان گفتم وارد لانه‌هایشان شوند تا لشکرت آنان را پایمال نکند، سلیمان به او گفت شمار شما چند است؟ چه می‌خورید و چه می‌آشامید؟ گفت ای پیامبر خدا اگر به دیوان و شیاطین دستور دهمی که همه ما را پیش تو بیاورند از آن ناتوان خواهند بود، بر روی زمین هیچ وادی و کوه و جنگلی نیست که در آن و اطراف آن همچون کسانی که در سلطه تو هستند گروه‌های مورچگان زندگی نکنند. روزی پروردگار خود را می‌خوریم و سپاسگزار اوئیم.

حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخره‌ی صفا

سلیمان به آن مورچه دستور داد مورچگان را از مقابل او بگذرانند، او چنان کرد و مورچگان گروه گروه از برابر سلیمان عبور کردند و به زبانهای مختلف خود به سلیمان سلام دادند و او به آنان می‌نگریست بلکه مورچگان گفت ای پیامبر خدا گروهی از ما در کوه‌ها مسکن دارند و گروهی نزدیک آنها و درختان و کشتزارها لانه دارند، برخی که بال دارند در هوا بند و این نوع همینکه بالهایشان روییده می‌شود و به پرواز در می‌آیند ناپود می‌شوند و پرندگان آنان را شکار می‌کنند، ضمناً مورچه ماده نمی‌میرد تا اینکه چند گروه از او زاینده می‌شوند، و روی زمین هیچ چیز حریص‌تر از مورچه نیست و در تابستان چندان جمع می‌کند که دانه‌اش آندوخته می‌شود. شیخ سعدی گفت:

مورچه گرد آورد تابستانش تا فراغت بود زمستانش

و با وجود آن چون خیلی حریص است سیر نمی‌شود، تسبیح و ستایش او هم این است که از خداوند خود می‌خواهد که روزی را بر خلق خود فراخ نماید.

وَتَقَدَّمَ الظِّيرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهَدَّهْدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾

و جویای مرغان شد و گفت: چرا شانه سر را (هدهد) نمی‌بینم، مگر او از غایبین است؟ (۲۰)

وَتَقَدَّمَ الظِّيرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهَدَّهْدَ

تَقَدَّمَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الظِّيرَ: مفعول به - مَا: مبتدا - لِي: جار و مجرور خبر - لَا أَرَى:

فعل مضارع - فاعل (انا) - الْهَدَّهْدَ: مفعول به

سلیمان مرغان را بازرسی کرد و نگاه کرد و هدهد را در میان آنان ندید و گفت چه شده است که من او را در میان مرغان نمی‌بینم و چشم بروی نمی‌افتد؟

أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ

یا او از غایب شدگان این جمیع است؟

لَاَعْدِيْبُهُ عَذَابًا شَدِيْدًا اَوْ لَا اَذْبَحْنَهُ اَوْ لِيَاْتِيَنِي بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ ﴿٢١﴾

وی را عذاب می‌کنم، عذابی سخت یا سرش را می‌برم یا دلیلی روشن پیش من آرد. (۲۱)

لَاَعْدِيْبُهُ عَذَابًا شَدِيْدًا اَوْ لَا اَذْبَحْنَهُ اَوْ لِيَاْتِيَنِي بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ

لَأَعَذِّبَنَّهٗ: فعل مضارع - (ن) تأکید - ه: مفعول به - فاعل (انا)

هر آینه او را (هدهد) به جهت ادب کردن از روی مصلحت به عذاب جدایی می افکنم یا او را در قفس محبوس می کنم و یا او را از خدمت خود برانم یا او را برای عبرت دیگران بکشم یا اینکه برای من دلیلی روشن و قانع کننده که سبب غیبت او باشد بیاورد که علت غیبت او چه بوده است:

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطْ بِهِ وَحِثُّكَ مِنْ سَيِّئِ بَنِي يَعْقِبِ ۝۲۲

کمی بعد شانه سر (هدهد) بیامد و گفت: چیزی دیده ام که ندیده ای و برای تو از سبب خبری درست آورده ام. (۲۲)

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطْ بِهِ وَحِثُّكَ مِنْ سَيِّئِ بَنِي يَعْقِبِ

أَحَطْتُ: احاطه پیدا کردم، فعل ماضی - (ت) فاعل

خیلی وقت نگذشت و چندان طولی نکشید که شانه سر (هدهد) برگشت و گفت احاطه پیدا کرده ام و مطلع شده ام که تو ای سلیمان از آن آگاه نیستی من برای تو از سرزمین سبا یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده ام. سلیمان گفت:

شاد آمدی، شاد آمدی، جادو و استاد آمدی.

چون هد هد پیامبری، از پیش عنقا آمدی.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ۝۲۳

زنی بدیدم که به آن ها سلطنت می کند و همه چیز دارد و او را تختی بزرگ است. (۲۳)

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ

ی: اسم ان - وَجَدْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - جمله خبر ان.

آن ساعت که سلیمان در سرزمین صنعاء نزول کرد هدهد به سوی هوا پرید تا در عرصه ی دنیا نظاره کند چشمش بر ناحیه سبا افتاد در زمین یمن، چمنزار و درختان و سبزی فراوان دید. در آن نواحی پرید. هدهدی را دید در آن زمین یمن - نام وی عنقیر. و هدهد سلیمان نام وی یعقور بود، آن عنقیر به این یعقور گفت از کجا می آیی و چه می خواهی گفت من از شام می آیم و صاحب من سلیمان بن داود است، پادشاه جن و انس و شیاطین و پرتندگان و وحوش، عنقیر گفت: ملک سلیمان عظیم است اما نه چون بلقیس که همه دیار و نواحی یمن به فرمان اوست. دوازده هزار سرهنگ دارد زیر دست هر سرهنگی صد هزار مبارز. آیا می خواهی که قسمتی از ملک او ببینی؟ یعقور گفت: ترسم که بازگشت من دیر شود و سلیمان بر من خشم گیرد. عنقیر گفت: اگر تو مملکت بلقیس را ببینی و احوال وی بدانی و آنکه چون بازگردی و سلیمان را از آن خبر کنی، او را خوش آید و بر تو خرج نکند. یعقور بر پرید

و بلقیس را و حشم وی را بدید و احوال وی را نیک بدانست. آنکه بازگشت. و نماز دیگر^۱ به سلیمان رسید و سلیمان آن ساعت در حال خواندن نماز ظهر بود در آمد، طلب آب کرد و همد را نیافت که بر آب دلالت می‌کرد و دیگران از جن و انس و شیاطین راه به آب نمی‌بردند. همد دانست که عقوبت در پیش است از آنکه سلیمان را خشمگین دیده به تواضع فرا پیش آمد، در حالیکه همد ترسان و لرزان بود سلیمان گفت: کجا بودی؟ گفت: هر آینه زنی را یافتم که نامش بلقیس است از روی اقتدار به اهل سبا پادشاهی می‌کند و به آن زن هر آنچه که برای پادشاهان بکار آید و لازم باشد داده شده است و آن زن تختی بزرگ دارد همچون تختهای پادشاهان دیگر آورده‌اند که سی گزی یا هفتاد و هفت گز عرض داشت و از جواهر و نقره ساخته شده بود.

وَجَدْتُهُمْ وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

وی را دیدم که با قومش سوای خدا آفتاب را سجده می‌کردند و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و از راه منحرفشان کرده پس آنان هدایت نیافته‌اند. (۲۴)

وَجَدْتُهُمْ وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

وَجَدْتُهُمْ: فعل ماضی - (ت) فاعل - ها، مفعول به

همد گفت: آن زن و قوم او از روی جهل آفتاب را سجده می‌کنند و غیر از الله تعالی می‌پرستند و شیطان بر ایشان کردارهای زشت ایشان را بیاراسته است از جمله پرستش آفتاب و سایر اعمال زشت و ناپسند، پس شیطان ایشان را از راه راست باز داشته است و بر آنان مسلط شده است و به هر کجا خواهد می‌برد و ایشان هدایت نمی‌شوند و راه نمی‌یابند.

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾

تا خدایی را سجده کنند که آنچه را که در آسمانها و زمین است آشکار می‌کند و آنچه را که نهان کنید و آنچه را که عیان می‌کنید می‌داند. (۲۵)

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ

أَلَا: ان لا - حرف ناصبه و حرف نفی يَسْجُدُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

شیطان آنان را از راه بدر برده است تا اینکه خدای تعالی را که توانایی و قدرت بیرون آوردن پوشیده‌ها و نهان‌ها را در آسمانها و زمین دارد سجده نکنند، یعنی قطرات باران از آسمان ظاهر می

^۱ - نماز ظهر

گرداند و نیات را از زمین بعد از مردنشان زنده می‌گرداند و آنچه را که شما آفریدگان در دلها پنهان می‌دارید و آنچه را که آشکارا انجام می‌دهید می‌داند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۲۶﴾

خدای یکتا که خدائی جز او نیست و پروردگار عرش بزرگ است. (۲۶)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

لفظ **اللَّهُ** مبتدا - **لَا**: لای نفی جنس - **إِلَهَ**: اسم لای نفی جنس - خبر لا محذوف است.

نیست خدایی جز پروردگار و آفریننده عرش عظیم یعنی آفریدگار کسی است که آسمانها و زمین و آنچه که در آن هست بیافرید پس عظمت و شوکت بلقیس در مقابل این عظمت الهی چه می‌تواند باشد.

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۲۷﴾

گفت: خواهیم دید آیا راست می‌گویی یا، دروغ گویایی؟ (۲۷)

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

سَنَنْظُرُ: فعل مستقبل - فاعل (نحن)

سلیمان به هدهد گفت: تحقیق می‌کنیم تا ببینیم که راست گفته‌ای یا از جمله دروغ‌گویان هستی؟

أَذْهَبَ بِكَيْبِي هَذَا فَأَلْفِقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾

این نامه مرا ببر و نزد ایشان بيفکن، سپس دور شو بین چه می‌گویند. (۲۸)

أَذْهَبَ بِكَيْبِي هَذَا فَأَلْفِقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ

أَذْهَبَ: فعل امر - فاعل (انت) هَذَا: بدل

سلیمان روی به آصف بن برخیا کرد و گفت برای این زن نامه‌ی ملایمی بنویس آصف صفحه‌ای سلیمان آورد و در آن نوشت: سلیمان گفت: ای هدهد این نوشته مرا ببر پس بيفکن به سوی ایشان سپس از ایشان روی بگردان و به یک گوشه‌ای رو و تفحص کن پس بین که ایشان در جواب نامه چگونه عمل می‌کنند. متن نامه چنین بود: بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان، همانا این نامه از سلیمان است که گفت ای بلقیس! بر من برتری مجوئید و گردن نهادگان پیش من آئید، نامه را مهر نهادند و آن را همراه هدهد و گروهی از پرندگان روانه کرد، آنان به یمن رفتند و به کاخ او وارد شدند و هدهد از روزه‌ای وارد گبندی شد که بلقیس زیر آن خفته بود. بلقیس مهر سلطنتی خود را بر سینه خویش نهاده بود، هدهد نامه سلیمان را روی گلوی بلقیس نهاد و برگشت.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنَّ إِلَهِي إِلِي كَيْبِ كَرِيمٌ ﴿۲۹﴾

[بلقیس] گفت ای بزرگان نامه‌ای گرامی بمن افکنده شده است. (۲۹)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنَّ إِلَهِي إِلِي كَيْبِ كَرِيمٌ

قَالَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل - ای: متادا - ها: تنبیه - الْمَلَأُوا: بدل
 یلقیس گفت: ای بزرگان، ای گروه اشراف! بدرستی که نامه‌ای به سوی من افکنده شده است نوشته‌ای که
 بزرگ و محترم است، نامه‌ای که در برگزیده‌ی پیام نیکو بود و مهر سلیمان در آن حک شده بود.
 چنانچه در خاتم حضرت رسول ﷺ: «لا اله الا الله محمد رسول الله» حک شده بود.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾
 از جانب سلیمان است و آن به نام خدای رحمان و رحیم است. (۳۰)

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ه: اسم آن - مِنْ سُلَيْمَانَ: جار و مجرور خبر آن.

براستی از سوی سلیمان بیغمیر بزرگوار بود، و بدرستی که معنا و مضمون آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم: بنام خداوند بخشنده مهربان

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَىٰ وَاتُوقِ مُسْتَلِيمِينَ ﴿٣١﴾

که بر من تفوق مجوئید و مطیعانه پیش من آئید. (۳۱)

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَىٰ وَاتُوقِ مُسْتَلِيمِينَ

تَعْلَمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

گفت ای یلقیس! برتری مجوئید بر من و پیش من آئید گردن نهادگان و تکبر از گردن بیفکند و مسلمان
 و مؤمن شوید. کافر چون کفر از گردن بیفکند آنگه اسلام را شایسته گردد. و هیچ کافر کفر نیارد مگر
 به کبر.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾

گفت: ای بزرگان! مرا در کارم نظر دهید که من بی حضور شما فیصله ده کاری نبوده مگر این که شما
 در آن حاضر و ناظر بوده‌اید. (۳۲)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي

ای: متادا - الْمَلَأُ: عطف بیان

پس یلقیس بیدار شد نامه را برداشت و مردان سرهنگان و بزرگان قوم خود را فراخواند و به آنان
 گفت: نامه‌ای گرامی به من افکنده شده است، آن را گشود و برایشان خواند و دانست که آن نامه از
 سوی مردی بزرگ، پادشاه بزرگ شام است و دین بنی اسرائیل دارد و تورات خوانده و دعوی
 پیغمبری کند و یاد و مردم و دیو و پری همه او را فرمان برند. ای گروه اشراف! در این کار من رأی خود
 را برابم بگوئید.

مَا كُنْتُمْ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُوا

ت: اسم کان - قاطعة: خیر کان

بلیس گفت: اکنون چه بینید در کار من یعنی چه مصلحت می‌دانید که برای من افتاده است من هرگز بی شما کاری نگزاردم و نمی‌کنم

قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةٍ وَأَوْلَا بِأَسْرِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿۳۳﴾

گفتند: ما نیرومند و جنگ آورانی سخت کوش داریم، و کنار به اراده توست، ببین فرمان تو چیست؟ (۳۳)

قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةٍ وَأَوْلَا بِأَسْرِ شَدِيدٍ

نَحْنُ: مبتدا - أَوْلُوا: خیر

قوم گفتند: ما صاحبان قدرت و صاحبان کارزاریم یعنی برای مقابله کردن و جنگیدن هم قدرت بدنی و هم ساز و برگ جنگی داریم

وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ

و مصلحت کار به فرمان توست و رای رای توست پس ببین و بنگر تا در حق این کار چه فرمان می‌دهی یعنی: در حق مقابله و مصالحه؛

اگر جنگ خواهی تبرد آوریم دل دشمنان را بدرد آوریم
وگر صلح جوئی تو را بنده ایم به تسلیم حکمت سزافکنده ایم

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿۳۴﴾

گفت: پادشاهان وقتی به دهکده‌ای در آیند تپاهش کنند و عزیزانش را ذلیل کنند، کارشان چنین است. (۳۴)

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً

الْمُلُوكَ: اسم ان - إِذَا: مفعول فيه - دَخَلُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - قَرْيَةً: مفعول فيه - أَفْسَدُوهَا: فعل ماضی - (و) فاعل - ها: مفعول به - جمله خیر ان.

بلیس دانست که تصمیم آنان برای جنگ اشتباه است و همانگونه که خداوند می‌فرماید: چنین گفت: همانا چون پادشاهان به دهی در آیند آن را تپاه می‌کنند و عزیزان آن را خوار می‌گردانند.

وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

و چنین خوار و بی‌مقدار می‌گردانند و آن ده را غارت می‌کنند و ساکنان آن را اسیر می‌کنند.

پس آن زمان که بلقیس تمایل آنان را به صلح احساس کرد، به صلح رغبت کرد زیرا که می دانست جنگ عاقبت بدی دارد.

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَوْمِ الرَّجْعِ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾

براستی من هدیه ای سوی آنها می فرستم بینم فرستادگان من چه خبر می آورند. (۳۵)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَوْمِ الرَّجْعِ الْمُرْسَلُونَ

بلقیس گفت: هم اکنون من هدیه ای برای آنان می فرستم و منتظر می مانم تا فرستادگان چگونه بر می گردند بلقیس خواست اینگونه سلیمان را بیازماید و با خود گفت اگر سلیمان طالب دنیا باشد او را با مال راضی می کنیم و آزار او را از خود بر می گردانیم و اگر از پیامبران باشد و به دنیا رغبتی نداشته باشد برای ما کاری جز فرمانبرداری از او نخواهد بود.

اشراف قوم زای او را پذیرفتند: بلقیس فرمان داد هدایایی آماده سازند، هدهد نزد سلیمان برگشت و خبر بلقیس و گفتگوی او را با قوم خود به اطلاع او رساند، گویند بلقیس تاجی زرین گهر نشان و ضد اسب از گزینه ترین اسبهای یمن که بر آنها رویند حریر و دیبای گرانقدر بود و گنجهای زرین فراهم آورد و همه را همراه وزیر خود نزد سلیمان فرستاد، پاسخ نامه سلیمان را هم نوشت.

مولانا گفت:

هدیه بلقیس چیل استر بدست	یار آنها جمله خشت زرد دست
چون یصحرای سلیمانی رسید	فرش آنرا جمله زر پخته دید
بر سر زر تا جهل منزل براند	تا که زر را در نظر آبی نماید
چون گسای هدیه آنجا شد پدید	شرمسارشان همی واپس کشید
گر بفرمایند که واپس برید	هم بفرمان تحفه را باز آورید
خندش آمد چون سلیمان آن بدید	کز شما من کی طلبا کردم ترید
من نمی گویم مرا هدیه دهید	بلکه گفتم لایق هدیه شوید
سوی حق گر راستانه خم شوی	و ارهی از اختران محرم شوی
چون شوی محرم گشایم با توب	تسا بینسی آفتابی نیم شب

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنُ قَالَ أُمِدُّونَنِي بِمَالِ يَمَالِ فَمَا آتَيْنَهُ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَانَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ يَدْتِكُمُ فَرِحُونَ ﴿٣٦﴾
و چون نزد سلیمان شد گفت: مرا بمال مدد می دهید؟ آنچه خدا بمن داده بهتر از آنست که بشما داده است، شما باید که به هدیه خویش خوشدل می شوید. (۳۶)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنُ قَالَ أُمِدُّونَنِي بِمَالِ

فَلَمَّا: مفعول فیه - جَاءَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - سُلَيْمَنُ: مفعول به

گشایی می‌گوید: نامه را به سلیمان دادند، سلیمان روی به وزیر بلقیس کرد و گفت: هدایایی را که آورده‌ای برای ملکه خود بزرگ‌دان و به او بگو: آیا مرا به مال مدد می‌کنید؟

باز گردید ای رسولان خجل	ز شما را دل بمن آرید دل
ای رسولان میترستمتان رسول	رد من بهتر شما را از قبول
پیش بلقیس آنچه دیدید از عجب	باز گوید از بیابان ذهب
تا بداند که به زر طامع نه‌ایم	ما زر از زر آفرین آورده‌ایم
فارغیم از زر که ما بس پرفتم	خاکیان را سر بسر زین کنیم

فَمَا آتَيْنَا اللَّهَ خَيْرًا مِّمَّا آتَيْنَاكُمْ

و حال آنکه آنچه خداوند به من داده است بهتر است از آنچه به شما عنایت فرموده است.

بَلْ أَنْتُمْ مَهْدُتُونَ

بلکه شما به هدیه خودتان خشنود می‌شوید.

أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِخُبْرٍ لَّآ قِيْلَ لَهُمْ بِهَا وَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾

تزد ایشان باز گرد، سپاهیتی بسویشان آریم که تحمل آن نیارند و از آنجا بدلت بیرونشان می‌کنیم که حقیر شوند. (۳۷)

أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِخُبْرٍ لَّآ قِيْلَ لَهُمْ بِهَا وَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ

أَرْجِعْ: فعل امر - فاعل (انت)

پیش ایشان برگرد، البته سوی ایشان خواهم آمد یا لشکرهایی که آنان را یارای مقابله با ایشان نخواهد بود و آنان را خوار و زبون از آنجا بیرون می‌کنیم در حالیکه تحقیر و زبون و خوار شده باشند. گویا سلیمان ^{علیه السلام} خواست با این گفتارش تخت بلقیس را بدون مقابله لشکر بیاورد و او را مطیع و منقاد خود کند.

قَالَ يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِي بِعَرِشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

گفت: ای بزرگان کدامتان پیش از آنکه مطیعانه پیش من آیند تخت وی را برایم می‌آورید؟ (۳۸)

قَالَ يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِي بِعَرِشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ

ای: منادا - ها: تنبیه - الْمَلَأُ: بدل - أَيُّكُمْ: مبتدا - يَأْتِي: فعل مضارع - ي: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر

سلیمان گفت: ای بزرگان قوم! کدامیک از شما تخت بلقیس را می‌آورد پیش از آنکه آنان نزد من بیایند. سلیمان خواست که معجزه‌ای نشان دهد تا دلیلی بر صدق نبوت وی باشد تا بلقیس بداند که آوردن آن تخت از چنان جای استوار محکم یک لحظه جز قدرت الهی و معجزات نبوی نیست.

قَالَ عِصْرِيثٌ مِّنَ لَّيْمِينَ أَنَا مَأْيُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ نَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾
دیوی از جنیان گفت: از آن پیش که از مجلس خویش بر خیزی [تخت را] سوی تو می آورم که بر اینکار توانا و امینم. (۳۹)

قَالَ عِصْرِيثٌ مِّنَ لَّيْمِينَ أَنَا مَأْيُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ نَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ
قَالَ: فعل ماضی - عِصْرِيثٌ: فاعل - أَنَا: مبتدا - مَأْيُكَ: فعل مضارع - كَ: مفعول به - فاعل (انا)، جمله خبر

دیو قوی هیکل از جنیان که نام او دکون یا صخر بود گفت: من پیش از آنکه از جای خود برخیزی یعنی از مجلس حکومت، آن را برای تو می آورم.

وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٤٠﴾

ی: اسم آن - ل: مزحلقه - قوی: خبر آن - آمین: خبر دوم آن
هر آینه بر آوردن آن توانا و امینم یعنی در آن خیانت نمی کنم و امانت بتو رسانم سلیمان گفت زودتر از این می خواهم که به من بیاورید.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا مَأْيُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي

عَنِّي كَرِيمٌ ﴿٤١﴾

آنکه دانشی از کتاب [نهان] نزد وی بود گفت: من آن را، پیش از آنکه چشم بهم بزنی نزد تو می آورم و چون تخت را نزد خویش استقرار یافته دید گفت: این کرم پروردگار من است تا ببازماید که آیا سپاس می دارم یا کفران می کنم، هر که سپاس دارد، برای خویش می دارد و هر که کفران کند پروردگارم بی نیاز و کریم است. (۴۰)

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا مَأْيُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ

عِنْدَهُ: مفعول فیه - ه: مضاف الیه، خبر مقدم - عِلْمٌ: مبتدا مؤخر

کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت من آورنده آنم پیش از آنکه نظر تو به سوی تو برگردد یعنی در یک چشم بهم زدن من پیش تو تخت را حاضر گردانم سلیمان او را دستوری داد بسجده افتاد و گفت یا حی یا قیوم، بیشتر مفسران بر آنند که اسم این کسی که بهره ای از علم کتاب الهی داشت، آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان عليه السلام سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می دانست. این کثیر از زهری نقل می کند که آصف برخیا گفت: ای پروردگار ما و ای پروردگار همه چیز و کس، تو خدای یگانه ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور، پس در دم تخت بلقیس رو

به روی وی حاضر آورده شد. و به قولی: آنکسی که نزدش علم الهی است خود حضرت سلیمان علیه السلام است.

مولانا گفت:

پس سلیمان گفت با لشکر عیان	تخت او را حاضر آرید این زمان
گفت عفریتی که تختش را بفین	حاضر آرم تا تو ز این مجلس شدن
گفت آصف من باسم اعظمش	حاضر آرم پیش تو در یکدمش
گرچه عفریت او ستاد سحر بود	لیک آن از نفع آصف رو نمود
حاضر آمد تخت بلقیس آن زمان	لیک ز آصف نه از فن عفریتان
گفت خصله بر این و صد چنین	که بدیدستم زرب العالمین

فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ، قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي

رَأَاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو) - هَذَا: مبتدا - رَبِّي: خبر
پس آن هنگام که دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بر زمین فرو رفت و بیک طرفه العین پیش سلیمان از زمین بر آمد سلیمان گفت که این کرامت از فضل پروردگار من است.

لَيْسَ لِي بِأَنْ شَكَرْتُمْ أَكْفَرُ

تا مرا نیاز ماید که آیا شکر نعمت او را بجای می آورم یا ناسیاسی می کنم.

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

مَنْ: مبتدای جازم - شَكَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر
هر کس که سپاسگزاری کند تنها بر نفس خود سپاس می دارد چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آن است.

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ

رَبِّي: اسم ان - غَنِيٌّ: خبر ان - كَرِيمٌ: خبر دوم ان
و هر که کفران ورزد پس بدرستی که پروردگار من از شکرگزاری و ناسیاسی مردمان بی نیاز است و این نیاز بر خود مخلوق است زیرا که خدای تعالی بر مستحقان و شایستگان کرم کننده و بخشنده است.

قَالَ تَكْرُؤًا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَمْتَدُّ مِنْ آلِ بْنِ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

سلیمان علیه السلام گفت: تختش را برای او نانشناس کنید، تا بینیم آیا [به شناختن آن] راه می یابند یا از آنکسان است که راه نمی یابند. (۴۱)

قَالَ تَكْرُؤًا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَنْتَهْدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَسْتَلِدُونَ

تَكْرُؤًا: فعل امر - (و) فاعل - عَرْشَهَا: مفعول به

سلیمان الطیلاً گفت که تخت او را تغییر دهید بطریقی که از بهترین به بدترین برسانید و مقدم را موخر سازید یا جوهرش را تبدیل کنید سبز را بجای سرخ و سفید را بجای زرد قرار دهید تا بنگریم که بعد از سؤال کردن از او آیا تخت خود را می شناسد یا آنکه نمی شناسد و جزو کسانی است که راه نمی یابند؟

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْتَبِينَ ﴿۴۲﴾

و چون پیامد بدو گفتند آیا تخت تو چنین است گفت: گویا همین است، از این پیش ما برادانتش داده اند و مطیع بوده ایم. (۴۲)

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ

پس آن زمان که بلقیس به نزد سلیمان الطیلاً آمد و تخت خود را که در پیش تخت سلیمان الطیلاً نهاده شده مشاهده کرد به او گفته شد آیا تخت تو این چنین است؟

قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ

بلقیس گفت: گویا که این آنست از روی احتمال گفت که این همان تخت خودش باشد.

گفته اند بلقیس آن هنگام که به آدیشان و جن و پرتندگان و جانوران وحشی و دیگر جانوران نگرست که همگان ایستاده اند و به یکدیگر زبانی نمی رسانند، چون نزدیک به کاشی که از تیشه ساخته شده بود رسید ناگاه تخت خویش را در آن دید و شگفت کرد و به او گفتند: آیا این تخت توست؟ گفت: گویی همان است و دانست که آن است و آن کار نمونه ای از قدرت پیامبران است.

وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْتَبِينَ

(نا) اسم کان - مُسْتَبِينَ: خیر کان

و ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت داده اند سلیمان الطیلاً گفت ما پیش از معجزه حکم او را از جمله کردن نهادگان بودیم.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۴۳﴾

و [خدایش] از آنچه سوای خدا می پرستید او را باز داشت که وی از گروه کافران بود. (۴۳)

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

و خدای تعالی بلقیس را به مدد توفیق باز داشت از آن چیزی که آن را بجز خدای تعالی می پرستیدند یعنی آفتاب را کسائی در دنیا به داستان خود می گویند. بلقیس به سلیمان علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! بر روی انگشتر تو چه نوشته شده است؟ گفت: لا اله الا الله محمد رسول الله، بلقیس گفت محمد کیست؟ سلیمان علیه السلام گفت: پیامبری که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و بلقیس به محمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آورد. سلیمان سپس به بلقیس گفت آیا دوست نداری که به سرزمین خود و آنچه در آن بودی برگردی؟ گفت نه که می خواهم همراه تو و همچون یکی از همسرانت باشم و سلیمان علیه السلام یا او ازدواج کرد.

إِنهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ

بدرستی که بلقیس قبل از اینکه ایمان بیاورد از گروه کافران و ناکر و بدگان بود. این آیه نیز ادامه ی سخن سلیمان علیه السلام یا از کلام خدای سبحان است.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ

قَوَارِيرٍ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۴﴾

به بلقیس گفتند: بساخت قصر در آی و چون آن را دیدند پنداشت آبی عمیق است و ساق های خویش بریان کرد. سلیمان گفت: این قصری صیقلی و صاف از شیشه است گفت: پرورد گارا! من بخویش سم کرده ام اینک چون سلیمان علیه السلام مطیع پرورد گار جهانیان می شوم. (۴۴)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ

به بلقیس گفته شد: داخل کاخ عظیم سلیمان شو.

فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا

رَأَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - (هی) فاعل

چون بلقیس نزدیک آن کاخ که از شیشه ساخته شده بود رسید پنداشت اشخر آب است ساقهای پای خود را برهنه کرد. سلیمان علیه السلام به او گفت: کاخ ساخته شده از شیشه است. بلقیس از حیا و آزرم شرمزده شده و سلیمان علیه السلام جامه بر ساق افکند.

قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرٍ

ه: اسم آن - صَرْحٌ: خبر آن.

سلیمان علیه السلام گفت: ای بلقیس جامه بر مکنش بدرستی که آنچه تو آب می پنداری شیشه صاف است و حیاط قصر از آن ساخته شده است.

قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بلقیس گفت: پروردگارا! براستی من بر خود ستم کرده‌ام به پرستش آفتاب و اکنون به سلیمان علیه السلام آوردم و تسلیم او شدم که خدای تعالی پروردگار جهانیان است. اما آیا این که حضرت سلیمان علیه السلام با بلقیس ازدواج کرده درست است یا نه دقیقاً معلوم نیست. چون سخن ازدواج ایشان از اخبار اهل کتاب می‌باشد نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب.

مولانا گفت:

خیز بلقیسیا که بازاریست تیز	ز این خمیسان کساد افکن گریز
خیز بلقیسیا کنون با اختیار	پیش از آنکه مرگ آرد گیر و دار
خیز بلقیسیا بیای باری بین	ملکت شاهان و سلطانان دین
طوف میکن بر فلک بی پرو و بال	همچو خورشید و چو بدر و چون هلال
هم تو شاه و هم تو لشکر هم تو تخت	هم تو نیکو بخت باشی هم تو بخت
تو ز خود کسی گم شوی ای خوش خصال	چونک عین تو ترا شد ملک و مال

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿۴۵﴾
و به ثمودیان برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید، آن وقت دو گروه شدند که
مخاصمه می کردند. (۴۵)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ
أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - أَخَاهُمْ: مفعول به - صَالِحًا: عطف بیان

ای محمد صلی الله علیه و آله به یاد آور هر آینه ما به سوی قبیله ثمود برادر ایشان صالح پیغمبر را فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید پس ناگاه ایشان دو فرقه شدند یکی مؤمن و دیگری کافر. و به جنگ و خصومت یکدیگر در آمدند و با یکدیگر به خصامه برخاستند که در سوره‌های قبل ذکر آن رفت.

قَالَ يَنْقُورِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۴۶﴾

گفت: ای قوم! چرا شتاب دارید حادثه بد پیش از حادثه خوب وقوع یابد، چرا از خدای یکتا آمرزش نمی‌خواهید شاید رحمتان کنند. (۴۶)

قَالَ يَنْقُورِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ

تَسْتَعْجِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - بِالسَّيِّئَةِ: جار و مجرور - قَبْلَ: مفعول فیه

صالح گفت: ای قوم! چرا به نزول عذاب عجله می‌کنید؟ پیش از توبه گفته‌اند یعنی قوم صالح گفتند که چون عذاب ببینیم آنگاه توبه کنیم و به صالح می‌گرویم صالح فرمود:

لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

کم: اسم لعل - تَرَحُّوْتٌ: فعل مضارع مجهول - (و) تائب فاعل، جمله خبر لعل
چرا استغفار نمی کنید و بوسیله ایمان و توبه و بازگشت از گناه از خدای تعالی آمرزش نمی طلبید. شاید
که رحم کرده شوید و عذاب از شما برداشته شود.

قَالُوا أَطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَّيَّرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْكُونُونَ ﴿۴۷﴾
گفتند ما به تو و پیروانت فال بد زده ایم گفت: سرنوشت شما نزد خداست بلکه شما گروهی فتنه
زده اید. (۴۷)

قَالُوا أَطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ

أَطَّيَّرْنَا: به فال بد گرفتیم، فعل ماضی - (نا) فاعل

گفتند به تو فال بد گرفتیم و به هر که از مؤمنان با توست فال بد می گیریم. این همه به سبب بدی
شماست زیرا که با آغاز دعوت تو این همه شدائد و سختیها به ما روی آورده است.

قَالَ طَّيَّرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْكُونُونَ

قَالَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - طَّيَّرَكُمْ مبتدا - عِنْدَ: مفعول فیه، خبر

صالح گفت شما خیر و شر را از سوی خدای تعالی می بینید و این بدانقالبی به خاطر اعمال بد شماست که
به شما روی آورده است و از جانب پروردگار جهانیان بر سرتان می ریزد بلکه باید بدانید که شما با
این بدیها و محنتها مورد آزمایش قرار می گیرید.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۴۸﴾

در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند. (۴۸)

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

فِي الْمَدِينَةِ: جار و مجرور خبر کان - تِسْعَةُ: اسم کان

این قصه در سوره های قبل مکرراً بیان شد. می گویند:

در شهری که صالح زندگی می کرد یعنی سرزمین حجرانه نضر از اشراف قوم و اشرار ایشان بودند از
جمله قنذار بن سلف و مبصدق بن دهر اینها کسانی بودند که نافرمانی را پی کرده بودند و به
تباہکاری های خود ادامه می دادند و به اصلاح جامعه خود نمی پرداختند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا
لَصَادِقُونَ ﴿۴۹﴾

گفتند: بخدا هم قسم شوید که شبانه او را با کسانی که او را با کسانش از میان برداریم آنگاه بخونخواه وی (ولی) گوئیم
ما هنگام هلاک کسان حاضر نبوده ایم و ما راست گوئیم. (۴۹)

قَالُوا قَتَّاسُمَا بِاللَّهِ لَنُنَبِّئَنَّكَ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَنقُوَنَّ لَوْلِيَيْهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

نا (اسم ان) - ل: مزحلقه - صادقون: خیران.

این قوم که دین و روش صالح بر آنان عرصه را تنگ کرده بود به یکدیگر گفتند در حالیکه به خدای تعالی سوگند خورده بودند ما هر آینه بر صالح و کسان وی شبیخون می‌زنیم و او را می‌کشیم آن هنگام که از ما بپرسند که صالح را که کشته است گوئیم که ما در کشتن صالح و خانواده‌ی وی هیچ نقشی نداشته‌ایم و بی‌خبران‌ایم و آنچه که می‌گوئیم راست و درست است.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۰﴾

نیرنگی کردند و ما نیز در آن حال که غافل بودند تدبیری کردیم. (۵۰)

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

مَكْرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - مَكْرًا: مفعول مطلق

و ایشان یعنی آن قوم مکر کردند چه مکر کردنی در این که صالح را بکشیم و به اولیای دم او بگوئیم که ما نکشته‌ایم و از این کار بی‌خبران‌ایم و ما جزای مکر ایشان را دادیم و به ایشان عذاب سختی فرستادیم و هلاکشان کردیم در حالیکه ایشان آگاه نبودند و نمی‌دانستند. قبلاً هم گفته شد. آورده‌اند که صالح مسجدی در غاری داشت و شبها در آنجا نماز می‌گزارد ایشان نه تن بودند که گفتند وعده‌ی عذاب ما بعد از سه روز دیگر است بیش از آنکه عذاب بیاید کار صالح را یکسره کنیم پس اول شب در آن غار رفته و در کمین نشستند تا هرگاه که صالح بیاید او را بکشند ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را ببوشید و در داخل غار هلاک شدند و بقیه‌ی کافران به ضیحه جبرئیل و زلزله و صاعقه بمزدند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمُ أَجْمَعِينَ ﴿۵۱﴾

بنگر عاقبت نیرنگشان چسان بود که ما همگی‌شان را با قومشان هلاک کردیم. (۵۱)

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ

فَانظُرْ: فعل امر - فاعل (انت) - كَيْفَ: خبر كان - عَاقِبَةُ: اسم كان

بنگر که سرانجام توطئه و مکر ایشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی نابود کردیم. به جهت مکرشان هر چند آن نه تن از سران قوم در وقت کشتن ناقه همراه نبودند ولی با جرمشان موافق بودند، پس همگی را نابود کردیم و به هلاکت رساندیم.

أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمُ أَجْمَعِينَ

(نا) اسم ان - دَمَرْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به، خیران.

و بنگر که ما این نه تن را در غار چگونه هلاک کردیم و بقیه کافران را با صیحه جبرئیل الظلال و زلزله و صاعقه چگونه به هلاکت رساندیم.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۵۲﴾

اینک خانه هایشان برای آن ستم که می کرده اند خالی مانده که در این برای گروهی که بدانند عبرتی هست. (۵۲)

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا

فَتِلْكَ: مبتدا - بُيُوتُهُمْ: خبر - خَاوِيَةً: حال

پس آن است خانه هایشان در سرزمین حجر در حالیکه خراب و ویران شده است به جهت ستمی که روا داشتند و شرکی که به خدا گرفتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

فِي ذَلِكَ جاز و مجرور، خبر آن - ل: ابتدا - آية: اسم آن.

بدرستی که هر آنچه که با قوم صالح یعنی ثمودیان کردیم عبرتی است برای کسانی که از این واقعه بخواهند عبرت گیرند که سرانجام مشرکین هلاکت و نابودی است.

وَأٰمِنَّا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ ﴿۵۳﴾

و کسانی را که ایمان داشتند و پرهیزگار بودند تجات دادیم. (۵۳)

وَأٰمِنَّا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ

أٰمِنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الَّذِيْنَ: مفعول به

و ما کسانی را که ایمان آورده و پرهیزگار بودند و از شرک و کفر و معاصی پرهیز داشتند به جهت آن ایمان و تقوا ایشان را تجات دادیم.

وَلُوْطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهٖۙ اَتَاْتُوْكَ الْفٰحِشَةُ وَاَنْتُمْ تَبْصُرُوْنَ ﴿۵۴﴾

و لوط چون به قوم خویش گفت شما که چشم دارید چرا این کار زشت می کنید. (۵۴)

وَلُوْطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهٖۙ اَتَاْتُوْكَ الْفٰحِشَةُ وَاَنْتُمْ تَبْصُرُوْنَ

فعل و فاعل محذوف - لُوْطًا: مفعول به

ای محمد ﷺ یاد کن لوط بن هازان را آن هنگام که بر قوم خود گفت آیا به عمل زشت دست می زنید یعنی لواطت می کنید و حال آنکه شما زشتی آن را می دانید و می بینید که آن یک فحشاء است.

اَيُّكُمْ لَتَأْتُوْنَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُوْنِ النِّسَاءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ بٰجِهَلُوْنَ ﴿۵۵﴾

چرا شما از روی شهوت بجای زنان، به مردان روی می کنید که شما گروهی جهالت پیشه اید. (۵۵)

اَيُّكُمْ لَتَأْتُوْنَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُوْنِ النِّسَاءِ

کم: اسم آن - لَتَأْتُونَ فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر آن.
 آیا شما بجای زنان از روی شهوت به سوی مردان می‌روید و این عمل زشت و ناپسند را می‌پسندید؟ این سخن لوط علیه السلام تکرار توبیح ایشان است که داستان آن در سوره‌های قبل بطور مفصل بیان گردید.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ يَّجْهَلُونَ

أَنْتُمْ مبتدا - قَوْمٌ خبر

بلکه شما گروهی از آدمیان هستید که سرانجام و عواقب کار خودتان را و بزرگی و سهمگین بودن مجازات و عقوبت الهی را بر ارتکاب این مصیبت نمی‌دانید.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّظَاهِرُونَ ﴿٥٦﴾

جواب قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از دهکده خویش بیرون کنید که آنها مردمی هستند که پاکیزه خوئی می‌کنند. (۵۶)

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ
 پاسخ قوم او جز این نبود که به یکدیگر گفتند که لوط و کسان او را از دهکده خود که بدون است بیرون کنیم.

إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّظَاهِرُونَ

هم: اسم آن - أَنَاسٌ خبر آن

بدروستی که ایشان مردمانی‌اند که خود را پاک و منزّه و پاکیزه می‌بندارند و ما را پلید و زشت و ناپسند می‌شمارند. یعنی آنان از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می‌کنند البته این سخن از روی تمسخر می‌گفتند.

فَأَجْبَتُهُ وَأَهْلُهَا إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَهَا مِنَ الْغَابِرَاتِ ﴿٥٧﴾

پس، وی را با کسانش نجات دادیم مگر زنی که او را در ردیف باقیمانده‌گان بشمار آورده بودیم. (۵۷)

فَأَجْبَتُهُ وَأَهْلُهَا إِلَّا امْرَأَتَهُ

فَأَجْبَتُهُ فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - واو: عطف - وَأَهْلُهَا: معطوف

پس لوط و کسان او را یعنی دختران و دامادان او را نجات دادیم مگر زن او را.

قَدَرْنَهَا مِنَ الْغَابِرَاتِ

قَدَرْنَهَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ها: مفعول به

مقدر گردانیدیم که زن لوط به‌مراه مشرکان در عذاب باقی ماند چونکه زن او از گرویدگان و ایمان آوردنگان نبود. بلکه با کافران همیشگی می‌کرد و اخبار لوط علیه السلام را زیرکانه به کافران می‌رساند. شیخ سعدی گفت:

با بیدان یار گشت همسر لوط خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند بی نیکان گرفت و مردم شد

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ ﴿۵۸﴾

و بارانی عجیب بر آنها بارانیدیم و باران بیم یافتگان چه بد بود. (۵۸)

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا

أَمْطَرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَطَرًا: مفعول به

و بر آنان بارانی از سنگ بارانیدیم و بر سرشان فرود آوردیم.

فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ

سَاءَ: فعل ذم - مَطَرًا: فاعل

باران بیم داده شدگان یعنی سنگ باران چه بدبارانی بود.

قُلْ لِّلْحَمْدِ لِلَّهِ وَوَسَلَّمَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ؕ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾

بگو ستایش خدای یکتا را و درود بر آن بندگانش که [آنان را] برگزیدست، آیا خدا بهتر است یا آن چیزها که [یا وی] شریک می‌کنند؟ (۵۹)

قُلْ لِّلْحَمْدِ لِلَّهِ وَوَسَلَّمَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ؕ

لِّلْحَمْدِ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر - وَسَلَّمَ: مبتدا - عَلَىٰ عِبَادِهِ: جار و مجرور خبر

رسول خدا هرگاه این آیت می‌خواند می‌گفت: «بیل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم»^۱

بگو ای محمد صلی الله علیه و آله! سپاس و ستایش مخصوص خدای یکتاست که قادر است تبهکاران و مشرکان قوم ثمود و قوم لوط و فرعون و فرعونیان را به هلاکت رساند و سلام بر بندگان او آنان را که برگزیده است یعنی سلام بر موسی، صالح، لوط، سلیمان و داود (ع) و بر همه پیغمبران و پیروان راستینش [باد].

اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ

لَفِظُهُ اللَّهُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

آیا خداوندی که این همه نعمتها را برای مخلوقات خود بخشیده است برای عبادت و پرستش و تعظیم و کرنش بهتر و شایسته‌تر است یا معبودانی که برای خدای یکتا شریک قائل می‌شوند؟

^۱ - «بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است.»

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا

من: مبتدا - خبر محذوف

آیا بتهای ایشان بهتر است یا کسیکه زمین را قرارگاه آدمیان و جنته‌گان گردانید و در میان آن رودخانه‌هایی بوجود آورد، و برای زمین کوه‌های پابرجا و محکم و استوار برقرار کرد؛ یعنی کوه را از برای زمین میخ قرار داد تا آرامش خود را حفظ کند و در میان دو دریا گشته شده است، بحر فارس و بحر روم، یا چینحون و سیحون، یا دجله و فرات، یا دریای شور و دریای شیرین و مانعی بوجود آورد تا به یکدیگر مخلوط نگردند.

أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ بِئْسَ كَثْرُهُمْ لَا يَمْلِكُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - مع: مفعول فيه - لفظ الله: مضاف الیه - مَعَ اللَّهِ: خبر

آیا با توجه به این نشانه‌ها و نعمت‌هایی که خداوند متعال بخشیده که بتهای مشرکان نه تنها بر آن قادرند بلکه خود مخلوق و محتاج‌اند باز در کنار این خدای قادر و متعال خدای دیگری می‌پرستند؛ بلکه بیشتر ایشان قدرت و عظمت خدای تعالی را نمی‌دانند و درک نمی‌کنند.

أَمَّنْ يُحِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أُولَئِكَ مَعَ

اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۳﴾

یا آنکه درمانده را وقتی که بخواندش، اجابت کند و محنت را دفع کند و شما را جانشینان این سرزمین کند چگونه یا این خدا خدائی هست؟ چه کم است اندرزی که فرامی‌گیرید! (۶۲)

أَمَّنْ يُحِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ

من: مبتدا - خبر محذوف

آیا یا کسی که مضطر و فرومانده و ناچار را چون بخواند اجابت می‌کند و گرفتار و اضطراب او را بر طرف می‌کند و شما را در روی زمین جانشین می‌گرداند و زمین را در تصرف شما در می‌آورد سزاوار خدایی است یا معبودان شما؟

أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ

آیا با توجه به این نشانه‌ها و قدرت خدای متعال که اضطراب را رفع می‌کند و شما را جانشین روی زمین می‌گرداند برای خدایی بهتر است یا معبودان شما؟

قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق

باز با این حال شما کمتر متذکر می‌گردید و بسیار کم پند و عبرت می‌گیرید.

أَمْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتٍ أَلْوَىٰ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُضِلِّ الرِّيحَ بِشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ مَعَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾

یا کیست که شما را در ظلمات خشکی و دریا هدایتان کند و آنکه بادهای را پیشاپیش رحمت خویش نوید فرستد، چگونه با این خدا خدائی هست؟ خدای یکتا از آنچه با او شریک می‌کنند والا تر است. (۶۳)

أَمْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتٍ أَلْوَىٰ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُضِلُّ الرِّيحَ بِشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ

أَمْ: ام. من. من. مبتدا - خبر محذوف

یا کسیکه شما را در تاریکیهای بیابان راه می‌نماید و در دریا هدایت می‌کند و کسیکه بادهای را می‌فرستد مژده دهندگان پیش از رحمت او که باران است و آن بادهای را قاصد و پیام آور باران می‌سازد.

أُولَٰئِكَ مَعَ اللَّهِ ۗ

آیا خدای دیگری با خدای متعال قادر هست که بتواند ادعای خدایی کند؟

تَعَلَّىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

تَعَلَّى: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

خدای تعالی بزرگ و پاک و منزّه است از آنچه که مشرکان به وی شریک و انباز می‌گیرند.

أَمْ يَبْدُوُا أَنَّهُمْ يُخْرِجُوا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَعَ اللَّهِ قُلُوبُهُمْ ۗ أَمْ يَرَوْنَ عَذَابَ اللَّهِ إِنْ كَانُوا لِرَبِّهِمْ كَانِفِينَ ﴿٦٤﴾

كُنُفًا صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾

با آنکه خلق را پدید کند و آن را باز آورد و آنکه از آسمان و زمین روزیتان دهد چگونه با این خدا خدائی هست؟ بگو اگر راست می‌گویند برهان خویش بیارید. (۶۴)

أَمْ يَبْدُوُا أَنَّهُمْ يُخْرِجُوا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ

آیا آن خدایی که شما را از عدم بوجود آورد سپس می‌میراند و دوباره در روز قیامت شما را برای رسیدگی به اعمال نامه‌تان زنده می‌گرداند و برمی‌انگیزد، و آنکه از آسمان بوسیله بارش باران و از زمین بوسیله رویش نبات به شما روزی می‌دهد به خدایی شایسته‌تر است یا بتانی که شما می‌سازید؟

أُولَٰئِكَ مَعَ اللَّهِ ۗ

آیا خدای دیگری را و معبود دیگری را با خدای متعال قادر شریک و انباز می‌سازید؟

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

هَكَائُوا؛ فعل امر - (و) فاعل

بگو دلایل و حجت‌های خود را بیاورید اگر کسی غیر از الله تعالی بر این چیزها قادر باشد اگر از راست‌گویان هستید؟

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

ای رسول! بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدای تعالی کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی‌دانند چه وقت زنده و برانگیخته خواهند شد. (۶۵)

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ

قومی از رسول خدا ﷺ پرسیدند که این رستاخیز که تو ما را به آن وعده می‌دهی چه وقت خواهد آمد؟ در جواب ایشان این آیت آمد یعنی که این علم غیب است آن کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب نمی‌دانند و جز خدای تعالی کسی آن را نمی‌داند که قیامت چه وقت اتفاق می‌افتد و چه وقت شما برای پاسخ اعمالتان برانگیخته می‌شوید؟

وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

يَشْعُرُونَ؛ فعل مضارع - (و) فاعل - أَيَّانَ؛ مفعول فيه

و هیچ نمی‌دانند که چه وقت زنده و برانگیخته خواهند شد و از قبرها بیرون خواهند آمد و به سوی محشر رانده خواهند شد. از عایشه (رض) روایت شده است «هر کس می‌پسندارد و بگوید که حضرت رسول ﷺ می‌داند که فردا چه پیش می‌آید. بن گمان بر خدا افترا بسته است».

بَلْ أَدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ عَنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

مگر علم ایشان درباره آخرت کامل است [نه] بلکه در مورد آن در شک و مترددند [نه] بلکه ایشان در زمینه آخرت کور دل‌اند. (۶۶)

بَلْ أَدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ

أَدْرَاكَ؛ فعل ماضی - عِلْمُهُمْ؛ فاعل

بلکه دانش و علم ایشان درباره قیامت کامل نیست و نمی‌دانند قیامت کی خواهد آمد؟

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا

هُمْ؛ مبتدا - فِي شَكٍّ؛ جار و مجرور، خبر

بلکه ایشان در کار آخرت در شک و تردیدند و متردد هستند.

بَلْ هُمْ عَنْهَا عَمُونَ

هُمْ؛ مبتدا - عَنْهَا عَمُونَ؛ خبر

بلکه ایشان کور دل و نابینا بند و چشم دل ایشان از دیدن نشانه‌ها و علامات بعثت و حشر بسته و کور شده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوَدَّ كُنَّا تُرَابًا وَءَابَاؤُنَا أَيْتًا لَمُخْرَجُونَ ﴿١٧﴾

کسانی که کافرند گویند وقتی ما و پدرانمان خاک شده‌ایم چگونه [از گور] برون شدنی باشیم؟ (۶۷)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوَدَّ كُنَّا تُرَابًا وَءَابَاؤُنَا أَيْتًا لَمُخْرَجُونَ

(نا) اسم کان - تُرَابًا: خیر کان

مشرکین مکه گفتند آیا ما آن هنگام که خاک گشتیم و ذره ذره اندامهای ما پوسیده گشت و استخوان‌های ما بپوک گشت و پدران ما نیز خاک شدند از قبرها بیرون آمدگانیم و دوباره زنده شویم؟

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولِينَ ﴿١٨﴾

پیش از این نیز ما و پدرانمان همین را وعده داده بودیم. این جز داستانهایی گذشتگان نیست. (۶۸)

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ

وَعَدْنَا: ماضی مجهول - (نا) نایب فاعل - هَذَا: مفعول به - (نَحْنُ): توکید

بدرستی که ما به این بعثت و حشر وعده داده شدیم و قبلاً به وسیله کسانی که خود را پیرو پیامبران می‌دانستند به پدران ما نیز این وعده داده شده بود.

إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأُولِينَ

این همان افسانه‌های پیشینیان پیش نیست و سخن تو جز مکر و توخالی و بوج چیز دیگری نیست و از جمله خرافات گذشتگان است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٩﴾

بگو در این سرزمین بگردید و بگردید سرانجام بزهکاران چسان بود؟ (۶۹)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

كَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

ای محمد ﷺ به این مشرکان بگو که در زمین سیر کنید و بروید و بگردید از آثار خرابیهای عدایی که بر گذشتگان نازل شده است چون سرزمین حجر و غیره مشاهده کنید و ببینید سرانجام کسانی که مجرم و تبهار بودند، چگونه بوده است؟

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَلَالٍ مِمَّنْ يَمْكُرُونَ ﴿٢٠﴾

ای رسول تو بر کفر و بدبختی این کافران اندوهناک مشو و از مکر آنان نیز دلشنگ مباش [که ما قادر به انتقام از آنهایم]. (۷۰)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

اسم کان (انت) - فی ضیق: جاز و مجرور خبر کان
و ای محمد ﷺ بر اینکه مشرکان تو را تکذیب می کنند و از شما روی برمی گردانند و مکر می کنند
اندوهناک و تنگدل مباش و طیفه ی تو رساندن پیام است و ما باز و پشتیبان تو هستیم
غم مخور زان رو که غمخوارت منم از تو گرا غبار بر تا بند رو
و از همه بدها نگهدارت منم این جهان و آن جهان یارت منم

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

گویند اگر شما راست می گویند، این وعده کی می رسد؟ (۷۱)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

يَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - متى: مفعول فيه - خير مقدم محذوف - هَذَا: مبتدا مؤخر -
الْوَعْدُ: بدل

کافران از روی استهزاء می گویند اگر راست می گویند که عذابی هست، آن عذاب کی خواهد بود منظور
این که چرا آن عذاب نازل نمی شود تا ما عذاب شما را ببینیم و بدانیم که وعده ی شما راست است یا نه؟

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

بگو شاید شمه ای از آن عذاب که به وقوع آن شتاب می کنید، از پی شماست. (۷۲)

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

ای محمد ﷺ به ایشان بگو: چه بسا هم این که عذاب بشما فرود آید و برخی از آنچه که شما در نزول
و حلول آن عجله و شتاب می کنید به وقوع پیوندد و آن عذاب روز بدر بود که مشرکان شکست بسیار
تلخ متحمل شدند و به هلاکت رسیدند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

پروردگارت نسبت به این مردم صاحب کرم است ولی بیشترشان سپاس نمی دارند. (۷۳)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

رَبُّكَ: اسم آن - ل: مزخلقه - ذُو: خبر ان

و بدرستی که پروردگار تو بر مردمان صاحب فضل و رحمت است که بر عذاب عجله نمی نماید و در
عقوبت ایشان شتاب نمی کند و فرصتی برای توبه باقی می گذارد اما بیشتر ایشان ناسپاس اند و قدر این
نعمت و فرصت را نمی دانند و قدر تأخیر عذاب را نمی شناسند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾

پروردگارت آنچه را در سینه‌هایشان نهان است و آنچه را آشکار کنند می‌داند. (۷۴)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ

و بدرستی که آفریدگار تو هر آنچه که در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند و چیزهایی را که آشکار می‌کنند می‌داند و برای نزول عذاب وقت معین و مقدری دارد.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾

هیچ نهفته‌ای در آسمانها و زمین نیست مگر در نامه‌ای آشکار است. (۷۵)

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

من حرف جز زائد- غَائِبَةٍ مبتدأ- فِي كِتَابٍ جار و مجرور خبر

و هیچ چیزی از حوادث در آسمان و زمین نیست که بر خدای تعالی پوشیده باشد و او از آن آگاه نباشد و در لوح محفوظ ضبط و ثبت نشود.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

این قرآن برای پسران اسرائیل بیشتر چیزها را که درباره آن اختلاف دارند حکایت می‌کند. (۷۶)

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

هَذَا: اسم ان- الْقُرْآنَ: بدل- يَفُصُّ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر ان

بدرستی که این قرآن بر بنی اسرائیل آنچه که در تورات از احکام و قصه‌ها آمده است که درباره‌ی آن اختلاف دارند روشن و آشکار می‌سازد از جمله اختلافاتی که در حق بهشت و دوزخ و فرزند عیسی و عزیز و غیره است.

وَإِنَّهُ هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

و همین قرآن برای مؤمنان هدایت و رحمتی است. (۷۷)

وَإِنَّهُ هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

ه: اسم ان- ل: مزيله- هدی: خبر ان

و براسی این قرآن از برای مؤمنان باعث رحمت و هدایت و مایه‌ی نجات و سعادت دو دنیا است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾

براسی پروردگارت بحکم خویش میان ایشان داوری می‌کند که او نیرومند و داناست. (۷۸)

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ

رَبَّكَ: اسم ان- يَقْضِي: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر ان

بدرستی که پروردگار تو بین اهل اختلاف از یهود و نصاری با حکم راست و درست و محکم داوری می‌کند.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْعَلِيمُ: خبر ثانی

و او به همه چیز غالب و داناست و به حقیقت آنچه که می‌کنند عالم و آگاه است.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿۷۹﴾

پس توکل بر خدا کن که تو بروحق آشکاری، (۷۹)

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

فَتَوَكَّلْ: فعل امر - فاعل (انت)

پس بر خداوند توکل کن و از دشمنی مخاصمان و مکر کنندگان یاگ مدار هر چند کافران از تو و روشن تو روی گردانند اما تو بدان که:

إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ

ک: اسم ان - عَلَى الْحَقِّ: جار و مجرور، خبر ان

راه تو راست و کار تو درست و حق آشکار است

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقَوْمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿۸۰﴾

تو نمی‌توانی مردگان را شنوا کنی و نمی‌توانی کوران را که [بگمراهی از گفتار] روی می‌گردانند به حقیقت شنوا کنی. (۸۰)

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقَوْمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ

ک: اسم ان - لَا تَسْمِعُ: فعل مضارع - فاعل (انت)، جمله خبر ان

براستی ای محمد ﷺ! مشرکان مرده دل سخن تو را نمی‌توانند بفهمند و درک کنند و بی‌گمان تو نمی‌توانی آن مرده دلان را شنوا بگردانی و ندای دعوت خود را به گوش کوران برسانی. آن زمانیکه به حق و حقیقت پشت می‌کنند و از آن می‌گریزند هرگز ایمان نمی‌آورند و با کفر می‌میرند که ما بر دلهای ایشان مهر نهادیم تا ایمان در آن نرود و کفر از آن بیرون نیاید.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ ضَلَلْتَهُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۱﴾

تو گوران را از ضلالتشان هدایت نتوانی کرد و جز آن کسانی را که به آیه‌های ما ایمان دارند و مسلمانند نمی‌شنوای. (۸۱)

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ

أنت: اسم ما- ب: حرف جز زائد- هدی: خبر ما
 تو ای محمد ﷺ نمی توانی گمراهان را به راه راست هدایت کنی چونکه ایشان چشم بصیرت ندارند و چشم دلشان کور است.

إِنْ تُسَبِّحْ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسَبِّحُونَ

تُسَبِّحُ: مضارع- (انت)فاعل- مَنْ: مفعول به

و نمی توانی که کران را بشنوانی مگر کسی که طالب حق باشد و صاحب استدلال و توفیق یافته تا دعوت تو را قبول کند و پند بشنود و این توفیق شامل کسی است که عنایت ازلی در او تعبیه شده باشد و ایشان مسلمانانند که به تو ایمان آوردند و به سعادت ابدی رسیده‌اند. بر وفق این اخبار آورده‌اند که رسول خدا ﷺ حکایت کرد. در بنی اسرائیل زاهدی بود دویست سال عبادت کرده و در آرزوی آن بود که ابلیس را ببیند تا به وی بگوید الحمد لله که در این دویست سال من تو را نتوانستم ببینم و تو مرا نتوانستی از راه حق بگردانی. آخر روزی ابلیس از محراب خود را به او نشان داد، او را شناخت، گفت اکنون بچه آمدی یا ابلیس؟ گفت دویست سال است تا می‌کوشم که تو را گمراه کنم و در اختیار خود در آورم و از دستم بر نخاست و مراد من بر آورده نشد، و اکنون تو خواستی تا مرا بینی دیدار من تو را بچه کار آید؟ که از عمر تو دویست سال دیگر مانده است. این سخن بگفت و ناپدید گشت زاهد در سواس افتاد گفت از عمر من دویست سال مانده و من خویشتن را چنین در زندان کرده‌ام؟ از لذت و شهوات باز مانده و دویست سال دیگر هم بر آن صفت دشوار بوده تدبیر من آنست که صد سال در دنیا خوش زندگانی کنم لذات و شهوات آن بکار دارم آنکه توبه کنم و صد سال دیگر عبادت بسر آرم که الله تعالی غفور و رحیم است. آن روز از صومعه بیرون آمد سوی خرابات رفت و به شراب و لذات باطل مشغول گشت و به صحبت زنان تن در داد. چون شب در آمد عمرش به آخر رسیده بود. ملک الموت در آمد و بر سر آن فسق و فجور جان وی برداشت. آن طاعت و عبادات دویست ساله بیاد بر داد حکم ازلی به او رسیده و شقاوت دامن او گرفته «نعوذ بالله من درک الشقاء و سوء القضاء»

وَإِنَّا وَقَع الْقَوْلَ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿۸۱﴾
 و چون عذاب واجبشان شود برای آنها جانوری از زمین بیرون آریم تا بگویدشان که این مردم آیه‌های ما را باور نمی کرده‌اند. (۸۱)

وَإِنَّا وَقَع الْقَوْلَ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ

إِذْكَ مَفْعُولٌ فِيهِ- وَقَعَ: فعل ماضی- الْقَوْلُ: فاعل

و آن هنگام که قیامت فرا رسد و مردمان در آستانه عذاب قرار گیرند و دست از امر به معروف و نهی از منکر بردارند. برای ایشان دابه الارض یعنی جنبنده‌ای از زمین بیرون آریم که با ایشان سخن می‌گوید و این از نشانه‌های قیامت است.

در حدیث شریف به روایت حذیفه بن اسید انصاری رضی الله عنه فرمود: «تا شما ده نشانه‌ی ذیل را نبینید قیامت برپا نمی‌شود:

- ۱- طلوع خورشید از غروبگاه آن
- ۲- ظهور دود و دخان [معروف]
- ۳- خروج دابه الارض
- ۴- ظهور یاجوج و ماجوج
- ۵- خروج دجال
- ۶- خروج عیسی
- ۷- سه خسوف: خسوفی در مغرب
- ۸- خسوفی در مشرق
- ۹- خسوفی در جزیره العرب

۱۰- آتشی که از عمق عدن بیرون می‌آید و مردم را گرد می‌آورد، با آنان در هر جایی که شب بگذرانند، شب می‌گذراند و هر جا که در نیم روز بپسایند، با آنان همراه است.

اما خروج دابه الارض:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که دابه الارض از کجا بیرون آید گفت من اعظم المساجد یعنی مسجد الحرام آن هنگام که عیسی و بهمهراه مسلمانان کعبه را طواف می‌کنند. این خیر دلیل است که نخست عیسی بیرون آید آنکه دابه الارض. ابن عباس گفت وادی است در زمین تهامه از آنجا بیرون آید. عبدالله بن عمرو در زمین طایف بود، آنجا پای بر زمین زد گفت از اینجا بیرون آید. و گفته‌اند از اطراف مکه بیرون آید چنانکه ناقه‌ی صالح صلی الله علیه و آله از سنگ بیرون آورده شد آن دابه گویا باشد و سخن گوید و او جانوری است که عصای موسی و خاتم (انگشتری) سلیمان با وی بود. هر مسلمانی را که ببیند سر عضا بر پیشانی او نهد یک نقطه‌ی نور پدید آید، آنکه سر تاپای وی همه نور شود و چون کافری ببیند انگشتری سلیمان صلی الله علیه و آله بر پیشانی او نهد. یک نقطه ظلمت بر پیشانی وی پدید آید. آنکه سر تاپای وی همه ظلمت و تاریک گردد. و چون این دابه بیرون آید مسلمانان همه قصد مسجد کنند که وی البته تعرض مسجد نکند و با مردم به زبان ایشان سخن گوید به آن لغت که در یابند. با عربی بزبان عرب و با عجمی به زبان عجم، اینست که رب العالمین گفت:

أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

آن کسان از مشرکان و کافرانند با دیدن آن علامت و نشانه که قبلاً به سخنان وعده و وعید ما ایمان نیاورده بودند در آن روز که عذاب الهی شروع شد و قیامت گریباتشان را گرفت، خواهند که ایمان بیاورند ولی دیگر دیر است و پشیمانی سودی نخواهد بخشید.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ قَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

روزی از هر امتی دسته‌ای از آنها را که آیه‌های ما را دروغ شمرده‌اند محشور کنیم و ردیف شوند. (۸۳)

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ

یوم: مفعول فيه - نحشر: فعل مضارع - فاعل (نحن)

وای محمد یاد آور شور روزی را که حشر کنیم از رؤسا و بزرگان، از آنانکه آیات ما را تکذیب می کنند پس آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند.

حَقَّ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكْذَبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾

و چون بیایند گویند: چرا آیه های مرا که دانش شما بدان نمی رسد دروغ شمرده اید و چه اعمالی می کردید؟ (۸۴)

حَقَّ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكْذَبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

آن هنگام که در محشر جمع می شوند خدای تعالی به مشرکان گوید آیا آیت های مرا در اول حال دروغ پنداشتید و بوسیله علم و دانش بر آن احاطه نکردید و به کنه معنای آن پی نبردید چه چیزی سبب شد که شما به خدای و به رسول او ایمان نیاوردید؟ پس هر کس چنین کرده باشد قطعاً سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید، زیرا شما عیب و بیهوده آفریده نشده بودید.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿۸۵﴾

و به سزای آن ستم ها که کرده اند عذاب بر آنها واجب شود و سخن نکند. (۸۵)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ

وَقَعَ: فعل ماضی - الْقَوْلُ: فاعل

سرانجام فرمان الهی و وعدهی خداوند فرا رسد و عذاب بر ایشان نازل شود به سبب کفر و تکذیب آیات خدای تعالی پس ایشان به خاطر مشغول بودن در عذاب سخت زبان به عذر خواهی نگشایند.

الَّذِينَ جَعَلْنَا آيَاتِنَا آيَاتٍ مُّبِينًا لِيَتَذَكَّرُوا فِيهَا وَالَّذِينَ نَكَرُوا فِيهَا لَيَحْسَبُنَّ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۸۶﴾

مگر نبینند که ما شب را پدید آورده ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشن کرده ایم که در این برای گروهی که ایمان دارند عبرتی هست. (۸۶)

الَّذِينَ جَعَلْنَا آيَاتِنَا آيَاتٍ مُّبِينًا لِيَتَذَكَّرُوا فِيهَا وَالَّذِينَ نَكَرُوا فِيهَا لَيَحْسَبُنَّ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

(نا) اسم ان - جَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان.

آیا منکران بخت و حشر ندیدند و نمی دانستند اینکه ما شب را تاریک گردانیدیم تا در آن بخواب روند و به استراحت پردازند و روز را روشن گردانیدیم تا در آن روشنایی به کسب روزی خود پردازند؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور، خبر ان مقدم - ل: مزحلقه - آیت: اسم ان موخر

بدرستی که در این نور و ظلمت یعنی اختلاف شب و روز هر آینه نشانه‌هایی بر بعث و حشر است برای کسانی که ایمان آورده و درباره‌ی حقایق می‌اندیشند چون در اختلاف شب و روز نیز نشانه مردن و زنده شدن وجود دارد یکی می‌آید و دیگری می‌رود و باز چنین می‌چرخد.

بس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیا در نبندد هوشیار

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ
دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾

روزی که در صور دمند و هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین هست جز آنکه را خدا بخواهد، وحشت کند و همگی با خواری به پیشگاه وی رو کنند. (۸۷)

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ

فعل و فاعل محذوف - وَيَوْمَ: مفعول به - يُنْفَخُ: فعل مضارع مجهول - نایب فاعل محذوف

ای محمد ﷺ! یاد آور شو روزی که در صور دمیده شود پس همه اهل آسمانها و زمین وحشت زده و هراسان از هول و هیبت آن صور بترسند مگر آن کسانی که خدا بخواهد از آن ترس برهاند. آورده‌اند که صور: شاخی است که اسرافیل عليه السلام در آن سه بار می‌دمد.

۱- یکی برای فزع، که در آن دمیدن هول و هراس سختی بوجود می‌آید.

۲- یکی برای صعق، که در آن دمیدن همه‌ی جانداران بجز خدای متعال زنده نمی‌مانند و می‌میرند.

۳- دیگری برای بعث است که با آن دمیدن همه‌ی مردگان دوباره زنده می‌شوند و پاسخ اعمال خود را می‌دهند.

بعضی گفته‌اند که دمیدن برای فزع و صعق با هم در یک دمیدن صورت می‌گیرد که در این صورت دمیدن در صور دو بار تکرار می‌شود نه سه بار.

وَ كُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ

و همه مردمان به پیشگاه خدای تعالی در حالت ذلیل و خوار بیایند ابوهریره از مصطفی صلى الله عليه وآله روایت کند. گفت: پروردگار جهانیان آسمان‌ها و زمین بیافرید آنکه بعد از آفرینش آسمان و زمین صور بیافرید و به اسرافیل داد، اسرافیل صور در دهن گرفته و چشم فرا عرش داشته منتظر آن است تا کسی از جانب خدای تعالی فرمان رسد که در آن در دمد. ابوهریره گفت، یا رسول الله آن صور چیست؟ گفت مانند سروی عظیم است که اسرافیل در آن در دمد.

وَقَرَىٰ لِيَلْبَالَ تَحْسَبُهَا جَاوِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَأَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

و کوهها را بینی و پنداری بی حرکت اند ولی چون رفتن ابرها، می‌روند. صنع خدای یکتاست که همه چیز بکمال آورده که وی از کارهایی که می‌کنید آگاه است. (۸۸)

وَقَرَىٰ لِلْجِبَالِ تَحْسِبَهَا جَابِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ

قری: فعل مضارع - فاعل (انت) - الْجِبَالُ: مفعول به - وَهِيَ: مبتدا - تَمُرُّ: فعل مضارع - فاعل (هی)،

جمله خبر - مَرَّ: مفعول مطلق

ای محمد ﷺ تو کوهها را می بینی و آنها را ساکن و متحرک می پنداری در حالیکه کوهها همچون ابرها در حرکت هستند، می روند و می گذرند اما درک کرده نمی شود و حرکت آن کاملاً آشکار نیست اما حرکت ابرها کاملاً محسوس و آشکار است.

محقق فرموده که اولیاء نیز در میان خلق بر حد رسوم واقف اند و خلق آن حرکات ایشان ندانند و خبر ندارند که به یکدم هزار عالم طی می کنند.

زانکه بسر دل می رود عاشق یقین
دل چه داند کویست مست دلنواز
رفتن ارواح دیگر رفتن است
آنچنانکه تافت جانها از قدم

تو مبین این پایهارا بر زمین
از ره و منزل ز کوهگاه و دراز
آن دراز و کوه او صاف تر است
دست نی و پای نی سر تا قدم

صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَعَنَّا كُلَّ شَيْءٍ

صُنِعَ: مفعول مطلق

آن خدایی است که آفریدن همه چیز را استوار کرد و بیاراست بر وجهی که شایسته است.

إِنَّهُ خَيْرٌ مِمَّا تَفَعَّلُونَ ﴿٨٨﴾

ه اسم ان - خَيْرٌ: خبر ان

بدرستی کارهایی را که شما پنهان و آشکارا از نیک و بد انجام می دهید همه را می داند و به مقتضای اعمال شما پاداش و کیفر خواهد داد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ غَائِمُونَ ﴿٨٩﴾

هر که کار نیک بیارد پاداشی بهتر از آن دارد و آنها از وحشت آن روز ایمن اند. (۸۹)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا

فَلَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - خَيْرٌ: مبتدا مؤخر

هر که از شما به کلمه شهادت و اخلاص به نیکوئی بیاید پس او را بهترین جز است چونکه او فانی دهد و باقی ستاند و در عوض بجای یکی هفت دهد.

وَهُمْ مِّنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ غَائِمُونَ

هُم: مبتدا - يَوْمَئِذٍ: مفعول فيه - غَائِمُونَ: خبر

و نیکوکاران در آن روز وحشت و هراس انگیز، از ترس و هول ایمن‌اند.

وَمَنْ جَاءَهُ بِالْسَيْئَةِ فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُحْزَرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۰﴾

و هر که کار بدی آورد آنها به رو در آتش سرنگون شوند؛ آیا جز در قبال اعمالی که می‌کرده‌اید سزایان می‌دهند؟ (۹۰)

وَمَنْ جَاءَهُ بِالْسَيْئَةِ فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ

كَبَّتْ: فعل ماضی مجهول- وَجُوهُهُمْ: نایب فاعل- هم: مضاف الیه

و کسانی که کارهای زشت و ناپسند چون شرک و منصیت انجام می‌دهند پس نگویند که شده‌اند سزاواران در آتش یعنی ایشان را نگویند که در دوزخ افکنند.

هَلْ يُحْزَرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

يُحْزَرُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل

به ایشان گفته می‌شود: آیا جزایی جز سزای آنچه می‌کردید به شما داده می‌شود؟ یعنی هر چه در دنیا انجام دادید به مقتضای آن جزا داده می‌شوید.

إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ

الْمُسْلِمِينَ ﴿۹۱﴾

حق این است که من فرمان یافته‌ام پروردگار این شهر را که آن را حرام کرده است و همه چیز از اوست پرستش کنم و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان باشم. (۹۱)

إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ

أَمْرُهُ: فعل ماضی مجهول- (ت): نایب فاعل- له: جار و مجرور خبر مقدم- كُلُّ: مبتدا مؤخر
جز این نیست که امر کرده شده‌ام که پرستش کنم پروردگار این شهر را که همان مکه است آن خداوندی که این شهر را حرمت بخشیده و حرام کرده است به جهت حرمت خارهای این شهر را که آن را نمی‌برند و علفهای آن را نمی‌دروند و صید آن را شکار نمی‌کنند و همه چیزها از کوچک و بزرگ از آن خدای تعالی است. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمودند: بی گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان خدای عزوجل تا روز قیامت حرام است، خار آن کنده نمی‌شود، شکار آن فزاری داده نمی‌شود و گم شده‌ی آن برداشته نمی‌شود مگر کسی که گم شده‌ی آن را می‌تواند بردارد که آن را معرفی نماید و گیاهان نارس آن قطع نمی‌شود.

وَأَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و دیگر اینکه من امر کرده شده‌ام اینکه از تسلیم شوندگان به خدا و برپا دارندگان اسلام باشم.

وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَأِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۹۲﴾
و این قرآن را بخوانم، پس هر کس راه یابد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه گشت بگو
من فقط بیم رسانم. (۹۲)

وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ

أَتْلُوا: فعل مضارع - فاعل (انا) - الْقُرْآنَ: مفعول به

و دیگر به من امر کرده شده است اینکه قرآن را بخوانم و با تعمق و تأنی بخوانم تا حقایق آن بر من
کشف گردد.

فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَأِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

پس هر که به سبب پیروی از من راه یابد و ایمان آورد و بخدا بگردد و من و قرآن را تکذیب نکند
جز این نیست که خود راه یافته است و منفعت و پاداش آن به خودشان برمی گردد.

وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ

من: مبتدا - ضَلَّ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

و هر که به جهت مخالفت با امر خدا و با تکذیب من و قرآن گمراه شد پس ای محمد ﷺ! به ایشان
بگو که وظایف من رساندن پیام است و من از بیم دهندگانم.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ وَأَيْنِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾

بگو ستایش خدائی را که آیه های خویش بشما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت و
پروردگارت از اعمالی که می کنید بی خبر نیست. (۹۳)

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ وَأَيْنِهِ فَتَعْرِفُونَهَا

بگو سپاس و ستایش برای خداوندی است که زود باشد آیات و نشانه های قدرت خود را بشما بنماید از
جمله بیرون آوردن دابه الارض و یا عذاب واقعه ی بدر و در آخرت آتش دوزخ باشد.

وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

رَبُّكَ: اسم ما - بِغَفِيلٍ: ب حرف جر زائد - غَفِيلٍ: خبر ما

و پروردگارت تو از آنچه که انجام می دهی بی خبر و ناآگاه نیست حتی تاخیر عذاب ایشان به روز
موعود خود از روی حساب و حکمتی است که حکمت آن را نیز خود می داند.

بیت:

حکمت آن را نداند جز تو کس

هر چه آوردی و بردی پیش و پس

سوره القصص

سوره قصص مکی است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر آیه «لنا اعمالنا و لکم اعمالکم» که به آیت سیف منسوخ است. این سوره هشتاد و هشت آیه است. در فضیلت این سوره پیغمبر اسلام ﷺ فرمود: کسی که سوره قصص را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که موبی را تصدیق کرده ده حسنه بیه او داده خواهد شد، و فرشته‌ای در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه روز قیامت بر صدق او گواهی می‌دهد. در این سوره داستان موسی علیه السلام را به اجمال بیان می‌کند همچنانکه در سوره‌های شعراء، و ... داستان حضرت موسی علیه السلام را بیان کرده بود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

طسٓرٓ

طا، سین، میم (۱)

طسٓرٓ

از حروف مقطعه‌اند گفته‌اند که خدای تعالی این حروف را محافظ قرآن گردانیده است و گفته‌اند حروف ثلاثه یعنی طور سینا و اسکندریه و مکه است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

این آیه‌های کتاب واضح است. (۲)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

تِلْكَ: مبتدا - آيَاتُ: خبر

این آیه از آیه‌های روشن است یعنی راه را روشن و منور می‌گرداند.

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾

بخشی از خبر موسی و فرعون را درست، برای قومی که باور دارند بر تو می‌خوانیم. (۳)

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

تَتْلُوا: فعل مضارع - فاعل (نحن)

آن قرآن را جبرئیل علیه السلام به فرمان ما داستانها و خبرهای موسی علیه السلام و فرعون را به حق بر تو می خواند
برای گروهی که ایمان می آورند و تصدیق می کنند و از آن داستان و واقعه عبرت می گیرند. اما کسانی
که به آن کافرنند، هیچ بهره ای و نفعی از آن نمی برند.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ
وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

فرعون در آن سرزمین تفوق داشت و مردم آن را فرقه ها کرد که دسته ای از ایشان را زیون می گرفت
و پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده نگه می داشت که وی از تبهکاران بود.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ
وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ

فِرْعَوْنَ: اسم ان- علَا: ماضی- هو(فاعل)، جمله خبر ان

بدرستیکه فرعون در سرزمین مصر برتری جست و استکبار نمود و اهل مصر را به گروه های مختلف
تقسیم کرد و هر گروه با یکدیگر به مخالفت و دشمنی برخاستند یعنی قبطیان و سبطیان و گروه
سبطیان یعنی بنی اسرائیل را در برابر قبطیان ضعیف و ناتوان می ساخت و گروهی از بنی اسرائیلیان و
پسران آنان را از ترس حکومتش می کشت و دختران را برای خدمت کاری زنده نگه می داشت.

إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

ه: اسم ان- هو: اسم کان- مِنَ الْمُفْسِدِينَ: جار و مجرور، خبر کان، خبر ان

بدرستیکه فرعون در انجام فساد از راسخین و استواران بود که اولاد ذکور از فرزندان بنی اسرائیل، یعنی
فرزندان یعقوب را به قتل می رساند و زنان را به بندگی می گرفت و بدین طریق در تباهاکاری خود
می افزود. آن هنگام که فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگه دارند و در سال
دیگر بکشند، نقل است که هارون علیه السلام در آن سالی که پسران را در آن سال زنده باقی می گذاشتند متولد
شده و موسی علیه السلام در سالی که پسران را در وقت ولادت به قتل می رساندند متولد شده بود.

وَرِيدٌ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾
ولی ما می خواستیم بر آنکسان که در آن سرزمین زیون بشمار رفته بودند منت نهیم و پیشوایانشان کنیم
و وارثان گردانیم. (۵)

وَرِيدٌ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

^۱ - یعنی با سلطه و قدرتی که داشت، تکبر و گردنگشی پیشه کرد و مدعی ربوبیت شد.

أَسْتَضْعِفُوا: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

و خواستیم اینکه منت نهیم بر کسانی که در سرزمین مصر زیبون و ضعیف کرده شده بودند و بیچاره گشته بودند یعنی بنی اسرائیل را خواستیم از این بلا و شدت و سختی که فرعون بر آنان تحمیل می‌کرد نجات دهیم و ایشان را پیشوای امور دین و دعوت کنندگان به خیر و صلاح گردانیم و بدین طریق بنی اسرائیلیان را وارث مال و متاع و املاک فرعون و فرعونیان گردانیم. و در سوره اعراب آمده که: مشارق و مغارب زمین را که در آن برکت نهاده‌ایم، به قومی که ناتوان و مستضعف شمرده می‌شدند به ارث دادیم.

وَلَمَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

و در آن سرزمین استقرارشان دهیم و بدست آنها به فرعون و هامان و سپاهشان حوادثی را که از آن حذر می‌کردند بنمایانیم. (۶)

وَلَمَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ

وَلَمَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - هم: مفعول به

و ایشان را در سرزمین مصر جای دهیم و فرعون و وزیر او هامان و لشکریانشان را از بنی اسرائیل از آنچه که حذر می‌کردند بنمایانیم چون زوال ملک و هلاک خویشان را بر دست دشمنان دیدند و این صورت را وقتی که در دریا با علامت غرقه شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل گردش کنان بر ساحل دریا نظاره‌گر بودند و فرعونیان دانستند که به سبب ظلم و ستم و تعدی مغلوب و مقهور شده و مظلومان و بیچارگان به مراد رسیده غالب و سرافراز شدند و روز پیروزی مظلوم بر ظالم سخت‌تر از روز ظالم بر مظلوم آشکار شد.

ای ستمکار بر اندیش از آن روز سپاه
که تو را شومی ظلم افکند از جاه بجاه
آنکه اکنون به حقارت نگری جانب وی
بشمارت کند آن روز بسوی تو نگاه

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَفِي ۗ

إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾

به مادر موسی وحی کردیم که شیرش بده و چون از او بیجانک شدی، به دریا فکنش و ترس مدار و غم مخور که ما او را به تو باز آریم و از پیغمبرانش کنیم. (۷)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ

أَوْحَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - موسی: مضاف الیه

این عباس گفت: بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند و روزگار زیادی در تنعم بسیار بستر بردند و سربه معاصی و طغیان در نهادند و بر مردم استکبار کردند و امر به معروف و نهی از منکر بگذاشتند چون ناهمواری و تابکاری ایشان به جایی رسید رب العالمین قطیان را بر ایشان مسلط کرد تا ایشان را

مستضعف گرفتند تا آنکه که پروردگار جهانیان موسی را به پیغامبری فرستاد و ایشان بدست وی از آن بلا رهایی یافتند و گفته اند از آن روز بعد که فرعون آن خواب دید و منجمان و معبران تعبیر کردند که کودکی از بنی اسرائیل پدید آید که هلاک ملک تو بدست وی باشد فرعون شروع به کشتن اطفال و اولاد ایشان کرد تا آن روز که رب العالمین از این بلا عظیم ایشان را خلاصی داد در این مدت بود هزار طفل را بکشت می گوید:

فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَالْقِيَهُ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي

ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده، آن هنگام که او ترسید به او گفتیم که کودک را به دریا بینداز و مترس و غمگین مباش

باز وحی آمد که در آبش فکن
در فکن در نیلش و کن اعتماد

روی در امید دارو مو مکن
من نو را با وی رسانم رو سپید

إِنَّا رَأَوُوهُ الْيَتِيمَ وَجَعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

(نا) اسم آن - رَأَوُوهُ: خبر آن - ه: مضاف الیه

براستی که ما او را به تو باز می گردانیم و به او شرف نبوت ارزایی خواهیم کرد و او را از پیغمبران خواهیم گرداند مادر موسی چون چنین الهام شنید صندوقی توسط جبرئیل القائل آماده کرد و آن را قیداندود نمود و موسی را در آن خواندند و در آن را محکم کرد و به رود نیل انداخت.

فَالْقَطَطُ إِذْ أُلْقِيَ فِي الْيَمِّ لِيُكُونَ لِمَنْ يُرِيدُ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ

خاندان فرعون او را برگرفتند تا دشمن و مایه اندوهشان شود که فرعون و هامان و سپاهشان خطاکار بودند. (۸)

فَالْقَطَطُ إِذْ أُلْقِيَ فِي الْيَمِّ لِيُكُونَ لِمَنْ يُرِيدُ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ

(هو) اسم کان - عَدُوًّا: خبر کان

پس گمان فرعون موسی را نگرفتند تا برای فرعون و فرعونیان دشمن باشد که به سبب ایشان در دریا غرق شوند و مایه اندوهشان گردد. چه حکمت بزرگی است که از ادهی خدا بر آن قرار گرفته که فرعون با دست خود دشمن خود را پرورش می دهد که موجب هلاک جان او باشد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ

فِرْعَوْنَ: اسم آن - (و) اسم کان - **خَطِيعِينَ**: خیر کان، جمله خیر آن چونکه فرعون و فرعونیان و همان از خطاکاران و تبهکاران بودند، یعنی در رفتار و کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا خدای عزوجل آنان را به این شیوه عجیب که دشمنانشان را بدست خودشان پرورش داد مجازات کرد.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

زن فرعون گفت: این طفل مایه خوشحالی من و تو است. او را مکشید، شاید ما را سود دهد یا به فرزندش بگیریم و خیر نداشتند. (۹)

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ
وَقَالَتِ: فعل ماضی - امْرَأَتُ: فاعل

زن فرعون، آسیه بنت مزاحم به فرعون گفت این کودک روشنی چشم است برای من و برای تو.

لَا تَقْتُلُوهُ

او را مکشید.

عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

تَخِذَهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - (نخن) فاعل - وَلَدًا: مفعول به ثانی - وَهُمْ: مبتدا - لَا

يَشْعُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خیر

شاید که سود برساند ما را فرمانروایی و علامت برکت در پیشانی او می درخشند و او را پسر خود قرار دهیم و آنان نمی فهمیدند که دست تقدیر در پشت پرده چه بازیها می کند.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أَمْرٍ مُّوسَىٰ قَدْرًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبَهَا لَتَكُونُ مِنَ الْمُنْكَرِينَ ﴿١٠﴾

و دل مادر موسی از صبر تهی گشت و اگر دل وی محکم نکرده بودیم که باور دار [و عده حق] شود، نزدیک بود [قصه] او را آشکار کند. (۱۰)

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أَمْرٍ مُّوسَىٰ قَدْرًا

فُؤَادُ: اسم اصبح - قَدْرًا: خبر

دل مادر موسی آن هنگام که شنید صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و بی قرار شد.

إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبَهَا لَتَكُونُ مِنَ الْمُنْكَرِينَ

(هی) اسم کاد - لُئِبِدِي : فعل مضارع - (هی) فاعل، جمله خبر کاد - (هی) اسم کان - مِنْ

الْمُؤْمِنِينَ : جار و مجرور خبر کان

مادر موسی نزدیک بود از بس که نگران و مضطرب شده بود قصه موسی را افشا کند و بگوید: این فرزند من است او را مکتبید این از روی عاطفه و احساس مادر به فرزندش است نه اینکه فرعون را از قصه آگاه کرده باشد وعده‌ای هم گفتند: از فرط شادی نزدیک بود افشا کند اگر مادر موسی را به صبر و ثبات محکم نکرده بودیم یقیناً آشکار می‌کرد و می‌گفت: این فرزند من است و این لطف کردیم تا آن زن وعده ما را از باور کنندگان باشد.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّبِي فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۱﴾

و به خواهرش گفت: از پی او برو، و وی او را از دور بدیدند، اما خاندان فرعون احساس نمی‌کردند. (۱۱)

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّبِي

قُصِّبِي: فعل امر - (ی) فاعل - ه: مفعول به، او را دنبال کن

و مادر موسی به دخترش مریم که خواهر موسی است گفت دنبال او برو و از او خبر بگیر

فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

بَصَّرَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل

پس برادر خود را از دور دید که در بغل آسیه بود و ایشان نمی‌دانستند که او خواهر موسی است.

وَحَرَّمَنا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ

نَصِيبٌ ﴿۱۲﴾

و شیر دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم، گفت: آیا شما را به خانواده‌ای هدایت کنم که برای شما سرپرستی وی کنند و نیکخواه او باشند. (۱۲)

وَحَرَّمَنا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ

نَصِيبٌ

حَرَّمَنا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْمَرَاضِعَ: مفعول به - أَدُلُّكُمْ فعل مضارع - کم: مفعول به - (انا) فاعل

و به موسی شیر دایگان را حرام کردیم و او هیچ شیری غیر از شیر مادرش نمی‌گرفت گفته‌اند که بیدت هشت شبانه روز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند تا اینکه موسی انگشت سبابه خود را می‌مکند و از آن شیر پاک بیرون می‌آمد و او می‌خورد چون مریم خواهر موسی دانست که آسیه برای دایه موسی مضطرب و نگران است چون هر گاه زنان شیرده را می‌آوردند و شیر خود را بر موسی عرضه می‌کردند موسی از پستان آنان شیر نمی‌خورد بلکه در گریستن خود می‌افزود خواهر

موسی چون ایشان را چنان دید گفت: آیا راهنمایی کنم شما را بر اهل خانه ای که از روی شفقت آن کودک را بپذیرند و شیر دهند برای شما که او از نیکخواهان باشد و در شیر دادن او کوتاهی و دریغ نکند. گفته‌اند چون هامان این سخن از مریم خواهر موسی شنید او را در کار وی متهم داشت. هامان خواست بگوید این دختر را بگیرید که او از قصه‌ی این کودک خبر دارد و مادر وی را می‌شناسد به فرمان الهی بر دهان وی مهر زده شد. پس خواهر موسی به فرمان فرعون بازگشت تا دایه بیاورد و مادر موسی را از حال موسی آگاه کرد و او را به خانه‌ی فرعون آورد. موسی چون بوی مادر به مشام وی رسید در او آویخت و شیر از پستان وی مکیدن گرفت و آرام و سکون در وی آمد. این است که رب‌العالمین گفت:

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾

و او را سوی مادرش باز بردیم تا دیده‌اش روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۱۳)

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

فَرَدَدْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - وَعَدَ: اسم ان - حَقٌّ: خبر ان

زمانیکه مادر موسی به قصر فرعون رفت و نوزادش شیری او آورد. می‌گوید پس باز گردانیدیم فرزند را به سوی مادرش تا چشم او به فرزندش روشن شود و به جهت جدایی از او اندوهناک نشود و یا به علم یقین بداند که وعده‌ی حق راست و درست است و اما بیشتر قبطیان نمی‌دانستند. در تفسیر آورده‌اند که فرعون به مادر موسی گفت چگونه است که این کودک تو را پذیرفت و شیر تو خورد و هیچ دایه‌ی دیگر را نپذیرفت؟ مادر موسی گفت: برآستی من زنی پاک هستم و شیر من پاک است و کودک بدان جهت از من شیر می‌خورد. پس فرعون ساکت شد. پس مادر موسی به آسیه گفت: اگر خواهی و بپسندی من این کودک را بخانه برم و او را تربیت نیکو کنم و شفقت در او بجای آرم، آسیه رضا بداد و موسی را برگرفت و به خانه آمد. پس موسی با مادر بود و شیر می‌خورد و بعد از شیر بازگرفتن او را به پیش فرعون برد و در حجره فرعون و آسیه برآمد.

روزی موسی پیش فرعون بازی می‌کرد و چوبی در دست داشت و با آن چوب در میان بازی بر سر فرعون زد فرعون در خشم شد و قصد قتل وی کرد. بعضی‌ها گفتند ریش فرعون را گرفت. آسیه گفت کودک صغیری است و عقلش به چیزی نمی‌رسد. آنکه او را آزمون کردند به جواهر و آتش و تمامی قصه در سوره‌های گذشته بیان آن رفت مثل سوره طه.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَايَاتُهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَبِّئُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۴﴾

و چون به قوت رسید و کامل شد، فرزاندگی و دانشی به او دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. (۱۴)

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ؕ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا

وَلَمَّا: مفعول فيه - بَلَغَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - أَشُدَّهُ: مفعول به

و آن هنگام که موسی به نهایت قوت و نیرو رسید؛ یعنی کمال جوانی که آن بین سی تا چهل سالگی باشد مراد در اینجا چهل سالگی است چون در سن چهل سالگی به او نبوت و علم و دانش داده شده است

وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

وَكَذَٰلِكَ: جار و مجرور - نَجْزِي: فعل مضارع، فاعل (نحن) - الْمُحْسِنِينَ: مفعول به

و همچنین به نیکوکاران پاداش می دهیم و آنان را در هر دو جهان خوشبخت می گردانیم

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَةِ هَٰذَا وَمِنَ

عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاذَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ

عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

و هنگام بی خبری مردم، به شهر در آمد و در آنجا دو مرد را دید که جنگ آزمائی می کنند، یکی از پیروان او و دیگری از دشمنان او بود، آنکه از پیروان او بود بر ضد آنکه از دشمنان وی بود از او کمک خواست، موسی مشتی بد و زرد بینجانش کرد، گفت این کار شیطان است که وی دشمن گمراه کن آشکاری است. (۱۵)

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ

دَخَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - الْمَدِينَةَ: مفعول به

و موسی به شهر مصر داخل شد یا به شهرهای اطراف و حوالی آن داخل شد آن هنگام غفلتی که واقع بود یعنی زمان بین نماز مغرب و نماز عشاء که در آن وقت هر کس به خود مشغول بودند عده ای گفته در وقت زوال و وقت خواب نصف روز بود که وارد شد پس در آن شهر دو مرد را یافت که بهم بر آویخته بودند.

هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ ۖ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ

هَٰذَا: مبتدا - مِنْ شِيعَتِهِ: جار و مجرور خبر - هَٰذَا: مبتدا - مِنْ عَدُوِّهِ: جار و مجرور خبر

یکی از بنی اسرائیل و دیگری قبطی از دشمنان وی بود.

فَاسْتَعَاذَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ

پس آنکسی که از قوم او از بنی اسرائیل بود دادخواهی کرد از موسی بر علیه آنکسی که از دشمنان او بود.

فَوَكَّرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ

فَوَكَّرَهُ: فعل ماضی به معنی مشت زد- مُوسَىٰ فاعل

پس موسی علیه السلام به قبطی گفت دست از او بدار و او را مرتجعان، قبطی گفت او را می‌برم تا به مطبخ ببرد. هیزم ببرد. موسی را آن روز پسر فرعون می‌خواندند قبطی سخن موسی نشنید و همچنان در وی در آویخت موسی مردی قوی بود و مشت وی سخت بود پس قبطی را مشت زد و او را بکشت.

قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

هَذَا: مبتدا- مِنْ عَمَلِ: جار و مجرور خبر

گفت این کار من، عمل کسی است که شیطان او را به بیراهه بکشد کار آدمهای مثل من نیست. زیرا موسی علیه السلام به کشتن قبطی مأمور نشده بود.

إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ

به: اسم آن- عَدُوٌّ: خبر آن

بدرستی که شیطان دشمنی است گمراه کننده و دشمن آشکاری است چون پیغمبران معصوم اند و پیغمبران لغزش نکنند مگر به لهو و اشتباه پس حضرت موسی به طریق مناجات گفت:

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

گفت: پروردگارا من به خویشتم ستم کردم، مرا ببامرز و خدایش ببامرزید که وی آمرزگار و رحیم است. (۱۶)

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ

(ی) اسم آن- ظَلَمْتُ: فعل ماضی- ت: فاعل، خبر آن- نَفْسِي: مفعول به

موسی از کرده‌ی خود پشیمان شد و گفت پروردگارا بدرستی که من بر خود ستم کردم به جهت قتل قبطی قبل از اینکه فرمان کشتن بیاید پس گناه مرا ببامرز و به من ببخشای.

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

به: اسم آن- هُوَ: ضمیر فصل- الْغَفُورُ: خبر آن- الرَّحِيمُ: خبر آن ثانی

بدرستی که او خدای آمرزنده و بر بندگان خود مهربان است و بر ایشان ببخشاید.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَاهِرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

گفت: پروردگارا به پاس این نعمت که مرا دادی هرگز پشتیبان بدکاران نخواهم بود. (۱۷)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَاهِرًا لِلْمُجْرِمِينَ

(انا) اسم کان- ظَاهِرًا: خبر کان

موسی علیه السلام گفت پروردگارا! آنچه از نعمتها به من بخشیدی تو را سپاس میدارم و توبه می‌کنم و از تو طلب مغفرت می‌نمایم و به پاس این نعمت‌ها من هیچ وقت و هرگز پشتیمان و یار و یاور مجرمین و تبہکاران نخواهم شد.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اَسْتَنْصَرْتَهُ بِالْأَمِينِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

در شهر ترسان و نگران، شب را به روز آورد و ناگاه آنکه روز پیش، از او یاری خواسته بود از او فریادرس می‌جست، موسی بدو گفت: حقا که تو آشکارا گمراهی. (۱۸)

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اَسْتَنْصَرْتَهُ بِالْأَمِينِ يَسْتَصْرِخُهُ
(هو) اسم فَأَصْبَحَ - خَائِفًا: خبر فَأَصْبَحَ

پس موسی علیه السلام در آن شهر در حالت ترسان و لرزان شب را به روز آورد و در انتظار آنکه هر لحظه کسی پیدا بشود و از او قصاص کند! پس ناگاه آن بنی اسرائیلی که دیروز با قبطی در آویخته بود و از موسی علیه السلام یاری و کمک و فریاد رسی خواسته بود فریاد می‌کرد و بر قبطی دیگر کمک می‌طلبید چونکه با قبطی دیگر آویخته بود از پس آن بر نمی‌آمد.

قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ

موسی به او گفت ای بنی اسرائیل حقا که تو گمراه آشکار هستی چون موجب قتل کسی شدی. یعنی تو دیروز سبب کشته شدن کسی شدی و امروز هم می‌خواهی سبب قتل دیگری شوی.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَمْسُوعُ أَتْرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمِينِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾

و همینکه موسی خواست به سوی آنکه دشمن هر دو شان بود دست بگشاید، گفت: ای موسی! مگر می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز یکی را کشتی می‌خواهی که در این سرزمین، ستمگری بیش نباشی و نمی‌خواهی که از اصلاحگران باشی. (۱۹)

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا

أَنْ يَبْطِشَ: حمله ور شود، فعل مضارع - فاعل (هو) - هُوَ: مبتدا - عَدُوٌّ: خبر

پس آن هنگام که موسی علیه السلام خواست اینکه قبطی را بگیرد و بزند که دشمن هر دو ی این‌ها بود پس اسرائیلی گمان برد که بر سر او می‌پرد و او را می‌زند.

قَالَ يَمْسُوعُ أَتْرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمِينِ

أَنْ تَقْتُلَنِي: فعل مضارع منصوب - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - فاعل (انت)

سبطی گفت ای موسی **الْقَتْلَ** آیا می خواهی که مرا بکشی چنانکه دیروز کسی را کشتی گفته اند آن ایلیم بود شبیه به مرد بنی اسرائیلی.

إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ

اسم کان (انت) - جَبَّارًا: خیر کان

اینکه می خواهی سرکش و شمشیر باشی در سرزمین مصر یا اسکندریه و در سرزمین غیر از این و تو نمی خواهی از جمله صالحان و مصلحین باشی، این سخن قتل را به فرعون رسانیدند و او با ارکان دولت خود مشورت کرد در حق کشته شدن قبطی توسط موسی و حزقیل که مؤمن بود، از آن حال و قضیه و نقشه فرعون آگاه شد و روی به سوی موسی **الْقَتْلَ** کرد.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِلَىٰ

لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۰﴾

و از آن سوی شهر مردی شتابان پیامد و گفت: ای موسی بزرگان دوباره تو را می زنند که بکشند، برون شو که من بیکخواه توام. (۲۰)

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى

مردی یعنی حزقیل از بارگاه فرعون از جای دور شهر در حالیکه شتاب می کرد به سوی موسی **الْقَتْلَ** آمد و به او رسید و گفت:

قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِلَىٰ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ

الْمَلَأَ: اسم ان - يَأْتَمِرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر ان.

گفت: ای موسی برآستی در بارگاه فرعون برای کشتن تو مشورت می کنند و نقشه می کشند پس هر چه زودتر از این شهر بیرون برو که من از جمله خیر خواهان و دلسوزان شمایم.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۲۱﴾

از آن شهر ترسان و نگران بیرون شد و گفت: پروردگارا! مرا از گروه ستمگران نجات بخش. (۲۱)

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ

فخرج: فعل ماضی - (هو) فاعل - خَائِفًا: حال

پس موسی همان لحظه بدون باز و بدون آذوقه و مرکب به تنهایی بیرون رفت در حالیکه بر نفس خود ترسان بود مترصد و منتظر بود که کسی از پشت سر او نیاید و او را قصاب کند.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً مِّنَ الْقُرْآنِ الَّذِي أُحْيِي بِهِ الْمَيِّتِينَ

يَجْعَلُ: فعل امر - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - (انت) فاعل

موسی پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بده گفته‌اند که جبرئیل علیه السلام آمد و به موسی گفت ای موسی! روی به سوی شهر مدین آور و موسی به سوی شهر مدین حرکت کرد.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

و چون موسی (ع) رو بسوی مدین کرد گفت: شاید پروردگارم مرا بمیان راه هدایت کند. (۲۲)

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ

رَبِّي: اسم عسی - يَهْدِيَنِي: فعل مضارع - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر عسی -

سَوَاءَ: مفعول به

و آن هنگام که رو به سوی مدین حرکت کرد و این فاصله تا شهر مدین هشت شبانه روز راه است می‌رفت و در راه جز گیاه خوردنی چیزی بهمراه نداشت موسی گفت امیدوارم پروردگارم مرا به راهی هدایت کند و به منزل مقصود برساند و مشکلات و گرفتاریهای راه را بر من آسان سازد. گفته‌اند که در راه جبرئیل علیه السلام آمد و به او گفت به سوی شهر مدین به پیش شعیب برو. گفته‌اند که کسان فرعون در طلب او بدنبال وی رفتند و به مدین سه راه وجود داشت. ایشان در طرف دیگر برفتند و نیافتند.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّكَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ

تَدْوَدَانِ قَالِ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

و چون به آب مدین رسید، بر سر آن گروهی از مردم را دید که آب می‌دادند و نزدیک آنها دو زن را دید که [گوسفندان خویش] دور می‌کردند، گفت: قصه شما چیست گفتند: ما آب ندهیم تا شبانان [گوسفندان خویش] ببرند که پدرمان پیری کهنسال است. (۲۳)

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّكَّاسِ يَسْقُونَ

لَمَّا: مفعول فیه - وَرَدَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - مَاءَ: مفعول به

و آن هنگام که به چاه آب مدین رسید مردمان را دید که برگرد آن برآمده بودند و مواشی و چهارپایان را آب می‌دادند.

وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَدْوَدَانِ

وَجَدَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - امْرَأَتَيْنِ: مفعول به

و یافت دو زن را که در جای اسقل (پائین) گوسفندان خود را می‌رانند تا با رهمی دیگران مختلط نشود از آنجا که شفقت ذاتی پیغمبران است پیش رفت و از روی لطف و محبت گفت:

قَالَ مَا خَطْبُكُمْ

مَا: مبتدا - خَطْبُكُمْ: خبر

حال شما و کار شما چیست که گوسفندان را از اختلاط یکدیگر باز می‌دارید؟ ایشان عذر خود را و عذر پدر خود را باز گفتند؛ چون موسی ایشان را بی‌مخرم در چراگاه دیده بود بر ایشان انکار کرد و این سوال از آن جهت بود.

قَالَتَا لَا تَسْخَىٰ حَتَّىٰ يَصْدِرَ الرَّعَاءُ وَأَبُوكَا شَيْخٌ كَبِيرٌ

أَبُوكَا: مبتدا - شَيْخٌ: خبر - كَبِيرٌ: نعت

آن دو دختر گفتند: پدر ما مردی پیر و ضعیف است؛ مراعات مواشی نمی‌تواند بکند و مالی هم نیست که کسی را چوپان بگیرد و مزد دهد؛ و ما به ضرورت بیرون آمده‌ایم و گوشه‌ای گرفته‌ایم تا این شبانان بروند و جای خالی شود آنکه ما گوسفندان خود را آب دهیم و پدرشان شعیب بن یویب بن مدین بن ابراهیم الخلیل بود.

فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

پس گوسفندان را آب داد آنگاه سوی سایه رفت و گفت پروردگارا من به غذایی که سویم فرستی محتاجم. (۲۴)

فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

سَقَى: فعل ماضی - (هو) فاعل - (ی) اسم ان - فَقِيرٌ: خبر ان

موسی چون ایشان را بر این صفت دید برایشان بخشود و شفقت کرد و گوسفندان ایشان قوا پیش گرفت و به سر چاه برد و بر سر چاه سنگی بزرگ بود که ده مرد با قوت آن سنگ را نمی‌توانستند بردارند. موسی به تنهایی آن سنگ برداشت و بیفکند و سطل خواست. به او سطلی دادند که ده نفر آن سطل از چاه بر می‌کشیدند.

موسی به تنهایی آن سطل پر از آب از چاه برکشید؛ و گوسفندان ایشان را آب داد؛ روایت کرده‌اند عمر رضی الله عنه که گفت هر پیغمبری نیروی چهل مرد داشت و پیغمبر مایه قوت چهل پیغمبر نیرو و قدرت داشت می‌گوید: موسی از روی ترحم و شفقت گوسفندان ایشان را آب داد و ایشان برقتند و موسی نیز به سوی سایه‌ی درختی یا دیواری برگشت. پس موسی گفت پروردگارا! بدرستی که من از برای خوردنی آنچه که فرستی از نیکی‌ها بدان محتاجم.

فَلَمَّا جَاءَهُ وَوَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَتْ إِنَّكَ أَنَّىٰ يَدْعُوكَ لِجِزْيَتِكَ أَجْرًا مَا سَقَيْتَ لَنَا

فَلَمَّا جَاءَهُ: و وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ: قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾

یکی از آن دو دختر که شرمگین قدم بر می داشت نزد وی آمد و گفت پدرم دعوتت می کند تا تو را برای آب دادن ما یاداش دهد چون نزد وی شد و این سرگذشت با او بگفت، گفت: بیم ندارد که از گروه ستمگران نجات یافته ای. (۲۵)

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ

فَجَاءَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - إِحْدَاهُمَا: فاعل

پس یکی از دو دختر در حالی که حیا می کرد و بنا شرم قدم بر می داشت به نزد موسی عليه السلام آمد، مفسران گفته اند دختران، آن روز زودتر به خانه خود بازگشتند و پدر به آنان گفت: چگونه است که امروز زودتر به خانه آمدید؟ گفتند: مرد یارسانی مشفق مهربان بنا رسید و گوسفندان ما را آب داد پدر گفت چه سخن از وی شنیدید؟ گفتند از وی شنیدیم که می گفت «رب الیٰ لما انزلت الیٰ من خیر فقیر» شعیب گفت نیست او مگر مردی گرسنه محتاج طعام، آنکه دختر کوچکتر را که نامش صفورا بود فرستاد اینست که رب العالمین گفت «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ» می گویند پس یکی از آن دو دختر که نامش صفورا بود در حالت شرمندگی به سوی موسی آمد.

قَالَتْ إِنَّكَ أَنِي يَدْعُونَكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا

آن دختر (صفورا) گفت: پدر من تو را می خواند تا تو را پاداش دهد بجهت آنکه ای موسی گوسفندان را آب دادی موسی برخاست و آن دختر پیشاپیش موسی حرکت می کرد یاد وزید و جامه ای آن دختر از شاق پایش کنار رفت موسی فرمود از پی من حرکت کن و میرا راهنمایی کن او پشت سر موسی حرکت می کرد و می گفت: به راست یا چپ برو تا وارد مدین شدند و موسی نزد شعیب که پیری فرتوت و کور شده بود آمد و بر او سلام کرد و شعیب پاسخ سلام را داد.

فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ

قَصَّ: فعل ماضی - (هو) فاعل

پس آن هنگام که موسی نزدیک شعیب عليه السلام آمد و بر او قصه ای خود بازگفت دانست که او از اهل بیت نبوت است.

قَالَ لَا تَحْزَنْ

لَا تَحْزَنْ: مضارع مجزوم - فاعل (انت)

گفت مترس.

مولانا گفت:

هست در خور از پیرای خائف آن
مرد دل ترسیده را ساکن کنند
دری چه دهی نیست او محتاج درسی

لا تخافوا هست نزل خائفان
هر که ترسد مر او را ایمن کنند
آنکه خوفش نیست چون گویی مترس

فَجَوَّتْ مِنَ الْقَوْرِ الظَّالِمِينَ

فَجَوَّتْ: فعل ماضی - ت: فاعل

از گروه ستمگران و از دست ظالمان یعنی فرعون و قوم او رهائی یافتی و فرعون به شهر مدین دسترسی ندارد. سپس شعیب طعام در پیش نهاده، گفت ای جوان این طعام بخور که برای تو آماده شده است، موسی گمان کرد که آن طعام به عوض آب دادن گله تهیه شده است. موسی گفت اَعُوذُ بِاللَّهِ مَا از آن خاندان نیستیم که دین خود را به دنیای خود بفروشیم شعیب گفت آنچنان نیست که تو گمان بردی. والله، عادت من و عادت پدران من اینست که مردمان را طعام دهیم و مهمان را گرامی داریم. پس موسی عليه السلام آن طعام بخورد.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿٢٦﴾

یکی از آنها گفت (یکی از دو دختر) پدر جان! او را اجیر کن چرا که بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، و هم نیرومند امین است. (۲۶)

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ

قَالَتْ: فعل ماضی - إِحْدَاهُمَا: فاعل - هُما: مضاف الیه - یا: ندا - أَبَتِ: منادا

دختر شعیب به او گفت «ای پدر او را به مزدوری بگیر برای شبانی»

إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ

خَيْرٌ: اسم ان - الْقَوِيُّ: خبر ان - الْأَمِينُ: خبر ان ثانی

که بتحقیق او بهترین مزدوری است که او را اجیر کنی چون توانا و قدرتمند و امانت دار است. منظور دختر از توانایی موسی نیروی او در برداشتن سنگ از سر چاه و آب کشیدن او به تنهایی با دلو بزرگ بود و مقصود او از امانت‌داری او آن دستوری بود که موسی فرمود از پشت سر من حرکت کن و مرا راهنمایی کن. شعیب به موسی رغبت کرد و گفت:

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَّيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجًا فَإِنْ أَتَمَمْتَ

عَشْرًا فَمَنْ عِنْدَكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

گفت: خواهم یکی از این دو دختر خویش زن تو کنم، بشرط آنکه هشت سال اجیر من شوی و اگر ده سال تمام کنی، به اختیار خویش کرده‌ای، نمی‌خواهم با تو سختی کنم و مرا اگر خدا خواهد، از شایستگان خواهی یافت. (۲۷)

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَّيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجًا

(ی) اسم ان - أُرِيدُ: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر ان

و گفت همانا به تحقیق می خواهم یکی از این دو دختر خود را به همسری تو در آورم بر آنکه میز دور باشی برای من بمدت هشت سال.

فَإِنْ أَتَمَّمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ

أَتَمَّمْتُ: فعل ماضی - ت: فاعل - عَشْرًا: مفعول به

اگر می خواهی به ده سال تمام کنی در اختیار خود نوست. و اجبار و آکراهی در میان نیست که هشت سال را به ده سال برسانی بدین ترتیب این دو سال را در اختیار و همت موسی واگذار کرد.

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ عَلَيْكَ

و من نمی خواهم که بر تو مشقت کنم و بزودی اگر خدا بخواهد مرا از نیکان خواهی یافت.

مَسْجِدُنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

زود باشد که مرا از جمله نیکان خواهی یافت و خواهی دید که من به عهد خود وفا خواهم کرد. جمهور فقها این آیه را دلیل بر این که نکاح دادن دختران را حق ولی می شناسند، نه حق خود دختر، اما امام ابوحنیفه (رض) این حق را در حیطه اختیار خود دختران می داند.

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾
گفت: همین، قرار من و تو هر یک از دو مدت بسر بردم، بمن ظلم نشود، و خدا نگهدار گفتار ماست. (۲۸)

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ

ذَلِكَ: مبتدا - بَيْنِي: مفعول فيه - (بی) مضاف الیه، خبر

موسی لفظ گفت این عهد میان من و میان تو قائم و پایدار است که هیچ کدام خلاف نکنیم.

أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ

أَيَّمَا: مفعول به مقدم - قَضَيْتُ: فعل ماضی - ت: فاعل

هر کدام از این دو مدت که هشت سال است و یا ده سال است اجرا کنم و به پایان برسانم و ستمی بر من نیست.

وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - وَكِيلٌ: خبر

و خدای تعالی بر آنچه که می گویم و شرط می کنم یعنی آنچه که از شرط بین من و شما می رود گواه و شاهد است و ما کار خود را به خدای تعالی واگذار می کنیم که او چاره ساز همه ی کارهاست. موسی با صفورا که دختر کوچکتر بود از دواج کرد و از او برای خود چوبدستی و عضایی خواست، صفورا گفت به حجره پدرم برو و آن اعضا بردار. شعیب به او گفت این اعضا از چوب درختان بهشت است که

خداوند به آدم عنایت فرموده موسی با گوسفندان که در آن هنگام چهل گوسفند بود بیرون رفت در آن دشت فاری بسیار بزرگ بود که گوسفندان را می‌بلعید. موسی با خود گفت از بزرگترین جهادها کشتن این مار است و با گوسفندان بسوی آن دشت رفت و چون نزدیک رسید مار آهنگ گوسفندان کرد، موسی آن مار را کشت و گوسفندها را تا پایان روز در آن دشت چراند و پیش شعیب برگشت و خبر کشتن مار را به او داد شعیب و مردم مدین از آن خبر شاد شدند و در تجلیل و بزرگداشت موسی کوشیدند و موسی علیه السلام همچنان به چوپانی گوسفندان شعیب مشغول بود تا مدت مزدوری او بسر رسید و در آن هنگام شمار گوسفندان از چهل به چهارصد رسیده بود موسی قصد رفتن از مدین کرد.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿۲۹﴾
و چون موسی مدت خدمت به پایان رسانید خانواده خویش را از حضور شعیب ببرد از جانب طور آتشی دید به خانواده‌ی خود گفت: بمانید که من آتشی دیده‌ام، شاید برایشان، خیری از آن، یا شعله آتشی بیارم، شاید گرم شوید. (۲۹)

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا
قَضَى: فعل ماضی - مُوسَى: فاعل - الْأَجَلَ: مفعول به

مجاهد گفت: موسی مزدوری شعیب بر مهر دختر ده سال تمام کرد آنکه دو سال دیگر به نزدیک وی مقام کرد و از دختر شعیب او را کودک آمد و بعد از چند سال که در نزد وی مقام کرده بود اجازه خواست تا به زیارت مادر و برادر و خواهر خود به مصر برود. شعیب دستور رفتن داد زن وی حامله بود و زمان زادن نزدیک بود. موسی علیه السلام راه نمی‌دانست سر به بیابان نهاد تا به جانب طور سینا افتاد. در راه شب تاریک پیش آمد و باد و باران و صاعقه و سرمای سخت، گوسفندان در بیابان پراکنده شده و اهل وی را درد زائیدن حاصل شد موسی در میان متعجیر شد طلب آتش کرد و آتش زنه آتش نداد آخر به جانب طور نگه کرد و آتش دید این است که رب العالمین گفت «آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» از سوی کوه طور آتشی دید افروخته، چنان پنداشت که چوپانی است یا کاروانی که آنجا آتش کرده.

قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

^۱ - از طریق مختلف از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که مدت ماندن حضرت موسی علیه السلام نزد شعیب علیه السلام، ده سال بوده است، و از مجاهد روایت شده که گفته است علاوه بر ده سال، دو سال دیگر هم نزد حضرت شعیب بسر برده است.

ابن عباس گفته است که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در این باره از جبرئیل علیه السلام سوال کردند، جبرئیل به رسول خدا خبر داده است که موسی علیه السلام ده سال به پایان رسانیده است.

نگاه: الجامع الأحكام القرآن (قرطبی) جلد ۷ ص ۲۱۲ - جامع البیان طبری جلد ۱۱ جزء ۲۱ ص ۶۹-۶۸

(ی) اسم آن - عَاسْتَسْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل، خَیْرَ اَنْ - نَارًا: مفعول به - کم: اسم لعل - تَصَبَّطُوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل

موسی به اهل بیت خود گفت شما ساعتی درنگ کنید و آرام گیرید تا من بروم و اگر آنجا کسی را ببینم خبر راه مصر از او بپرسم تا ما را بر راه مصر هدایت کند یا پاره‌ای آتش آرم تا شما گرم شوید.

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست	منتزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
شب تار است و ره وادی ایمن در پیش	آتش طور کجا موعده دیدار کجاست
حافظ از باد خزان در چمن دهر مترنج	فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسِي
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾

و چون نزدیک آتش رسید از کناره راست، در جایگاه مبارک، از آن درخت ندا داده شد که ای موسی! من خداوندم، پروردگار جهانیانم. (۳۰)

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسِي
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

(ی) اسم آن - أَنَا: ضمیر منفصل - لَفْظُ اللَّهِ: خبر آن

پس آن هنگام که به آن آتش رسید از کناره وادی که بردست راست موسی الْبُقْعَةُ الْمُبْرَكَةُ بودند موسی را ندا کردند و آن ندا در جایگاهی برکت داده شده از درخت سمره رسید. گفت: ای موسی! بدرستی که منم خدای پروردگار جهانیان موسی در درخت نگاه کرد آتش سفید بی دود دید و شعله آتش شوق عشق مشاهده نمود و با مشاهده‌ی این آتش نزدیک بود شمع وجودش در شوق عشق گداخته گردد در پیش درخت پایستاد و مضمون آن ندا این بود که یکی این که ای موسی! إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. براستی منم الله پروردگار جهانیان می‌گویند. این درخت در طور وادی مقدس (طوی) همچنان بیخ آن سبز و خرم است و دور تا دور آن سنگ چیده شده مشاهده می‌شود. این درخت هم اکنون در داخل محوطه‌ی کلیسایی به نام «ساتی کاترین» قرار دارد که جهانگردان بسیاری به قصد دیدار آن راهی کشور مصر می‌شوند - «تفسیر انوار القرآن»
مولانا گفت:

همچنانکه موسی از سوی درخت	بانگ حق بشنید گای مسعود بخت
از درخت انی انا الله می‌شنید	با کلام انوار می‌آمد پدید

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا نُتَرِّكُهَا جَانًّا وَلِيُّ مُدَبِّرًا وَلَمْ يَعْقِبْ يَمْوَسِي أَقْبَلٌ وَلَا خَفٌّ
إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ ﴿٣١﴾

و اینکه عصای خویش بیفکن و چون بدیدش که حرکت می کند گویا وی ماری است، گریزان پشت کرد و بازنگشت. [گفتیم:] ای موسی! پیش آی و مترس هر آنچه تو از امان یافتگانی. (۳۱)

وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ

ألقي: فعل امر - فاعل (انت) - عَصَاكَ: مفعول به

آن هنگام که موسی با خدا گفتگو می کرد فرمان رسید که ای موسی عصای خود بیفکن.

فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَرَّى مَعْصَبًا

ما: اسم کان - جَانٌّ: خبر کان

و چون آن را بینداخت به صورت اژدهایی درآمد پس آن هنگام که دید عصا ماری گشته و بسرعت حرکت می کند، هزیمت کنان از خوف برگشت و پشت کرد و به سوی اهل خود حرکت کرد.

يَمْشِي أَقْبَلَ وَلَا تَخَفْ

موسی: منادا

نذار رسید ای موسی پیش آی و از این مار مترس. مولانا گفت:

نی ز دریا ترس و نی از موج و کف چون شنیدی تو خطاب لا تخف

لا تخف دان چونکه خوفت داد حق نان فرستد چون فرستادت طبق

إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ

که اسم ان - مِنَ الْأَمِينِ: جار و مجرور خبر ان

بدرستی که تو از امان یافتگانی.

أَسْأَلُكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمَمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ

فَذَانِكَ بَرَهَنَانٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲)

دست را به گریبان بر تا سید، بدون علت، در آید و برای رفع این ترس دست خویش به پهلو گیر که این دو برهان از پروردگارت برای فرعون و بزرگان اوست که آنها گروهی عصیان پیشه اند. (۳۲)

أَسْأَلُكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ

أَسْأَلُكَ: فعل امر، فاعل (انت) - يَدُّكَ: مفعول به - ك: مضاف الیه

فرمان رسید ای موسی دست خود را در گریبان خود در آور تا دست تو سخت نورانی و سفید و تابناک بدون غیب و نقصی بیرون آید.

وَأَضْمَمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بَرَهَنَانٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ

فَذَلَّلْنَاهُمْ بِرُءُوسِهِمْ: مبتدا - برهنگان؛ خبر

و دست را برای زدودن خوف و هراس بر سینه‌ات بگذار یعنی؛ دست راست خود را زیر بغل چپ در آرتا آرامش خود را بازیابی پس این دو چیز یعنی معجزه عصا و ید بیضاء دلیل و معجزه روشن و نشانه‌ای از جانب پروردگار تو به رسالت توست و با این دو معجزه به سوی فرعون و گروه او برو.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

هم: اسم آن - (و) اسم کان - قوما: خبر کان - جمله كَانُوا قَوْمًا: خبر آن بدرستی که ایشان قومی فاسق و بیرون رفتگان از دایره‌ی فرمان الهی و از جمله ستمکاران اند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۳۳﴾

گفت: پروردگارا! من یکی از آنها را کشته‌ام و بیم دارم مرا بکشند. (۳۳)

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

(و) اسم آن - قتلْتُ: فعل ماضی - ت: فاعل، جمله خبر آن

موسی علیه السلام گفت پروردگارا! بدرستی که من یکی از قبطیان را کشته‌ام و می‌ترسم اینکه مرا به قصاص او بکشند یعنی اگر به مصر بروم و فرعون و فرعونیان را با نشان دادن معجزه عصا و ید بیضا به دین اسلام دعوت کنم، به قصاص خیاباز مرا خواهند کشت و من از این بابت اندیشناکم.

وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي ﴿۳۴﴾

برادرم هارون از من گشاده‌زبان‌تر است، وی را با من بمددکاری فرست که تصدیق کند، که من بیم دارم دروغگویم شمارند. (۳۴)

وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي

اخی: مبتدا - هارون: بدل - هو: مبتدا - أفصح: خبر، جمله خبر اخی - لسانا: تمیز

پروردگارا! برادرم هارون که از من از نظر زبان فصیح‌تر و گویاتر است به‌مراه من بفرست مجاهد گفت: آن گره و عقده زبان موسی از آن بود که فرعون روزی موسی را برکنار خود نشانده بود و در روی وی می‌خندید و بازی می‌کرد. موسی دست دراز کرد و صورت او را بگرفت و چند تایی از موی رویش بکند. فرعون خشم گرفت، جلاد را بخواند تا او را هلاک کند. آسیه گفت این کودک است و کودک چه می‌داند یاقوت چیست؟ و آتش کدام است؟ پس برای آزمودن او یک طشت یاقوت و یک طشت آتش آوردند. موسی خواست که دست به سوی یاقوت دراز کند جبرئیل آمد و دست وی به سوی آتش برد. موسی آتش برگرفت و در دهن خود نهاد از آنکه موی و ریش فرعون که با دست‌کنده بود در دست داشت دستش نسوخت متنها زبانش بسوخت که این عقده و گره (لکنت زبان) در زبان وی مانده بود، بخاطر همین است که موسی گفت: پروردگارا! برادرم هارون که از من از نظر زبان فصیح‌تر و گویاتر است به‌مراه من بفرست تا با پاسخگویی روشن و فصیح مرا تصدیق کنند و دعوت مرا بپذیرند.

إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ

ی: اسم ان - أَخَافُ: فعل مضارع، فاعل (انا) جمله خبر ان

بدرستی که من می ترسم اینکه مرا فرعونیان تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندادند:

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَوْلًى فَتَكُونُ لِلْفِرْعَوْنِيِّنَ آيَةً وَمَنْ
اتَّبَعَكَ الْغَالِبُونَ ﴿۳۵﴾

گفت: بازوی ترا به برادرت محکم می کنیم و شما را به وسیله آیه های خویش تسلی می دهیم تا بشما دست نیابند، شما و هر که پیروتان کند، غلبه یافته اید. (۳۵)

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَوْلًى فَتَكُونُ لِلْفِرْعَوْنِيِّنَ آيَةً وَمَنْ
اتَّبَعَكَ الْغَالِبُونَ - فاعل (نحن) - عَضُدَكَ: مفعول به

خدای تعالی فرمود: زود باشد که بازوی ترا قوی گردانیم و به نیروی تو بیفزائیم بوسیله ی برادر تو هارون به شما غلبه و تسلطی خواهیم بخشید پس ایشان با داشتن آن همه قدرت و ساز و برگ بشما دست نیابند و پیروز نگردند پس هر دو به سوی مصر پیش فرعون برای دعوت ایشان به اسلام بروید و حرکت کنید.

بِأَيِّدِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - الْغَالِبُونَ: خبر

به سبب معجزات ما کسی قادر نباشد بشما دست یابد و شما و هر که پیروتان کند، غلبه یافته هستید.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي
آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿۳۶﴾

و چون موسی آیه های روشن ما را سوی ایشان آورد، گفتند این بجز جادویی پرداخته ایست و از روزگار پدران قدیم مان چنین چیزی نشنیده ایم. (۳۶)

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي
آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

جَاءَهُمْ: فعل ماضی - مُوسَى: فاعل - هُمْ: مفعول به - بَيِّنَاتٍ: حال

پس آن هنگام که موسی ^{عليه السلام} به پیش فرعون و فرعونیان با آیه های روشن و واضح و معجزات ظاهر آمد، در کشف الاسرار آمده است. اختلاف است میان علما که موسی آنکه پیش عیال باز شد یا از همانجا به سوی مصر به پیش فرعون رفت. قومی گفتند از همانجا به سوی مصر رفت و اهل و عیال را در بیابان بگذاشت و بمدت سی روز در بیابان میان مدین و مصر بماندند. قومی گفتند موسی چون از مناجات فارغ شد همان شب به نزدیک اهل و عیال باز رفت. عیال وی به او گفت: آتش آوردی موسی

به او گفت: من به طلب آتش رفتم نور آوردم و پیغمبری و کرامت خداوند جل جلاله. آنکه برخاستند و روی به مصر نهادند چون بدر شهر مصر رسیدند وقت شبانگاه بود اما پدرش از دنیا رفته بود. موسی بدر سرای رسید و وقت نماز شام بود و ایشان طعام در پیش نهاده بودند و می خوردند و موسی آواز داد که من یک کس غریبم مرا مهربان کنید. موسی را به درون خانه آوردند و طعام پیش وی نهادند و او را نمی شناختند زمانیکه موسی شروع به سخن گفتن کرد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست پس موسی به هارون گفت که خدای عزوجل به ما پیغمبری داد و به هر دوی ما فرمود که به پیش فرعون برویم و او را به سوی الله جل جلاله دعوت کنیم. هارون گفت سمعاً و طاعه الله عزوجل. مادر گفت من می ترسم که او هر دوی شما را بکشد که او چناری طاعی و سرکش است ایشان گفتند الله تعالی ما را فرموده و او ما را خود ننگه دارد و ایمن گرداند پس موسی و هارون دیگری روز رفتند و به در سرای فرعون رسیدند و پیغام رساندند و دعوت خود آشکار کردند و معجزه عصا و بند بیضاء ظاهر نمودند فرعون و فرعونیان گفتند این نیست مگر جادوی ساخته و بافته او که جادوگران دیگر مثل او نکرده و مانند او ندیده و این نوع سحر و جادویی را از پیشینیان خود نیز نشنیده ایم.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٰ أَعْلَمُ بِمَنِ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِيهِ ۖ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَنقِبَةُ الدَّارِ ۗ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٧﴾

موسی گفت: پروردگارم به کسی که از جانب وی هدایت آورده داناتر است و به کسی که سرانجام نیک آن سرای را دارد، بیگمان که گروه ستمگران رستگار نمی شوند. (۲۷)

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٰ أَعْلَمُ بِمَنِ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِيهِ ۖ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَنقِبَةُ الدَّارِ ۗ

رَبِّي: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر - لَهُ: جار و مجرور خبر کان - عَنقِبَةُ: اسم کان

موسی الطیب فرمود: آنچه می گویم و انجام می دهم حقیقت است و سحر و جادو نیست و پروردگار من بهتر می داند که چه کسانی هدایت را از سوی او برای مردم آورده اند که من بر حقم و می داند عاقبت خوب در آخرت از آن کیست؟

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

ه: اسم ان - لَا يُفْلِحُ: فعل مضارع - الظَّالِمُونَ: فاعل - جمله خبر ان

بدرستی که ستمگران پیروز و رستگار نمی شوند بلکه به عذاب آخرت گرفتار آیند و در آن جاودان بمانند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقَدَ لِي يَهْمَكُنْ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلَ لِي صَرْحًا لَمَكِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٨﴾

فرعون گفت: ای بزرگان! من برای شما خدائی جز خودم نمی‌شناسم، ای هامان! برای من آتشی بر گل افروز [و بنائی مرتفع بساز] شاید بالا روم و از خدای موسی اطلاع یابم که وی را دروغگو می‌بندارم. (۳۸)

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي

قَالَ: فعل ماضی - فِرْعَوْنُ فاعل - ای: منادا - ها: تثنیه - الْمَلَأُ: عطف بیان

فرعون گفت ای گروه بزرگان! من نمی‌دانستم که شما خدایی داشته باشید و او را غیر از من پرستید و عبادت کنید. موسی می‌گوید خدای دیگری غیر از من هست که آفرینندهی آسمانها و زمین و آنچه که در آن است می‌باشد.

فَأَوْقَدَ بِيَفْرُوزٍ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى

فَأَوْقَدَ بِيَفْرُوزٍ: روشن کن - (انت) فاعل - فَاجْعَلْ: فعل امر - (انت) فاعل - صَرْحًا: مفعول به - (ی)

اسم لعل - أَطَّلِعُ: مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر لعل

پس ای هامان! بر گل آتشی بی‌فروز و روشن کن تا آن خشت پخته شود و در ساخت آن استحکام باشد آورده‌اند اولین کسی که به پختن خشت امر فرمود فرعون بود که به وزیر خود هامان فرمود خشت پخته‌ای بساز پس برای من قصری بنا کن که بسیار بلند باشد و پایه‌های آن چون نردبان باشد تا من بتوانم بر سطح آن بروم تا به سوی خدای موسی اطلاعی یابم و بر او مطلع شوم و ببینم آیا آنچه که موسی می‌گوید آنچنان است یا نه.

وَأِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

(ی) اسم ان - لَأَظُنُّهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - (انا) فاعل، جمله خبر ان

فرعون گفت: بدرستی که من تصور می‌کنم که موسی از دروغگویان است.

صاحب کشف آورده که هامان ملعون چندین استاد جمع کرد و رای مزدوران آن به طبع و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و بالا بردن بنا امر فرمود. و آن بنایی شد رفیع و محکم هیچکس پیش از آن بدان طریق کاخی نساخته بود و در همه‌ی دنیا مانند آن هرگز کسی ندید و نشنید. بیت:

چنان بلند بنایی که عقل نتوانست
کمند فکر فکندن به گوشه‌ی بامش

چون بنا به اتمام رسید فرعون لعین به بالا برآمد و خیال او آن بود که به فلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای کاخ چنان دید که در روی زمین می‌دید با مشاهده این حال غرور او زیادت گشت.

وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾

او و سپاهیان در آن سرزمین به ناحق بزرگی فروختند و پنداشتند که سوی ما باز نمی‌گردند. (۳۹)

وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ

وَأَسْتَكْبِرُ: فعل ماضی - ضمیر مشترک (هو) فاعل - هو: توکید
فرعون و لشکریان او در سرزمین مصر بدون حق و بدون شایستگی گردنکشی و طغیان کردند و گمان
بردند که بعث و نشر در کار نیست و به سوی ما بازگردانده نمی شوند.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ، فَسَبَّوْنَهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۴۰﴾
از او و سپاهیانش مؤاخذه کردیم و آنان را به دریا افکندیم، بنگر عاقبت ستمگران چسان بود؟ (۴۰)

فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ، فَسَبَّوْنَهُمْ فِي الْيَمِّ

فَأَخَذْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

پس به جهت کفرشان و طغیانشان و تکذیبشان به بعث و نشر او را و سپاهیانش را مورد مؤاخذه قرار
دادیم پس ایشان را در دریا افکندیم تا غرق شدند.

فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

كَيْفَ: خیر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

پس نگاه کن که سرانجام ستمگران (مشرکان) چگونه بود؟

وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿۴۱﴾

آنها را پیشوایان کردیم که به سوی جهنم بخوانند و روز رستاخیز یاری نبینند. (۴۱)

وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ

وَجَعَلْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - آيَةً: مفعول به ثانی

و ایشان را در این جهان پیشوایان گمراهان و ستمگران گردانیدیم تا مردان و قوم خود را به گمراهی
بخوانند.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ

و روز قیامت کمک کرده نخواهند شد و کسی از ایشان عذاب را نتواند دفع کند به جهت کفرشان و
طغیانشان و تکذیبشان.

وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿۴۲﴾

در این جهان لعنتی بدانیشان کردیم و روز رستاخیز از نکوهیدگانند. (۴۲)

وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً

وَاتَّبَعْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - لَعْنَةً: مفعول به ثانی

و در این جهان بر پی ایشان لعنت و نفرین فرستادیم.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ

الْمَقْبُوحِينَ : زشت رویان، مجرور

و در روز قیامت ایشان به جهت شرکشان و کذبشان از زشت رویان و رانده شدگان اند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ
وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۴۳﴾

و از پس آنکه نسل های نخستین را هلاک کردیم، موسی را آن کتاب دادیم که برای مردم، بصیرت ها و هدایت و رحمت بود شاید پند گیرند (۴۳)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ
وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - موسی - مفعول به - الْكِتَابَ: مفعول به ثانی

و بتحقیق ما به موسی کتاب تورات دادیم پس از آنکه اهل قرنهای پیشین را چون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و قوم شعیب را هلاک کردیم در حالیکه در آن کتاب آیتها و رحمت ها و حکمت های روشن بود اگر به چشم عبرت می نگریستند و عبرت می گرفتند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۴۴﴾
و [تو ای رسول!] آن هنگام که ما به موسی مقام نبوت و فرمان الهی بخشیدیم به جانب غربی (کوه طور) اصلاً نبودی و حضور نداشتی. (۴۴)

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ

(ت) اسم کان - بِجَانِبِ: جار و مجرور خبر کان

موسی عليه السلام در وادی مقدس در کوه طور بود که الله تعالی با وی سخن گفت آن هنگام که به سوی موسی وحی کردیم و تو ای محمد ص از گواهان بر امر فرستادن موسی به سوی فرعون و فرعونیان تا با سرگذشت ایشان مطلع گردی، بلکه این خبرها توسط وحی به تو رسیده است و تو آن را برای مردم بیان می داری و این دلیل بزرگی است بر حقانیت و صداقت رسالت تو.

وَلَنَكُنَّ أَهْلًا نَا قُرُونًا فَتَطَّوَّلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ نَا وِيَا قَوْمِ أَهْلِ مَدْيَنَ تَسْلُوا عَلَيْهِمْ
ءَايَاتِنَا وَلَنَكُنَّا كُنَّا مَرْسِلِينَ ﴿۴۵﴾

ولی ما نسل ایجاد کردیم که عمرهایشان به درازا کشید، تو در میان اهل مدین اقامت نکردی که آیه های ما بر ایشان بخوانی، ولی ما بودیم که فرستاده بودیم. (۴۵)

وَلَنَكُنَّ أَهْلًا نَا قُرُونًا فَتَطَّوَّلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ

(نا) اسم لکن - أَهْلًا نَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر لکن

ولیکن ما وحنی کردیم آن قصه را به تو برای اینکه ما بعد از موسی قرنهای متمادی گروهی بعد از گروه دیگر بوجود آوردیم. پس زندگانی برایشان طولانی شد یعنی مدت‌های زیادی بر اهل این روزگار گذشت و بر اثر گذشت زمان عهد و پیمانهای خدا و رهنمودهای پیغمبران را فراموش کردند.

وَمَا كُنْتُمْ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

(ت) اسم کان - تأوییا: خبر کان به معنی مقیم شدن

و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی که پیوسته بر ایشان آیت‌های ما را بخوانی مثل قصه موسی و شعیب و صالح و لوط و ...

وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

و ما به تو نسبت به این قصه‌ها و آیت‌های گذشته خیر دهنده و فرستنده هستیم. با این آیه استدلال شده است بر این که خدای سبحان در ارتباط با رسالت محمد ﷺ و ایمان به ایشان از موسی علیهما السلام امتش تعهد گرفته است اما آن گاه که روزگاری طولانی سپری شد و قرن‌ها گذشت، امتها این عهد را فراموش کرده و وفا کردن به آن را فراموش کردند.

وَمَا كُنْتُمْ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٦٦﴾

آندم که ندا دادیم در ناحیه طور نبودی ولی این آگاهی [رحمتی از پروردگارتست تا قومی را که پیش از تو بیم رسالی سوی ایشان نیامده بیم دهی، شاید پند گیرند. (۴۶)]

وَمَا كُنْتُمْ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

رَحْمَةً: مفعول لاجله

ای محمد ﷺ تو در طرف طور سینا حاضر نبودی آن هنگام که موسی را ندا کردیم و کتاب تورات بندو دادیم و او را بعنوان پیغمبری برگزیدیم الا آن سرگذشت پیغمبران پیشین را به تو بازگو می‌کنم تا به دیگران آن را بخوانی به جهت رحمت و نعمتی که پروردگارت به تو داد تا با روایت این قصه‌ها و اخبار پیغمبران پیشین قومی را از عواقب کارشان که قوم پیشین به آن گرفتار شدند بیم دهی شاید که عبرت گیرند و از خواب غفلت بیدار شوند.

وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ مِّمَّا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

و تا چون به سزای اعمالی که دست‌هایشان از پیش کرده مصیبتشان رسد نگویند پروردگارا چرا پیغمبری سوی ما نفرستادی که آیه‌های ترا پیروی کنیم و از مؤمنان شویم. (۴۷)

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا
فَتُنَبِّئَ مَا بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

تُصِيبُهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - مُصِيبَةٌ: فاعل

و اگر مصیبتی و عقوبتی پیش از فرستادن تو ای پیغمبر به ایشان میرسد به جهت اعمال کفرآمیز و تکذیبشان می‌گفتند پروردگارا! اگر تو پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی و او به ما حدود و شرائط احکام را اعلام می‌کرد هر آینه ما از جمله پیروان و مطیعان آن حضرت می‌گشتیم و از گروه مؤمنین می‌شدیم.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أَوْفَىٰ مِثْلَ مَا أَوْفَىٰ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا

أَوْفَىٰ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَفْرٍ

اما چون حق از نزد ما پیامدشان، گفتند: چرا نظیر آنچه سابقاً به موسی داده بودند به او نداده‌اند. مگر سابقاً به آنچه موسی را داده بودند کافر نشدند، گویند [تورات و قرآن] دو جادویند که همپشتی کرده‌اند و گویند: ما همه را منکریم. (۴۸)

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أَوْفَىٰ مِثْلَ مَا أَوْفَىٰ مُوسَىٰ

جَاءَهُمْ: فعل ماضی - الْحَقُّ: فاعل، اینجا مراد از آن قرآن است - أَوْفَىٰ: فعل ماضی مجهول -

(هو) لایب فاعل - مِثْلُ: مفعول به

پس آن هنگام که به کفار پیغام‌های دوست یعنی قرآن از نزد ما فرستاده شد گفتند: چرا به محمد ﷺ آیات و معجزات ظاهر ندادند همچنانکه به موسی معجزات عصا و ید بیضا دادند. این گفتار یهود یا گفتار مشرکان قریش به تعلیم یهود بوده است رب العالمین به جواب ایشان گفت یا محمد ﷺ!

أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أَوْفَىٰ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ

به ایشان بگو آیا در گذشته مشرکان قبطی آنچه به موسی داده شده بود انکار نکردند؟

قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا

مبتدا محذوف - سِحْرَانِ: خبر

این مشرکان و تکذیب‌کنندگان به معجزات عصا و ید بیضای موسی، گفتند: این جادویی بیش نیست و الآن هم به تو ای محمد جادو می‌گویند یا به تورات موسی و قرآن تو جادو می‌گویند. کلبی گفت: مشرکان قریش جماعتی را به مدینه فرستادند و از علمای یهود خیر و نعت مصطفی ﷺ پرسیدند. ایشان نعت و صفت وی چنانکه در تورات بود گفتند و بیان کردند. جماعت به مکه آمدند و آنچه از علمای یهود شنیده بودند به قریش گفتند: قریش جواب دادند که محمد و موسی ساحران‌اند که قرآن و تورات هر دو جادویی است به یکدیگر راست شده.

وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَفْرٍ

(نا) اسم آن - کَفِرُونَ: خبر آن

و آن مشرکان قبطی یا مشرکان مکه گفتند بدرستی که ما به این دو پیغمبر یعنی موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله یا به این دو کتاب تورات و قرآن ایمان نمی آوریم و نمی گزویم.

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۹﴾

بگو: اگر راست می گوئید از جانب خدا کتابی که از آنها رهنمایند تر باشد بیارید تا من نیز آنرا پیروی کنم. (۴۹)

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

هُوَ: مبتدا - أَهْدَىٰ: خبر

خدای عزوجل فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله به این کفار بگو: اگر شما راست می گوئید که این دو کتاب یعنی تورات و قرآن از نزد خدای تعالی نیست پس کتابی روشن تر و هدایت کننده تر از این را از جانب خدای تعالی بیاورید تا من از آن متابعت کنم.

فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَن أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغْوِي

هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّكَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۰﴾

اگر اجابت تو نکردند بدان که فقط هوس هایشان را پیروی می کنند. ستمگرتر از آنکه هوس خویش را بدون هدایت خدا پیروی کند کیست؟ که خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. (۵۰)

فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ

يَتَّبِعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - أَهْوَاءَهُمْ: مفعول به

پس اگر ترا اجابت نکنند و به تو کتاب نیاورند پس بدانکه جز این نیست که ایشان آرزوها و هوا و هوس خود را از روی بی دانشی و بدون دلیل پیروی می کنند.

وَمَن أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغْوِي هُدًى مِّنَ اللَّهِ

مَن: مبتدا - أَضَلُّ: خبر

و کیست گمراه تر از آن کسیکه پیروی کند هوای خود را بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا بدان شده باشد؟

إِنَّكَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

لفظ الله: اسم إِنَّكَ - لَا يَهْدِي: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّكَ

بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید و به مقصد نمی رساند گروه ستمکاران را که از هوا و هوس خود پیروی می کنند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۱﴾

و این گفتار را برای ایشان بیایی کردیم شاید تذکار یابند. (۵۱)

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

وَصَّلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقَوْلُ: مفعول به

و تحقیق ما سخنان قرآن را بصورت سوره سوره و آیه آیه در زمانهای مختلف و متعدد به اقتضای

حکمت بیایی فرموده ایم تا در آن بیندیشند و بدان ایمان بیاورند

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِمْ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾

کسانی که پیش از قرآن، کتابشان داده ایم، همانها، بدان ایمان می آورند. (۵۲)

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِمْ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

الَّذِينَ مبتدا - هُمْ: مبتدا ثانی - يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، خبر ثانی - جمله خبری الذین

به کسانی که پیش از قرآن به ایشان کتاب دادیم یعنی تورات به قرآن ایمان می آورند و می گویند ما پیش

از نزول قرآن نیز مسلمان بوده ایم و نشانه ها و علامتهای این پیغمبر را در کتابهای خود دیده ایم

وَإِذْ يَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِيَدِهِ ءَإِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِمْ مُّشْرِكِينَ ﴿۵۳﴾

و چون قرآن بر ایشان خوانده شود، گویند، بیدان ایمان داریم که درست است و از جانب پروردگار

ماست و ما پیش از آن مطیعان بوده ایم. (۵۳)

وَإِذْ يَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِيَدِهِ ءَإِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِمْ مُّشْرِكِينَ

ه: اسم ان - الْحَقُّ: خبر ان

آن هنگام که بر ایشان قرآن خوانده شود ایشان گویند ما به وی ایمان آورده ایم ایشان قومی بودند از اهل

کتاب که در دین اسلام وارد شدند و بوجهل ایشان را سرزنش کرد و ایشان به جواب بوجهل گفتند. این

قرآن حق و راست است و از جانب خداوند یکتاست و ما قبل از قرآن تیسر خود مسلمان بودیم و بر

دین موسی بودیم و موسی را تصدیق کردیم و کتاب تورات خوانده بودیم به راست و پذیرفتیم و به وی

ایمان آوردیم حال ایشان را دریافته و باز شناخته ایم و آیات قرآن را همانند کتب دیگر آسمانی همسو و

هماهنگ دیده ایم و بی چون و چرا آن را پذیرا شده ایم.

أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۵۴﴾

اینان برای آن صبر که کرده اند در بار پاداش یافتند بدی را به نیکی دفع کنند و از آنچه روزیشان

داده ایم انفاق کنند. (۵۴)

أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - يُؤْتُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

آن گروه از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری به جهت آنکه در ایمان آوردن به تورات و انجیل استقامت کردند و ثابت قدم بودند و بر قرآن صبر کردند و در مقابل ایذا و اذیت و گفتار و کردار بد مشرکان صبر و شکیبایی از خود نشان دادند و با گفتار خوب و نیکو سخنان تازوا و ناپسند مشرکان را به شکیبایی و نه گفتار خوب و نرم پاسخ دادند و از آنچه که به ایشان روزی داده ایم در راه ما نفعه می کنند، خداوند پاداش آنان را دو برابر می گرداند.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبِّئُكَ
الْجَاهِلِينَ ﴿۵۵﴾

و چون یاوه ای شنوند از آن روی بگردانند و گویند: اعمال ما خاص ماست و اعمال شما خاص شماست، درود بر شما که ما صحبت جهالت پیشگان نمی جویم. (۵۵)

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ
گفته اند این آیت به آیت سبف منسوخ است.

و چون این گروه اهل کتاب، آن هنگام که سخن سرزنش آمیز و طعن برانگیز منافقان و مشرکان را می شنوند سخن بیهوده و یاوه گوئیهای سرزنش آمیز آنان را پاسخ نمی دهند و از آن روی برمی گردانند بلکه به آنان می گویند اعمال و کردار ما از حلم و صبر و شکیبایی از آن ماست و نادانی و سفاقت و سخنان بیهوده شما از آن شماست.

سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ

سَلِّمٌ: مبتدا - عَلَيْكُمْ جار و مجرور خبر

می گویند: بر شما سلامتی باد، منظور خوش آمدنی و ما با شما بحث نمی کنیم و نیازی به بحث کردن هم نداریم و شما را ترک می کنیم و به حال خودتان رها می کنیم.

لَا نَبِّئُكَ الْجَاهِلِينَ

لَا نَبِّئُكَ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْجَاهِلِينَ: مفعول به

ما با نادانان و سفیهان مباحثه نمی کنیم زیرا که مباحثت با اشرار موجب بدنامی دنیا و سبب بد فرجامی عقیبی است.

یار بد زهری بود بی انگبین

از بدان بگیریز و با نیکان نشین

شیخ سعدی گفت:

هر که با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند، بطریقت ایشان متهم گردد و گنبد خرابی زود بنهار گردن، منسوب شود بجم غوردهن.

خواجه عبدالله انصاری (رح) فرمود:

صد سال در آتشم اگر مهمل بود
آن آتش سوزنده مرا سهل بود
با مردم نا اهل میادا صحبت
گزر مرگ بتر صحبت نا اهل بود

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾
براستی تو هر که را دوست داشته باشی هدایت نمی کنی بلکه خدا هر که را خواهد هدایت کند و او
اهل هدایت را بهتر شناسد. (۵۶)

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

ک: اسم ان - لَا تَهْدِي: فعل مضارع - (انت) فاعل، جمله خبر ان
بدرستی که تو ای محمد ﷺ هدایت نمی توانی بکنی هر که را که دوست داری، خداوند است هر که را
که بخواهد راه می نماید و هدایت می کند.

وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

هُوَ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

و او بر راه یافتگان داناتر است.

بیت:

هر کرا داد از هدایت با او همراه باشد تا نهایت

وَقَالُوا إِن نَّبِيعِ الْمُدَيِّ مَعَكَ نُنْخِطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نَمُكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يَجِئُ إِلَيْهِ

نَمُرَّتْ كُلُّ شَيْءٍ وَرِزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

گویند: اگر با تو پیرو هدایت شویم از سرزمینمان آواره می شویم مگر در حرمی امن جایشان نداده ایم
که محصولات همه چیز در آن فراهم می شود؟ که روزی ای از جانب ماست ولی بیشترشان
نمی دانند (۵۷)

وَقَالُوا إِن نَّبِيعِ الْمُدَيِّ مَعَكَ نُنْخِطِفُ مِنْ أَرْضِنَا

نَّبِيعِ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْمُدَيِّ: مفعول به - مَعَكَ: مفعول فیه

مشرکان عرب به پیغمبر ﷺ آمدند و گفتند اگر ما از خدای یگانه و یکتا پیروی کنیم و بر پی قرآن و
توحید برویم چنانچه تو رفتی بزرگان عرب ما را از سرزمین مکه بیرون می کنند و می ربایند آنکه ما
به جهت پذیرش دین تو مخالف ایشان خواهیم بود پروردگار جهانیان در پاسخ این سؤال ایشان آیت
آورد و گفت:

أَوْ لَمْ نَمُكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يَجِئُ إِلَيْهِ نَمُرَّتْ كُلُّ شَيْءٍ وَرِزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ

يُجْحَى: فعل مضارع مجهول - شُمِرَتْ: نایب فاعل - رَزَقًا: مفعول مطلق

خداوند می فرماید آیا ما در حرمی امن برایشان جای نداده ایم که کسی نتواند برایشان دست یابد و میوه های مختلف و گوناگون از نواحی مختلف برای منافع ماکبین این حرم کشیده می شود و به ایشان در این بیابان بی آب و غلب از نزد خود بدون منت روزی دادیم، بیشتر ایشان این نعمت و روزی را در نمی یابند و نمی دانند که این آیت اشاره دارد به درخواست حضرت ابراهیم در باب امنیت حرم و تقاضای انواع میوه ها

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قُرَيْبٍ لِيُبَطِّرَتَ مَعِيشَتَهُمْ فَمِنْكَ مَنْ كُنَّ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿۵۸﴾

چه بسیار قریه ها را هلاک کردیم که به رفاه معاش مغرور شده بودند اینک این خانه های ویران شده آنهاست که بعد از آنها جز عده قلیلی در آن سکونت نیافت و تنها ما وارث دیار آنها بودیم. (۵۸)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قُرَيْبٍ لِيُبَطِّرَتَ مَعِيشَتَهُمْ

وَكَمْ: مفعول به مقدم - أَهْلَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - قُرَيْبٍ: تمیز

و چه بسا ما اهل روستاها را ویران ساختیم که به نافرمانی کافر شده بودند و در زندگی خود در فراخی نعمت سرمست و طامعی و باغی شدند ما آن طاغیان و سرکشان را نابود گردانیدیم و اهل مکه را نیز نابود خواهیم ساخت.

فَمِنْكَ مَنْ كُنَّ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا

فَمِنْكَ: مبتدا - مَنْ كُنَّ مِنْ بَعْدِهِمْ: خبر - قَلِيلًا: مستثنی

پس آن مسکینهایشان را برایشان خراب و ویران ساختیم و پس از به هلاکت رساندن و ویران کردن، در آن کسی جز اندکی ساکن نبود. این دنیا خانه پایدار نیست عده ای می آیند و می روند باز کسانی دیگر می آیند و می ریزند و می روند.

شیخ سعدی گفت:

رفت و منزل بدیگری پرداخت
وین عمارت بسر نبرد کسی
دوستی را نشاید این غدار
خنک آنکس که گوی نیکی برد
کس نیارد ز پس ز پیش فرست
اندکی ماند و خواجه غره هنوز
ترسنت پرنیاوری دستار
وقت خرمش خوشه باید چیده

هر که آمد عمارتی نو ساخت
و آن دگر بخت همچنان هوسی
باز ناپایدار دوست مدار
نیک و بد چون همی بیاید مرد
بزرگ عیشی به گور خویش فرست
عمر برف است و آفتاب تموز
ای تهی دست رفقه در بازار
هر که مزروع خود بخورد بخوید

وَكَانَ نَحْنُ الْوَارِثِينَ

(نا) اسم کان - نَحْنُ: ضمیر فصل - الْوَارِثِينَ: خبر کان

و ما وارث مسکن های ایشان شده ایم، یعنی بعد از هلاک و نابودی ایشان صاحب مسکن هایشان ما شده ایم.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿۵۸﴾

پروردگار تو اهل هیچ شهر و دیاری را تا رسولی نفرستد که آیات ما را بر آنها تلاوت کند هرگز هلاک نکند ما هیچ دیاری را هلاک نکنیم مگر آنکه اهلش ظالم و بیادگر باشند. (۵۸)

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا
رَبُّكَ: اسم کان - مُهْلِكَ: خبر کان

و پروردگار تو هرگز اهالی ده و روستایی را هلاک نمی کند مگر اینکه پیغمبرانی در مرکز و کانون آن شهر بر انگیزد تا آیات ما را بر ساکنین آن شهر و روستا بخواند و ایشان را به توحید فرا خواند تا هیچ بهانه ای برای ادامه ی کفرشان و شرکشان و تکذیبشان و طغیانشان باقی نماند.

وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ

(نا) اسم کان - مُهْلِكِي: خبر کان - أَهْلُهَا: مبتدا - ظَالِمُونَ: خبر

و ما خراب کننده و نابود کننده ی روستاها و شهرها نیستیم مگر اینکه ساکنان آن شهر و دیار خود ستمکار باشند و پیغمبران را تکذیب کنند و حق را انکار نمایند و بر کفر و شرکشان بیفزایند و بر سرکشی و طغیان استوار باشند.

وَمَا أَوْتِنَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُوهُمُ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا يَعْلَمُونَ ﴿۶۰﴾
هر چه بشما داده اند کالا و زینت زندگی این دنیا است و آنچه نزد خداست، بهتر و پایدارتر است چرا خردوری نمی کنید؟ (۶۰)

وَمَا أَوْتِنَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُوهُمُ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا

و آنچه بشما داده شده است همه از وسیله ها و اسباب زندگانی این دنیا است پس در زندگانی فانی این دنیا از آن بهره مند می شوید و همگی آرایش این دنیا است که شما به آن دل بسته اید و به آن مباحثات می کنید.

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

مَا: مبتدا - عِنْدَ: مفعول فيه - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه - خَيْرٌ: خبر

و اما آنچه که در نزد خدای تعالی است همه نعمتهای آن جهانی است و نعمتهای آن جهانی بهتر و پاینده تر است چون جاودان و مداوم است.

احمق مردا که دل برین دنیا بندد که نیک بستاند و زشت باز پس گیرد.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا خردوری نمی‌کنید و در نمی‌یابید و فهم نمی‌کنید که زندگانی باقی و جاودان و همیشگی را به زندگانی فانی این جهان بدل می‌کنید و مرغوب را به معیوب معاوضه می‌نمائید؟

حیف باشد لعل و زر دادن ز چنگ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَئِيهٍ كَمَنْ مَنَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾

مگر آنکه وعده نیکو بدو داده‌ایم و بدان خواهد رسید مانند آنکس است که از کالای زندگانی این دنیا برخوردارش کرده‌ایم و باز روز قیامت از احضار شدگان است. (۶۱)

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَئِيهٍ كَمَنْ مَنَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

وَعَدْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - به: مفعول به - وَعْدًا: مفعول مطلق

کسی که او را به بهشت جاودان آخرت و به نصرت در دنیا وعده کردیم آن همه وعده‌ی نیکو که در وقوع آن خلافتی نیست پس او بی شک درک کننده‌ی آن روز موعود است و دریابنده‌ی آن نعمت جاودان یعنی کسانی از صحابه مانند حمزه و عمار و ... آیا اینان مانند کسانی هستند که ایشان را از نعمت دنیا بهره‌مند گردانیدیم مانند ابوجهل، ولید بن مغیره که نعمتشان آمیخته به محنت و دولتش مودی نکبت و بدبختی است و مالش در صدد زوال و نیستی و نابودی است و جاه و مقام و شرفش در حال انتقال است و از جهت عذاب یا حساب و کتاب و آتش دوزخ بدنبال عسلش زهری در پس دارد و آنگاه در روز قیامت از احضار شدگان است؟

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾

روزی که خدا ندایشان کند و گوید: شریکان من که می‌پنداشتند کجایند. (۶۲)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ

أَيْنَ: مفعول فیه - خبر مقدم محذوف - شُرَكَائِيَ: مبتدا مؤخر

و بیاد آور آن روزی را که خدای تعالی کافران را بخواند پس گوید شریکان من کجااند آنانکه شما گمان می‌کردید شریک من هستند حال که همه چیز برملا شد پس بگوئید بتها و خدای گونه هایشان کجا هستند پس ایشان بیابند تا شما را از عذاب من برهانند اگر می‌توانند و قادر باشند؟

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾

إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾

گسائیکه گفته‌ی خدا در باره ایشان محقق شده گویند: پروردگارا! اینان کسانی هستند که گمراهشان کردیم چنانکه [خودمان] گمراه شدیم و امروز از پیروان خود بسوی تو بی‌زاری می‌جویم. که پروردگارا! این نمی‌پرستیدند. (۶۳)

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا

هَؤُلَاءِ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر - أَغْوَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

آنان که بزرگان و فرمانروایان ضلالت و گمراهی بودند و فرمان عذاب در حق ایشان مسلم و مشخص گشت می‌گویند: پروردگارا! این ما بودیم که ایشان را به شرک خواندیم و گمراهشان کردیم.

أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا

این ما بودیم که ایشان را به کفر و شرک دعوتشان کردیم و ایشان را گمراه ساختیم همچنانکه خود از گمراهان بودیم.

تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ

تَبَرَّأْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

بزرگان ضلالت می‌گویند ایشان بدون حجت و دلیل و به هوای نفس خویش پرستش بیان کردند و ما در حضور تو از ایشان بیزاریم.

مَا كَانُوا إِلَّا نَجِدُوكَ

(و) اسم کان - (إِنَّا): مفعول به مقدم - نَجِدُوكَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

در واقع ایشان تابع و دنباله رو ما نبودند بلکه ایشان تابع هوا و هوس خود بودند و متابعت نفس خود کردند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

گویند: شریکان [عبادت] خویش را بخوانید، آنها بخوانید اما جوابشان ندهند، و چون عذاب را ببینند [آرزو کنند] که ای کاش [مانند مؤمنان] هدایت یافته بودند. (۶۴)

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ

قِيلَ: فعل ماضی مجهول، نایب فاعل محذوف

و به کافران بت پرست گفته می‌شود که شریکان خود را یعنی آنان را که شریک ما می‌ساختید بخوانند تا عذاب را از شما دفع کنند پس بخوانید ایشان را به امید نصرت و پیروزی، ایشان اجابت نکنند و پاسخی به آنان نمی‌دهند چونکه عذاب را در جلو چشم خود می‌بینند.

لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ

هم: اسم ان - (و) اسم کان - يَهْتَدُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر کان

متابعت کنندگان آرزو می‌کنند و می‌گویند ای کاش که به راه راست و حق و حقیقت راه یافته بودند تا امروز عذاب جهنم را در جلو چشمان خود مشاهده نمی‌کردند و از عذاب جهنم ایمن می‌شدند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾

روزی که خدا ندایشان کند و گوید: پیغمبران را چه جواب دادید؟ (۶۵)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ

مَاذَا: مبتدا - أَجَبْتُمُ: فعل ماضی - تم: فاعل - الْمُرْسَلِينَ: مفعول به، جمله فعلیه خیر

و بیاد آور روزی را که حق تعالی اهل کذب و شرک و کفر را ندا دهد. آن هنگام که پیغمبران به حق دعوت کردند در حق دعوتشان به توحید چه جواب دادید؟

فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾

آن روز خبرها از ایشان نهان شود و از همدیگر نپرسند. (۶۶)

فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ

هم: مبتدا - يَتَسَاءَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خیر

پس برایشان خبرها پوشیده باشد یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند و ندانند که چه گویند آنان در آن هنگام دچار فراموشی می‌شوند و سخنی برای گفتن نخواهند داشت. از نهایت دهشت و هراسی که بر آنان حاکم می‌شود، بعضی از بعضی دیگر می‌پرسند، و قادر به آوردن حجت نیستند بلکه همه‌ی آنها در عجز و ناتوانی با هم یکنان خواهند بود.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَسَوْفَ يُكَفِّرُنَا كَمَنْ يَكْفُرُنَا مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

اما کسی که توبه آورده و عمل شایسته کرده شاید در صف رستگاران باشد. (۶۷)

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَسَوْفَ يُكَفِّرُنَا كَمَنْ يَكْفُرُنَا مِنَ الْمُفْلِحِينَ

مَنْ: مبتدا - (هو) اسم عسی - (هو) اسم کان - مِنَ الْمُفْلِحِينَ: خبر کان، جمله خبر عسی، جمله خبر مَنْ

و اما آنکسی که از شرک و کفر توبه کند و به خدا و رسولش باز گردد و عمل شایسته و نیکو انجام دهد، امید است که از رستگاران باشد البته رستگاری به امید اجابت جل جلاله باز بسته است.

مزن بی رضای محمد نفس ره رستگاری همین است و بس

خلاف پیمبر کسی ره گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾

بُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾

پروردگارت هر چه بخواهد بیافریند و انتخاب کند اختیار بدست آنها نیست خدا از آنچه با او شریک می‌کنند، منزّه و والا است. (۶۸)

رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ

وَرَبُّكَ: مبتدا - يَخْلُقُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

و پروردگار تو آنچه می‌خواهد بدون دلیل و مانع هر گز که بخواهد برای رسالت و نبوت می‌آفریند و برمی‌گزیند.

مَا كَانَتْ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر کان مقدم - الْخِيَرَةُ: اسم کان

این حق انتخاب و اختیار از برای کافران و مشرکان چون ابوجهل و ولید بن مغیره نخواهد بود. خداوند قادر متعال کسی را که دوست ندارد رد می‌کند و برمی‌گزیند هر که را که بخواهد.

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

سُبْحَانَ: مفعول مطلق

پاکی از آن خداست و خداوند جل جلاله از آنچه که بت پرستان بر او شرک می‌آورند برتر است بدانکه آدمی اختیار مطلق ندارد اختیار از آن کسی است که صاحب ملک باشد و آدمی بنده است و بنده را ملک نیست و آن ملک الله است که مالک برکمال است و در ملک ایمن از زوال و در ذات و نعت متعال.

همه تخت و ملکی پذیرد زوال بجز ملک فرمانده لایزال

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۶۹﴾

و پروردگارت آنچه را در سینه‌هایشان نهانست و آنچه را آشکار کنند می‌داند. (۶۹)

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ

رَبُّكَ: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

آورده‌اند که بزرگان عرب طعنه می‌زدند که خدای تعالی چرا محمد ﷺ را برای نبوت اختیار کرد بایستی که چنین منصب و مقام عالی به ولید بن مغیره می‌رسید که از بزرگان مکه است یا به عروه بن مسعود ثقفی که از بزرگان طائف است. در جواب ایشان آمد: پروردگار تو می‌داند آنچه که ایشان در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند از عداوت و دشمنی با پیغمبر ﷺ و کینه‌ی مؤمنان در طعن نبوت و تکذیب قرآن و تصدیق نکردن پروردگار یکتا و از آنچه آنان آشکار می‌سازند همه را می‌داند.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۷۰﴾

خدای یکتا اوست، خدایی جز او نیست، ستایش در دنیا و آخرت خاص اوست، قرمان از اوست و به سوی او بازگشت می باید. (۷۰)

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

هُوَ: مبتدا - لفظ **اللَّهُ**: خبر - **إِلَهَ**: اسم لای نفی جنس - **خَيْرَ لای نفی جنس محذوف** - **هُوَ**: بدل و خدای جهانیان و مالک اصلی اوست و مستحق پرستش و عبادت تنها اوست و هیچ معبودی شایسته تر از او نیست. اوست که دنیا را بیافرید و آنچه خواست از آن برگزید. فرشتگان را بیافرید و از ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را برگزید و از میان پیغمبران نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله را برگزید. صحابه رسول خدا را بیافرید و از میان صحابه ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان ذی النورین و علی هاشمی را برگزید. بسط زمین بیافرید و مکه را که جایگاه ولادت رسول خدا است برگزید و مدینه را بیافرید که محل زائرتین مسلمانان دنیاست و روزها بیافرید از میان روز جمعه را برگزید و روزهای اجابت دعوت را مشخص گردانید و آن روز عرفه و عیدین و روز عاشورا و کتابهای آسمانی نازل کرد و از میان آن زیور و تورات و انجیل و قرآن برگزید و کلمات بیافرید و از میان کلمات چهار کلمه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را برگزید.

لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - **الْحَمْدُ**: مبتدا موخر

و ستایش در دنیا و آخرت از آن اوست. صاحب نعمتهای دنیوی و مالک روز جزاست. کیست درین دیرگه دیرپای کاو لمن الملك زند جز خدای

وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - **الْحُكْمُ**: مبتدا موخر

و فرماندهی و فرمانروایی از آن اوست مالک روز جزاست و همگی برای پاسخ اعمال خود به سوی او بازگردانده می شوید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ

أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾

بگو: بگوئید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را برایتان دائم کند، کدام خدا غیر خدای یکتا برای شما روشنی آرد، چرا نمی شنوید. (۷۱)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ

جَعَلَ قَمَل ماضی - لفظ الله؛ فاعل - اللَّيْلُ مفعول به - سَرْمَدًا مفعول به ثانی - مَنْ مبتدا - إِلَهُ خیر ای محمد ﷺ به مردم بگو که اگر خدای تعالی شب را یا روز را تا قیامت بر شما پاینده بدارد و روز روشن را که در آن به کسب و کار و معیشت خود می پردازید در پشت تاریکی پنهان بدارد چه کسی غیر از خداوند قادر است آن روز فرورفته در تاریکی همیشگی را برای شما روشن بگرداند که در آن بطلب کسب روزی خود پردازید و این جز قدرت خدای عزوجل نیست که شب و روز بدنبال هم آورد تا در شب به استراحت پردازید و در روز برای کسب معاش زندگی خود مشغول شوید.

منزل شب را تو دراز آوری روز فرورفته تو باز آوری

أَفَلَا تَسْمَعُونَ

آیا آثار قدرت خداوند از جمله اختلاف شب و روز را نمی بینید و نمی شنوید و آیا از این پدیده عبرت نمی گیرید؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَكَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْفَيْصَمَةِ مِنَ آلِ اللَّهِ عَزَّ اللَّهُ بِأَنِّي كُمْ بَلِيْلٌ تَنَكُّوْت فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۷۲﴾

بگو: بمن بگوئید اگر خدا روز را تا روز رختاخیز برایتان دائم کند، کدام خدا غیر خدای یگانه برای شما شبی بیارد که در آن آرام گیرید چرا نمی بینید؟ (۷۲)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَكَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْفَيْصَمَةِ مِنَ آلِ اللَّهِ عَزَّ اللَّهُ بِأَنِّي كُمْ بَلِيْلٌ تَنَكُّوْت فِيهِ

جَعَلَ ماضی - لفظ الله؛ فاعل - النَّهَارُ مفعول به - سَكَرْمَدًا مفعول به ثانی

ای محمد ﷺ به مردم مکه بگو اگر خدای تعالی روز را تا روز قیامت بر شما پاینده بدارد... غیر از خدای تعالی چه کسی می تواند برای شما شبی را بی آورد که در آن آرام گیرید و از خستگی روز بیرون آئید.

أَفَلَا تُبْصِرُونَ

آیا آثار قدرت خدای تعالی را با چشم خود نمی بینید و از آن عبرت نمی گیرید؟

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَشْكُرُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۳﴾

از رحمت خویش شب و روز را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید و از کرم وی [روزی] بجوئید و شاید سپاس دارید. (۷۳)

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَشْكُرُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و خدای تعالی از رحمت و بخشایش خود برای شما شب و روز را بیافریده تا در شب به استراحت و آرامش بپردازید و در روز به طلب معاش زندگی خود بروید و از روزی‌ای که خدا مقرر کرده است روزی بجوئید تا شاید شما در مقابل نعمت و روزی که خدای تعالی بشما ارزانی کرده است در آن شکر و سپاسداری کنید.

چرخ را دور شبانروزی دهد	شب بر روز آورد روزی دهد
خلوت شب بهر آن تا جان ریش	راز دل گوید بر جانان خویش
روزها از بهر غوغای عوام	تا بریشان کارتن گیرد نظام

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِي الَّذِينَ كَفَرُوا قُلْ مَن مَّشَرِكُومٌ ﴿٧٤﴾
 روزی که خداوند تا ایشان کند و گوید: شریکان من که پنداشتید گجایند. (۷۴)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِي الَّذِينَ كَفَرُوا قُلْ مَن مَّشَرِكُومٌ ﴿٧٥﴾
 این: مفعول فيه، خبر مقدم - شُرَكَاءِي: مبتدا مؤخر

می گوید: یاد کن روزی را که خدای تعالی بت پرستان را ندا کند در روز قیامت که گجایند آن بتان و انبازانی که شما گمان می کردید که شریک و انبازان هستند و دروغ می گفتید.

وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَقْتُرُونَ ﴿٧٥﴾

و از هر امتی گواهی بیاریم و گوئیم برهان خویش بیارند و بدانند که حق خاص خداست و آنچه می ساخته اند، نابود شود. (۷۵)

وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَقْتُرُونَ ﴿٧٦﴾

نَزَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - شَهِيدًا: مفعول به - الْحَقَّ: اسم آن - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر آن
 در آن روز یعنی روز جزا از هر امتی و گروهی که شاهد بر گفتار و کردار ایشان باشد خواهیم آورد پس به این شاهدان امتان و گروه‌ها می گوئیم که اگر دلیل و برهانی بر شرک و کفر و تکذیب خود دارید بیاورید و ارائه دهید پس آن هنگام براسنی خواهید دانست که حق با خداست و اقتضای او دروغ و تکذیبشان بی مورد و بی دلیل و بی منطبق بوده است.

إِنَّ قُلُوبَكُمْ كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ فَبِعَىٰ عَلَيْهِمْ وَأَنبَأَهُ مِنْ آلِكُونِ مَا إِنَّ مَفَاحِمَهُ لِلنَّوَىٰ
 بِالْعَصْبَةِ أُولَىٰ الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾

قارون از قوم موسی بود و بر آنها ستم کرد و آنقدر گنجش بدادیم که حمل کلیدهای آن بر گروهی مردان توانا، گران بود و قومش بدو گفتند: غره مشو که خدا تباهاکاران را دوست ندارد. (۷۶)

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ

قَارُونُ: اسم إِنْ - (هو) اسم کان - مِنْ قَوْمِ جار و مجرور خبر کان، جمله خبر إِنْ

بدرستیکه قارون از قوم موسی الْقَوْمِ بود. البته میان علماء خلاف است که قارون به موسی چه نسبتی داشته است. قومی گفتند عم موسی بود، قومی گفتند خواهر زاده موسی بود. قول درست تر آنست که پسر عموی موسی بود. نام او قارون بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب، و موسی بن عمران بن قاهت، و از مسلمانان بنی اسرائیل بود و او را متور می خواندند از آن که در خواندن تورات خوش آواز بود، اما منافق گشت، چنان که سامری منافق گشت، و در میان بنی اسرائیل کسی در خواندن تورات مثل او نبود و چون برتری بر قوم بنی اسرائیل داشت کبر آورد و مغرور شد به جهت مال فراوانی که جمع کرده بود شاید خصصهای بد دیگری هم در او بود که دست بدست هم داده او را سرمست و مغرور و متکبر ساخته است. می گوید:

بدرستیکه قارون از قوم موسی بود و بر ثروت و مال زیاد فخر و کبر کرد و سرکشی نمود.

وَأَیْتَنَّهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِن مَفَاتِحَهُ لَسَنُوا بِالْعَصَبِ أُولَى الْقُوَّةِ

ءَآیْتَنَّهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - مَفَاتِحَهُ: اسم إِنْ - لَسَنُوا: فعل مضارع - (هی) فاعل،

جمله خبر إِنْ

خداوند می فرماید به قارون مالها و گنجهای زیادی عطا کردیم تا جائیکه برداشتن و حمل کردن کلیدهای آن هر آئینه بر عدهای از آدمیان زورمند سنگینی می کرد. گفته اند که: شصت شتر کلیدهای گنجها و خزائن او می کشیدند.

إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

لفظ الله: اسم إِنْ - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر إِنْ - الْفَرِحِينَ: مفعول به

ای محمد ﷺ به آنان که مغرور و متکبرانند، بیاد بیاور داستان قارون را که چون گروهی از مؤمنان از روی نصیحت به او گفتند ای قارون به مال دنیا شادی مکن بدرستی که خدای تعالی آنانکه به مال دنیا دلپسته اند و شادی می کنند دوست نمی دارد.

حافظ گفتم:

خیمه انس مزین بر در این کهنه ریاط که این عجز عروس هزار داماد است

وَأَتَّبِعْ فِيهَا أَتَمَّتْكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَسْ نَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا

أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِئِينَ ﴿٧٧﴾

بوسیله آنچه خدایت داده سرای آخرت بجوی و نصیب خویش از این دنیا فراموش مکن و چنانچه خدا با تو نیکی کرده نیکی کن و در این سرزمین فساد مجوی که خدا تباهاکاران را دوست ندارد. (۷۷)

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا
أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبِغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ

ابْتَغِ: بجوی، طلب کن، فعل امر - (انت) فاعل

نصیحتی که بر قارون می‌کردند این بود که گفتند: آنچه که بدست آوردی برای سرای آخرت خود صرف کن و سعادت سرای آخرت بجوی، آنچه که خدای تعالی بر شما عطا کرده است در راه آخرت و حصول ثواب آن جهانی صرف کن و از کبر و غرور و سرمستی بیرون بیا زیرا که:

بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت ببری

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد و فراموش مکن که سهم تو در وقت رفتن از این دنیا چند متر کفن خواهد بود و بس.

گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود و از سر حد روم تا ختن خواهد بود
آبروز کزین جهان کسی عزم سفر همراه تو چند گز کفن خواهد بود
فردوسی گفت:

زیر خاک اندرونیت باید خفت گرچه اکنونت خواب بر دیباست

و به آن مقدار از مال که تو را کفایت کند بسنده کن و به آن قانع باش و با بندگان خدای نیکویی کن همچنانکه خدای تعالی با تو نیکویی کرده است و به سوی تو نعمت فرستاده است. و تبهکاری و بیدادگری در روی زمین جستجو مکن و از جمله ظالمان و گمراهان مباش.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

لفظ **اللَّهُ**، اسم **إِنَّ** - **لَا يُحِبُّ**، فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر **إِنَّ** - **الْمُفْسِدِينَ**؛ مفعول به بدرستی که خدای تعالی گروه فسادکنندگان را که به مال دنیا مغرور شده‌اند دوست نمی‌دارد. سنائی غزنوی گفت:

گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره که اینجا صورتش ما راست و آنجا شکلش از درها
چو علت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید گرفته چنین احرام و مکی خفته در پاهما

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِن قُرُونٍ مِّنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يَسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿۷۸﴾

قارون گفت: این مال بسبب دانشی که دارم فراهم آمده، مگر ندانست که خدا از نسلهای پیش کسانی را ملامت کرده که بقدرت و بجمع [مال] از او پیش بوده‌اند؟ و هیچ از گناه بد کاران سؤال نخواهد شد. (۷۸)

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي

أُوتِيتُهُ، فعل ماضی مجهول - (ت) نایب فاعل - ه: مفعول به

قارون در جواب ایشان گفت جز این نیست که این مال به جهت علم و دانشی که در نزد من است به من داده شده است. گفته‌اند قارون چهل سال در کوه عبادت می‌کرد و در عبادت و زهد بر همه بنی اسرائیل غلبه کرد و ابلیس شیاطین را می‌فرستاد تا او را وسوسه کنند و بدنیا در کشند ولی شیاطین بر او دست نمی‌یافتند. ابلیس خود برخاست و بصورت پیری زاهد متعبد برابر وی نشست و خدای را عبادت می‌کرد تا عبادت ابلیس بر عبادت وی بیفزود و قارون به تواضع و خدمت وی در آمد و از هر چه می‌گفت می‌پذیرفت. روزی گفت ما از جمعه و جماعت باز مانده‌ایم و از زیارت نیک مردان و تشییع جنازه‌های مؤمنان محروم شده‌ایم اگر در میان مردم باشیم و آن خصصتهای نیکو بر دست گیریم به صواب نزدیکتر باشد این سخن قارون را از کوه به پائین آورد مردم چون عبادت قارون را دیدند به حال ایشان نیکویی می‌کردند و طعامها می‌بردند روزی ابلیس گفت اگر در هفته یک روز به کسب و کار مشغول باشیم و این بار سنگین را از دوش مردم برداریم شاید بهتر باشد. قارون همان را مصلحت دید و روز جمعه به کسب مشغول شدند و بقیه روز به عبادت مشغول بودند تا دوستی مال بر قارون غلبه کرد تا اینکه ابلیس گفت یک روز کسب کنیم یک روز عبادت کنیم تا از مال اضافی صدقه دهیم و مردمان از ما نفع ببرند چون دوستی مال در قارون غالب شد ابلیس از او جدایی گرفت و گفت من کار خود کردم و او را در دام دنیا آوردم پس قارون به کسب مشغول شد و دنیا به وی روی نهاد و طغیان بالا گرفت.

أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِن قَوْمٍ مِّنَ الْقَوْمِ مَن هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا

لفظ الله: اسم آن - أَهْلَكَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر آن - هُوَ: مبتدا - اشد: خبر - قُوَّةً: تمیز آیا قارون نمی‌دانست؟ یعنی قارون می‌دانست سرگذشت اقوام گذشته را که در تورات آمده چگونه به هلاکت رسیدند. او آنرا شنیده و آموخته بود و با وجود آن سرمستی در کثرت مال بر وی غلبه کرده بود.

وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

وَلَا يُسْئَلُ: فعل مضارع مجهول - الْمُجْرِمُونَ: نایب فاعل

و آیا از گناهان گناهکاران پرسیده نخواهد شد؟ چه حق تعالی گناهان آنان را بی پاسخ نخواهد گذاشت و یا فرشتگان در روز قیامت مجرمان را سؤال و جواب و پرسش نمی‌کنند؟ چرا که مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند چونکه با چهره‌های سیاه مشحور می‌گردند.

شیخ سعدی گفت:

کرا جامه پاک است و سیرت پلید
در دوزخش را نباید کلید

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۗ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾

قارون با تجمل خویش میان قومش آمد. کسانی که زندگی دنیا می‌خواستند گفتند: کاش نظیر آنچه به قارون از مال دنیا داده‌اند به ما هم عطا می‌شد که وی بهره‌ی بزرگ و حظ وافری را داراست. (۷۹)

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۗ

پس قارون به نصیحت کنندگان توجهی نکرد بلکه روز شنبه از روی کبر و غرور و هوس قدرت و جنون ثروت و مال، وی را بر آن داشت که هر چه از مال و زر و زیور داشت در معرض تماشا قرار داد.

قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ

يُرِيدُونَ: مضارع - (و) فاعل - الْحَيَاةَ: مفعول به - الدُّنْيَا: نعت

آنانکه زندگانی دنیا را می‌خواستند و به زینت دنیا فریفته شدند افسوس می‌خوردند و می‌گفتند ای کاش بما مالی مانند آنچه که به قارون داده شده است می‌دادند.

إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

ه: اسم آن - ل: مزحلقه - ذو: خبر آن

بدرستی که آن شانس و بهره بسیار بزرگی است که به قارون داده شده است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُفْتَنُهَا

إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿٨٠﴾

و کسانی که دانش داشتند گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسی که ایمان آورده و عمل شایسته کرده بهتر است و جز صابران دریافت آن نمی‌کنند. (۸۰)

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا

تَوَابٌ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و کسانی که علم و آگاهی داشتند به کسانی که به زندگانی دنیا فریفته شدند و عاشقان زر و زیور دنیا بودند و آنرا بزرگترین افتخار می‌دانستند گفتند: افسوس بر شما که راه خطا برزیده‌اید و سعادت و خوشبختی را در چیزی جستجو می‌کنید که پایدار نیست سعادت اخروی که همان بهشت جاودان است به مراتب از آن بهتر است به عبارت دیگر، گفتند: وای بر شما ای طالبان دنیا پاداش باقی خدای تعالی

در آخرت از مالهای دنیای فانی بهتر است. برای کسانی که به خدا و پیغمبر بگروند و عمل صالح و کردار ستوده انجام دهند.

وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ

يُلْقِيهَا: فعل مضارع مجهول - الصَّابِرُونَ: تائب فاعل

و این بهشت باقی و جاودان را کسی ملاقات نخواهد کرد مگر شکیبایان

اهل صبر از جمله عالم برترند صابران از اوج گردون بگذرند
هر که کاره تخم صبر اندر جهان بدرود محصول غیش صابران

فَحَسْبُنَا بِهِ وَدِدَارِهِ الْأَرْضُ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ﴿٨١﴾

و قارون را با خانه اش بر زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در قبایل خدا یاریش کنند و خود نیز از نصرت یافتگان نبود. (۸۱)

فَحَسْبُنَا بِهِ وَدِدَارِهِ الْأَرْضُ

فَحَسْبُنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل به معنی فرو بردیم، فعل ماضی - (نا) فاعل

قصه قارون و سرکشی و تمرد وی در باب مال دنیا و روی گرداندن از عبادت خدا در ذیل می آید. گویند آنگاه خداوند متعال به موسی عليه السلام وحی فرمود که به بنی اسرائیل دستور دهید که بر گوشه های خود چهار بند آسمانی رنگ بیاورند گویند موسی عليه السلام بنی اسرائیل را فراخواند و فرمان خداوند را به آنان ابلاغ فرمود همگان چنان کردند بجز قارون که تکبر و سرپیچی کرد و اطاعت و فرمان نبرد و گفت این کار را صاحبان بردگان نسبت به بردگان انجام می دهند که از دیگران مشخص باشند و این از سرکشی و تباهی او بود و گویند، چون موسی عليه السلام با بنی اسرائیل از دریا بگذشت ریاست قربانگاه را به هارون وا گذاشت بنی اسرائیل قربانیهای خود را می آوردند و به هارون تسلیم می کردند و او آن را به قربانگاه می نهاد و آتشی از آسمان فرود می آمد و آن را می خورد و قارون از این کار خشمگین شد و پیش موسی عليه السلام آمد و گفت پیامبری از تو و سالاری قربانگاه از هارون است و من از هر دوی شما بیشتر توراث می خوانم و موسی فرمود: به خدا سوگند، من این کار را برای هارون اختصاص نداده ام بلکه خداوند برای او قرار داده است. قارون گفت به خدا سوگند ترا تصدیق نخواهم کرد مگر آنکه دلیلی برای من ارائه دهی و حاجتی بیاوری موسی عليه السلام سران بنی اسرائیل را خواست و به آنان گفت عضاهای خود را بیاورید و چون آوردند آنها را گرفت و در خیمه ای که در آن خدا را عبادت می کرده انداخت و آنان تا صبح از عضاهای خود پاسداری کردند و چون صبح شد از عضای هارون برگ تازه درخت بادام روئیده بود، موسی گفت ای قارون! آیا این را هم از من می دانی؟ گفت به خدا سوگند در برابر خادوگوبیهای تو این کار شگفتی نیست و قارون خشمگین بر رفت و با پیروان خود از موسی عليه السلام

کناره گرفت و موسی علیه السلام به سبب خویشاوندی که میان آن دو بود با او مدارا می‌کرد و قارون همواره موسی را آزار می‌داد و همه روز بر سرکشی و ستمگری و مخالفت خود می‌افزود.

گفته‌اند قارون خانه‌ای ساخت و برای آن در زرین ساخت و بر دیوارها صفحه‌های زرین زد بزرگان بنی اسرائیل بامداد و شامگاه پیش او می‌رفتند که به آنان انواع خوراک می‌دادند و آنان با او سخن می‌گفتند و او را می‌خندانند.

ابن عباس گویند، آنگاه خداوند دستور زکات را بر موسی علیه السلام نازل فرمود و چون زکات بر بنی اسرائیل واجب شد نخست قارون به حضور موسی علیه السلام آمد و با آن حضرت صلح کرد که در برابر هر هزار دینار یک دینار و از هر هزار درهم یک درهم و از هزار گوسپند، یک گوسپند و از هزار شماره از هر چیز یکی بپردازد ولی چون به خانه‌ی خود بازگشت و حساب کرد آن را بسیار دید و راضی به پرداخت آن نشد، بنی اسرائیل را جمع کرد و به آنان گفت: ای قوم! موسی شما را به هر چه فرمان داد فرمان بردید و اکنون می‌خواهد اموال شما را بگیرد. گفتند: تو بزرگ و سرور مایی به هر چه می‌خواهی فرمان بده، گفت به شما دستور می‌دهم فلان زن روسپی بدکاره را بیاورید و برای او جایزه‌ای قرار دهیم تا موسی را تهمت زند و اگر آن زن چنان‌کند بنی اسرائیل موسی را از خود دور می‌کنند و ما آسوده خواهیم شد.

آن زن را آوردند قارون برای او هزار درهم و هم گفته‌اند هزار دینار و تشتی زرین جایزه قرار داد و نیز گفته‌اند به او گفت ترا ثروتمند می‌کنم و در زمیره زنان خویش در می‌آورم بشرط آنکه فردا هنگامی که بنی اسرائیل جمع باشند موسی را متهم کنی که با تو درآمیخته است، و گفته‌اند به آن زن گفت هر چه خودت بگویی به تو خواهم داد. فردای آن روز قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و سپس پیش موسی علیه السلام آمد و گفت بنی اسرائیل جمع شده‌اند و منتظرند پیش آنان بیایی و آنان را امر و نهی کنی و دستورها و شرایع دینی آنان را اعلام فرمایی. موسی پیش ایشان که در زمینی فراع بودند آمد و میان ایشان ایستاد و خطبه خواند و آنان را پند و اندرز داد و ضمن آن گفت ای بنی اسرائیل هر کس دزدی کند دستش را باید برید و هر کس تهمت زند هشتاد تازیانه‌اش می‌زنیم و هر کس زنا کند و زن نداشته باشد او را صد تازیانه می‌زنیم و اگر زن داشته باشد او را چندان سنگسار می‌کنیم تا بمیرد. قارون گفت هر چند تو باشی؟ گفت: آری هر چند من باشم. قارون گفت بنی اسرائیل تصور می‌کنند که تو با فلان روسپی زنا کرده‌ای، موسی با شگفتی گفت من؟! قارون گفت آری. موسی فرمود او را بیاور اگر اقرار کند و بگوید همان گونه خواهد بود. آن زن را فرا خواندند و آمد موسی او را سوگند داد و از او خواست به حق خداوندی که تورات را بر موسی نازل و دریا را برای بنی اسرائیل شکافته است راست بگوید و پرسید آیا من با تو کاری را که ایشان مدعی هستند انجام داده‌ام؟ خداوند متعال به او توفیق توبه ارزانی داشت و گفت اگر همین امروز توبه کن بهتر از آن است که پیامبر خدا را آزار دهی و گفت نه به خدا سوگند که دروغ می‌گویند. قارون برای من جایزه‌ای معین کرده است که ترا تهمت زنم و

چون آن زن چنین گفت قارون سخت پشیمان شد و سر به زیر انداخت و اشراف بنی اسرائیل سکوت کردند و قارون دانست که در مهلکه افتاد و موسی عليه السلام سر بر خاک نهاد و برای خداوند سجده کرد. کسایی درباره داستان این زن می‌گویند: قارون پی زن بدکاره که موسی عليه السلام او را از لشکرگاه خود بیرون و تبعید کرده بود فرستاد و چون آمد به او گفت می‌خواهم با تو ازدواج کنم و ترا از این تنگدستی نجات دهم به شرط آنکه هر چه می‌گویم انجام دهی، گفت آن چیست؟ گفت چون بنی اسرائیل پیش من جمع شدند بیا و بگو موسی از من کامجویی خواست و چون اطاعت نکردم مرا از لشکرگاه خود بیرون کرد، آن زن برگشت و فردای آن روز پیش قارون آمد و بنی اسرائیل پیش او جمع شده بودند آن زن گفت ای بنی اسرائیل نیکان از بدان چنین می‌بینند و بدانید که دیروز قارون مرا خواست و به من چنین گفت و دستور داد بر موسی پیامبر خداوند دروغ ببندم و قارون دروغ می‌گوید، همانا موسی مرا از اردوگاه خود به سبب فساد و تباهی من بیرون کرد و در پیشگاه الهی توبه کرده‌ام و چون قارون سخنان آن زن را شنید سخت پشیمان شد و بنی اسرائیل همگان او را سرزنش کردند و چون خبر به موسی رسید خشمگین شد. و خداوند قارون و خانه و اموال او را به زمین فرو برد. خداوند متعال در مورد فرو شدن قارون به زمین چنین می‌فرماید:

فَنَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ ، قَارُونَ وَسَرَائِشَ رَا بَه زَمِينَ فَرُو بَرَدِيمِ
شیخ سعدی گفت:

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت نوشین روان نمرود که نام نکو گذاشت

فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِتْنَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

لَهُ، جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ، حرف زائد - فِتْنَةٍ، اسم کان

پس نبود گروهی و قومی که بتواند وی را در برابر عذاب الهی در آن وقت کمک و نصرت دهد غیر از خدای تعالی.

وَمَا كَانَتْ مِنَ الْمُتَصَرِّينَ

نه کسی عذاب را از او باز داشت و نه خود با آن همه مال و ثروتش توانست خود را از عذاب برهاند.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَابُ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ

عِبَادِهِ وَتَقْدِرُ لَوْ أَنَّ مِنَ اللَّهِ عَلِيمًا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾

و کسانی که روز پیش آرزوی مقام وی داشتند، روز دیگر همی گفتند: وای که گوئی خدا روزی هر یک از بندگان خویش را که خواهد بگشاید یا تنگ کند، اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما نیز بزمین فرو رفته بودیم، وای که گوئی کافران رستگار نمی‌شوند. (۸۲)

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَابُ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ

عِبَادِهِ وَتَقْدِرُ

الَّذِينَ: اسم اصحیح - **يَقُولُونَ**: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله فعلیه خبر اصحیح
و آنانکه آرزوی مال و ثروت قارون را در سر می‌پروراندند و امید مکانت او را داشتند آن هنگام که
این اتفاق عجیب را دیدند گفتند: وای! گویا اینکه خداوند می‌گستراند روزی را برای هر که می‌خواهد
از بندگانش و برای هر که بخواهد بر او تنگ می‌گرداند و به مقتضای اراده خود او را عذاب می‌دهد و
به هلاکت و مذلت می‌رساند. در حدیث شریف آمده است: خدای تعالی اخلاق شما را در میان شما
تقسیم کرده است چنانکه ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی‌گمان خداوند هم به کسانی که دوستشان
دارد و هم به کسانی که دوستشان نمی‌دارد می‌دهد. «برین خوان یغما چه دشمن چه دوست» اما ایمان را
بجز کسانی که دوستشان می‌دارد نمی‌دهد.

لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا

مَنْ: فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ**: فاعل

اگر خداوند بر ما منت نمی‌نهاد و رحم نمی‌کرد و آرزوی ما را که در حق مال اندوزی غبطه
می‌خوردیم بر آورده می‌کرد ای وای! که زمین ما را امروز همچون قارون فرو می‌بلعید.

وَيَكَاذِبُونَ لَا يَقْلِبُ الْكٰفِرُونَ

ه: اسم کان - **لَا يَقْلِبُ**: فعل مضارع - **الْكٰفِرُونَ**: فاعل، جمله خبر کان

این مال و ثروت همه از برای آزمایش است. ای وای! که کافران هرگز رستگار نمی‌گردند و حتماً عذاب
خدا دیر یا زود گریبانگیرشان می‌شود.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا (۸۲)
این سرای آخرت را برای کسانی نهاده‌ایم که در زمین سرکشی و فساد نمی‌خواهند و عاقبت خاص
پرهیزکاران است. (۸۳)

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا

تِلْكَ: مبتدا - **الدَّارُ**: خبر - **نَجْعَلُهَا**: فعل مضارع، فاعل (نحن)، جمله خبر

آن سرای دیگر را که شنیده‌ای و دانسته‌ای مراد بهشت جاودان از برای پرهیزکاران یعنی برای کسانی
که در روی زمین بزرگی و تکبر نمی‌کنند و تکبر را دوست ندارند. و در روی زمین فساد و تبهکاری
نمی‌کنند آماده کرده‌ایم. خواجه عبدالله انصاری گفت: الهی! همه را از خود پرستی رهایی ده، همه را به
خود آشنایی ده، همه را از مکر شیطان نگاه دار، همه را از کینه‌ی نفس نگاه دار.

وَالْعٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ

الْعٰقِبَةُ: مبتدا - **لِلْمُتَّقِيْنَ**: جار و مجرور، خبر

و عاقبت یعنی بهشت جاودان از آن پرهیزکاران است. در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش هموزن ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. مردی گفت: یا رسول الله! شخصی دوست دارد که جامه و کفش وی خوب و قشنگ باشد، آیا این از کبر و برتری جوئی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست. خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم»

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾

هر که کار نیک آورد بهتر از آن پاداش دارد و هر که کار بد آورد کسانی که اعمال بد کرده‌اند جز آنچه کرده‌اند سزا نیندند. (۸۴)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا

له: جار و مجرور خبر مقدم - خیر: مبتدای مؤخر
هر کسی اخلاق نیکو و پسندیده یا طاعتی به اخلاص و معرفتی به خدای یکتا بیاورد برای اوست در آخرت پاداشی بهتر و نیکوتر از آن.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مَنْ: مبتدای جازم - جَاءَ: فعل ماضی - (هو) فاعل

و هر که بدی بیاورد چون شرک و تکذیب قرآن و پیغمبر پس برای آنان پاداشی جز پیدی و مکافات داده نشود و به اندازه‌ی اعمال بدشان مجازات خواهند شد چونکه سزای بد جز بد نیست. مگر این که خداوند به رحمت و فضل خود از گناهشان درگذرد و او را بیامرزد.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۸۵﴾

آنکه ابلاغ این قرآن بعهده تو گذاشت، به بازگشتگامی خواهدت برد، بگو: پروردگارم بهتر داند چه کسی هدایت آورده و چه کسی در ضلالتی آشکار است. (۸۵)

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ

مقاتل گفته سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا ﷺ آن هنگام که از غار به قصد هجرت مدینه بیرون آمد از ترس دشمن از شاهراه نرفت بلکه از بیراهه رفت تا به جحفه رسید. جحفه میان مکه و مدینه است، رسول خدا ﷺ چون آنجا رسید و شاهراه را دید که به سوی مکه می‌رفت شوق او نسبت به مکه بیشتر شد. جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله ﷺ «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ

لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ»

بدرستی آنکه بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان را فرض کرده است هر آینه تو را به محل بازگشت (قیامت) برمی گرداند و میان تو و آنانکه قرآن و رسالت تو را تکذیب می کنند داوری می کند.

قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

رَبِّيَ؛ مبتدا - أَعْلَمُ؛ خبر - هُوَ؛ مبتدا - فِي ضَلَالٍ؛ جار و مجرور خبر

ای محمد ﷺ بگو که پروردگار من از همه بهتر می داند که چه کسی هدایت را از سوی او آورده است و چه کسی در گمراهی آشکار است.

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَاهِرًا

لِلْكَافِرِينَ ﴿۸۶﴾

تو امید نداشتی که این کتاب بتو القا شود مگر که رحمتی از سوی پروردگارت است، پس، یار منکران مباش. (۸۶)

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَاهِرًا

لِلْكَافِرِينَ

(ت) اسم کان - تَرْجُوْا؛ فعل مضارع - فاعل (انت)، جمله خبر کان

تو در این امید نبودى که کتاب آسمانی (قرآن) به تو فرستاده شود پس ما کتاب را (قرآن) نفرستادیم مگر بخشایشی از جانب پروردگارت پس با کافران و مشرکان سازش مکن و قدر این نعمت بزرگ را پاسدار و یار و یاور کافران مباش.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ ﴿۸۷﴾

از آیه های خدا، از پس آنکه به تو نازل شده تو را منحرف نکنند. به سوی پروردگارت بخوان و قرین مشرکان مباش. (۸۷)

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ

لَا يَصُدُّكَ؛ فعل مضارع - (هو) فاعل - (ن) توکید - ک؛ مفعول به، به معنی تو را باز ندارند.

و مبادا که کافران تو را از آیه های خدا باز دارند، پس از آنکه بر تو نازل شده است و مردم را به سوی پروردگارت دعوت کن و از جمله مشرکان و یار و یاور آنان مباش.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْعِلْمُ وَالْإِيَّاتُ تُرْجَعُونَ ﴿۸۸﴾

با خدای یکتا خدای دیگری را به خدایی مخوان که جز او خدایی نیست، همه چیز جز ذات پاک وی فانی است، فرمان از اوست و به سوی او بازگشت می‌یابید. (۸۸)

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

لَا تَدْعُ: فعل مضارع - (انت): فاعل - إِلَهًا: مفعول به

همراه الله تعالی معبود دیگری را خدای خود مخوان یعنی فقط حق تعالی خدای یگانه است که بر همه چیز تواناست و غیر وی ته می‌توانند به تو زبانی برسند و نه منقعی.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

إِلَهٌ: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس محذوف - هُوَ: بدل

نیست هیچ خدایی شایسته‌ی پرستش مگر او یعنی جز ذات او پس این فقط حق تعالی است که زنده‌ی پاینده است.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

كُلُّ: مبتدا - هَالِكٌ: خبر

همه چیز فانی است مگر ذات حق سبحانه و تعالی. در حدیث شریف آمده است: «در آراست‌ترین سخنی را که لیبید شاعر گفته است: الا كل شيء ما خلا الله باطل آگاه باشید که همه چیز جز خداوند، فانی و نابود شدنی است.»

نظامی گنجوی گفت:

وانگه نمرده‌ست و تعمیر تووی	آنچه تغییر نپذیرد تووی
ملک تعالی و تقدس تو را	ما همه فانی و بقا بمن تو را
ما به تو قائم چو تو قائم به ذات	زیر نشین علمت کاینات
	مولانا گفت:

چون نه ای در وجه او هستی میجو	کل شیء هالک جز وجه او
کل شیء هالک نبود روا	هر که اندر وجه ما باشد فنا
هر که در الأست او فانی بگشت	زانکه در الأست او از لاگذشت
زد بایست او و بر لامی زند	هر که بر در او من و ما می زند

لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - الْحُكْمُ: مبتدا موخر

حکم و فرماندهی از آن اوست کسی نمی‌تواند غیر از او ادعای مالکیت و فرمانروایی کند.

سوره العنکبوت

سوره العنکبوت شصت و نه آیه است و اکثر مفسران گفته اند که سوره عنکبوت مکی است و از علی رضی الله عنه روایت است که میان مکه و مدینه فرود آمده است و گفته اند همه مکی است جز دو آیه: «وَصَيِّرْنَا الْإِنْسَانَ بِرَأْيِهِ وَهُن يَقُولُ آمِنًا يَا اللَّهُ»

گفته اند یک آیه در آن منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت: در قضیلت این سوره ابی بن کعب گوید: قال رسول الله ﷺ من قرأ سورة العنکبوت كان له من الاجر عشر حسنات بعده كل المؤمنين و المنافقين ابی کعب گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که سوره عنکبوت را بخواند بر او ده نیکی به تعداد هر یک از مؤمنین داده می شود».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

التر (۱)

الف لام میم، (۱)

از حروف مقطعه و معجزه است تا اینکه مردم بدانند که به کنه و حقایق این کتاب راهی نیست و عقل از کنه معرفت آن عاجز است:

أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ ﴿۱﴾

مگر این مردم پنداشته اند به (صرف) اینکه گویند ایمان داریم رها شوند و امتحان نشوند؟ (۲)

أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ

أَنْ يَبْرُكُوا: فعل مضارع منصوب مجهول - (و) نایب فاعل

در سبب نزول این آیه بین علما و مفسران اختلاف است.

شعبی گفت: قومی در مکه بودند به ظاهر به اسلام اقرار دادند و به مدینه به همراه پیغمبر هجرت نکردند تا اینکه صحابه رسول خدا ﷺ به ایشان نوشتند و گفتند هجرت کنید و به رسول خدا پیوندید. ایشان بر خاستند و قصد مدینه کردند. مشرکان مکه بر بی ایشان رفتند و با هم جنگ کردند. قومی کشته شدند و قومی رهائی یافتند.

مقاتل گفت:

در شان مهجع بن عبدالله فرو آمد در غزوه بدر و او اولین شهید روز بدر بود. مجاهد گفت: در شان عمار یاسر فرو آمد که مشرکان او را به سختی غذاب می کردند و می رنجانیدند پس پروردگار جهانیان برای تسلیت و تعزیت او این آیت فرستاد.

می گوید: آیا پنداشتن مردمان آنانکه فقط به گفتار و زبان اقرار می دادند و می گفتند: و ما ایمان آوردیم و مسلمان شدیم همین طور رها کرده شوند و دست از ایشان باز داشته شوند و به امر و نهی امتحان کرده نشوند و خالص از ناخالص باز شناخته نشوند؟

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ﴿۳﴾

کسانی را که پیش از ایشان بودند امتحان کردیم تا خدا کسانی را که راست گفتند معلوم کند و دروغگویان را نیز معلوم کند. (۳)

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ

فَتَنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم آنان را که پیش از این مومنان بودند با انواع نعمتها و مشاقب آزمایششان کرده ایم و خداوند آشکار می گرداند آنان را که راست گفته اند و دروغگویان را از راستگویان ممیز و مشخص می سازد. در حدیث شریف آمده است: «سخت ترین مردم در آزمایش پیغمبران هستند، سپس صالحین و سپس بهترین ها به حسب درجه و مقامشان لذا انسان بر حسب اعتقاد دین خود مورد آزمایش قرار می گیرد پس اگر استواری و صلابت او، در دین بیشتر باشد بیشتر مورد آزمایش قرار خواهد گرفت.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۴﴾

و یا کسانی که اعمال بد می کنند، پنداشته اند که از ما می گریزند، چه بد قضاوت می کنند. (۴)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا

حَسِبَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - يَعْمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - السَّيِّئَاتِ: مفعول به

آیا آن کسانی که کفر و شرک می کنند و کارهای ناپسند و زشت انجام می دهند تصور می کنند که بر ما پیشی گرفته اند و ما را در انجام امور عاجز و ناتوان می پندارند؟

سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

سَاءَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - مَا: تمیز

آنان چه قضاوت بدی می کنند و چه صورهای یوج و تو خالی در سر می پروراند.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۵﴾

هر که امید دارد به پیشگاه خدا رود، وعده خدا آمدنی است و او شنوا و داناست. (۵)

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ

مَنْ: مبتدا - (هو) اسم کان - يَرْجُوا: فعل مضارع - فاعل (هو)، خبر کان، جمله خبر مَنْ سپس خطاب به مومنان و به جهت نصیحت آنان می گوید «هر کس که امید دیدار پروردگار خود را دارد آنچه که از عبادات و طاعات می تواند باید انجام دهد چونکه زمان موعود فرا می رسد و در این وعده خلاف نیست.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا - السَّمِيعُ: خبر - الْعَلِيمُ: خبر ثانی خداوند سخنان شمارا می شنود و از نیات و اعمال آشکار و پنهان شما با خبر است و او شتوا و داناست.

وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾
هر که بکوشد برای خویش می کوشد که خدا از جهانیان بی نیاز است. (۶)

وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ

مَنْ: مبتدا - جَاهِدْ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر. و کسی که با کفار و مشرکان در راه خدا جهاد کند و در راه پیشرفت دین خدا تلاش و کوشش نماید، در حقیقت برای خود تلاش و کوشش کرده است. یعنی کسی که با کفار جهاد کند، یا با نفس خود جهاد کند، پاداش جهاد وی به خودش تعلق می گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی گردد.

إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

لفظ الله: اسم ان - ل: حرف مزحلقه - لَغْنِيٌّ: خبر ان بدستی که خدای تعالی هر آینه از جهاد و تلاش و عبادات انسانها بی نیاز است آنچه هست در حقیقت آن تلاشی است در جهت اصلاح و مصلحت خود انسان.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، گناهانشان را محو می کنیم و بهتر از آنچه عمل کرده اند، پاداششان می دهیم. (۷)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

الَّذِينَ: مبتدا - لَتُكْفَرَنَّ: فعل مضارع - (ن) توکید - فاعل (نحن)، جمله خبر

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو انجام داده اند هر آینه می پوشانیم بر ایشان بدیهایشان را و هر آینه بر ایشان پاداشی می دهیم پاداشی نیکوتر از عمل نیک خودشان و این پاداش چندین برابر باشد ده برابر، تا هفت صد برابر زیرا که ایشان محتاج اند و من بی نیاز هستیم در واقع پاداش اعمال نیکی که انجام داده اند به خودشان بر می گردد و پاداش اعمال خود را خواهند دید.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأنتُمْكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾

انسان را نسبت به پدر و مادرش به نیکی سفارش کرده ایم، اگر بکوشند چیزی را که درباره آن علم نداری با من شریک کنی، اطاعتشان مکن، بازگشت شما به سوی من است و از اعمالی که می کرده اید خبرتان می دهم. (۸)

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا

وَصَّيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْإِنْسَانَ: مفعول به - حُسْنًا: مفعول مطلق

ما به انسان توصیه می کنیم که به پدر و مادر نیکی کنید و اما اگر ایشان به من شریک و انباز می گیرند توجهی به آنان مکن و از آنان فرمانبرداری مکن. این آیه در شان سعد بن ابی وقاص و مادر وی فرو آمد.

حمزه بنت ابی سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف، چون سعد مسلمان شد مادر وی سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد و از آفتاب به سایه نرود تا اینکه سعد از دین محمد ﷺ باز گردد. پس سه روز در مقابل نور آفتاب نشست و طعام و شراب نخورد تا سعد گفت: ای مادر اگر تو هفتاد جان داشته باشی و یکی یکی بینم که جان تو از گرسنگی و تشنگی بیرون آید، من از دین محمد پر نمی گردم. سعد این قصه به رسول خدا ﷺ باز گفت. جبرئیل علیه السلام آمد این آیه آورد. رسول خدا ﷺ گفت: الله تعالی چنین می فرماید که نفع دنیا از ایشان باز مگیرید اما بشرک از ایشان فرمان مبرید این است که رب العالمین گفت:

وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا

لَكَ: جار و مجرور خبر لیس - عِلْمٌ: اسم لیس

و اگر پدر و مادر تو تلاش کنند و با تو مجادله کنند تا اینکه به من انباز گیری و شرک آوری محترمانه، جدال ایشان را رد کن و فرمانبردار مباش که فرمانبرداری از مخلوق در معصیت خالق شایسته و روانیست.

إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأنتُمْكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

إِلَىٰ جَارٍ مَّجْرُورٍ خَيْرٌ مَّقْدَمٍ - مَرَّجِعِكُمْ: مبتدا موخر.

بازگشت همه شما به سوی من است و همه شما را در وقت جزا دادن بیگانه‌ها به آنچه که در این دنیا انجام دادید از طاعت و متابعت مخلوق یا در گناه خالق و یا اطاعت از خالق و پیروی از او و رسول او.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿۹﴾

و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند آنها را به صف شایستگان می بریم. (۹)

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

الَّذِينَ، مبتدا - لَنُدْخِلَنَّهُمْ، فعل مضارع - (ن) توكید - هم، مفعول به - (نحن) فاعل، جمله خبر الذین

و آنانکه ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته و نیکو انجام داده‌اند ما ایشان را در میان صالحین و شایستگان قرار می دهیم و هیدم پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحین می گردانیم.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ

مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰﴾

بعضی از مردم می گویند: به خدا ایمان داریم و چون در راه خدا اذیت شونده اذیت مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگارت نصرتی برسند، گویند: ما با شما بودیم مگر خدا به آنچه در سینه جهانیان هست داناتر نیست؟ (۱۰)

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ

مِنَ النَّاسِ، جار و مجرور خیر مقدم - مَن، مبتدا موخر

گفته اند این آیت مدنی است. از میان مردمان قومی هستند که به زبان می گویند ما ایمان آوردیم اما در دل ایمان نمی آورند و در ایمانشان ثابت قدم نیستند. و ایشان منافقان اند که از عذاب مردم آنچنان می ترسند که از عذاب خدای تعالی باید ترسید. یعنی از رسیدن آزار و اذیت از سوی آنان بی تابی کرده و بر آن صنوبر نیستند و آن را در بزرگی و شدت مانند عذاب الهی می‌پندارند و به سوی آزار دهندگان روی می‌آورند چنانکه باید به خدا روی بیاورند.

وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ

(نا) اسم ان - (نا) اسم کان - مَعَكُمْ، مفعول فیه - خبر کان، جمله خبر ان

و اگر از جانب پروردگارت تو کمک و نصرتی بیاید هر آینه می گویند بدرستی که ما در دین و ملت شما یابرجا هستیم پس ما را در غنیمت شریک خود بگردانید و چون پلانی و زنجی از مردم به جهت اظهار ایمانشان به ایشان رسد از ایمان بر می گردند و به کفر ملحق می شوند و آگاه نیستند که عذاب خدای تعالی سخت و دشوار و جاوید است که هرگز از بین نرود و مداوم خواهد بود.

أُولَئِكَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ

لفظ الله: اسم نیس - ب: حرف جر زائد - بِأَعْلَمَ: خبر نیس.

آیا خدای تعالی دانایان از همه دانایان نیست به آنچه که منافقان در دلهایشان پنهان می‌دارند و به آنچه که آشکار می‌کنند و آیا منافق را از مخلص باز نمی‌شناسد و به آنان به مقتضای اعمالشان جزا نخواهد داد؟ چنانکه در آیه ۶ سوره «البینه» آمده: «أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا». براسنی کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب و مشرکین در آتش جهنم همیشگی و جاودانی خواهند ماند.

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾

قسم، که خدا مومنان را معلوم و منافقان را نیز معلوم می‌دارد. (۱۱)

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ

ل: قسم - وَلَيَعْلَمَنَّ: فعل مضارع، (ن) تأکید - لفظ الله: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به.

و خداوند هر آینه می‌داند آن کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند و به او گرویده‌اند و در دل بر آن ایمان بیاورج و ثابت قدم‌اند و می‌داند که منافقان به دل ایمان نیاورده‌اند و به خدای تگرویده‌اند و خدای تعالی قطعاً مومنان مخلص و منافقان کور دل را از هم تمیز و تشخیص می‌دهد و می‌شناسد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلنَحْمِلَ خَطَايَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ

مِنْ خَطَايَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ ﴿١٢﴾

کسانی که کافرند بکسانی که ایمان آورده‌اند، گویند: «طریقه ما را پیروی کنید ما گناهان شما را بعهده می‌گیریم اما چیزی از گناهانشان را بردارنده نیستند» که آنها دروغگو یابند. (۱۲)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلنَحْمِلَ خَطَايَكُمْ

اتَّبِعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - سَبِيلَنَا: مفعول به

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه‌ی کریمه در باره‌ی کفار قریش نازل شده است. کافران و مشرکان به کسانی که گرویده‌اند و ایمان آورده‌اند گفتند: راه و روش ما را پیروی و متابعت کنید که این آئین و روش آبا و اجداد ماست و اگر شما به دین آبا و اجدادتان برگردید ما از خطاهای شما چشم پوشی می‌کنیم. گفته‌اند، این سخن را ابوسفیان و امیه بن خلف یا عمر بن الخطاب گفتند یعنی اگر تو ای عمر رضی الله عنه از دین محمد صلی الله علیه و آله دست بکشی و به دین آبا و اجداد خود برگردی ما از خطاهای تو چشم پوشی می‌کنیم.

وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ

هُم: اسم ما - پ: حرف جر زائد - یَحْمِلُونَ: خبر
 پروردگار جهانیان فرمود: هر آینه کافران کسی نیستند که از گناهان مومنان چیزی بردارند و چنین قدرتی را هم ندارند.

إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

هم: اسم ان - ل: مزحلقه - لَكَاذِبُونَ: خبر ان
 بدزستیکه ایشان هر آینه دروغ گوینان اند؛ اینکه می گویند ما بار سنگین گناهان را از دوششان بر می داریم و از خطاهای ایشان می گذریم؛ دروغ می گویند که آنان صلاحیت و شایستگی چنین کاری را ندارند.

وَلِيَحْمِلُوا أَثْقَالَهُمْ وَأَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَرُونَ ﴿۱۳﴾
 و قسم، که بارهای گران خویش را بر می دارند و به راستی روز قیامت از آنچه افترا می بستند مورد بازخواست قرار می گیرند. (۱۳)

وَلِيَحْمِلُوا أَثْقَالَهُمْ وَأَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ

ل: قسم - لِيَحْمِلُوا: فعل مضارع، فاعل (و) - أَثْقَالَهُمْ: مفعول به - وَأَنْقَالًا: مخطوف - مَعَ: مفعول فيه.

و هر آینه در قیامت آنان که کافرنند بارهای سنگین خود را و بار گران دیگران را که اغواء کرده اند و گمراه ساخته اند حمل خواهند کرد بدون اینکه چیزی از گناه گمراهان کاسته گردد.

وَلَيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَرُونَ

(و) اسم کان - يَفْعَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان
 و هر آینه آنانکه گمراه کننده اند و آنانکه گمراه شونده اند در روز قیامت باز خواست خواهند شد از آنچه که می بافند و می فریبند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ

وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۴﴾

براستی نوح را به قومش فرستادیم و هزار سال، پنجاه سال کم، میانشان بماند و طوفان بگرفتشان که ستمگران بودند. (۱۴)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا

بَلَيْتَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - أَلَفَ: مفعول قیه

از این عباس روایت کرده اند که نوح علیه السلام چون نبوت و بعثت بدو دادند چهل ساله بود و نه صد و پنجاه سال مدت تبلیغ و دعوت او بود و بعد از طوفان شصت سال بزیست تا از نژاد وی مردمان بسیاری پدید آمدند.

مولانا گفت:

لیک دعوت وارد است از کردگار با قبول و ناقبول او را چه کار
نوح نهصد سال دعوت می نمود دم بدم انکار قومش می فرود

فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ

فَأَخَذَهُمُ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - الطُّوفَانُ: فاعل، (و) حالیه - هُمْ: مبتدا - ظَالِمُونَ: خبر. پس قوم او را عذاب طوفان بگرفت و در دریا غرق شدند و ایشان از ستمگران بودند. یعنی: به کفر خویش پای بند بودند و اندر زهای نوح علیه السلام را نشنیدند در نتیجه طوفان^۱، یعنی از آسمان باران سیل آسا باریدن گرفت و از زمین آب جوشیدن آغاز کرد تا همگی را غرق کرد.

فَأَجْمَعُهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

پس او را با کشتی نشینان نجات دادیم و کشتی را برای جهانیان عبرتی کردیم. (۱۵)

فَأَجْمَعُهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ

فَأَجْمَعُهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

پس نوح علیه السلام را و یاران و اهل او از مومنان و حیوانات و پرندگان و از هر نوع جفتی که به همراه نوح علیه السلام در کشتی بودند نجات دادیم و این واقعه طوفان را از برای جهانیان عبرت گردانیدیم تا با استناد به آن پند گیرند و دست از کفر و شرک و تکذیب بردارند.

وَإِذْ هَبْنَا دَاوُودَ إِسْرَائِيلَ فَكَفَرُوا لَوْ عَسَىٰ لَآئِمٌ مِّنكُمْ بِمِثْلِ مَا عَمُوا فَاصْنَبْ لَهُمْ مِثْلَ مَا عَمُوا لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦﴾

و ابراهیم چون به قومش گفت خدا را پرستید و از او بترسید که این، اگر بدانید برای شما بهتر است. (۱۶)

وَإِذْ هَبْنَا دَاوُودَ إِسْرَائِيلَ فَكَفَرُوا لَوْ عَسَىٰ لَآئِمٌ مِّنكُمْ بِمِثْلِ مَا عَمُوا فَاصْنَبْ لَهُمْ مِثْلَ مَا عَمُوا لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

و آن هنگام که ابراهیم خلیل الله به قوم خود گفت: خدا را پرستید و از او بترسید و حال آنکه که شما غیر از خدای تعالی بتانی را می پرستید که خود ساخته اید و تراشیده اید همان است که جای دیگر گفت: «اتعبدون ما تحتون».

ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

^۱ - طوفان: اعم از سیل، تاریکی یا تند باد، باران سیل آسا

ذَالِكُمْ مِثْقَالُ خَيْرٍ - خَيْرٌ: خیر

این عبادت خدای تعالی برای شما از دین و آئینی که داوید به شما است اگر خیر را از شر و نفع را از ضرر تشخیص می‌دهید و می‌دانید.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۷﴾
سوی خدا بتان را می پرستید و دروغ می سازید، اینها که سوی خدا می پرستید، روزی ای برای شما ندادند، روزی را نزد خدا بجوئید و عبادت او کنید و سپاس وی دارید که سوی او باز گشت می یابید. (۱۷)

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا

جز این نیست که شما غیر از خدای تعالی بتان را می پرستید و آنرا معبود خود قرار داده‌اید و دروغ و تهمتی می سازید و به دروغ آن بتان را معبودان خود قرار می دهید.

إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ

الَّذِينَ: اسم ان - تَعْبُدُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل - لَا يَمْلِكُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر ان

براستی بجز خدای تعالی بتان را می پرستید و به خدا انباز می گیرید در حالی که آن بتان قادر نیستند برای شما روزی دهند روزی دادنی پس از نزد خدای تعالی روزی بجوئید براستی که او بر دادن روزی بر روزی خوران قادر و تواناست و او را به یگانگی پرستید و او را شکر گزار و سپاس گزار باشید.

إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

برای حساب و کتاب به سوی او باز گردانیده خواهید شد و سپس رو به مشرکان قریش می کند و می گوید:

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۱۸﴾

و اگر تکذیب پیغمبر می کنید امتهای پیش از شما نیز تکذیب (پیغمبران کرده اند) و برعهده پیغمبر جز بلاغ آشکار نیست. (۱۸)

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ

كَذَّبَ: فعل ماضی - أُمَمٌ: فاعل

ای اهل مکه و ای کفار قریش! اگر پیغمبر شما تکذیب کنید بدوستانیکه امتهای پیشین نیز پیغمبران خود را پیش از شما تکذیب کرده اند.

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

عَلَىٰ الرَّسُولِ جَارٍ وَمَجْرُورٍ خَيْرٌ مَّقْدَمٍ - الْبَلَّغُ: مبتدا مؤخر

بر پیغمبر وظیفه دیگری نیست مگر آشکارا بیغام رساندن و به بیم و امید شما را دعوت کند و از عقوبت آخرت بترساند در خالیکه شما به بعث و نشر منکر هستید و آن را باور و تصدیق نمی دارید.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۗ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۱۹﴾

مگر ندانسته اند خدا چگونه خلق را پدید می کند سپس آنها را باز می آورد که این برای خدا آسان است (۱۹)

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۗ

يَرَوْا: فعل مضارع - (و) فاعل - كَيْفَ: حال - يُبْدِئُ: فعل مضارع - لفظُ اللَّهِ: فاعل -

الْخَلْقُ: مفعول به

در حق این آیت دو تعبیر گفته شده است: یکی آنست که کافران که بعث را منکر اند پس باید درنگ کنند و تأمل کنند به کار آفریننده یکتا که شب و روز را و تابستان و زمستان را بدینال هم می آورد و این نشانه‌ای از زنده شدن بعد از مرگ است، پس در روز رستاخیز نیز ایشان را از خاک پید و ن می آورد. برای آن خداوندی که در خلق اول از عدم بوجود آورده مشکل نخواهد بود که آنان را بعد از مرگشان دوباره زنده گرداند.

مانند چارمغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار بین امتثال گل

إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ: اسم إنَّ - عَلَىٰ اللَّهِ: جار و مجرور - يَسِيرٌ: خبر إنَّ.

بدرستی که این آفرینش یعنی باز آفرینش در روز رستاخیز برای خدای تعالی مشکل نیست و آن در قدرت خدای تعالی آسان است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۰﴾

بگو در زمین بگردید و بگردید چگونه خلق را پدید آورده، سپس خدا جهان دیگر را ایجاد می کند، که خدا به همه چیز تواناست (۲۰)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ

فَأَنْظِرُوا، فعل امر - (و) فاعل - كَيْفَ، حال - بَدَأَ، فعل ماضی - (هو) فاعل - الْخَلْقَ، مفعول به
 ای محمد ﷺ! به این منکران بگو که با چشم و دیده باز در روی زمین سیر کنید و بروید و ببینید که
 خدای تعالی خلق را در ابتدا چگونه بیافریده است و سپس الله تعالی دوباره در قیامت زنده می گرداند
 و ظاهر گرداند آفرینش دیگر را.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله؛ اسم إن - قدير؛ خبر إن

بدستیکه خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست چونکه قدرت صفت ذاتی اوست.

يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

هر که را که خواهد عذاب کند و هر که را خواهد رحمت کند و به سوی او باز گردانده
 می شوید. (۲۱)

يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ

يُعَذِّبُ: فعل مضارع، فاعل (هو) - مَن: مفعول به.

خدای تعالی عذاب می کند هر که را که عذاب او را بخواهد و می بخشد برای کسی که بخشش او را
 بخواهد در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدل است و رحمتش از راه فضل پس هر که را
 خواهد با وی عدل کند از پیش براند و آنرا که بخواهد با وی فضل نماید بظلم خویش بخواند.

اگر رانی ز راه عدل رانی و اگر خوانی ز روی فضل خوانی
 مرا یا راندن و خواندن چه کار است اگر خوانی و اگر رانی تو دانی

وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ

تُقْلَبُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نائب فاعل

در روز رستاخیز به حکم او به سوی او باز گردانده می شوید.

وَمَا أَنْشُرُ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

نه هرگز خدای را عاجز در زمین و آسمان نتوانید کرد و غیر خدا دوست و یاورى ندارید. (۲۲)

وَمَا أَنْشُرُ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

أَنْشُرُ: اسم مآ - ب: حرف زائد - بِمُعْجِزِينَ: خبر مآ.

شما ای مردمان نه در زمین و نه در آسمان قادر نیستید پروردگار خود را عاجز کنید و پر اراده خداوند
 چیره و غالب نخواهید شد.

وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مِّن: حرف جزائند - وَلِيٍّ: مبتدا موخر و یقیناً بدانید که هیچ سرپرستی و یاری دهنده ای غیر از خدای تعالی بر شما نیست که شما را یاری و نصرت دهد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَّبِعْتِ اللَّهَ وَلِقَاءِ يَوْمِ أُولَئِكَ يَبِيسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۳﴾

کسانی که آیه های خدا و معاد را انکار کرده اند آنها از رحمت من نومیدند و آنها خودشان، عذابی الم انگیز دارند. (۲۳)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَّبِعْتِ اللَّهَ وَلِقَاءِ يَوْمِ أُولَئِكَ يَبِيسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
الَّذِينَ: مبتدا - أُولَئِكَ: مبتدا - يَبِيسُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر - جمله أُولَئِكَ يَبِيسُوا
خبر: الَّذِينَ

و آنانکه به آیتهای خدای تعالی و به کتب او نگرویدند و رسول او را دروغ پنداشتند و وحدانیت خدا را انکار گرفتند ایشان کسانی هستند که از رحمت من مایوس می باشند و برای آنان عذابی دردناک به جهت کفرشان و شرکشان است.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۴﴾

جواب قومش جز این نبود که گفتند بکشیدش یا بسوزانیدش و خدا او را از آتش نجات داد که در این برای گروهی که ایمان دارند عبرت‌هاست. (۲۴)

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ
جَوَابَ: خبر كَانَ - قَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، اسم كَانَ محذوف

پس نبود جواب قوم ابراهیم بعد از اینکه ایشان را از بت پرستی منع کرد و بتان را شکست که با هم اتفاق کردند و گفتند او را بکشید و یا او را بسوزانید پس خدای تعالی او را از آتش نمرود محافظت کرد و آتش بر او سرد شد چنانکه خدای تعالی فرمود: قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم (آیه ۶۹ سوره الانبیاء)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبری مقدم - ل: ابتدا - لآيَاتٍ: اسم این موخر
بدرستی که در این آیت هر آینه نشانه های قدرت اوست برای کسانی که ایمان می آورند. یعنی عبرتی
که در آتش انداختن ابراهیم علیه السلام و نسوختن آتش او را.
گلستان کند آتشی بر خلیل گروهی به آتش برد ز آب نیل

وَقَالَ إِنَّمَا أَخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم
مِن نَّاصِرِينَ ﴿٢٥﴾

گفت جز این نیست که برای دوستی یکدیگر در زندگی این دنیا بتانی را (بخدائی) گرفته اید و سپس
روز رستاخیز منکر همدیگر شوید و یکدیگر را لعنت کنید و جایتان جهنم است و یارانی ندارید. (۲۵)

وَقَالَ إِنَّمَا أَخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا

أَخَذْتُم: فعل ماضی - تم: فاعل - أَوْثَانًا: مفعول به

ابراهیم علیه السلام گفت جز این نیست که غیر از خدای تعالی بتان را بخدائی گرفتید و هیچگونه دلیلی هم
برای پرستش آن ندارید.

مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

مَّوَدَّةَ: مفعول لاجله

و ابراهیم علیه السلام گفت: جز این نیست که به جای خدا بتانی را به پرستش گرفته اید که آنهم برای چند
روز زندگی فانی دنیاست نه برای آخرت، یعنی شما برای الفت و محبت و همبستگی میان خود، به
پرستش بتان رو آورده اید اما بدانید اگر از پرستش بتان دست برندارید به عذاب جاوید گرفتار می آید.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا

وَيَلْعَنُ: فعل مضارع - بَعْضُكُم: فاعل - بَعْضًا: مفعول به

سپس در روز قیامت بعضی از شما از بعضی دیگر که تابعان هستند از متبوع خود بیزار می کنید و
دوری می جوید و لعنت می کنید بعضی از شما بعضی دیگر را.

وَمَاوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ

مَأْوَانِكُمْ : مبتدا - الْقَائِمُ خَيْرٌ

و بازگشت همه شما از تابمان و متبوعان آتش دوزخ است و در آن روز برای شما هیچ باری کننده و مدد رساننده ای نیست که به کمک ایشان از آتش دوزخ نجات یابید.

فَقَامَنَّ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۶﴾

لوط بدو ایمان آورد و گفت: من بسوی پروردگارم مهاجرت می کنم که او نیرومند و فرزانه است. (۲۶)

فَقَامَنَّ لَهُ لُوطٌ

فَقَامَنَّ: فعل ماضی - لُوطٌ: فاعل.

بعد از آن که ابراهیم از آتش نمرود نجات یافت. لوط از میان قوم وی به او ایمان آورد.

وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي

(ی) اسم آن - مُهَاجِرٌ: خبر آن

ابراهیم هجرت کرد در حالیکه به همراه او لوط و زینب ساره بود. گفته اند لوط پسر عموی وی بوده است و نیز گفته اند که ساره دختر عموی وی بود.

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ه: اسم آن - هُوَ: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر آن - الْحَكِيمُ: خبر دوم آن

بدرستی که او عزیز و غالب و حکیم و چاره ساز است صاحب کشف آورده که: ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدا اسماعیل را از هاجر به وی داد که کنیزک ساره بود و چون سن مبارک آن حضرت به صدویست رسید حق تعالی وی را از ساره فرزندی بخشید چنانچه می فرماید:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَءَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا

وَأَنزَلْنَا فِي الْأَخْيَرَةِ لِمَنِ الصَّلٰوةُ ﴿۲۷﴾

و اسحاق و یعقوب را بدو بخشیدیم و پیغمبری و کتابهای آسمانی را در فرزندان او نهادیم، در این دنیا پاداش او بدادیم، و هم او، در آخرت از شایستگان است. (۲۷)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَءَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا

وَوَهَبْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - إِسْحَاقُ: مفعول به

و ما به ابراهیم ~~فقط~~ در سن پیری اسحاق و فرزند او یعقوب را بخشیدیم و فرزندان او را برای نبوت در بنی اسرائیل قرار دادیم و کتابهای آسمانی چون تورات و انجیل و زبور و فرقان بدیشان دادیم و مزد و

پاداش او را دادیم گفته اند مزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال حیات در مهمانخانه وی بساط دعوت انداخته بود، حالا نیز هست و خاص و عام از آن مائده پرفایده بهره‌مندند. سفره اش مبسوط بر اهل جهان نعمتش مبدول شد بی امتنان

وَلَيْتُمْ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

ه: اسم ان - لَمِنَ الصَّالِحِينَ خبر ان

و بدرستی که او در آن سرای از زمره صالحان و شایستگان است.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَنْتَوْنَ الْفٰحِشَةُ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ

الْعٰلَمِينَ ﴿۳۸﴾

و لوط چون به قومش گفت، شما این کار زشت می کنید که هیچیک از جهانیان پیش از شما نکرده اند. (۳۸)

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَنْتَوْنَ الْفٰحِشَةُ

فعل و فاعل محذوف - و لوطًا، مفعول به

و بیاد آور آن هنگام که لوط به سوی قوم خود فرستاده شد. بدرستی که لوط گفت شما بسیار کار زشت و ناپسندی انجام می دهید و این کار بسیار زشت و باقبح است.

مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعٰلَمِينَ

سَبَقَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - مِنْ: حرف جز زائد - أَحَدٍ: فاعل

هیچیک از اهل جهانیان بر شما در این کار زشت و ناشایست پیشی نگرفته است یعنی قبل از شما کسی مرتکب آن نشده است.

أَيُّكُمْ لَأَنْتَوْنَ الرِّجَالُ وَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا

كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصّٰدِقِينَ ﴿۳۹﴾

شما پیش مردان می روید و راه ها را می زنید و در اجتماعات کارهای ناروا می کنید؛ جواب قومش جز این نبود که اگر راست می گویی عذاب خدا را سوی ما بیاور. (۳۹)

أَيُّكُمْ لَأَنْتَوْنَ الرِّجَالُ وَقَطَّعُونَ السَّبِيلَ

کم: اسم ان - لَأَنْتَوْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ان - الرِّجَالُ: مفعول به

آیا شما با مردمان آمیزش می کنید و راه تولید نسل را می بندید و بر راه گذر بیگانگان می نشینید و ایشان را از پای در می آورید و این عمل زشت را بدون حیا و شرم و بدون ترس از خدای قهار بی باکانه انجام می دهید؟

وَتَأْتُونَ فِي سَايَرِكُمُ الْمُنْكَرَ

تَأْتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْمُنْكَرُ: مفعول به

و شما در مجالس خودتان کارهای زشت و پلشتی انجام می دهید، از قبیل همجنس گرایی، سخنان رکیک، استهزاء و تمسخر و غیره می گوئید.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَنْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ

جَوَابَ: خیر کات - قَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - اسم کات: محذوف

پس جواب قوم لوط بر وی جز این نبود که گفتند عذاب خدای تعالی را بر ما بیار و فرو فرست اگر تو از راست گویان هستی ما از این کار زشت دست بر نمی داریم تو که پیغمبر هستی هر چه می توانی بکن و از خدای خود برای ما عذاب بطلب.

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿۳۰﴾

گفت پروردگارا مرا بر ضد گروه ستمکاران یاری کن. (۳۰)

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ

رَبِّ: منادا - أَنْصُرْنِي: فعل امر - (ن) و قایه - (ی): مفعول به - فاعل (انت)

آن هنگام که لوط از هدایت ایشان نا امید شد از روی مناجات گفت پروردگارا مرا به نزول عذاب کمک کن و عذاب سخت بر قوم تبهکاران بفرست.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَنهَاهَا

كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۳۱﴾

و چون فرستادگان ما با آن بشارت نود ابراهیم آمدند، گفتند: ما مردم این دهکده را هلاک می کنیم که مردمش ستمگرند. (۳۱)

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى

جَاءَتْ: فعل ماضی - رُسُلُنَا: فاعل - إِبْرَاهِيمَ: مفعول به

و آن هنگام که فرستادگان ما به سوی ابراهیم علیه السلام جهت بشارت فرزند آمدند گفته اند معنی این آیت آن است که پروردگار جهانیان دعای لوط را اجابت کرد و فرشتگان فرستاد تا قوم او را عذاب کنند و به ایشان فرمود که نخست به ابراهیم گذر کنید و او را بشارت دهید که الله تعالی دعای لوط اجابت کرد و ما را فرستاد تا بر ایشان عذاب فرو گشائیم و لوط و هر که به وی ایمان آوردند برهانیم این است که رب العالمین گفت:

قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَنهَاهَا كَانُوا ظَالِمِينَ

(انا) اسم إن - مهلكوا: خبر إن - الْقَرِيْبَةُ: بدل
فرشتگان به پیش ابراهیم آمدند و گفتند ما اهل این قریه سدوم را که خواهرزاده تو را تکذیب می کنند
هلاک خواهیم ساخت.

إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ

أَهْلَهَا: اسم إن - (و) اسم كَان - ظَالِمِينَ: خبر كَان - كَانُوا ظَالِمِينَ: خبر إن
بدرستی که اهل این قریه (سدوم) ستمگران اند به جهت کفر و انواع منکرات.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرًا تُكَاثِرُونَ
الْعَنَابِ

گفت لوط نیز در آنجاست، گفتند: ما بهتر دانیم که در آنجاست، او را با کسانی نجات می دهیم مگر
زنی که از باقیماندهگان است: (۲۲)

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا

فِيهَا: جار و مجرور خبر إن مقدم - لُوطًا: اسم إن
ابراهیم علیه السلام گفت در آن شهر لوط هم زندگی می کند اگر عذاب به آنان فرود آید لوط و اهل او را هم
فرا می گیرد گفتند:

قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا

نَحْنُ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

فرشتگان گفتند ما دقیقاً آنرا می دانیم و به آن داناتریم و از کسانی که در آن از کافر و مسلمان زندگی
می کنند باخبریم و از حال لوط هم کاملاً آگاهی داریم.

لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرًا

لَنَنْجِيَنَّهُ: فعل مضارع - (ن) توكيد - ه: مفعول به - فاعل (نحن)

هر آینه ما لوط و کسانی او را از عذاب نجات خواهیم داد مگر زن او را.

كَانَتْ مِنَ الْعَنَابِ

اسم كان (هي) - مِنَ الْعَنَابِ: جار و مجرور خبر كان

که زن او از جمله عذاب دیدگان خواهد بود و به لوط خواهیم گفت که از میان قوم خود با اهل و
کسانی خود بیرون برود مگر زن او که در میان قوم بنامد و یا ایشان هلاک شود چون زن او از کافران و
مناققان است.

بایدان بارگشت همسر لوط خاستدان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند بی نیکان گرفت و مردم شد

وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِوَىٰ بِهِمْ وَضَافَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا أَمْرًا نَّكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٢٣﴾

و همینکه فرستادگان ما پیش لوط آمدند از حضورشان اندوهناک شد و در کارشان فرو ماند گفتند: بیم مدار و اندوه مخور که تو و کسان تو را نجات می دهیم، مگر زنت را که از باقیماندگان است. (۲۳)

وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِوَىٰ بِهِمْ وَضَافَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ
ضَافَ: فعل ماضی - هو (فاعل) - ذُرْعًا: مفعول به

و آن هنگام که فرستادگان ما پیش لوط آمدند بخاطر ایشان بسیار دل‌تنگ و اندوهناک شد که نباید از قوم او به ایشان یعنی مسلمانان رنجی و غذایی برسد فرشتگان چون آثار حزن و اندوه را در چهره لوط مشاهده کردند از روی تسلی به او گفتند مترس و اندوهگین مباش.

إِنَّا مُنْجِيُكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا أَمْرًا نَّكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

(نا) اسم ان - مُنْجِيُكَ: خبر ان - ك: مضاف الیه

بدرستی که ما نجات خواهیم داد ترا و کسان و اهل ترا مگر زن ترا که از بازماندگان و هلاک شدگان خواهد بود به جهت کتمان کفر و داشتن ربا و تظاهر به دین.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٢٤﴾

ما به مردم این دهکده برای آن عصیان که می کرده اند عذاب آسمانی نازل می کنیم. (۲۴)

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

(نا) اسم ان - مُنْزِلُونَ: خبر ان - الْقَرْيَةِ: بدل - رِجْزًا: مفعول به

بدرستی که ما فرو آورندگانیم بر کسانی که اهل این روستا (سدوم) هستند از آسمان عذابی یعنی سنگ باران خواهند شد به جهت آنکه پیوسته فسق و فساد و کارهای زشت و ناشایست می کردند.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٥﴾

و از این حادثه برای گروهی که خردوری می کنند، نشانه ای روشن بجا گذاشته ایم. (۲۵)

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

تَرَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - آيَةً: مفعول به

و بدرستی که ما از آن روستا نشانه و علامت خرابه‌های عذاب نازل شده بگذاشتیم برای کسانی که خردوری می کنند و از آن عبرت می گیرند.

وَإِلَىٰ مَدِينَةٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَنْقُورُوا عِبَادُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۳۶﴾

و به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم پس گفت: ای قوم! خدا را پرستید و از روز رستاخیز بترسید و در این سرزمین به فساد مکشید. (۳۶)

وَإِلَىٰ مَدِينَةٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا

إِلَىٰ مَدِينَةٍ: جارو مجرور - أَخَاهُمْ: مفعول به، فعل و فاعل به قرینه لفظی محذوف است.

و نیز به سوی اولاد مدین برادر ایشان شعیب بن مکیل را فرستادیم. می گویند مدین نام آن سرزمین است که خانه و مسکن مدین بن ابراهیم خلیل بود.

فَقَالَ يَنْقُورُوا عِبَادُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

عِبَادُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظُ اللَّهِ: مفعول به

شعیب به قوم خود گفت: ای قوم من! از خدا پرستید و عبادت او کنید: زیرا که برای شما هیچ معبودی جز او نیست پس او را به وحدانیت پرستید و با انجام اعمال نیک و شایسته به روز رستاخیز امیدوار باشید و از عذاب روز قیامت بترسید و در روی زمین تبهکاری و فساد مکنید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَنِيمِينَ ﴿۳۷﴾

دروغگو شدند و دچار زلزله شدند و در خانه هایشان بیجان شدند. (۳۷)

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَنِيمِينَ

أَخَذَتْهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الرَّجْفَةُ: فاعل - (و) اسم اصبح - جَنِيمِينَ: خبر اصبح پس شعیب ^{الطَّلَاة} را دروغ پنداشتند و دست از فساد و کارهای ناشایست برداشتند تا اینکه ایشان را زلزله سخت و یا صیحه ای (صدایی) بسیار مهیب و هولناک که صیحه جبرئیل ^{الطَّلَاة} بود فرا گرفت که دلها از آن صیحه بترکید پس صبحگاهان همه در روی هم افتادگان و مردگان بودند. این داستان قبلاً در سوره های اعراف و هود و ... بیان شد.

وَعَادًا وَنَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسْئَلِهِمْ وَرَبِّكَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ

أَعْمَلُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿۳۸﴾

و عاد و نمود که مسکنهایشان را عیان دیده اید و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیازاست و از راه منحرفشان کرد با آنکه اهل بصیرت بودند. (۳۸)

وَعَادًا وَنَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسْئَلِهِمْ

فعل و فاعل محذوف - عَادًا: مفعول به

و بیاد آور قصه ی قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشان را بدرستی که هلاکت ایشان از مسکنها و منزلهای ایشان برای شما نمایان است که مابین سرزمین حجاز و یمن قرار دارد و هر گاه از آن می گذرید آثار آنرا به چشم مشاهده می کنید.

وَزَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ

زَيَّنَّا: فعل ماضی - الشَّيْطَانَ: فاعل - أَعْمَلَهُمْ: مفعول به

و ابلیس بر چشم ایشان کردارهای زشت و ناپسند ایشان را که آن اعمال ضد عفت بود در جلو چشمشان بیاراست تا بوسیله کفر و شرک و تکذیب، ایشان را از راه راست که راه انبیاء است باز داشت. در حالیکه چشم بینا داشتند و می توانستند حق را از باطل تشخیص و تمیز دهند.

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَأَسْتَكْبَرُوا فِي

الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَاقِئِينَ ﴿۳۹﴾

و قارون و فرعون و هامان نیز که موسی معجزه ها برای ایشان آورد و در آن سرزمین استکبار کردید و سبقت گیرنده نبودند. (۳۹)

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ

و بیاد آور سرگذشت قارون و فرعون و هامان را که ما ایشان را هلاک گردانیدیم که قصه آن مکرراً گذشت.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَاقِئِينَ

(و) اسم کان - سَاقِئِينَ: خیرکان

و بدرستی که موسی به سوی ایشان با دلایل روشن و معجزه های آشکار آمد و ایشان را به وحدانیت دعوت کرد که قوم او در سرزمین مضر سرگشی کردند و تکبر ورزیدند اما نتوانستند پیشی بگیرند و از چنگال عذاب الهی بگریزند و سرانجام ببین که چگونه به هلاکت رسیدند.

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ

وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ

كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۴۰﴾

همه را به گناهشان مواخذه کردیم، بعضی را باد ریزک ایشان فرستادیم و بعضی را صیحه بگرفت، بعضی را به زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم، خدا به آنان هیچ ستم نکرد بلکه آنها بودند که بخودشان ستم می کردند. (۴۰)

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ

فَكَلا: مفعول به مقدم - أَخَذْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

پس هر یک از آنانکه یاد کردیم به جهت گناهشان عقوبت کردیم و عذاب دادیم و هلاکشان گردانیدیم.

فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيَّو حَاصِبًا

فَمِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَن: مبتدا مؤخر

پس بعضی از ایشان را قوم لوط علیهم السلام را بادی سخت که در آن سنگریزه بود فرستادیم.

وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ

و قوم بعضی از پیغمبران را یعنی قوم ثمود که قوم صالح باشد بوسیله صیحه نابودشان گردانیدیم و هلاکشان ساختیم. و بعضی از این فاسقان را به زمین فرو بردیم همچون قارون. مولانا گفت:

هم نکر سازید بر قارون کین تا فرو بردش چو از درها زمین

وَمِنْهُمْ مَن أَغْرَقْنَا

وَمِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَن: مبتدا مؤخر

و بعضی از ایشان را در آب غرق ساختیم چون قوم نوح علیهم السلام و فرعون و فرعونیان.

وَمَا كَانَتْ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

(و) اسم کان - يَظْلِمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

در این آیهی کریمه صنعت الارصاد بکار رفته است. پس می گوید:

و خدای تعالی بدون جرم و گناه ایشان را ستم نمی کند و عقوبت نمی نماید اما ایشان به جهت نادانی و عناد و سرکشی و طغیان و تکبرشان و ارتکاب فسق و فجورشان بر نفسهای خود ستم می کردند تا مستحق چنین عذاب و مکافات می گشتند.

نظم:

ای که حکم شرح را رد می کنی راه باطل می روی بد می کنی
چون تو بد کردی بدی یابی جزا پس بدیها جمله با خود می کنی

مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِئْتًا

وَإِنَّ أَوْلَىٰ الْأَوْلِيَاءَ لِلْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

حکایت کسانی که غیر خدا دوستان گرفته اند مانند عنکبوت است که خانه ای بساخت اما اگر میدانستند، سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. (۴۱)

مَثَلُ الَّذِينَ أَخْتَدُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ

مَثَلٌ: مبتدا - كَمَثَلٍ: جار و مجرور خبیر

در این آیه کریمه صنعت تشبیه بکار رفته است. می گوید:

مثل آن کسانی که غیر از خدای تعالی دوستی فرما گرفتند یعنی خدایانی و معبودانی برای خود غیر از الله تعالی برگزیدند.

أَخْتَدَتْ بَيْتًا

أَخْتَدَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل - بَيْتًا: خبر آن

مانند عنکبوت است که برای خود خانه ای می سازد که پایدار و باقی نیست.

وَإِنَّ أَوْلَىٰ آبِهَ أَلْبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ

أَوْلَىٰ: اسم آن - ل: مزحلقه - بَيْتِ: خبر آن

و هر آینه آن خانه بست ترین خانه هاست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه از گرما و سرما ایمن می دارد.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر کافران بدانند چیزی را که هر آینه این مثل است برای دین ایشان چنانکه خانه عنکبوت است و بی اساس است و هیچ چیز را نشاید. دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و از آن هیچ چیزی برای ذخیره آخرت مهیا نمی شود.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَوْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۴۲﴾

خدا چیزهایی را که غیر او می خوانند می شناسد و با هم او نیرومند و فرزانه است. (۴۲)

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَوْءٍ

لفظ الله: اسم آن - يَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو) خبر آن

بدرستی که خدای تعالی می داند آنچه را که بعنوان خدا می خوانند و آن را می پرستند غیر از خدای تعالی هر چیز را چون بت و ستارگان و آدمی و ...

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْحَكِيمُ: خبر دوم

و او مالک و صاحب و عزیز است و در ملک خود شریکی و ایناری ندارد و حکیم است که به حکمت در روز رستاخیز حکم می کند و یاداش اعمال انسانها را به مقتضای اعمالشان می دهد.

وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَاكِلُونَ ﴿۴۳﴾

این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم اما جز دانشوران آنها نمی‌فهمند. (۴۳)

وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ

تِلْكَ: مبتدا - الْأَمْثَلُ: بدل - نَضْرِبُهَا: فعل مضارع، فاعل (نحن) - ها: مفعول به، جمله خبر و این نوع از مثلها را می‌آوریم و بیان می‌کنیم تا اینکه مردمان آنها دریابند و عبرت گیرند و براه راست درآیند.

وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَاكِلُونَ

يَعْقِلُهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به - الْعَاكِلُونَ: فاعل و جز صاحبان خرد، آنها را فهم نمی‌کنند و در حقایق اشیاء تفکر نمی‌کنند و از آنها عبرت نمی‌گیرند و راه حق و حقیقت خود نمی‌یابند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۴﴾

خدا آسمانها و زمین را بحق آفریده و در این برای مومنان عبرتی هست. (۴۴)

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

خَلَقَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به. خدای تبارک و تعالی آسمانها و زمین می‌آفرید. این آفرینش از برای آشکار کردن حق و حقیقت و پی بردن به وجود صانع و آفریننده است. شیخ سعدی گفت:

صانع و پروردگار حسی توانا
صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
روزی خود می‌برد پشه و غنقا
در بن چاهی به زیر صخره صما

اول دفتر به نام ایزده دانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم
از در بخشندگی و بنده نوازی
قسمت خود می‌خورند منعم و درویش
حاجت موری به علم غیب بدانند

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - لَ: مبتدا - لَآيَةً: اسم إِنَّ - بدرستی که در این آفرینش هر آینه نشانه‌ای است روشن و آشکار که در آن برای مومنین و گرویدگان عبرتهایی است.

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقْرِبَ الصَّكَاوَةَ إِذْ الصَّكَاوَةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿۴۵﴾

آنچه از قرآن به تو وحی کرده می شود بخوان و نماز فریضه را بر پا دار براسنی که نماز از کار بد و زشت باز می دارد و همانا ذکر خدا (از هر عبادتی) بزرگتر و برتر است و خدا آنچه می کنی می داند. (۴۵)

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقْرِبَ الصَّكَاوَةَ

أَتْلُ: فعل امر - فاعل (انت) - أُوْحِيَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هو)

ای محمد ﷺ آنچه که از کتاب یعنی قرآن به سوی تو وحی کرده می شود بخوان و نماز فریضه پنجگانه را در وقت آن با رعایت تمام ارکان آن بپا دار و بر آن مواظبت کن.

إِذْ الصَّكَاوَةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

الصَّكَاوَةُ: اسم إِيذ - تَنْهَى: فعل مضارع - فاعل (هی)، جمله خبریه

بدرستی که نماز انسان را از کارهای زشت و ناروا که نزد عقل زشت است باز می دارد پس کسی که بر نماز مواظبت نماید این نماز سبب خودداری از گناه و فحشا می شود.

آنس ﷺ حکایت می کند. جوانی از انصار با رسول خدا ﷺ نماز جماعت می گزارد اما او چیزی از کار زشت باقی نگذاشت که انجام نداده باشد. خبر را به حضرت رسول ﷺ بردند. حضرت فرمودند « یَقِيناً نمازش به زودی او را از اعمال زشتش باز خواهد داشت».

از ابن عباس ﷺ روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف خود فرمودند: « هر کس نماز وی او را از کارهای زشت و ناروا باز ندارد. با آن نماز جز دوری از خداوند ﷻ چیز دیگری نیفزوده است. »

و باز رسول اکرم ﷺ فرمودند که خداوند متعال فرمود من بر امت تو نماز پنجگانه در شب معراج که بیان آن در اول سوره الاسراء رفت فرض کرده ام که هر که بر ادای این پنج نماز در اوقات آن مواظبت نماید او را داخل بهشت می گردانم و هر که اهتمام این نمازها را نکند او را بر من هیچگونه الزامی نیست که داخل بهشتش گردانم.

سرور کائنات صلی الله علیه وسلم فرمودند: که هر گاه انسان برای نماز می ایستند درهای بهشت باز می گردند و از میان نماز خوان و خداوند متعال حجاب برداشته می شود مادامیکه بر خیال این طرف و آن طرف مشغول نشود. و باز فرمودند که « نماز نور مؤمن است » زیرا نماز نهی کننده از معاصی و ملامی است و انسان نماز گزار را از ردائل و علائق و اخلاق ردیله باز می دارد.

وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ

ل: لام ابتداء - ذکر: مبتدا - لفظ: **اللَّهُ**؛ مضافه الیه - **أَكْبَرُ**: خبر
و هر آینه ذکر و یاد خداوند (ج) از همه چیز بزرگتر و برتر است چون ذکر او طاعت است و ذکر غیر
او طاعت نیست پس ذکر و یادی که در نماز است بزرگترین عبادت‌هاست و از سایر عبادات بالاتر و
برتر است چون ذکر طرد غفلت است.
حافظ گفت:

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت باقی همه بی حاصلی و بی خیری بود
همچنانکه بنده اش خدای تعالی را ذکر می‌کند خدای عزوجل نیز او را ذکر می‌کند چنانکه گفت:
فاذکرونی اذکرکم بیت:
تو یاد کنی خدائی را در خور خود او یاد کند ترا اولی در خور خویش

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

لفظ: **اللَّهُ**؛ مبتدا - **يَعْلَمُ**: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - **مَا**: مفعول به - **تَصْنَعُونَ**: فعل
مضارع - (و) فاعل.

و خداوند آنچه از نماز و غیر آن انجام می‌دهید می‌داند پس در مقابل نیکی، به شما یاداش نیک
می‌دهد و در مقابل شر او بدی، به شما جزای بد می‌دهد و جزای شما به مقتضای عمل شما خواهد بود.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا ءَامَنَّا
بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُنَّ وَاللَّهُمَّ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۶۱﴾
شما مسلمانان با اهل کتاب (یهود و نصاری) جز به طریقی که نیکوست، جدال و گفتگو نکنید، مگر
کسانی از ایشان که ستم کرده‌اند و بگوئید که به آنچه بر ما فرو فرستاده شده [از قرآن] و آنچه بر شما
فرو فرستاده شده ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکیست و ما مطیع او هستیم. (۴۶)

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

لَا تُجَادِلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - **أَهْلَ**: مفعول به - **هِيَ**: مبتدا - **أَحْسَنُ**: خبر
ای مؤمنان با اهل کتاب (یهود و نصاری) بیکار مکنید و جدال ننمایید جز به خصلتی که آن نیکوتر است
یعنی در مقابل خستونت نرمی و ملایمت از خود نشان دهید تا با این روش نیکو بتوانید ایشان را به
دایره‌ی اسلام در آورید در حالیکه جدال و بیکار عکس آن را نتیجه خواهد داد.

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُنَّ وَاللَّهُمَّ
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

الَّذِينَ: مستثنی - **إِللَّهُنَّ**: مبتدا - (نا) مضاف الیه - **وَنَحْنُ**: خبر - **نَحْنُ**: مبتدا - **مُسْلِمُونَ**: خبر
مگر با کسانی از آنان که راه انحراف و گمراهی رفته‌اند و دیگر روش ملایمت یا آنان

سودی نخواهد بخشید. گفته‌اند ظالمان از اهل کتاب کسانی‌اند که به خدای سبحانه و تعالی فرزند قائل‌اند پس با اینگونه از ظالمان مجادله نمائید و به خشونت رفتار کنید یعنی با زبان و با شمشیر و با سوزیزه با ایشان مقابله کنید و به ایشان از روی صدق و ایمان بگویید به آنچه بر ما فرو فرستاده شده است یعنی قرآن و آنچه بر شما فرو فرستاده شده است از تورات و انجیل و زبور ایمان آوردیم که همه از سوی سبحانه و تعالی بر ما و شما نازل شده است و خدای ما و خدای شما یکی است و ما او را گردن نهادگان و مخلصان و یکتاپرستانیم. توضیح اینکه این آیت محکم است و منسوخ نیست و مراد مؤمنان اهل کتاب‌اند، عبدالله بن سلام و اصحاب وی. رب العالمین به رسول می‌فرماید که با ایشان به رفیق و لطف سخن گوی نه به جدال تا اسلام به دل ایشان شیرین شود و قرآن را که نیکوترین سخنان است بر ایشان بخوان آنکه کافران یهود و نصرانی را که هم اهل کتاب‌اند مستثنی کرد و گفت: مگر با کسانی از ایشان که بر کفر ایستند و مسلمان نشوند با ایشان بجهدال و حضومت و خشونت رفتار کنید که رب العزّه فرمود:

جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم.

در انوار القرآن از بخاری و نسائی از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمانبردار او هستیم.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ۚ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۚ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

ای رسول! این کتاب را [یعنی قرآن را] بر تو نازل کرده‌ایم، همچنانکه به پیغمبران پیشین کتاب آسمانی نازل کردیم. پس کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم بدان ایمان می‌آورند و از این گروه کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند و جز کافران منکر آیه‌های ما نشوند. (۴۷)

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ

أَنْزَلْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل - الْكِتَابَ: مفعول به

ای پیغمبر صلی الله علیه و آله ما کتاب آسمانی (قرآن) را به تو نازل کردیم همچنانکه کتب پیشین (تورات و انجیل و زبور) را بر پیغمبران پیش از تو نازل کرده‌ایم.

فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ

فَالَّذِينَ: مبتدا - يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

پس آنانکه به آن کتابها که بر ایشان فرستادیم ایمان آورند به این کتاب نیز ایمان آورند مانند عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و همراهانشان.

وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ

مِنْ هَؤُلَاءِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر
و از این گروه (اهل مکه) نیز به قرآن می‌گروند و ایمان می‌آورند و آیات ما را تصدیق می‌دارند.

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ

و آیتهای ما را جز کافران انکار نمی‌کنند کافرانی که به کفر خود پا فشاری می‌کنند و بر آن ثابت قدم‌اند چون کمب بن اشرف و ابوجهل و مانند وی.

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلُونَ ﴿۴۸﴾

پیش از نزول قرآن کتابخوان بودی و بدست خویش کتابی نمی‌نوشتی و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند. (۴۸)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلُونَ

ت: اسم کان - تَتْلُو: فعل مضارع - فاعل (انت)، جمله خبر کان

تو پیش از قرآن کتابی نمی‌خواندی و قادر به خواندن آن نبودی زیرا که تو شخصی امی و درس ناخوانده هستی و نیز آنرا با دست راست خود نمی‌نوشتی اگر تو قادر به خواندن و نوشتن بودی قطعاً بدکیشان به شک می‌افتادند و می‌گفتند این قول از کتابهای پیشین و اخبار و تاریخ پیشینیان است چون امی و درس نخوانده هستی جای هیچگونه شک و شبهه‌ای برای آنان باقی نیست. حافظ گفت:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت بمغزه مسئله آموز صد مدرس شد

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿۴۹﴾

بلکه قرآن آیه‌هایی است روشن، در سینه کسانی که علم و دانششان داده‌اند و جز ستمگران منکر آیه‌های ما نشوند. (۴۹)

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

هُوَ: مبتدا - آيَاتٌ: خبر

این قرآن آیات روشن در سینه‌های کسانی است که علم و دانش داده شده‌اند یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد می‌کردند تا هیچ‌کس نتواند آن را تحریف کند و خدای عزوجل حفظ و تلاوت و تفسیر آن را بر ایشان آسان می‌گرداند.

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ

يَجْحَدُ: فعل مضارع - الظَّالِمُونَ: فاعل

و جز ستمکاران آیات ما را انکار نمی‌کنند. یعنی مشرکانی که در ظلم و ستم از حد درگذشتگان‌اند با وجود اینکه حق را می‌دانند و می‌شناسند اما آن را انکار می‌کنند.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾
 گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ها به او نازل نشود، بگو همه معجزه‌ها نزد خداست و من فقط بیم رسان آشکاری هستم. (۵۰)

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ

أُنزِلَ: فعل ماضی - آيَاتٌ: نایب فاعل

کفار قریش گفتند چرا به محمد ﷺ معجزاتی و نشانه‌هایی از طرف پروردگارش فرستاده نمی‌شود معجزاتی چون ناقه‌ی صالح و عصای موسی و مانند عیسی عليه السلام

قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ

الْآيَاتُ: مبتدا - عِنْدَ: مفعول فيه - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه - عِنْدَ اللَّهِ: شبه جمله خبر

بگو جز این نیست که آیات‌ها و معجزات نزد خداست هر گاه و به هر کس بخواهد فرو فرستد و آشکار ساختن آن معجزات در اختیار من نیست و از قدرت و اختیار من خارج است بلکه وظیفه‌ی من تبلیغ دین اسلام و احکام و حدود الهی است چه شما پند گیرید و چه انکار کنید و در مقابل این تبلیغ هیچگونه مزدی و پاداشی هم از شما نمی‌خواهم و اگر مرا پاداشی باشد نزد پروردگار من است.

وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ

أَنَا: مبتدا - نَذِيرٌ: خبر - مُبِينٌ: نعت

می‌گویم جز این نیست که من ترساننده‌ی آشکارم یعنی من شما را از روز قیامت با نعت و زبانی که شما دریابید می‌ترسانم.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ فِي ذَٰلِكَ لَرْحَمَةٌ

وَرِكَزٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

آیا برای این مشرکان بسنده و کافی نیست که ما این کتاب بزرگ را (قرآن) که برای ایشان خوانده می‌شود به تو نازل کرده‌ایم بی گمان در این برای قومی که ایمان می‌آورند رحمتی و پندی است. (۵۱)

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ

نا: اسم آن - أَنْزَلْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل، جمله خبر آن.

این آیت جواب مشرکانی است که گفته بودند «لولا انزل علیه آیه من ربه» یعنی چرا برای ما از طرف پروردگارش آیه‌ای نازل نمی‌شود یعنی نزول قرآن از سوی اقتراح کنندگان دلیل از برای ایشان نبوده است در حالی که آن قرآن دلیل روشن و واضحی است که نظم آن از لحاظ فصاحت و بلاغت عبارت بی همتاست، حجت آن روشن، نظم آن فصیح و لفظ آن محکم و استوار است و از تمام آنچه که مشرکان

اقتراح و طرح می‌کنند به مراتب بلیغ تر است سپس می‌گویند آیا این قرآن برای مشرکان بسنده و کافی نیست که ما آن را برای ایشان خوانده و به تو نازل کرده‌ایم؟ سپس می‌گویند:

إِنَّكَ فِي ذَلِكَ لَرَحِيمَةٌ وَذِكْرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر اینک مقدم - ل: ابتدا - لَرَحِيمَةٌ: اسم ان.

بدرستی که در این کتاب هر آینه پند و نصیحتی است برای گروهی که از این موهبت و رحمت الهی بهره‌مندند اما آنانکه آن را باور ندارند و تصدیق نمی‌کنند از این موهبت و رحمت الهی بی بهره‌اند و دعوت ایشان به جهت کفرشان به اسلام بی فایده است.

مولانا گفت:

پند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود در شوره خای

قُلْ كَفَرْنَا بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِدًا يَسْمَعُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٥٢﴾

بگو: خدا که هر چه در آسمانها و زمین هست می‌داند و خدا میان من و شما گواهی کافی است، کسانی که به باطل گرویده و خدا را منکر شده‌اند، آنها خودشان زیان کاران‌اند. (۵۲)

قُلْ كَفَرْنَا بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِدًا

كَفَرْنَا: فعل ماضی - ب: حرف جر زائد - لفظ اللّٰه: فاعل - وَبَيْنَكُمْ: مفعول فیه

بگو ای پیغمبر خدای میان من و شما بسنده و کافی است که معجزات من بر صدق پیغمبریم گواه باشد.

يَسْمَعُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

يَسْمَعُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَا: مفعول به

و خداوند آنچه در آسمانها و زمین است همه را می‌داند پس به اعمال و کردار من و شما نیز آگاه و داناست و هیچ چیز از امور بر او مخفی و پوشیده نیست.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ

الَّذِينَ: مبتدا

و آنانکه به باطل ایمان آوردند چون یهودان و مسیحیان و یا به معبود باطل گرویدند و به خدا ایمان نیاورده‌اند و به خدای عزوجل کافر شدند.

اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

اُولٰٓئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْخٰسِرُونَ: خبر، جمله خبر الّٰذِیْنَ

ایشان زیانکارانند چونکه حق را و دین اسلام را به باطل و کفر بدل کردند و عمر خود را به باطل صرف کردند و از هواهای نفس پیروی کردند.

وَسْتَغْلِبُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلِيَأْيُنِيَهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ ﴿۵۳﴾
عذاب را از تو به شتاب می‌خواهند، و اگر مدتی معین در کار نبود، ناگهان عذاب به سوی ایشان می‌آمد، بدون اینکه ایشان از آن خیردار شوند. (۵۳)

وَسْتَغْلِبُونَكَ بِالْعَذَابِ

سْتَغْلِبُونَكَ : فعل مضارع - (و) فاعل - که: مفعول به

کافران به عذاب آوردن تو شتاب می‌کنند و عجله به خرج می‌دهند. از روی تمسخر می‌گویند: اگر عذاب خدا حق است پس چرا به این زودی به ما نازل نمی‌شود و ما را از بین نمی‌برد.

وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ

أَجَلٌ : مبتدا - مُسَمًّى : نعت - خبر محذوف

اگر برای نزول آن عذاب برای کافران وقت معینی مشخص نشده بود یعنی عذاب قیامت هر آینه عذاب الهی فوراً به سراغ ایشان می‌آمد و آنان را نابود می‌کرد.

وَلِيَأْيُنِيَهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ

بَعْتَهُ : مفعول مطلق - (و) حالیه - هُمْ : مبتدا - لَا يُشْعُرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و بی شک ناگهان آن عذاب در وقت مرگ در دنیا و یا عذاب آخرت به سراغ ایشان خواهد آمد در حالیکه ایشان از آمدن آن بی‌خبرند.

که سرمایه عمر شد پایمال

تو غافل در اندیشه سود و مال

شفیعی بر انگیز و عذری بگوی

طریقی بدست آر و صلحی بجوی

چو پیمانہ پر شد بدور زمان

که یک لحظه صورت نبندد امان

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۵۴﴾

عذاب را به شتاب از تو می‌خواهند، اما جهنم کافران را فرا گرفته‌ی است. (۵۴)

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ

کافران به عذاب شتاب می‌کنند یعنی قبل از وقت معین طلب عذاب می‌کنند این در شأن تضریر بن الحارث و امثال او فرود آمد که از طریق استهزاء و تمسخر می‌گفتند این وعده‌ی عذاب چه وقت اتفاق می‌افتد و بارانی از سنگ از آسمان چه وقت بر ما فرو می‌ریزد.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

جَهَنَّمَ : اسم آن - ل: مزحلقه - **لَمُحِيطَةٌ** : خبر آن - **بِالْكَافِرِينَ** : جار و مجرور
و حال آنکه دوزخ کافران را در بر خواهد گرفت و هیچ شکی در آمدن عذاب نیست و آن نزدیک
است و کسی را از آن گریزی نیست.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)
آن روزی که عذاب از بالا سرشان و از زیر پاهایشان آنها را احاطه می کند و خداوند می فرماید سزای
آنچه را که می کردید بچشید. (۵۵)

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
يَوْمَ : مفعول فيه - **يَغْشَاهُمْ** : فعل مضارع - هم : مفعول به - **الْعَذَابُ** : فاعل

یعنی روزی عذاب دوزخ از بالا سرشان و از زیر پاهایشان و از تمام جهات و جوانبشان آنها را فرو
می گیرد و خداوند یا فرشتگان به فرمان وی به دوزخیانی که در آتش جهنم می سوزند می گویند جزای
اعمالی را که انجام دادید بچشید.

دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هر چه آنجا کاشته اید اینجا می دروید
آورده اند که جمعی از مؤمنان در مکه اقامت کرده و به جهت دوستی خانه و کاشانه و محبت اولاد
خود هجرت نمی نمودند و از روی ترس خدای تعالی را پرستش می کردند حق سبحانه و تعالی در حق
ایشان این آیت آورد که:

يَعْبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ (۵۶)
ای بندگان من که ایمان آورده اید، زمین من فراخ است، پس فقط مرا عبادت کنید. (۵۶)

يَعْبَادِي : متنادا - **أَرْضِي** : اسم آن - **وَاسِعَةٌ** : خبر آن

ای بندگان من! آنانکه ایمان آورده اند اگر شما در سرزمین مکه به جهت ایذا و اذیت مشرکان در تنگنا
قرار می گیرید و نمی توانید اسلام و دین خود را آشکار کنید پس به سرزمین دیگری هجرت کنید،
مدینه - زیرا که سرزمین خدا گسترده و وسیع است تا در آنجا بتوانید شعائر و شرایع دین خود را
آشکارا بیان کنید.

سفر کن چو جای تو ناخوش بود کزین جای رفتن بدان تنگ نیست
وگر تنگ گردد ترا جایگاه خدای جهان را جهان تنگ نیست
مولانا گفت:

آنکه ارض الله واسع گفته اند عرصه ای دان کانیسا در رفته اند

در حدیث شریف به روایت زبیر عوام رضی الله عنه آمده است که:

«البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما اجبت خيراً فأقم»

سوزمین‌ها، سوزمین‌های خداوند است و بتدگان هم بتدگان خداوند پس در هر جایی که به خیزی رسیدی، در آنجا اقامت گزین.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۵۷﴾

هر نفسی چشنده‌ی مرگ است، سپس به سوی ما باز گردانیده شوید.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

کُلُّ: مبتدا - نَفْسٍ: مضاف الیه - ذَائِقَةُ: خبر

پس خداوند در حق کسانی که از هجرت می‌ترسیدند و ماندن را بر رفتن ترجیح می‌دادند می‌فرماید: مترسید زیرا که هر نفسی چشنده‌ی مرگ است و مرگ یک شربت تلخی است که همه کس باید طعم تلخ آن را بچشد چه مقیم باشد و چه مهاجر پس ترک کردن وطن و یازان برای مؤمنان مشکل نیست زیرا که جان در هر کجا باشد آن هنگام که آهنگ رفتن کند از تن خواهد رفت.

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

چه زندگی این دنیا طولانی باشد و چه نباشد چون نوبت به جان رسد از تن جدا می‌شود. زیرا که هر نفس چشنده مرگ است و هر کسی را رهگذار بر مرگ است. راهی رفتنی و پلنی گذشتنی و شرابی آشامیدنی. سید^{علیه السلام} پیوسته به امت خود این وصیت می‌کرد: زنده‌ی مرگ را فراموش نکنید و از آمدن آن غافل مباشید.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار به جان رسید جان باید باخت

و نیز خداوند می‌فرماید یقیناً بدانید و مطمئن باشید که:

ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

پس هنگامی شما به سوی ما بازگردانیده خواهید شد و به اعمال شما پاداش داده خواهد شد پس ترس و خوف مال و فرزندان و خانه و کاشانه و همصحبتی یازان نباید باعث اقامت در دار شرک باشد بلکه باید آنچه که خداوند به وسیله رسولش^{صلی الله علیه و آله} فرموده است انجام داد و به آن تسلیم شد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿۵۸﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آنها را در غرفه‌های (عمارات عالی) از بهشت جایشان می‌دهیم که در زیر درختان آن نهرهایی جاری است، در آنجا جاودانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست. (۵۸)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

الَّذِينَ: مبتدا - ل: قسم - لَبَّوْهُمْ: فعل مضارع - (ن) تاکید - هم: مفعول به - فاعل (نحن)، جمله خبر
الَّذِينَ.

و آنانکه به خدا و رسول او ایمان آورده‌اند و عملهای شایسته انجام داده‌اند هر آینه ایشان را در
غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که در زیر قصر آن رودهایی جاری است قصرهایی بلند و باشکوه از
دُر و زبرجد و یاقوت، در حالیکه در آن غرفه‌ها جاودان باشند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوهی جنات تجری تحتها الانهار داشت

نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ

نِعْمَ: فعل مدح - أَجْرٌ: فاعل

و در آن غرفه‌های رفیع و ازجمند برای کسانی که عمل خیر انجام داده‌اند چه نیکو پاداشی است. در
حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت قصرهایی است که بیرون آنها از درون آنها و درون آنها از
بیرون آنها دیده می‌شود، خداوند ﷻ آنها را برای کسانی آماده کرده است که اطعام طعام کنند و کلام را
پاک و زیبا گردانند و بر نماز و روزه پای بند باشند و به شب - در حالیکه مردم در خوابند - قیام کنند.
این آیه اخطار از برای کسانی بوده که مانند آن را بر هجرت ترجیح داده بودند اگر فرمان خدای ﷻ
رسولش را اطاعت کنید و به آن پای بند باشید در نزد پروردگارتان چنان عوض و پاداش بزرگی آماده
شده است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۵۹﴾

همان کسان که صبور بوده و به پروردگارشان توکل کرده‌اند. (۵۹)

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

الَّذِينَ: نعت - صَبَرُوا: فعل ماضی - فاعل (و)

همان کسان را در غرفه‌های بهشت که در زیر پای آنان رودهایی جاری است جای می‌دهیم یعنی آن
کسانی که بر شدائد و سختی‌ها و ایذا و اذیت مشرکان صبر کردند و بر فرایض و حدود و احکام الهی
پای بند بودند و با دشمنان اسلام در راه خدا جهاد کردند و در همه کارها به پروردگار خود
توکل کردند و کار خود را به او سپردند و واگذار کردند و با مؤمنان مکه به همراه پیغمبر ﷺ دیار خود
را (مکه) ترک نمودند و به سوی مدینه هجرت نمودند ایشان را در غرفه‌های بهشت جای می‌دهیم.
سنائی غزنوی گفت:

در توکل یکی سخن بشنو تا نمائی بدست دیو گرو
پس به سوی توکل آور رخت بعد از این پذیره آید بخت

وَكَايِن مِّن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۶۰﴾

چه بسیار جانوران و جنبندگان که روزی خویش بر نمی دارند خداوند به آنها به همراه شما روزی می دهد و او شنوا و داناست. (۶۰)

وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا

كَأَيِّن: مبتدا - مِّن: جر زائد - دَابَّةٍ: تمیز

سبب نزول این آیت هم آن بود که: در وقت هجرت از مکه به مدینه ترک اموال و اقوام خود بر ایشان سخت و دشوار بود و از بیم جان و درویشی و تنگدستی می گفتند ما در مدینه مال و منال و خانه و زمین نداریم و در آنجا کسی نیست که برای ما آب و نانی بدهد خداوند در جواب ایشان می فرماید: بسا جانوران و جنبندگان که به هیچ وجه روزی خود را بر نمی دارند یعنی طاقت بر داشتن روزی خود ندارند و یا نمی توانند غذایی ذخیره کنند چون ذخیره کردن آدمی و موش و مور. در کشف الاسرار آمده است که: از جانوران آدمی و موش و مور ذخیره کنند و گفته اند سیاه گوش ذخیره نهد و فراموش کند. و در کشف از بعضی نقل می کند که بلبل را دیدم خوردنی در زیر بالهای خود نهان می کرد القاصه جانوران بسیارند از دواب و طیور و وحوش و سیاح و حیوانات آبی که ذخیره نهند و حامل رزق خود نشوند. در حالیکه این جانداران ناتوان با وجود ضعف و ناتوانی شان، از ناحیهی تأمین خود هیچ واهمه ای ندارند.

اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ

لفظ: اللَّهُ؛ مبتدا - يَرْزُقُهَا: فعل مضارع - فاعل (هو)، ها؛ مفعول به، جمله خبری، اللَّهُ يَرْزُقُ، خبر

وَكَأَيِّن.

خدای تعالی ایشان را روزی می دهد و شما نیز از نداشتن مال و زمین در مدینه هراس به دل خود راه مدهید و در اسباب معیشت و زندگی خود اندیشه مکنید چونکه اوست روزی رسان همه ی جانوران و جنبندگان روی زمین.

در حدیث شریف آمده است:

سفر کنید سود می برید، روزه بگیرید تندوست می شوید، جهاد کنید غنیمت می یابید.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا - السَّمِيعُ، خبر - الْعَلِيمُ: خبر دوم

و خداوند به سخنان شما اینکه می گوئید ما از کجا روزی بخوریم شنواست و به آنکه از کجا به شما روزی دهد داناست.

ادیم زمین سفره ی عام اوست برین خوان یغما چه دشمن چه دوست

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرِ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾

اگر از آنها پرسی که آسمانها و زمین را کی آفریده و خورشید و ماه را بخدمت گرفته است، خواهند گفت: خدای یکتا پس چرا سرگردان می شوند؟ (۶۱)

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ

مَنْ: مبتدا - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - لفظ الله: مبتدا - خبر محذوف
ای پیامبر ﷺ اگر از مشرکان بپرسی، چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را به خدمت
گرفته است، خواهند گفت خدای تعالی. پس چگونه خدای یکتا را تکذیب می کنند.

فَأَن يُّؤْفَكُونَ

پس چگونه به بیراهه برده می شوند، یعنی بعد از این اعتراف به یکتایی خدای عزوجل از توحید روی
برمی گردند و از راه حق به بیراهه می روند و راه باطل پیش می گیرند.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿۶۲﴾
خداوند روزی هر یک از بندگانش را که بخواهد وسیع می گرداند یا بر او تنگ می گردد که خدا به همه
چیز داناست. (۶۲)

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ

لفظ الله: مبتدا - يَبْسُطُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر
خدای تعالی روزی هر کسی از بندگانش خود را که بخواهد گسترده و وسیع می گرداند و تنگ می گرداند
روزی را برای آنکس که خواهد.
سنائی غزنوی گفت:

ای درون پرور بسرون آر ای	وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رزق و زمین و زمان	حافظ و ناصر و مکین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین	همه از امر تو زمین و زمان
هر یکی زان به حاجتی منسوب	لیک نامحرمان از آن محجوب

خواججه عالم فرموده که ای مردم رزق قسمت کرده شده است تجاوز نمی کند از مرد آنچه از برای
وی نوشته شده است.

شیخ اجل سعدی گفته: دو چیز محال عقل است، خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت
معلوم پس در طلب روزی به طاعت جوید نه به مصیبت ای مردم در قیامت فراخی است و در میانه
رفتن و اندازه بکار داشتن کفایت است و هر عملی را جزایی است.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - بِكُلِّ: جار و مجرور - شَيْءٍ: مضاف الیه - عَلِيمٌ: خبر
بدرستی که خدای تعالی به همه چیز از فراخی و تنگی نعمت داناست و هر آنچه که مصلحت بندگانش
است بر او پوشیده و مخفی نیست.

بنده را نیز کردگار بشرط
می گذارد به جمله کار به شرط
آنچه باید همی دهد روزی
گاه حرمان و گاه فیروزی

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۶۳﴾

اگر از آنها بپرسی که چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و زمین را از پس مردنش بدان زنده کرد خواهند گفت: خدایا، بگو ستایش خاص خداست ولی بیشترشان خردوری نمی کنند. (۶۳)

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ مَنْ: مبتدا - نَزَّلَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - مَاءً: مفعول به

ای پیامبر ﷺ! اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی از ابر فرو فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده گردانید هر آینه خواهند گفت خدای تعالی یعنی به قدرت خدای قادر متعال اعتراف خواهند کرد.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
الْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر

بگو الْحَمْدُ لِلَّهِ: یعنی ستایش مخصوص خداوند جل جلاله است نه معبودان دیگری که مشرکان آن را پرستش می کنند.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

أَكْثَرُهُمْ: مبتدا - هم مضاف الیه - لَا يَعْقِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

بلکه بیشترشان خردوری نمی کنند به جهت پرستش معبودان دون خدای تعالی هر چند به نزول آب از ابر آسمان اعتراف کرده بودند آنرا فراموش می کنند و بدان اعتراف عمل نمی کنند و در ضلالت و گمراهی دست و پا می زنند و مخلوق را شریک او می دانند.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَو كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۶۴﴾

زندگی این دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و اگر بدانستند زندگی حقیقی همانا در برای دیگر (آخرت) است. (۶۴)

وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ

هَذِهِ: مبتدا - الْحَيَوةُ: بدل - الدُّنْيَا: نعت - لَهْوٌ: خبر

زندگی این دنیا جز لهو و لعب نیست یعنی زندگی این سرای چیزی نیست مگر مشغولی و بیکاری و لعب و بازی و در سرعت و انقضا و زوال به کودکان می ماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان مشغول شوند و اندک زمانی را ملول و مانده گشته متفرق شوند.

بازیچه ای است طفل غریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند

وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُوْنَ

الدَّارَ: اسم اینک - لَهِيَ: مبتدا - الْحَيَوَانُ: خبر - جمله خبر اینک .

و برستی زندگی حقیقی و ابدی سرای آخرت است. زیرا که خانه ای آخرت پاینده و همیشگی است و هرگز زوال نمی پذیرد اگر انسانها می دانستند هرگز دنیای فانی را بر سرای آخرت بر نمی گزیدند اما مشرکان به زرق و برق دنیا فریفته شده و به آن علم و آگاهی ندارند. در کلیله و دمنه آمده است: و اگر دون همتی چنین سعی به سبب حطام دنیا باطل گرداند همچنان باشد که: مردی یک خانه ای پر عود داشت، اندیشید که اگر بر کشیده فروشم و در تعیین قیمت احتیاطی کنم دراز شود بر وجه گزاف به نیمه بها بفروخت.

«احمق مردا که دل برین دنیا بندد که نعمتی بستاند زشت باز پس گیرد.»

فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اِلَهًا مُّخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ فَلَمَّا بَلَغَا مَنْجَمَهُمْ اِلَى الْبَرِّ اِذَا هُمْ يُشْرِكُوْنَ ﴿۶۵﴾
و چون سوار کشتی شوند [و به خطر افتند] در آن حال فقط خدا را با اخلاص می خوانند و آن هنگام که به ساحل امن و نجات رسیدند باز منکر خدای یکتا می شوند. (۶۵)

فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اِلَهًا مُّخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ

فَاِذَا: مفعول قیه - رَكِبُوا: فعل ماضی - فاعل (و) - دَعَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل - لَقَطَ اللهُ: مفعول به - مُّخْلِصِيْنَ: حال.

پس آن هنگام که کافران در کشتی نشینند و کشتی در گرداب اضطراب افتد خدای تعالی را با اخلاص برای نجات خود از مهلکه می خوانند و فقط به وی پناه می برند زیرا می دانند که جز خدای سبحانه تعالی هیچ نیروی دیگری نمی تواند ایشان را از این ورطه بزرگ نجات دهد.

در گلستان سعدی آمده است: حکایت: مال داری را شنیدم که بیخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم. ظاهر حالش به نعمت دنیا آراسته و نخست نفس جبلی^۱ در وی همچنان متمکن^۲، تا به جایی که نانی بجائی از دست ندادی و گریه می بوهریره را بلقمه ای ننواختی و سگ اصحاب کهف^۳ را استخوانی نینداختی. فی الجمله، خانه ای او را کس ندیدی در گشاده و سفره ای او را سرگشاده.

درویش بجز بوی طعامش نشنیدی مرغ از پس نان خوردن او، ریزه نجیدی

^۱ - پست نهادی.

^۲ - اسم فاعل از تمکن مصدر باب تفعیل به معنی جای گرفتن، منزلت یافتن.

^۳ - یاران غار - برای توضیح بیشتر سرگذشت اصحاب کهف به سوره الکهف آیه ۹ - جلد ۴ همین مؤلف مراجعه کنند.

شنیدم که به دریای مغرب اندر، راه مصر برگرفته بود و خیال فرعونى در سراى حتى اذا ادركه العتق،^۱ بادی مخالف کشتى بر آمد.

با طبع ملولت چکند، هرکه نسا زد؟ شرطه همه وقتى نبود لایق کشتى
دست دعا بر آورد و فریاد بی فایده خواندن گرفت، و اذا ركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين.^۲
دست تضرع چسود بندهى محتاج را وقت دعا بر خدای، وقت کرم در بقل؟
و نیز گفته اند:

از زر و سیم، راحتى برسان خويشتن هم تمتعى بر گیر
و آنچه این خانه کز تو خواهد ماند خشتى از سیم و خشتى از زر گیر

فَلَمَّا جَسَّوْهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

جَسَّوْهُمْ: فعل ماضى - هم: مفعول به - (هو) فاعل

پس آن هنگام که خدای تعالی ایشان را از آن مهلکه نجات دهد و از طوفان بحر بیرون آرد و به سلامت در خشکی جای گیرند، باز ایشان شرک آرند یعنی به عادت پیشین خویش باز گردند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَنَّوْا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

بگذار نعمتی را که به ایشان داده ایم کفران کنند و بر خود دار شوند، بزودی خواهند دانست. (۶۶)

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ

بگذار آن چیزهایی از نعمت ها که به ایشان داده ایم نادیده بگیرند و ناسپاسی کنند.

وَلِيَتَمَنَّوْا

لِيَتَمَنَّوْا: فعل مضارع منصوب - (و) فاعل

تا اینکه از نعمت های زندگانی این دنیا بهره مند شوند.

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

پس زود باشد که سرانجام عاقبت کار خود را در وقت موعود خواهند دید.

أُولَئِكَ بَرُوا أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَخَافُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفِيَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَيَنْهَوْنَ

اللَّهُ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

مگر نمی بینی که ما حرمی امن پدید کرده ایم و مردم دیگر از اطرافشان ربوده می شوند، آیا باطل را باور می کنند و نعمت خدا را منکر می شوند؟ (۶۷)

أُولَئِكَ بَرُوا أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَخَافُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ

^۱ - جزئی از آیه ۹۰ سوره یونس «و جاووزنا...» تا این که غرق در بافتش.
^۲ - جزئی از آیه ۶۵ سوره عنکبوت، یعنی همین آیه ای که در حال تفسیر من باشد.

(نا) اسم آن - جَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، خبر آن

آیا ندیده‌اند کافران و مشرکان مکه که ما مکه را برای آنها حرمی امن قرار داده‌ایم؟ یعنی اهل آن از قتل و غارت ایمن و آسوده‌اند و حال آنکه مردمان در اطراف و بیرون این شهر زیاده و اسیر می‌گردند.

أَفِيَا لِبَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَيَنْعَمُونَ اللَّهُ يَكْفُرُونَ

آیا به (پتهای) باطل ایمان دارند و نعمت های خدا را ناسپاس و کافر می‌شوند دلیل کفران نعمت ایشان شرک است. ابن عباس در بیان سبب نزول می‌گوید: مشرکان مکه به حضرت رسول گفتند: ای محمدا اگر ما ایمان بیاوریم مردم عرب ما را از جا بر می‌کنند زیرا تعداد ما نسبت به مشرکان خیلی اندک است و ایشان در تعداد بیشتر از ما هستند، همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

ستمکارتر از آنکه دروغی بر خدا بیندد یا حق را که سوی وی آمده دروغ شمارد کیست؟ آیا جهنم جایگاه کافران نیست؟ (۶۸)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بیندد؟ یعنی ستمکارتر از او کسی وجود ندارد که به خدا دروغ بیندد و به او شریک قائل شود یا قرآن و رسولش را تکذیب کند و آن را دروغ پندارد آن هنگام که به وی کلام خدا، قرآن و پیام رسول خدا رسد.

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ

فِي جَهَنَّمَ: جار و مجرور خبر لَيْسَ مقدم - مَثْوًى: اسم لَيْسَ مؤخر

آیا دوزخ جایگاه ناگرویدگان و ستمکاران و تکذیب کنندگان و به خدا دروغ بافندگان نیست؟ یعنی بدون تردید دوزخ جایگاه مشرکان و تکذیب کنندگان است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

کسانی که (در راه ما) مجاهدت کرده‌اند به راههای خویش هدایتشان می‌کنیم که خدا با نیکوکاران است. (۶۹)

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

الَّذِينَ: مبتدا - جَاهَدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

یعنی کسانی که در کار دین و در راه جهاد فی سبیل الله کوشش کرده‌اند هر آینه راه می‌نمائیم ایشان را براه هدایت، بدرستی که خداوند با نیکوکاران است، آنانکه جهاد ظاهر و باطن کرده‌اند، یعنی جهاد

فی سبیل الله و مجاهده با نفس و هوا نمودند و با این کار نیکو و پسندیده قرب و رضایت خدا را طلبیدند و در ریاضت و مجاهده با نفس و در تزکیه نفس می کوشیدند باید دانست که همانقدر درجه‌ی معرفت و انکشاف آنها بیشتر شده باشد مقام و قرب الی الله به آسانی دست دهد.

بقدر الكد تكسب المعالي و من طلب العلی سهر اللیالی
مولانا گفت:

جاهدوا فینا بگفت آن شهریار جاهدوا عنا بگفت ای بیقرار

وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

لفظ الله: اسم - لَمَعَ: مفعول فيه - الْمُحْسِنِينَ: مضاف الیه، لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ: خیر - إِنَّ
و براستی خداوند با نیکوکاران است و آنانکه قرب و رضایت خدا را خواستند و پرهیزکار شدند
بهروزی و پیروزی با آنان است. یعنی آنانکه در راه اعتلای اسلام جهاد می کنند و یا به راه‌های خیر که
ایشان را به رضایت خدا برساند، خستودی خدا و بهشت خدا برایشان است. مراد از جهاد در آیه‌ی
کریمه، فقط مبارزه و مقابله با کفار نیست بلکه نصرت و کمک دین خدا و مبارزه با نفس و مبارزه با
باطل اندیشان و امر به معروف و نهی از منکر کنندگان است.

سوره الروم

این سوره دارای شصت آیه و مکی است مگر یک آیه « فاستبحان الله حين تمسون الى آخر الآية » که مدنی است در این سوره آیت منسوخ نیست. گفته اند یک آیت در آخر سوره به آیت النسیف منسوخ است. « فاصبر ان و عدالله حق » وجه تسمیه این سوره به سبب فتح و چگونگی شکست رومیان از فارسیان است. و سپس پیروزی رومیان بعد از گذشت چند سال را بیان می کند. و بدانجهت این سوره « الروم » نامیده شده است. و این خبر از اخباری بود که در قرآن کریم از غیبت این واقعه و نتیجهی آن را خبر داده بود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْقُرْآنِ

این حروف جزو حروف مقطعه آیات زبانه اند. گفته اند الف اشارت به اسم الله است و لام به نام جبرئیل و میم به اسم محمد یعنی به واسطه جبرئیل به محمد ﷺ وحی فرستاده می شود.

عَلَيْتِ الرُّومُ

رومیان [در نزدیکه این سرزمین] مغلوب شدند. (۲)

عَلَيْتِ الرُّومُ

عَلَيْتِ : فعل ماضی مجهول - الرُّومُ : نایب فاعل

در این آیه کریمه و در آیه ۳ همین سوره یکی دیگر از اعجاز قرآن خبر از آینده یعنی خبر از غلبه روم آورده است:

سبب نزول این آیت آن است که میان اهل فارس و اهل روم کشتاری رفت و مشرکان مکه به عجم میل داشتند که اهل پارس بودند و می خواستند که ایشان همیشه بر روم غالب باشد و نصرت یابد، از بهر آن که ایشان را کتاب نبود و بت پرست بودند، و اما مسلمانان غلبه و نصرت روم را بر پارس می خواستند از بهر آن که اهل روم اهل کتاب بودند. در کشف الاسرار آمده است و قضیهی آن قتال که میان روم و پارس رفت آن بود که کسرای پارس لشکری انبوه به روم فرستاد و مردی را بر ایشان سالار و مهتر کرد نام وی شهربراز و گفته اند شیربراز، و قیصر روم لشکری نام زد کرد به قتال ایشان و مردی را بر ایشان امیر کرد، نام وی نجس، هر دو لشکر به افرعات بهم رسیدند یا به زمین جزیره یا به طرف شام، بر

اختلاف اقوال علما - و پارسیان بر رومیان در آن قتال غلبه کردند. آن خبر به مکه رسید مسلمانان را تا خوش آمد و دل تنگ گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و به مسلمانان به شماتت گفتند که اهل کتاب شما اید و ایمن نشستگان در خانه ما ایم، بنگرید که برادران ما از عجم با رومیان چه کردند؟ اگر شما با ما قتال کنید ما همان کنیم و بر شما غلبه کنیم؛ رب العالمین این آیت فرستاد: غلبت الروم...

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿٢﴾

و هم آنها پس از مغلوب شدنشان، به زودی، در طی چند سال، غالب می شوند. (۳)

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ

هُم: مبتدا - سَيَغْلِبُونَ: فعل مستقبل - (و) فاعل، جمله خبر

در تفسیر چنین آمده است که:

در نزدیک ترین سرزمین عرب نسبت به زمین روم و آن اردن و فلسطین بوده است و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر بی کران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم به قول حسن از مبعث پیغمبری، این خبر به مکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت به اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتاب اید و ما و فارسین آمیانیم پس از غلبه فارس بر روم به قال نیک می گیریم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه تعالی آیت فرستاد و بیان کرد. رومیان از پس مغلوب شدن زود باشد که عنقریب غالب شوند.

فِي يَضْعُ سِنِينَ^۱ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾

این غلبه و کلیه امور در چند سال پیش و پس از این همه به امر خداست و آن روز مؤمنان شاد می شوند. (۴)

فِي يَضْعُ سِنِينَ^۱

فِي يَضْعُ: جار و مجرور - سِنِينَ^۱: مضاف الیه

صدیق اکبر رضی عنه، بعد از نزول این آیت به مشرکان گفت چشم شما روشن میاد بخدا سوگند که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم پس به هیچده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه، صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم رسانند آنحضرت فرمود: برو در این مدت در مال بیفزای، ابوبکر صدیق رضی الله عنه باز گشته تا نه سال بر صد شتر مرانه کردند و ضمان از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسین رسید. گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و حضرت صدیق رضی الله عنه صد شتر از ابی به قول اول و از ضامن وی بقول ثانی گرفت. چه ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت فرمود که صدقه بده. القصة این آیت اخبار است و آن از جمله اقسام اعجاز قرآن است. می گوید:

لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ

لِلَّهِ: جار و مجرور خیر مقدم- الْأَمْرُ: مبتدا مؤخر

حکم و فرمان مخصوص خدای تعالی است پیش از غلبه‌ی فارس بر روم و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه‌ی اقتدار اوست. در کشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بعد ابد. یعنی امر ازلی و ابدی و سرمدی او راست که خداوند ازلی و ابدی، سرمدی است. نظامی گنجوی در مخزن الاسرار گفت:

پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پایندگان

وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ

وَيَوْمَئِذٍ: مفعول فيه- يَفْرَحُ: فعل مضارع- الْمُؤْمِنُونَ: فاعل

و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند مؤمنان شادمان خواهند شد.

يَنْصُرِ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

به یاری خدا که خدا هر که را بخواهد یاری و نصرت می‌بخشد و عزیز و رحیم است. (۵)

يَنْصُرِ اللَّهُ

همانطوریکه که گفته شد شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام و دور دست‌ترین نقاط سرزمین روم غالب یافته بود به گونه‌ای که هرقل امپراتور روم به قسطنطنیه پناه برد. اما هفت سال بعد از نزول سوره‌ی الروم، یعنی در سال (۶۲۷) سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام (نینوا) که بر سر رودخانه دجله واقع شده است غلبه یافت. فارسیان مغلوب شدند و شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن که خود یکی از معجزات قرآن کریم است به تحقق پیوست. به یاری خداوند، مؤمنان برای این پیروزی شادمان شدند.

يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ

يَنْصُرُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- مَنْ: مفعول به

خداوند هر که را که از بندگان خویش بخواهد یاری و نصرت می‌دهد.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

(و)؛ حالیه- هُوَ: مبتدا- الْعَزِيزُ: خیر- الرَّحِيمُ: خیر ثانی

و خداوند عزیز و غالب است و از گروهی به مقتضای زمان انتقام کشد و به گروهی بر گروه دیگر غلبه دهد و بر آنان مهربان و بخشنده است.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

وعده خداست و خدا از وعده خویش تخلف نکند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۶)

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخَلِّفُ اللَّهُ وَعَدَهُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

لَا يُخَلِّفُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - وَعَدَهُ: مفعول به - أَكْثَرَ: اسم لَكِنَّ - لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - فاعل (و)، جمله خبر.

این وعده‌ای است که خدا داده است، و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، اما اکثر مردم که کافران و مشرکان و منافقانند صحت وعده‌ی او را نمی‌دانند و تصدیق نمی‌کنند. همانطوریکه قرآن از پیش گفته بود که رومیان بر فارسیان در آینده‌ی نزدیک غلبه خواهند کرد و این امر بعد از چند سال به تحقق پیوست. چون این وعده و کلام خداست و در کلام خدا خلف وعده دیده نمی‌شود.

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾

بیشترشان به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند. (۷)

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ظَهْرًا: مفعول به

این کافران هستند که از زندگی دنیا فقط ظاهر را می‌دانند یعنی مال و متاع و جاه و دولت و اسباب معاش را می‌دانند.

وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ

(و) حالیه - هُمْ: مبتدا - غَافِلُونَ: خبر

و در حالیکه ایشان از امور آخرت که غایت مقصود آنست غافل و بی‌خبراند یعنی به مال و منال دنیا روی می‌آورند و از سرای آخرت که باقی است بی‌خبرند.

أَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى

وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ ﴿٨﴾

چرا در ضمیرهای خویش اندیشه نکنند که خدا آسمانها و زمین را با آنچه میان آنهاست جز به حق و برای مدتی معین نیافریده و بی‌گمان بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان منکرند. (۸)

أَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ

آیا در نفسهای خود نمی‌اندیشند و در آن تفکر نمی‌کنند؟ یعنی نزدیکترین چیزی که به آنها از سایر مخلوقات پی به وحدانیت خداوند بپرند خود انسان است که باید در آفرینش وجود خود بیندیشند در حالیکه نمی‌اندیشند و در آن تفکر نمی‌کنند.

« من عرف نفسه فقد عرف ربه » کسی که خودش را شناخت پروردگار خود را نیز می‌شناسد.

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى

خَلَقَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به - وَالْأَرْضِ: معطوف
و خدای سبحانه و تعالی آنچه در آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و راستی و
عدالت خلق نکرده است و هر چه آفریده از روی حکمت و داد آفریده و برای بازی نیافریده است
بلکه آن آفرینش به جهت استدلال بر توحید باری تعالی است.

وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ
كَثِيرًا: اسم ان - لَكٰفِرُونَ: خبر ان.

و به درستی بسیاری از مردم یعنی کافران و مشرکان و منافقان به دیدار پروردگارشان انکار می کنند و
منکر زنده شدن بعد از مرگ هستند.

أَوْلٰتٌ يَسِيرُونَ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُونَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً
وَأَنَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَّرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَّرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا
اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

چرا در این سرزمین نمی گردند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنها بوده و به قوت و نیرو بیش از
آنها بوده اند و زمین را زیر و رو کرده اند و بیش از آنچه ایشان آبادش کرده اند، به آباد کردن آن
پرداخته اند و پیغمبرانشان معجزه ها سویشان آورده اند، چنان بوده است؟ خدا چنان نبود که ستمشان
کند بلکه خودشان بودند که به خودشان ستم می کردند. (۹)

أَوْلٰتٌ يَسِيرُونَ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُونَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
كَيْفَ: خبر كان - عَاقِبَةُ: اسم كان

آیا در زمین به جایگاه های نمود و غاد در وقت تجارت سیر نمی کنید تا اینکه ببینید که عاقبت
مشرکانی که قبل از شما به خدای سبحان و تعالی کفر ورزیدند و انکار نمودند چگونه بوده است؟ تا
اینکه از آن سرگذشت پند و عبرت گیرند. یعنی ایشان در روی زمین سیر کرده و این واقعه و حقیقت را
مشاهده کرده اند که به سرانجام بدی مبتلا و به عذاب خدا گرفتار شدند.

كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَنَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَّرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَّرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم
بِالْبَيِّنَاتِ

و: اسم كان - أَشَدَّ: خبر كان - قُوَّةً: تمیز

آن گروه که قبل از اهل مکه به جهت کفرشان به عذاب گرفتار شدند که آثار و بقایای آن را مردم در مسیر
تجارتشان مشاهده کردند، به مراتب قویتر و سخت تر از اهل مکه بودند چون ثمودیان و عادیان و امثال
ایشان که از جهت توانایی و جثه از قویترین اشخاص بودند با توجه به آن چه بلایی بر سر آنها نیامده
است؟ این بجای عبرت است برای کسانی که بخواهند از حقایق آن عبرت گیرند و زمین را برای زراعت و

کشت و غرس درختان و بیرون آوردن معادن و ... شکافتند و نیز آنها زمین را برای آبادانی آن زیر و رو کردند و در آن به کاوش پرداختند و بیش از آنچه که اهل مکه زمین را آباد کردند ساختند و در کوه‌ها و غارها قصرها بوجود آوردند چونکه قوم عاد و ثمود دارای عمرهای طولانی و جثه‌های نیرومند بودند و در آباد سازی پیشرفت بهتری داشتند و در حال حاضر باستان شناسان با کاوشهای خود به تمدن انسانهای آن دوران پی برده‌اند و در واقع این یکی دیگر از مظاهر اعجاز قرآن است. و به ایشان پیغمبرانشان با دلایل روشن و با معجزه‌های آشکار آمدند و ایشان را به راه راست و به وحدانیت خدای یکسا دعوت کردند اما ایشان تگرویدند پس خدای تعالی به جهت کفرشان و تکذیبشان بلای سختی بر آنان نازل کرد و دمار از روزگار آنان بر آورد.

فَمَا كَانُ اللَّهُ يَظْلِمُهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

لفظ **اللَّهُ** : اسم **كَانَ** - **يَظْلِمُهُمْ** : فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو)، خبر **كَانَ** پس خداوند بدیشان بدون ارسال پیغمبر ظلم و ستم نکرد بلکه به ایشان رسولان آمدند اما به جهت کفرشان و تکذیبشان خداوند ایشان را به عذاب سختی گرفتار کرد پس اسباب نزول عذاب را خودشان آماده کرده بودند و بدین طریق بر نفسهای خود ستم کردند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا السُّوْءُ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۰﴾
 آنگاه عاقبت کسانی که بد کردند و آیه‌های خدا را دروغ شمردند و به آن استهزا می کردند، بدتر بود. (۱۰)

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا السُّوْءُ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ
عَاقِبَةُ : خبر **كَانَ** - **أَسْتَوُوا** : اسم **كَانَ**

پس سرانجام کسانی که بد کردند و کافر شدند به بدترین سرنوشت گرفتار شدند که آن عقوبت و عذاب این دنیاست و عذاب آخرت آنان از عذاب دنیا سخت‌تر و شدیدتر خواهد بود چون ایشان آیه‌های روشن خدا را دروغ شمردند و آن را تکذیب کردند و به آن استهزاء نمودند پس در این دنیا عذاب سخت و در آخرت آتش دوزخ نصیب آنان است.

اللَّهُ يَبْدُوُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾
 خداوند خلق را از عدم بوجود آورده و دوباره به مرگ باز گرداند و آنگاه [در قیامت] به سوی او بازگشت می یابد. (۱۱)

اللَّهُ يَبْدُوُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **يَبْدُوُا** : فعل مضارع - فاعل (هو) - جمله خبر، **الْخَلْقَ** : مفعول به در این آیه خدای تعالی به چگونگی آفرینش آدم و بعثت و حشر اقامه‌ی دلیل می‌نماید و می‌گوید: خدای تعالی خلق را از نطفه‌ای می‌آفریند و سپس او را زنده می‌گرداند و بعد از مرگ دوباره او را

برمی انگیزد سپس به سوی خدا و حکم او باز گردانیده شوند و به حساب و کتاب اعمال آنان رسیدگی خواهد شد نیکوکاران به پاداش اعمالشان و بدکاران به جزای اعمالشان خواهند رسید.

وَيَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

روزی که رستاخیز با شود، تبهکاران نومید شوند. (۱۲)

وَيَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ

یوم: مفعول فيه - نقوم: فعل مضارع - الساعه: فاعل

و روزی که قیامت بر پا شود در آن روز گناهکاران از هر خیر و نیکی آن هنگام که عذاب را مشاهده کنند غم زده و مأیوس و رسوا می گردند.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

و هیچ شفیع و مددکاری بر خود از آنکه شریک حق گرفتند نمی یابند بلکه به آن شریکان [و خدایان باطل] کافر می شوند (و از آنان بیزاری می جویند). (۱۳)

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ

هو: اسم کان - لهم: جار و مجرور خبر کان

و برای کافران در آن دنیا شریکانی را که عبادت کرده اند شیعمانی نیست که از عذاب خداوند جل جلاله باز دارد و پناهشان دهد و آن هنگام از مطلوب نا امید گردند و از ایشان بیزار شوند در آن هنگام می دانند که این معبودان باطل نه می توانند سودی به آنان برسانند و نه زیانی.

وَيَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ يُؤْمِدُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٤﴾

و روزی که رستاخیز با شود، آنروز (مردم) از هم جدا شوند. (۱۴)

وَيَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ يُؤْمِدُ الْمُتَّقُونَ

یوم: مفعول فيه - نقوم: فعل مضارع - الساعه: فاعل - يؤمد: تاکید - یعنی در روز قیامت مؤمنان و

کافران بعد از حساب از هم جدا می شوند مؤمنان به سوی جنت و کافران به سوی آتش دوزخ می روند و هرگز با هم جمع نمی شوند.

در تفسیر چنین آمده است:

و روزیکه قیامت قائم گردد آن هنگام مردمان پراکنده گردند و از هم جدا شوند گروهی به سوی اعلیٰ علین روی می آورند و جمعی به اسفل السافلین یکی بر درجه وصلت و یکی در درجهی فرقت آن بر سریر محبت و این در حصیر محنت آنرا انواع ثواب این را اصناف عذاب.

یکی خندان بصد عشرت

یکی نالان بصد عسرت

یکی در راحت و وصلت

یکی در شدت هجران

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که بهشتی ها به بهشت و دوزخی ها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می نمایند، و منادی ندا می دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجاست که خوشی بر خوشی های اهل جنت، و غمی بر غم های اهل دوزخ افزوده می گردد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آنها در باغی شادمان شوند. (۱۵)

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ

اما آنانکه ایمان آورده باشند و عمل های پسندیده کرده باشند پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار، یعنی شادمان و مسرور می گردند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات ایشان ظاهر باشد. یعنی (آواز خوش شنوند ایشان را و هیچ لذت برابر سماع نیست). در خیر است که انکار بهشت تعنی کنند به اوصافی که خلاقی مثل آن نشینده باشد و این افضل نعیم بهشت بود.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

اما کسانی که کافر شده و آیه های ما را با دیدن آخرت دروغ شمرده اند آنها در عذاب احضار شوند. (۱۶)

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - مُحْضَرُونَ: خبر، جمله خبر الّذین

و اما آنانکه بنگریده و آیت های ما را تکذیب کردند یعنی قرآن را و به آمدن بعث و نشر ایمان نداشته و آن را انکار می کنند آنان به عذاب دوزخ گرفتار می گردند و این عذاب از آنان کم کرده نمی شود و دائم در آن خواهند سوخت.

فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ حِیْنَ تُمْسُوْنَ وَحِیْنَ تَصْبِحُوْنَ ﴿١٧﴾

پس تسبیح گوید خداوند را هنگامی که به شامگاه و به بامداد وارد می شوید. (۱۷)

فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ حِیْنَ تُمْسُوْنَ وَحِیْنَ تَصْبِحُوْنَ

سُبْحٰنَ: مفعول مطلق

گفته اند این آیه مدنی است. می گوید:

پس خداوند را به پاکی یاد کنید در وقت شامگاه و بامداد. گفته اند در این آیه تسبیح نماز است یعنی در نماز شامگاهان و صبحگاهان خداوند را سپاس و ستایش کنید چون آیه بعدی نشان می دهد که مراد از تسبیح نماز مغرب و نماز عشاء و نماز صبح است.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿۱۸﴾

در آسمانها و زمین شبانگاه و هنگامیکه نیروز می‌رسد (زوال) ستایش مخصوص اوست. (۱۸)

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - الْحَمْدُ: مبتدا موخر - عَشِيًّا: مفعول فيه

و ستایش در آسمانها و زمین برای اوست یعنی هر که و هر چه در آسمان و زمین است او را ستایش کند و دیگر اینکه در طرف آخر روز نماز بر پا دارید یعنی نماز عصر و آن هنگام که به زوال می‌رسید (نماز ظهر) پس این آیه و آیه ماقبل مجموعه پنج نماز را در بر می‌گیرد. اوقات نماز در صحیح البخاری چنین آمده است.

عن ابی مسعود الانصاری رضی الله عنه: انه دخل علی المغیره بن شعبه و قد اصر الصلاة يوماً، و هو بالعراق، فقال: ما هذا یا مغیره، ألیس قد علمت.

ان جبرئیل ﷺ نزل

فصلی، فصلی رسول الله ﷺ ثم

صلی، فصلی رسول الله ﷺ ثم

صلی، فصلی رسول الله ﷺ ثم

صلی، فصلی رسول الله ﷺ ثم

صلی، فصلی رسول الله ﷺ ثم قال - (بهذاب امرت) (رواه البخاری ۵۲۱)

از ابو مسعود الانصاری رضی الله عنه روایت است که: او روزی در عراق نزد مغیره بن شعبه رفته ملاحظه کرد که او نماز را تأخیر کرده است، گفت: ای مغیره! این چه کار است؟ مگر خبر ندازی که جبرئیل نازل گردیده و نماز خواند، و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند؟

باز جبرئیل نماز خواند و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند.

باز جبرئیل نماز خواند و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند.

باز جبرئیل نماز خواند و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند.

باز جبرئیل نماز خواند و پیغمبر خدا ﷺ مثل او نماز خواندند.

و جبرئیل ﷺ گفت: به اینگونه (نماز خواندن از طرف خداوند) مأمور شده‌ای.

خاقانی گفت:

باد دعاهای خیر در پی او تا دعا

در عقب پنج فرض اوست دعا خوان من

اول او «یا رب!» است و «آمین» پایان او

یا رب، گارواح قدس باد دعا خوان او

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿۱۹﴾

زنده را از مرده پدید می‌کند، و مرده را از زنده پدید می‌کند و زمین را از پس مردنش زنده می‌گرداند و شما نیز چنین (از گورها) برون می‌شوید. (۱۹)

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

يُخْرِجُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - الْحَيَّ: مفعول به

در این آیه کریمه صنعت عکس^۱ بکار رفته است. می‌گوید:

خداوند انسان را از نطفه بیرون می‌آورد، جوجه از تخم و نطفه (مرده) را از انسان، جانور را از بیضه و بیضه را از جانور، مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن پیدا می‌کند. و زمین را به گیاه بعد از مردن و فسردن آن زنده می‌گرداند.

وَكَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ

و مانند این اخراج بیرون آورده خواهید شد از قبرها، چون زنده گردانیدن شما از قبرها برای او هیچ مشکلی نیست همچنانکه زنده از مرده و مرده از زنده خلق کرد. پس روز رستاخیز همگی سر از قبرها خواهید برداشت.

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار ببین امثال گل

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿۲۰﴾

از جمله آیه‌ها و نشانه‌های قدرت وی اینست که شما را از خاک آفریده و اینک شما انسانهایی که پراکنده‌اید. (۲۰)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ

مِنْ آيَاتِهِ: جاز و مجرور خبر مقدم - مبتدا مؤخر محذوف - أَنْتُمْ: مبتدا - بَشَرٌ: خبر

و از نشانه‌های قدرت خدای تعالی آن است که در اصل شما را بیافرید یعنی آدم عليه السلام را از خاک آفرید پس اکنون شما مردمانید که در زمین برای بدست آوردن اسباب زندگی پراکنده می‌شوید و از نشانه‌های توانائی او چگونگی خلقت آدم و ذریه آن است. و چون خدای تعالی اراده فرمود که روح در آن پیکر بدمد دستور فرمود روح او را در همه انوار فرو بردند و روح او چون روح فرشتگان و دیگر آفریده شده‌ها نیست. خداوند متعال در آیه ۳۹، حجر و آیه ۷۲، ص: می‌فرماید: «و چون او را به اعتدال در آوردم در او از روح خود دمیدم». گوید، و خداوند به روح فرمان داد که به آرامی و بدون شتاب وارد بدن آدم شود و چون مدخلی تنگ و سخت دید گفت: پروردگارا چگونه در این پیکر در آیم؟ به او ندا داده شد «بزور در آن در آی و بزور از آن بیرون آی». روح از یافوخ (شیردان) آن پیکر وارد شد و به چشمانش رسید و آدم چشم گشود و بر خود نگریست که از خاک و گل بود آنگاه روح به دو گوش

^۱ - عبارت و یا مصرعی را به دو باره تقسیم کنند و آن دوباره را در عبارت و یا مصراع دیگر برعکس تکرار کنند که در آیه «يُخْرِجُ...» این تکرار صورت گرفته است.

او نفوذ کرد و او آوای تسبیح فرشتگان را شنید، روح در سر آدم به حرکت آمد و فرشتگان همچنان بر او می‌نگریستند و روح به سوراخ‌های بینی آدم رسید و گفت: «ستایش خداوندی را که هیچ‌گاه نیست و نابود نمی‌شود». و این نخستین کلمه بود که بر زبان آورد و خداوند او را ندا داد که: «ای آدم خدایت رحمت کند برای همین رحمت ترا آفریدم و این برای تو و فرزندان تو است». و روح در بدن آدم حرکت کرد و چون به دو ساق و خون و رگ و استخوان شد ولی هنوز همچنان دو پای او از گل بود و خواست برخیزد نتوانست و این معنی گفتار الهی است که می‌فرماید: «و انسان عجول و شتاب زده بود» و چون روح به ساق‌ها و کف پاهایش رسید بر روی دو پا ایستاد و آن روز جمعه بود. و گفته شده است روح در جسد آدم در پانصد سال به هنگام تابش آفتاب حلول نموده است.

و نیز در صحیح البخاری، حدیث شریف آمده است:

از ابوهریره رضی الله از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: هنگامیکه خداوند متعال آدم را خلق کرد، طولش شصت ذراع بود، بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده و گوش کن که جواب سلام ترا چه می‌گویند؟ و چیزیکه می‌گویند، مورد پسند تو و ذریه تو خواهد بود.

آدم ﷺ رفته و بر ملائکه سلام داده و گفت: السلام علیکم، آنها گفتند: السلام علیک و رحمه الله، و آنها (و رحمه الله) را زیاد کردند، و هرکسیکه به بهشت داخل شود، بشکل اولی آدم داخل خواهد شد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً
وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُفَكِّرُونَ ﴿۲۱﴾

از جمله نشانه‌های قدرت وی این است که برایتان از خودتان همسران آفریده تا بدانها آرام بگیرید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد که در این برای گروهی که اندیشه می‌کنند عبرت‌هاست. (۲۱)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً
وَرَحْمَةً

مِنْ آيَاتِهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - خَلَقَ: فعل ماضی، فاعل (هو) جمله خبر

و از نشانه‌ها و دلایل درخشان حق تعالی این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی بیافرید. یعنی زنانی از همجنس‌تان خلق کرد تا با آنان ازدواج کنید و با آنان آرام بگیرید: خدای تبارک حوا را از پهلو حضرت آدم ﷺ آفرید و زنان بعد از وی از جنس مردان آفریده شده‌اند تا بدانها آرام بگیرید و با آنها انس و الفت بگیرید و در میان شما مودت و دوستی و رحمت نهاد، و محبت و علاقه و شفقت و عشق در میان مرد و همسرش قرار دارد یقیناً آنچه که در حق آفرینش زن و آرام گرفتن شوهر و انس و الفت او با او و عشق و علاقه و محبتی که به یکدیگر دارند بیان شد، از نشانه‌های بزرگ و آشکار بر قدرت و حکمت خدای سبحانه و تعالی است. اما در آفرینش حوا (ع) گوید و چون آدم خوابید خداوند

^۱ - بخشی از آیه ۱۱، سوره اسراء.

متعال حو را از پهلوی چپ آدم از دنده‌ی کژی که برابر شکم است آفرید و خداوند متعال می‌فرماید: «ای مردم از خدای خود که شما را از یک تن آفریده و همسرش را هم از خود او آفریده است بترسید». آیه ۳۳ سوره بقره، حوا به قامت آدم و زیبایی و نکوین او بود جز آنکه پوست بدنش نرمتر و آوای او زیباتر بود و زلفکان آراسته به گوهر و آکنده از مشک بود و طره‌های گیسوانش صدای خوش خش داشت، حوا بر بالین آدم نشست و آدم بیدار شد و چون او را دید مهرش در دل او جایگزین شد و گفت: پروردگارا! این کیست؟ گفت بنده‌ی من حوا، آدم پرسید خداوند او را برای چه کسی آفریده‌ای؟ فرمود: برای هر کس که او را به امانت بگیرد و شکر و سپاسگزاری را کابین او قرار دهد، آدم گفت: خدایا من به همین شرط او را پذیرفتم و او را به همسری من در آور. و خداوند حو را پیش از آنکه آدم و حوا وارد بهشت شوند به شرط طاعت و تقوی و عمل نیک به ازدواج او در آورد و فرشتگان بر آن دو از نثار بهشت نثار کردند، و خداوند به آدم فرمود که نعمت مرا نسبت به خود یادآور که من ترا به قدرت خود آفریدم و به خواست خویش ترا بشری معتدل قامت قرار دادم و از روح خویش در تو دمیدم و فرشتگان خود را بر سجده و تواضع برای تو واداشتم و ترا به دوش‌های ایشان حمل کردم و ترا سخنگوی و خطیب ایشان قرار دادم و تمام لغات را بر زبان تو جاری ساختم و تمام این کارها را مایه افتخار و شرف تو قرار دادم و حال آنکه ابلیس را از رحمت خود ناامید ساختم و چون از سجده بر تو خوداری کرد او را لعنت کردم، کرامت و بزرگداشت خود را برای تو با آفرینش کنیزکم حوا تمام و کامل کردم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبری. ل: ابتداء- ایت: اسم این.

بدرستی که در آفریدن آن هر آینه دلالتهایی است برای گروهی که تفکر کنند و بر حکمت آن مطلع شوند و از آن عبرت گیرند.

وَمِنْ آيَاتِهِمُ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْلَافُ السِّنْيِكُمْ وَالْوَنُكُرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ

لِّلْعَالَمِينَ ﴿۲۲﴾

از جمله نشانه‌های قدرت وی خلقت آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شماست که در این برای جهانیان عبرتی هست. (۲۲)

وَمِنْ آيَاتِهِمُ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْلَافُ السِّنْيِكُمْ وَالْوَنُكُرُ

مِنْ آيَاتِهِمُ: جار و مجرور خبر مقدم- خَلْقُ مبتدا مؤخر

و از نشانه‌های قدرت او آفریدن آسمانها و زمین است و انسانها پدید کرد و آنها را یکجا سکونت داد و بر تعدادشان بیفزود و سپس آنها را در تمام روی زمین پراکنده نمود، و زبانهای مختلف بوجود آورد یعنی، گویش‌ها و زبانهایی که با آن سخن می‌گویند و نیز از نشانه‌های دیگر خداوند قادر و متعال

آفرینش چهره‌های گوناگون و رنگارنگ شما از سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی به همراه اخلاق و خصوصیت‌های اخلاقی منحصر به فرد است که هر یک را از دیگر انسانها ممتاز و متمایز می‌سازد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم آن- ل: ابتدا- ایت: اسم آن.
بدرستی که در مخالفت زبانها و رنگهای مختلف آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند هر آینه نشانه‌های قدرت و حکمت است برای عالمیان و صاحبان خرد که دلالت‌های روشن این آیات را بر وجود خدای عزوجل در می‌یابند.

وَمِن مَّا أَنزَلْنَا مِنَّا مِثْقَالَ يَآثِلٍ وَالنَّهَارِ وَآبِغَاؤِكُمْ مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ ﴿٢٢﴾

و از جمله نشانه‌های قدرت وی خفتشان در شب و روز و روزی جستشان از کرم اوست که در این برای گروهی که می‌شنوند عبرت‌هاست. (۲۲)

وَمِن مَّا أَنزَلْنَا مِنَّا مِثْقَالَ يَآثِلٍ وَالنَّهَارِ وَآبِغَاؤِكُمْ مِّن فَضْلِهِ
وَمِن مَّا أَنزَلْنَا: جار و مجرور خبر مقدم- مِثْقَالَ: مبتدا مؤخر
و از جمله نشانه‌های بزرگ او آنست که در شب بخواب می‌روید تا به استراحت بپردازید و در روز نیز، در نیمه روز برای استراحت به خواب می‌روید و اما بیشتر روز را برای کسب روزی و معاش می‌پردازید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم- ل: ابتدا- ایت: اسم آن
بدرستی که استراحت و خوابیدن در خواب شب و کسب روزی در روز هر آینه در آن دلالتها و عبرت‌هاست برای گروهی که به گوش خرد بشنوند و از آن پند و عبرت گیرند. شیخ سعدی گفت:

کسی را که پندار در سر بود	مپندار هرگز که حق بشنود
ز علمش ملال آید از وعظ تنگ	شقایق بیاران نروید ز سنگ
نه بینی که در پای افتاده خار	بروید گل و بشکفتد نوبهار

وَمِن مَّا أَنزَلْنَا مِنَّا مِثْقَالَ يَآثِلٍ وَالنَّهَارِ وَآبِغَاؤِكُمْ مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ
بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٣﴾

از جمله نشانه‌های قدرت وی این است که برق که برای بیم و امید به شما بنماید و از آسمان آبی نازل کند و زمین را پس از مردنش زنده کند که در این، برای گروهی که خردوری می‌کنند، عبرت‌هاست. (۲۳)

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا

يُرِيكُمْ : فعل مضارع - فاعل (هو) - کم: مفعول به - **الْبَرْقُ**: مفعول به ثانی
و از نشانه‌های حکمت خداوند یکی آن است که به شما برق را برای ترساندن و بیم و امید می‌نماید.
امید از جهت بارش باران و بیم از جهت نابودی کشتزارها و یا ترسانیدن مسافران و از آسمان آبی را
فرو می‌فرستد پس بوسیله آن آب زمین را زنده می‌گرداند تا از آن گیاه تر و تازه می‌روید بعد از آنکه
پژمرده شده و مرده و افسرده بودند. باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان بی دریغش همه
جا کشیده.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور، خبر **إِنَّ** مقدم - ل: ابتداء - آیت: اسم **إِنَّ** .
بدرستی که در این صاعقه و برق و باران هر آینه نشانه‌هایی بر قدرت خدای لایزال است. برای کسانی
که در حق تکوین کائنات خردوری می‌کنند و این کمال قدرت پروردگار صانع و تواناست.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمُ
تَخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

از جمله نشانه‌های قدرت وی این است که آسمان و زمین به فرمان وی قائم است آنگاه چون از زمین
بخواندتان، آنوقت شما (از قبور خویش) بیرون می‌شوید. (۲۵)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ

در آیه قبل گفته‌ایم که آسمانها و زمین به فرمان او برپایند و آسمان بی ستون بدون اینکه به جایی
متکی باشد از جمله قدرت صانع و پروردگار **عَلَّمَهُ** است در این آیه می‌فرماید که بقاء و قیام آنها نیز
خاص به حکم خدای تعالی است هیچکدام بدون فرمان او از مرکز ثقل خود نمی‌نزد و نظام کائنات
را در هم و بر هم نمی‌کند.

آوردن خلق و بردنش یکسانست

چو قدرت او منزله از نقصانست

در قدرت پرکمال او آسانست

نسبت به من و تو هر چه دشوار بود

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً

دَعَاكُمْ : فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - **دَعْوَةً**: مفعول مطلق

سپس آن زمان که ندا کرده شود و شما را از زمین فراخوانند ناگهان از گورهایتان بدون درنگ و تأمل
بیرون می‌آئید.

همچون آن کسی که مطیع و متقاد دعوت کننده خویش است و بی درنگ به دعوت ذی فرمان خود لبیک گوید.

مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنشُرْتُمُوهُمْ تَخْرُجُونَ

أَنشُرْتُمُوهُمْ مَبْتَدَأُ - تَخْرُجُونَ : فعل مضارع - (و)فاعل، جمله خبر

و برای زنده شدن دوباره، شما را از زمین با ندائی فرا می خواند و شما فوراً و شتابان مطیعانه از زمین بیرون می آید یعنی با دمیدن اسرافیل در صور، از قبرها بیرون می آید.

وَلَهُمْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلُّ لَهٗ قٰنِیْنُوْنَ ﴿۳۶﴾

هر چه در آسمانها و زمین است از اوست و همه فرمانبران اویند. (۳۶)

وَلَهُمْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ : مبتدا مؤخر

هر که و هر چه در آسمانها و زمین است، از آن خداست، و همگی فرمانبردار او هستند و هیچیک قادر به تمرد و سرکشی فرمان او نیستند.

كُلُّ لَهٗ قٰنِیْنُوْنَ

كُلُّ : مبتدا - قٰنِیْنُوْنَ : خبر

و همه او را فرمانبردار هستند چه در موقع مرگ و چه در وقت حیات و یا بعث و نشور. در هر حال از حکم و فرمان او نمی توانند سرپیچی کنند و به بندگی او معتزف اند.

وَهُوَ الَّذِیْ یَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیْدُهُمْ وَهُوَ اَهْوٰتٌ عَلَیْهِمْ وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی فِی السَّمٰوٰتِ

وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ ﴿۳۷﴾

اوست که خلق را پدید کرد و آن را باز می آورد و باز آوردن برای او آسانتر است، صفت والا در آسمانها و زمین خاص اوست و هم او نیرومند و فرزانه است. (۳۷)

وَهُوَ الَّذِیْ یَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیْدُهُمْ وَهُوَ اَهْوٰتٌ عَلَیْهِمْ

هُوَ : مبتدا - الَّذِیْ : خبر

آنکه اول بار خلق را بیافرید آنکه بمیراند سپس دوباره او را بعد از مردنش باز گرداند و باز آوردن و دوباره زنده کردن برای خدای تعالی آسانتر است.

اینکه ابتدایش نطفه بود، سپس علقه گردید، سپس گوشت پاره ای شد و بعد استخوان در آورد و سرانجام زنده می شود و بعد می میرد همه اینها در دست خدای یکتا و قادر متعال چیزی نیست.

ز ابر افکند قطره یی سوی یم ز صلب آورد نطفه ای در شکم

از آن قطره لؤلؤ لالا کند و زین صورتی سرو بالا کند

وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ

له؛ جار و مجرور خبر مقدم - الْمَثَلُ: مبتدا مؤخر
و قدرت مطلقه و حکمت شامله مر او راست و عظمت او بر چهره روزگار روشن و تابان است. او
غالبی است که هرگز عجز را بر او راهی نیست.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هو؛ مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْحَكِيمُ: خبر ثانی
و توانایی که هرگز مغلوب نشود و در آنچه که گفته و کرده است حکیم و داناست و در ملکش
نیرومند و فرزانه است و در امرش حکیم است.

برو علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان بنزدش یکیست

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا
رَزَقْتَكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

برای شما از خودتان مثلی می زند: مگر از مملوکان خویش در اموالی که شما را داده ایم شریکان
دارید که در آن برابر باشید و از آن‌ها بیم داشته باشید چنانکه از همدیگر بیم کنید؟ چنین، این نشانه‌ها
را برای گروهی که خردوری می کنند شرح می دهیم. (۲۸)

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ

ضَرَبَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - مَثَلًا: مفعول به

خداوند برای شما از احوال نفسهای شما مثلی زده است. آن مثلی که برگرفته و برآمده از خود
شماست و گفته است (اگر بردگانی داشته باشید)

هَلْ لَكُمْ مِمَّنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْتُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ
تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر - مِمَّنْ شُرَكَاءَ: من: حرف جر زائد - شُرَكَاءَ: مبتدا مؤخر

آیا بردگانتان در آنچه که برای شما از اموال و اسباب بهره داده ایم شما و ایشان در آن چیز یکسان
می باشید؟ پس چون شرکت میان بردگان و اربابانشان در مالکیت چیزی یکسان نیست، یقیناً شرکت
میان خدای قادر و متعال با یکی از مخلوقات او نیز ممکن نمی باشد چونکه همه کس و همه چیز
مخلوق خداوند هستند و با او هیچگونه همانندی و مشابهتی ندارند. در انوار القرآن در حدیث شریف

از ابن عباس روایت شده است که فرمود: اهل شرک در مناسک حج چنین تلبیه می‌گفتند: **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ**، لبیک لا شریک الا شریکاً هو لک تملکه و ما ملک.

بار خدایا! به فرمان حاضریم، به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست، جز همان شریکی که او خود از آن تست، تو مالک اویی و مالک هر آنچه که او مالک آن است. پس خداوند **عَلَّمَ** این آیه نازل فرمود:

«**هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**» حاصل این مثل آنست که اگر در میان شما این نیست که بنده را با خداوند خویش در مال و ملک انبازی و شریکی بود. پس الله تعالی که در قدرت و پاکی خویش از شما برتر است اولی تر که از انبازی بندگان خویش پاک بود.

كَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

نُقِصِّلُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - **الْآيَاتِ**: مفعول به

همچنین فرشتگان و پریان و پیغمبرانی چون عزیر و عیسی و بتها چگونه با خداوند در چیزی شریک باشند ما اینگونه آیات را برای شما گونه گون بیان کردیم تا در آن بیندیشید و از این مثالها عبرت بگیرید و به قدرت و سلطه و مالکیت خدای یگانه ایمان بیاورید. در بوستان شیخ سعدی آمده:

جهان متفق بر الهیتش	فرو مانده در کنه ماهیتش
بشر ماورای جلالش نیافت	بصر منتهای جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم	نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
درین ورطه کشتی فرو شد هزار،	که پیدا نشد تخته‌یی بر کنار

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۲۹﴾

(نه) بلکه، کسانی که ستمگرند و هوسهای خویش را بدون علم پیروی کرده‌اند، آنرا که خدا گمراه کرده هیچکس هدایت نمی‌کند و آنها یاری ندارند. (۲۹)

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ
اتَّبَعَ: فعل ماضی - **الَّذِينَ**: فاعل

بلکه نه، چنین نیست. ستمگران کسانی هستند که کفر ورزیدند و از هواهای نفس خویش به عبادت بتان بدون هیچ دلیل و برهانی پرداخته‌اند.

فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ

من، مبتدا - **يَهْدِي**: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

پس چه کسی می‌تواند کسانی را که خدا آنان را گمراه کرده باشد هدایت کند؟

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

و برای مشرکان گمراه هیچ یاری و کمک ربانی نیست که بتواند ایشان را از عذاب دوزخ برهانند و خلاص کند و مانع عذاب دوزخ از ایشان شود.

فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا يَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾

توجه خویش به این دین معتدل بر قرار کن، نهاد خداست که مردم را بر آن نهاده و خلقت خدا تغییر پذیر نیست، دین استوار این است ولی بیشتر مردم نمی دانند. (۳۰)

فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا

فَأَقْمْ: فعل امر - فاعل (انت) - وَجْهَكَ: مفعول به - حَنِيفًا: حال

پس روی خود را متوجه خدا گردان و خود را برای عبادت خدای تعالی خالص گردان یعنی خالصانه و مخلصانه با خلوص و اهتمام هر چه بیشتر رو کن به عبادت و پرستش خدا. معنی آنست که دین اسلام را ملازم باش و بر بی آن رو، آن دین که مسلمانان را در ازل بر آن آفرید و به فضل خود ایشان را به آن دین گرامی کرد.

فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا

فِطْرَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - النَّاسَ: مفعول به

همه آن فطرتی را (دین خدا) که برای مردمان به حکمت خود بیافرید پیروی کنند. این فطرت آن عهد است که روز میثاق خداوند بر فرزند آدم گرفت و گفت الست بربکم قالوا بلی، اکنون هر فرزندی که در این عالم بوجود آید بر حکم آن اقرار اول آید و مقرر باشد که او را صانع و مدبزی است، و اگر چه او را بنامی دیگر می خوانند یا غیر او را می پرستند در اصل صانع خلاف نیست. در حدیث شریف به روایت ابوهریری رضی الله عنه آمده است: «هیچ توزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می شود ولی بدین و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می گردانند».

لَا يَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

يَبْدِيلَ: اسم لای نفی جنس - لِخَلْقِ: جار و مجرور خبر

یعنی دین خدای را تبدیل و تغییر مدهید که خدای تعالی خلق را بدان آفریده و از ایشان عهد و پیمان و میثاق گرفته است.

آنکه با لذات است گمی زائل شود

فرع لابد اصل را مائل شود

مشکل آید خلق را تغییر خلق

اصل طبیعت و همه اخلاق فرع

ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمَ

ذَلِكَ: مبتدا - الدِّينَ: بدل - الْقَيِّمَ: خبر

راه راست و دین مستقیم آن است که بر فطرت خویش پایدار بمانند و بر اسلام و توحید استوار باشند.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

اَكْثَرُ: اسم لَكِنَّ: يَعْلَمُونَ: فعل مضارع- فاعل (و)، جمله خبر

ولی اکثر مردم همچون کفار منکه در زمان نزول آیه نمی‌دانند و استقامت در اسلام و دین خدا را به سبب عدم خردوری نادیده می‌گیرند و از گمراهان می‌شوند.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾

باز آمدگان به سوی وی باشید و از او بترسید و نماز کنید و از مشرکان مباشید. (۳۱)

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

مُنِيبِينَ: حال- (و) اسم کان- مِنَ الْمُشْرِكِينَ: جار و مجرور خبر کان

ای پیامبر! به سوی خدا رجوع کرده عبادت کنید در حالیکه با اخلاص باشید و از او بترسید و نماز را بر پا دارید و از شرک آرنندگان و نیز از کسانی که به عمد نماز را ترک می‌کنند مباشید. شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از خلق به حق و منیب او را گویند که جز حق سبحانه تعالی مرجعی نداشته باشد.

تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم گرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم؟

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٣٢﴾

(یعنی) از آن کسان که دین خویش از فرقه‌هایی پراکنده‌اند و هر فرقه‌ای به آنچه نزد خویش دارند، شادمانند. (۳۲)

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا

مِنَ: حرف جر زائد- الَّذِينَ: بدل- (و) اسم کان- شِيعًا: خبر کان

و از کسانی مباشید که دین خود را جدا کرده‌اند و پراکنده ساخته‌اند و گروه گروه و فرقه فرقه شدند یعنی کافرانی که به جای اسلام بت پرستی را برگزیدند و یا یهود و نصاری که هر یک چندین گروه و فرقه شدند.

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

كُلُّ: مبتدا- فَرِحُونَ: خبر

هر گروهی به آنچه نزدیک ایشان است از دین شادمان‌اند و گمان ایشان آنکه حق با ایشان است.

هر کسی را در خور مقدار خویش هست نوعی خوشدلی در کار خویش

می‌کند اثبات خویش و نفسی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر

بدان که دین اسلام در نزد خدا ﷻ از زمان حضرت آدم عليه السلام تا زمان ما همان اسلام است و اما امتهای صاحب شریعت و احکام در اعصار مختلف گروه گروه و فرقه فرقه شدند چون یهودی و نصارا

و مجوس و خداپرست و بت پرست و ستاره پرست و ... و حال آنکه امت واحده بودند بطوری که امت ابراهیم علیه السلام هفتاد فرقه گردید که همه آنها در آتش جز یک امت که آن امت واحده و ختیف است تا اینکه در زمان حضرت رسول هفتاد و سه فرقه شدند که همگی آنان در آتش اند جز امت واحده که آن امت ناجیه است.

در روح البیان در حق آنها آمده است که:

در ولایت پارس صد مذهب یافتیم که به این هفتاد و سه مذهب هیچ تعلق ندارد و به هیچ وجه به این نمائند. پس وقتی که در یک ولایت صد مذهب باشد جز آن هفتاد و سه مذهب، نظر کن در عالم چند مذهب بود. بدانکه اصل این هفتاد و دو مذهب که از اهل آتش اند شش مذهب است. تشبیه و تعطیل و جبر و قدر و رفض و اهل نصب، و اهل تشبیه خدا را به صفات ناسزا وصف کردند و به مخلوقات مانند کردند. و اهل تعطیل خدای را منکر شدند و نفی صفات خدا کردند و اهل جبر اختیار و فعل بندگان را منکر شدند و بندگی خود را به خداوند اضافت کردند. و اهل قدر خدایی را به خود اضافت کردند و خود را خالق افعال خود گفتند. و اهل رفض در دوستی علی رضی الله عنه غلو کردند و در حق صدیق و فاروق طعن کردند و گفتند هر که بعد از محمد صلی الله علیه و آله بلافضل با علی بیعت نکردند و او را خلیفه و امام ندانستند از دایره ایمان بیرون رفتند. و اهل نصب در دوستی صدیق و فاروق رضی الله عنهما غلو کردند و در حق علی طعن کردند و گفتند که علی رضی الله عنه به خاطر انتخاب «حکم» بعد از محمد صلی الله علیه و آله با صدیق بیعت نکردند و او را خلیفه و امام ندانستند از دایره ایمان بیرون رفته است و هر یک از این شش فرقه دوازده فرقه شدند و هفتاد و دو فرقه آمدند.

حافظ گفت:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِثْلَهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

و چون مردم را محنتی رسد باز گشت کنان به پروردگار خویش او را بخوانند، سپس چون رحمت خویش به آنها بچشاند، آن وقت گروهی از ایشان به پروردگارشان شرک آورند. (۳۳)

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِثْلَهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

إِذَا: مفعول فيه - مَسَّ: فعل ماضی - النَّاسَ: مفعول به - ضُرٌّ: فاعل

و آن هنگامیکه به مشرکان مکه، بلا، سختی و فقر و بیماری و یا قحطی ای برسد در آن حال پروردگار خود را در حال بازگشت به سوی حق می خوانند و اگر به ایشان از نزد خود رحمتی بچشاند و یا آسانی و سلامتی و توانگری بدهد و از آن سختی و بیماری و بلا نجات دهد ناگاه گروهی از ایشان به

پروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله‌ی نجات از بلا چنین عمل کنند این جای تعجب است که در هنگام نازل شدن بلاها و قعر و گرسنگی و محنت به وحدانیت خداوند معترف و مقرر شوند و در وقت مرتفع شدن این بلاها دوباره به شرک روی آورند. و در مقابل رحمت و نعمت خداوند شکر نکنند و در مقابل محنت او صبر ندارند بلکه نومید از رحمت خدا جزع و زاری می‌کنند.

به صبر کوش دلا روز هجر فائده نیست طیب، شریعت تلخ از برای فائده ساخت

لِيَكْفُرُوا بِمَا آٰلَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

(بگذار) نعمتهایی که به آنها داده‌ایم کفران کنند و خوش باشند، بزودی خواهید دانست. (۳۴)

لِيَكْفُرُوا بِمَا آٰلَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا

لِيَكْفُرُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

با برگشتشان به شرک آنچه را که به ایشان از رحمت و نعمت دادیم کفران و ناسپاسی می‌کنند پس ای مشرکان! - این جمله امر تهدید است - اندکی از نعمتهای دنیوی برخوردار شوید و از آن بهره‌مند گردید.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

پس زود باشد که سرانجام و عاقبت کار خود را در آن دنیا بدانید باز این تهدیدی از برای مشرکان است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا فَهَوْ يَتَّكُم بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

مگر دلیلی به آنها نازل کرده‌ایم که در باره آن چیزها که با خدا شریک می‌پندارند، سخن می‌گویند. (۳۵)

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا فَهَوْ يَتَّكُم بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ

أَنْزَلْنَا: فعل ماضی - (نا)، فاعل - سُلْطٰنًا، مفعول به

آیا ما دلیل روشن و واضحی بر کافران یا کتابی و حجتی و یا فرشته‌ای که شرک ایشان را موجه و قانونی جلوه دهد فرستادیم مسلماً هیچ دلیل و سندی بر پرستش بتانشان و پای بندی بر شرکشان ندارند و هیچ کس و هیچ چیز نیز استحقاق معبودیت غیر از خدای عز و جل را ندارند.

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يٰمَّا قَدَّمَتْ آٰدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾

و چون مردم را رحمتی بچشانیم به آن غره شوند و اگر به سزای اعمالیکه دستهایشان از پیش کرده، حادثه بدی به ایشان رسد، آن وقت، همانا نومید می‌شوند. (۳۶)

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا

أَذَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - النَّاسَ، مفعول به - رَحْمَةً، مفعول به دوم

و اگر به مشرکان رحمتی و نعمتی بدهیم و از مال دنیا ایشان را بچشانیم، به نعمت شادمان شوند.

وَإِن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يٰمَّا قَدَّمَتْ آٰدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ

تُصِيبُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - سَيِّئَةٌ: فاعل

و اگر بلا و سختی و قحطی و یا مرض به ایشان آتیم به جهت کارهای بدی که از پیش فرستاده‌اند برسد ناگاه ناامید می‌شوند و جزع و زاری می‌کنند نه شکر نعمت به جای می‌آورند و نه بر محنت صبر می‌کنند. در حدیث شریف به روایت صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: شگفتا بر کار مؤمن، خداوند (ج) در باره‌ی او هیچ حکمی نمی‌کند مگر اینکه آن حکم برایش خیر است، زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست.

سنائی غزنوی گفت:

عاشقان سر نهند در شب تار	تو بر آنی که چون پری دستار
عشق آتش نشان بسی آبست	عشق بسیار جموی کم یابست
عشق چون دست داد پشت شکست	پای عشق هم دو دست چرخ بست

أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳۷﴾
مگر ندانند که خدا روزی هر که را خواهد گشایش دهد یا تنگ گیرد که در این برای گروهی که ایمان دارند عبرت‌هاست. (۳۷)

أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

لفظ الله: اسم ان - يبسط: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر ان - الرزق: مفعول به بدرستی که خدای تعالی گشاده می‌گرداند روزی را و فراخ می‌کند آن را برای هر که می‌خواهد و تنگ می‌گرداند آن را برای هر که بخواهد.

خالق و رازق زمین و زمان	حافظ و ناصر مکین و مکان
کفر و دین هر دو در رهت پویان	وحده لاشریک له گویان

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر ان مقدم - ل: ابتدا - آیت: اسم ان

بدرستی که در این فراخی نعمت و تنگی همیشه هر آینه دلائلی بر قدرت خدای لایزال است برای کسانی که حکم او را تصدیق کنند و از آن عبرت گیرند و در منتهی فراغت شکرگزار منعم باشند. یعنی؛ بر سختی صبر کنند و در فراخی شکرگزار نعمت باشند.

سنائی غزنوی گفت:

خیر و شر نیست در جهان سخن	لقب خیر و شر بتوست و به من
آن زمان کسایزد آفرید آفاق	هیچ بد نافرید بسراطلاقی
مرگ این را هلاک و آنرا برگ	زهر این را غذا و آن را مرگ

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچکس صابتر در مقابل آذینی که می بیند، از خداوند متعال نیست. [کفار] به وی نسبت فرزند داشتن را می دهند، و او به آنها تندرستی بخشیده و رزق می دهد»

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۳۸﴾

حق خویشاوندان را به او بده و مستمند و به راه مانده را نیز، این برای کسانی که رضای خدا می جویند بهتر است و آنها خودشان رستگارانند. (۳۸)

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ

فَاتِ: فعل امر - فاعل (انت) - ذَا: مفعول به

پس ای محمد صلی الله علیه و آله به صاحبان قرابت حقشان را بده، دادن زکات برای اقوام و نزدیکان به وسیله نیکی و احسان و صدقه.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: (ابو طلحه رضی الله عنه از همه ی مردم انصار درخت خرما بیشتر داشت، و نخلستان خرمايش، بیرحاء بود، که در مقابل مسجد النبی قرار داشت، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در آن نخلستان رفته و از آب گوارای آن می نوشید. انس رضی الله عنه می گوید: چون این آیه می مبارکه نازل گردید که: ﴿تَا وَتَبِكَهٗ اَز مَالِ دَوَسْتِ دَاخْتَنِ خُوْد نَفَقَهٗ نَكْبِدْ بَهٗ نَبِكِي نَخَوَاهِبِدْ رَسِيْدٌ﴾، ابو طلحه رضی الله عنه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! خداوند متعال می فرماید: ﴿تَا وَتَبِكَهٗ اَز مَالِ دَوَسْتِ دَاخْتَنِ خُوْد نَفَقَهٗ نَكْبِدْ بَهٗ نَبِكِي نَخَوَاهِبِدْ رَسِيْدٌ﴾ و چون از همه ی نخلستانم (بیرحاء) را بیشتر دوست دارم، آن را در راه خدا صدقه می دهم، و امیدوارم که خداوند متعال مزد و ثواب آن را در نزد خود برانیم ذخیره نماید، و شما یا رسول الله! هر طور بیکه مناسب می دانید در آن تصرف نمائید! پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به! این عجب تجارت فائده مندی است، این عجب تجارت فائده مندی است، آنچه را که گفتم شنیدم، و نظر من آنست که آنها را برای اقوام خود صدقه نمائی».

و نیز برای مسکین و یتیم حقش را بده، مسکین یعنی انسان بی مال و مکنت است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روزی بالای منبر نشسته و در حالی که ما نیز در اطراف منبر نشسته بودیم فرمودند: «چیزی که بعد از خود در مورد شما خوف دارم این است که: وسائل و زینایی های زندگی برای شما آماده گردد» شخصی گفت: یا رسول الله! آیا می شود که خیر سبب شر گردد؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سکوت نموده و چیزی نگفتند، مردم به آن شخص گفتند: این چه کاری است که می کنی؟ تو با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سخن زدی و ایشان با تو سخن نمی زنند، در این وقت متوجه شدیم که وحی بر ایشان نازل می گردد، / پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله / عرق زیادی را که بر چهره شان نشسته بود، پاک کرده و فرمودند: «شخص سوال کننده کجا رفت؟» و

طوری معلوم می‌شد که آن شخص را تنبیه می‌کردند، و فرمودند: «خیر سبب شتر نمی‌شود، ولی از چیزهایی که در بهار می‌روید، گیاهانی است که انسان را کشته و یا مریض‌اش می‌سازد، مگر حیوانی که به خوردن سبزی عادت دارد، و همین حیوان هم گاهی آنقدر می‌خورد تا پهلوهایشان بالا می‌آید، سپس رویش را به سوی قرص آفتاب نموده و کثافت و بول نموده، و به هر سبزه دهان می‌اندازد، و مال دنیا هم دلفریب و شیرین است، و خوشا به حال مسلمانانی که از آن مال به مسکین و یتیم و دورافتادگان از وطن می‌هند، و کسی که مال را به غیر حق آن می‌گیرد، مانند کسی است که هر قدر می‌خورد سیر نمی‌شود، و آن مال در روز قیامت بر علیه او شهادت خواهد داد».

و نیز حشاشان را به اشخاص در راه مانده مسافری که توانائی برگشتن به دیار خود را ندارد بدهید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به دادن زکات امر فرمودند، برایشان خیر رسید که (ابن جمیل) و (خالد بن ولید) و (عباس بن عبدالمطلب) زکات نمی‌دهند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ابن جمیل دیگر انتقامی نمی‌گیرد، به جز اینکه ققیز و بیچاره بوده و خداوند او را غنی و ثروتمند گردانیده است، و هر چه (خالد بن ولید) است، شماها به او ظلم می‌کنید، او وسایل جنگی و دیگر دار و ندار خود را در راه خدا وقف نموده است، و (عباس بن عبدالمطلب) عضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است، او علاوه بر زکاتی که بر وی لازم است، همان اندازه‌ی دیگر هم صدقه می‌هد».

یعنی زکات مال را به اشخاص فوق بدهید در این آیه به خویشان و نزدیکان و مسکینان و درمانده از راه سفارش شده است و آن ادای زکات است بر وجهی که حکم شده است. زکات را به دو معنی گفته‌اند یکی پاکی و پاکیزگی که بنده‌ی مومن مال خود را به زکات دادن پاکیزه گرداند و معنی دیگر زکات زیادت است یعنی هر چند از مال زکات بدهی زیاده گردد، گرچه به ظاهر کم شود، آنچنان زیادتی و برکتی در مال پیدا آید، مانند آن درختی را که پیرائید از وی شاخه‌های خشک بپرید به ظاهر نقصان نماید ولی درخت به آن سبب تازه گردد و زیادتی پیدا آید در ادای زکات هم اندرین جهان برکت رسد و هم در آن جهان رحمت.

زکات مال بدرکن که فضله‌ی رز را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستاده، و برایش گفتند که آنها را به شهادت (لا اله الا الله) و اینکه من پیغمبر خدا هستم دعوت نما. اگر آنها از این چیز اطاعت نمودند، به آنها بفهمان که خداوند بر آنها در هر شبانه روزی پنج وقت نماز فرض گردانیده است. اگر از این چیز هم پیروی کردند، به ایشان بفهمان که خداوند بر اموالشان زکاتی فرض گردانیده که از اغتیای شان گرفته شده و به فقرای شان داده می‌شود».

ذَلِكَ خَيْرٌ لِّذِيكَ بِرِيْدُونَ وَجَمَّةَ اللَّهِ

ذَلِكَ: مبتدا - حَر: خبر: خیر:

این آیتای حقوق یعنی دادن زکات بهتر است از امساک و خودداری کردن برای کسانی که دیدار خدای تعالی را می‌خواهند و یا رضای او را بجویند.

در کشف الاسرار آمده است: جنید قدس الله روحه [میریدان را وصیت می‌کرد و گفت چنان کن که در سایه‌ی صفات خود نشینی تا دیگران در سایه‌ی تو بیاسایند].

ذوالنون مصری را پرسیدند که مرید کیست و مراد کیست گفت: «المرید یطلب و المراد یهرب» مرید می‌طلبد و از او صد هزار نیاز. و مراد می‌گریزد و او را صد هزار ناز. مرید با دل سوزان مراد با مقصود بر بساط خندان، مرید در خیر آویخته، مراد در عیان آمیخته. این چنانست که گویند.

این جای نه عشقت نه شوق است نه یار	خود جمله تویی خصومت از ره بردار
توانگران را وقف است و بذل و مهمانی	زکات و فطره و اعتناق و هدی و قربانی
تو کسی به دولت ایشان رسی که نتوانی	جز این دو رکعت و آن هم بصد پریشانی
شرف نفس بجودست و کرامت بسجود	هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

در حدیث شریف صحیح البخاری در حق بهترین صدقه آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله کدام نوع صدقه ثوابش بیشتر است؟ فرمودند: «صدقه‌ای است که در حالت صحت و توانمندی خود صدقه نموده باشی، بطوری که هنوز از فقر ترسیده و در آرزوی ثروت مند شدن باشی، و صدقه دادن را تا آنوقت به تاخیر نیندازی که نفس به خلقوم رسیده و در آن وقت بگویی که به فلانی چقدر، و به فلانی چقدر بدهید، و این همان وقتی است که آن مال خواهی نخواهی از فلانی و فلانی خواهد بود».

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

پس آنانکه به ذی القربی و مسکین و ابن السبیل انفاق می‌کنند ایشان در دنیا و آخرت رستگاران اند.

وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُوا وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْطَرِفُونَ ﴿٣٩﴾

آنچه به ربا دهید که از مال مردم بیشتر شود، نزد خدا بیشتر نمی‌شود و آنچه زکات دهید و رضای خدا جوئید (صاحبان) آنها قزونی یافتگانند. (۳۹)

وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ

يَرْبُوا: فعل مضارع - (هو) فاعل - عِنْدَ: مفعول فيه

و آنچه از ربا یعنی مالی که از همجنس باشد و در آن طلب افزونی در نظر گرفته شود و در برابر عوضی هم نداشته باشد می‌دهید تا سود شما در اموال مردم بیشتر شود و رشد کند پس آگاه باشید این افزونی در

نزد خدا حرام است. می‌گوید آنچه را که به عنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت بلکه خدا از آن می‌کاهد و نابودش می‌کند.

در حدیقه الحقیقه سنائی غزنوی در پاسخ سوال حیلہ گر ریادہ و باچنین آمده است کہ:

گفت روزی به جعفر صادق	حیلہ جوئی ربا دہی فاسق
کز حرامی ربا چه مقصودست	گفت زیرا کہ مانع جود است
زان ریادہ بتزرز مس خوارست	کین مروت بر، آن سخا آراست
وقت را آخرش اگر چریست	با خدای و رسول در حریت
گر دلت هست با خرد شدہ جفت	بشنو از حق کہ یمحق اللہ گفت
اندک اندک چو جمع گشت رسی	برود جملگی بخوان ز نبی
حرص دنیا ترا چنان کردست	کہ خدا را دلت بیازردست
سیم دارد ترا چنان مشغول	کہ نترسی تو از خدا و رسول
گر صد آیت بخوانی از تحریم	باک ناید ترا کہ باید سیم
یسوم یحیی نخوانی از قرآن	وای بر جان ابلہ نادان

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است کہ: از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است کہ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی در بیع شخص دیگری نباید مداخله نموده و اقدام بخیریدن نماید.

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَوٰتٍ تُرِيدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُضْطَرِعُونَ

تُرِيدُوْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل - وَجْهَ: مفعول به

و آنچه از زکات در طلب خشنودی خدا می‌دهید یعنی نفقه و صدقه از برای رضا و خشنودی خدا می‌دهید و در قبال آن جز مزد و ثواب آخرت و خشنودی خدا را طلب نمی‌کنید در مقابل هر نیکی که کرده‌اید ده برابر تا هفت صد برابر به آن پاداش داده خواهد شد.

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَفْعَلُ مِنْ

ذٰلِكُمْ مِثْلَ شَيْءٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ﴿۴۰﴾

خداست که شما را آفریده و سپس روزیتان داده، سپس بمیراندتان و باز زنده تان کند، آیا از شریکان (عبادت) شما کسی هست که شمای از این کارها کند، منزّه است خدا و از آنچه (با او) شریک می‌کنند برتر است. (۴۰)

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ

لفظ اللّٰهُ، مبتدا - الَّذِي: خبر

خدای تعالی اوست که شما را بیافرید و در حالیکه شما نبودید و به شما روزی داد و نیز روزی می‌دهد به شما تا زمانی که زنده هستید سپس شما را می‌میراند و در آخرت دوباره برای حساب و کتاب زنده‌تان می‌گرداند فقط اوست که زنده است و بوده و خواهد بود.

پیش و چو همه آیندگان پیش بقای همه پائندگان
ما همه قانی و بقایس تورا ملک تعالی و تقدس تورا

هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ دَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ

مِنْ شُرَكَائِكُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

آیا از میان شرکاتنان کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد. یعنی از عدم زنده گرداند و سپس روزی دهد و بعد بمیراند و دوباره در روز حشر و نشر برای حساب و جزای اعمال زنده گرداند؟

سَبَّحْتَهُ، وَتَعَلَّى، عَمَّا يُشْرِكُونَ

سَبَّحْتَهُ: مفعول مطلق - وَتَعَلَّى: فعل ماضی - فاعل (هو)

حال که به عجز و ناتوانی خویش اقرار کردند و معترف شدند که از عدم زنده کردن و روزی دادن و میراندن و دوباره زنده کردن (بعث) کار آنها نیست باید که خدای پاک و مضره را از همه شرکها پاک بدارند و او را قادر و توانا و مالک جهانیان بدانند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ ﴿۴۱﴾

فساد اعمال در خشکی و دریا آشکار شده تا خداوند سزای برخی از اعمال مردم را که کرده‌اند به ایشان بچشاند؛ باشد که آنان باز گردند. (۴۱)

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ

ظَهَرَ: فعل ماضی - الْفَسَادُ: فاعل - لِيُذِيقَهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو) بَعْضَ: مفعول

به دوم

علاوه بر اینکه بر کفر پایدار ماندند، ظلم و ستم و فساد در دنیا رواج یافت و از شومی آن، فساد و تباهی در ممالک و جزایر و در کنار رودخانه‌ها، شهرها و روستاها در میان دریاها پراکنده شد آنها از بر و بحر انتشار یافت. این از عللی است که خدای تعالی خواست بندگان در مقابل اعمال بدشان در دنیا هم اندکی سزا بچشند و سزای کامل و عذاب آتش در آخرت داده می‌شود.

اغلب علماء بر آنند که مراد از فساد نیا مدن باران است بیت

اگر باران به کوهستان نیارد به سالی دجله گردد خشک رودی

چه وقتی که باران نیارد در بیابان نبات نرود و خشکسالی بلایی دامنگیر شود. صاحب کشف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی (شاه ظالم و غاصب) کشتیها را غصب کرد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و حیوانات همه از سر وی راحت می‌شوند. حکایتی در گلستان شیخ سعدی آمده: یکی از ملوک بی انصاف پارسایی را پرسید: از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر است. گفت: ترا خواب نیم روز تا در آن، یک نفس خلق را نیازاری.

ظالمی را خفته دیدیم نیم روز
گفتم این فتنه است، خوابش برده به
و آنکه خوابش بهتر از بیداری است
آن چنان بد زندگانی، مرده به

پس ایشان هم عذاب این دنیا را خواهند چشید و هم عذاب آخرت را؛ شاید ایشان با چشیدن این جزا در دنیا و با نشیدن سزای آن در عقبی به سر عقل آیند و از شرک به توحید و از معصیت به طاعت باز گردند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾
بگو در این سرزمین بگردید و بنگرید عاقبت کسانی که از پیش بودند و بیشترشان مشرکان بودند، چنان بود (۴۲)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ

سِيرُوا: فعل امر - (و) فاعل - كَيْفَ: خبر كان - عَاقِبَةُ: اسم كان

ای محمد ﷺ به مشرکان بگو که بروید و در زمین امتهای بگردید و سپس ببینید سرانجام آنانکه پیش از شما بودند همچون قوم ثمود و عاد که خدا و رسولش را تکذیب کردند چگونه به عذاب گرفتار شدند؛ در این صورت خواهید دید که چگونه آنان را هلاک، و خانه و کاشانه‌ی ایشان را ویران کرده‌ایم.

كَانْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ

أَكْثَرُهُمْ: اسم كان - مُشْرِكِينَ: خبر كان

بیشتر ایشان که هلاک شدند آنان از شرک آورندگان و تکذیب کنندگان بودند و این شرکشان و تکذیبشان سبب بود که سرانجام، کارشان را به این هلاک و عذاب یعنی در دنیا هلاکت و در آخرت آتش دوزخ نصیبشان گردد.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا مَرَدَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّقُونَ ﴿٤٣﴾
پس رویت را به سوی دین استوار و محکم بگردان پیش از آنکه روزی فرارسد [قیامت] که برایش بازگشتی از سوی خداوند نیست در آن روز متفرق می‌شوند. (۴۳)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا مَرَدَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّقُونَ

أَقْرَ: فعل امر - فاعل (انت) - وَجْهَكَ: مفعول به

پس راست کن رویت را برای آئین و کیش راست و درست، یعنی خود را به سوی دین استوار و محکم دار و بر آن چنگ بزن پیش از آنکه روز بعث و نشر فرا رسد که در این صورت هیچکس قادر به دفع آن روز نخواهد بود و کسی مانع وقوع آن نمی‌تواند باشد. در آن روز مردمان متفرق می‌شوند و از یکدیگر جدا می‌شوند و گروهی به سوی بهشت و گروهی به سوی دوزخ روانه می‌گردند. پس باید کار را در این دنیا انجام داد قبل از این که اجل موعود فرا رسد.

ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن که تو نیاید هیچ کار

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابی هریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام پدر خود (آذر) را در روز قیامت در حالی که رویش قبر اندود و غبار آلود است ملاقات خواهد کرد، ابراهیم علیه السلام برایش می‌گوید: مگر بتو نگفته بودم که از من مخالفت مکن؟ پدرش می‌گوید: امروز از فرامینت سرپیچی نمی‌کنم، ابراهیم علیه السلام می‌گوید: الهی! تو برایم وعده کرده بودی که در روز رستاخیز مرا خار و ذلیل نگردانی، و کدام ذلت و خواری بدتر از این است که پدرم از رحمت تو دور باشد، خداوند برایش می‌گوید: من جنت را بر کافران حرام گردانیده‌ام. بعد از آن گفته می‌شود که ای ابراهیم! در زیر پای تو چیست؟ چون نظر می‌کند سوسمار گل آلودی را مشاهده می‌کند، و همان است که از دست و پای آن سوسمار گرفته و او را به دوزخ می‌اندازند.

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم می‌گفتند: یا رسول الله! بهترین مردمان کیان‌اند؟ فرمودند: «با تقوا ترین آن‌ها»، گفتند: از این چیز نپرسیدیم، فرمودند: «پس یوسف نبی الله، ابن نبی الله، ابن خلیل الله است»، گفتند: ازین چیز نپرسیدیم، فرمودند: «پس از اصل عرب می‌پرسید؟ بهترینشان در جاهلیت بهترین شان در اسلام‌اند، اگر مسائل دین را بیاموزند».

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسٍ يَمُدُّونَ ﴿٤٤﴾

هر که کافر شود وبال آن بر خود اوست و هر که صالح و نیکوکار شود برای خودشان آسایشگاهی خوش آماده می‌کنند. (۴۴)

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ

مَنْ: مبتدا جازم - كَفَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

در این بخش از آیه صنعت مساوات وجود دارد. پس می‌گوید:

هر که در دنیا به خدای تعالی کفر ورزد و وبال کفرش و سزای کفرش برگردن اوست و او در آتش بجایمان خواهد سوخت.

وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسٍ يَمُدُّونَ

مَنْ: مبتدا - عَمِلَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند نعمت‌های بهشت ابدی برای خود مهیا ساخته است یعنی جزو گروهی خواهند بود که در قیامت به سوی بهشت رانده خواهند شد.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ ۗ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿۴۵﴾

تا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از کرم خویش پاداش دهد که خدا کافران را دوست ندارد. (۴۵)

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ ۗ

لِيَجْزِيَ: فعل مضارع - فاعل (هو) - الَّذِينَ: مفعول به

تا اینکه خدای تعالی آن کسانی را که گرویده‌اند و ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته و نیک انجام داده‌اند از بخشش خود پاداش دهد.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ

ه: اسم ان - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل، خبر ان - الْكَافِرِينَ: مفعول به

براستی او کافران را دوست نمی‌دارد. پس در آن دنیا برای گروهی که به سوی بهشت رانده شده‌اند پاداش نیک دهد و برای گروهی که به سوی دوزخ رانده شده‌اند، آتش جهنم بهره آنان است.

وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۴۶﴾

از جمله نشانه‌های وی این است که بادهای را نوید رسانها فرستد تا رحمت خویش به شما برساند و تا کشتی به فرمان وی روان شود و از کرم او روزی بجوئید و شاید سپاس دارید. (۴۶)

وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

مُبَشِّرَاتٍ: حال - لِتَجْرِيَ: فعل مضارع - الْفُلُكُ: فاعل

و از نشانه‌های قدرت حق تعالی آن است که بادهای را یعنی باد شمال و جنوب و صبا را می‌فرستد تا پیش بشارت دهندگان به باران باشند. چونکه بادهای رحمت مقدمه باران رحمت است. در حدیث شریف آمده است: «اللهم اجعلنا رياحاً و لا تجعلها ريحاً»؛ «پروردگارا بادهای را بادهای رحمت بگردان، نه باد عذاب»

خداوند با فرستادن بادهای و تغییر هوا و غیره می‌خواهد از رحمت خود به شما بیچشاند، و کشتی‌ها هم با اراده و اجازه‌ی او به حرکت در آیند، تا شما از لطف و فضل الهی برخوردار گردید و در مقابل نعمت‌های او شکرگزار باشید و منعم را به یگانگی بپرستید و او را طاعت و عبادت کنید.

سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج صحبت گل خوش بدی گر نیستی تشویش خار

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۷﴾

پیش از تو پیغمبران سوی قومشان فرستادیم و معجزه‌ها برای ایشان بیاوردند و از آنها که بد کاری کردند انتقام گرفتیم و نصرت دادن مؤمنان بر ما حق است. (۴۷)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا
أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - رُسُلًا: مفعول به

این آیه میان آیت ما قبل و ما بعد جمله مبعوضه است. می‌گوید: پیش از تو ای محمد ﷺ پیغمبرانی به سوی اقوام ایشان فرستادیم همچنانکه ترا به سوی قوم و امتت فرستادیم پس رسولان ما به سوی قوم خود با معجزه‌های روشن و با حجت و برهان آمدند و احکام و حدود الهی را برای آنها خواندند و غده‌ی کمی از ایشان به رسولان ما گرویدند و ایمان آوردند و اکثر آنها پیغمبران را تکذیب کردند پس ما از بزهکاران انتقام گرفتیم و ایشان را هلاک کردیم و آنانکه به رسولان ما گرویده بودند یاریشان کردیم و هدایشان نمودیم. مولانا گفت:

فانتقمنا منهم است ای گرگ پیر چون نبودی مرده در پیش امیر

وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

حَقًّا: خبر کان - نَصْرٌ: اسم کان

و این یاری مؤمنان و گرویدگان برای ما سزاوار است، زیرا که ایشان مستحق یاری و نصرت‌اند و ما آنچه وعده می‌کنیم انجام می‌دهیم و ما خلف وعده نمی‌کنیم.

«رَبَّنَا وَ اَتْنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰی رَسَلِكْ و لَا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اَنْك لَا تَخْلَفُ الْمِيعَادَ»

« پروردگارا بر ما آنچه را که بر زبان رسولان خود وعده کرده‌ای بیخوش و در روز قیامت ما را رسوا مکن. بواسطی تو خلاف وعده نمی‌کنی»

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَرَى الْوَدَّاقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَّتِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مِنْ يَسَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۴۸﴾

خداست که باده‌ها را می‌فرستد که ابرها را برانگیزد و در آسمان هر گونه بخواهد می‌گستراند و آن را به صورت توده‌هایی بالای یکدیگر انباشته و متراکم می‌دارد و قطرات باران را بینی که از خلال آن بیرون می‌شود و چون آنرا، به هر کس از بندگان خویش بخواهد می‌رساند، ایشان شادمانی کنند. (۴۸)

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَرَى الْوَدَّاقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَّتِهِ

لفظ **اللَّهُ** مبتدا - **الَّذِي** خبر - **كَسَفًا** جمع کسفه، تکه‌ها و توده‌های ابر
 خدای بر حق آنست که بادها را می‌فرستد سپس آن یادهای ابرها را برمی‌انگیزند. سپس خداوند آنطور
 که بخواهد ابرها را در آسمان پراکنده می‌سازد و آنها را به صورت توده‌هایی بالای یکدیگر انباشته و
 متراکم می‌دارد. اگر خداوند بخواهد می‌گستراند آنرا در یک روز و یا بیشتر و تو می‌بینی که از لایبای
 آنها بارانها فرو می‌بارد.

فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ

أَصَابَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - **مَن**: مفعول به

و آن هنگام که خداوند آن باران را به زمین بر کسان از بندگانش می‌باراند و به وسیله‌ی آن باران
 رحمت، زمین مرده دوباره زنده می‌گردد و می‌رویاند و آنان یعنی کشاورزان از بارش آن باران
 خوشحال و شادمان می‌شوند، چونکه باران کلید مشکلات معیشتی آنان است.

وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْسِلِينَ (۴۹)

و بی شک پیش از آنکه باران به ایشان نازل شود، سخت، نومید بوده‌اند.

وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْسِلِينَ

و: حالیه - (و): اسم کان - ل: فارقه - **لَمُبْسِلِينَ**: خبر کان به معنی نا امیدان

بدرستیکه ایشان قبل از نزول باران از نا امید شوندگان بودند چون پیش از بارش باران کشت و زرعشان
 در حال پژمرده شدن و از بین رفتن بود که با آمدن باران دوباره جان گرفته است.

**فَانظُرْ إِلَىٰ آثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُنجِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (۵۰)

نشانه‌های رحمت خدا را بینی چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌کند، همین خدا، زنده کننده
 مردگانست و هم او، به همه چیز تواناست. (۵۰)

فَانظُرْ إِلَىٰ آثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

كَيْفَ: حال - **يُحْيِي**: فعل مضارع - فاعل (هو) - **الْأَرْضَ**: مفعول به - **بَعْدَ**: مفعول فیه

پس به آثار قدرت خداوند بنگر که چگونه به وسیله باران زمین را بعد از مردنش زنده گردانند. یعنی
 به وسیله درختان و میوه‌ها و کشت و نباتات.

شیخ سعدی گفت:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده بوده تا موس بندگان
 به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای متکر نبرد فراش باد صبا را گفته تا قرش زمردین بگسرد.

و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بهرورد و درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحِي الْمَوْتِ

ذَٰلِكَ: اسم ان- ل: مزحلقه- لَمُحِي: خبر ان.

بدرستیکه او زنده گرداننده مردگان است. یعنی او بر زنده گردانیدن مردگان در آخرت و دوباره برانگیختن آنان قادر و تواناست همچنانکه زمین را بعد از مردنش زنده می‌گرداند و یا چهار مرغ خلیل را بعد از ذبح و مخلوط کردن گوشتهایش دوباره زنده گردانید.

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار بین امتثال گل

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هُوَ: مبتدا- قَدِيرٌ: خبر

و او بر همه چیز از زنده گردانیدن مردگان و حشر و نشر قادر و تواناست.

وَلَئِن أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾

اگر بادی بفرستیم و کشت را زرد شده ببینند، از پی آن بکفران برخیزند. (۵۱)

وَلَئِن أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- رِيحًا: مفعول به

اگر ما بادی گرم و سوزان که هلاک کننده باشد که آن عذاب است و بر اثر آن افراد ضعیف و سست ایمان، زراعت و کشت خود را در حالت پژمردگی و افسردگی ببینند چنانچه نتوان از آن محصول بدست آورد هر آینه بعد از مشاهده آن محصول بهلاکت رسیده راه ناشکری و ناسپاسی پیش می‌گیرند.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾

تو مردگان را شنوای نمی‌کنی و کران را شنوای نمی‌کنی، آنگاه که پشت کنان روی بگردانند نمی‌توانی بشنوانی. (۵۲)

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ

(ک) اسم ان- لَا تُسْمِعُ: فعل مضارع- فاعل(انت)، جمله خبر- الْمَوْتَىٰ، مفعول به

پس تو نمی‌توانی مردگان را سخن بشنوانی آن هنگام که آنان را به سخن گفتن فراخوانی. پس کافران نیز حکم مردگان دارند، زیرا که دل ایشان مرده است و نیز تو نمی‌توانی کران را بشنوانی آن هنگام که آنان را به سوی حق فراخوانده و ایشان را پند و اندرز دهی، نمی‌توانی صدا را به گوش کران برسانی، هنگامی که روی بر می‌گردانند و می‌روند. منتها کر مادرزادی هر چند نمی‌شنود ولی حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست را می‌فهمد و می‌داند اما کبری که پشت به تکلم می‌کند و در واقع دل ایشان

از شنیدن سخنان حکمت آمیز که است که از درک و فهم و اشاره دست و پا و سر و گردن تیزی بهره و محروم است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۵۳﴾

تو کران را از ضلالتشان راهبر نیستی و جز کسانی را که به آیه‌های ما ایمان دارند و خودشان مطیع اند نمی‌شنوائی. (۵۳)

وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ

(و): حالیه - أَنْتَ: اسم ما - ب: حرف جر - بِهَادٍ: خبر ما

و ای محمد ﷺ تو راه نماینده کوردلان از ظلمت و گمراهیشان نیستی و تو قادر نیستی که به ایشان توفیق ایمان دهی و وظیفه تو تبلیغ اسلام و رساندن پیام الهی است، اینکه هدایت شود یا نه با ماست.

إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

فَهُمْ: مبتدا - مُسْلِمُونَ: خبر

تو نمی‌توانی تبلیغ خود را جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند بشنوائی تو فقط می‌توانی سخنان حق و تبلیغ دین و احکام و حدود الهی را بگوش کسانی برسانی که آیات ما را باور می‌دارند، چرا که آنان تسلیم حق و حقیقت هستند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا

وَشِبْهَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿۵۴﴾

خداست که شما را ابتدا ضعیف آفرید و از پس ناتوانی نیرو داد و باز از پس نیرو، ناتوانی و پیری آورد، هر چند بخواهد خلق می‌کند و او دانای تواناست. (۵۴)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا

وَشِبْهَةً

لفظ الله: مبتدا - الَّذِي: خبر

خداوند قادر مطلق و صاحب ملک و معبودی به حق، آنست که شما را از چیز سست و ضعیف آفرید و به تدریج بزرگ و بزرگتر کرد تا به شما نیرو و جوانی بخشید و سپس به دنبال آن پیری و سستی آورد. چنانچه در بوستان شیخ سعدی آمده است:

ز ابر افکند قطره‌ی سوی‌م / ز صلب آورد نطفه‌ی دز شکم
دگر ره به کتم عدم در برد / وز آن جا به صخرای مشحر برد

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

يَخْلُقُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مآ: مفعول به
خداوند هر آنچه از چیزها بخواهد می آفریند.

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْقَدِيرُ

و: حالیه - هُوَ: مبتدا - الْعَلِيُّ: خبر - الْقَدِيرُ: خبر دوم
و او بر همه چیز دانا و تواناست و هر چیزی را اراده کند می کند که این دگرگونی احوال، آشکارترین
دلیل بر قدرت مطلق آفریدگار دانای مهربان است.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لِيُسْأَلَهُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۵۵﴾
روزی که رستاخیز پیا شود، بزهکاران قسم خورند که جز ساعتی بسر نبرده اند، چنین، سرگردان
می شده اند. (۵۵)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ

يَوْمَ: مفعول فيه - تَقُومُ: فعل مضارع - السَّاعَةُ: فاعل
و روزی که قیامت قائم شود و آن ساعتهای آخر از ساعات دنیاست یعنی بر خلاف نظر مشرکان که قیامت
را دروغ می پنداشتند و آن را تکذیب می کردند قیامت آمدنی است و به حساب و کتاب اعمال رسیدگی
خواهد شد و به جزای اعمال به آنان پاداش و کیفر داده خواهد شد. گناهکاران سوگند یاد می کنند.

مَا لِيُسْأَلَهُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مَا لِيُسْأَلَهُمْ: نمانده اند

که جز ساعتی در دنیا یا در گورهایشان درنگ نکرده اند، یعنی بین دنیا و عالم برزخ ساعتی ماندگار
نبوده اند.

كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ

(و) اسم کان - يُؤْفَكُونَ: فعل مضارع - فاعل (و)، جمله خبر کان
این چنین آنان در دنیا به وسیله شیاطین از درک و فهم حقیقت محروم مانده اند و این خود دلیل بر
دروغ گوین و سوگند دروغشان است. یعنی کارشان در دنیا دروغگویی است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ
وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۵۶﴾

و کسانی که علم و ایمان شان داده اند گویند: در مکتوب خدای، تا روز رستاخیز بسر برده اید، اینک
روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید. (۵۶)

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ

أَوْتُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - أَلْعَلَمَ: مفعول به

در این آیه مسلمانان به کسانی که مجرم و ناآگاه هستند و از وضع آینده و از برونخ و قیامت بی خبرند پاسخ گفته می‌گویند:

مسلمانان آگاه و مطلع و به باور رسیده که دارای علم و ایمان یقینی هستند. چون علم و ایمان مکمل یکدیگرند. علم بدون ایمان بی ارزش است و ایمان بدون علم نیز همچین. به هر حال آن مسلمانان آگاه می‌گویند: شما به تحقیق در دنیا درنگ کردید و مکث شما در لوح محفوظ ثبت شده است. شما مدتی در دنیا و یا در قبرها تا روز رستاخیز درنگ کرده‌اید. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «بین دو نفع صور چهل تااست» گفتند: یا اباهریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: نه خیر، کس دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمی‌دانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت: نمی‌دانم «و همنه ای اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می‌رود مگر پایین‌ترین مهره‌ی کمر یعنی: عجب الذنب» که به حال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره‌ی اخیر ترکیب می‌گردند».

فَهَكَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَيَكُنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

هَكَذَا: مبتدا - يَوْمَ: خبر

خطاب به کافران و مشرکان می‌گویند: پس این است بعث و نشر که شما به آن روز انکار می‌کردید و از روی جهالت و حماقت می‌گفتید قیامت نخواهد بود

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾

آنروز کسانی که ستم کرده‌اند عذر آوردنشان سودشان ندهد و موجب خوشنودی خدا قرار نمی‌گیرند. (۵۷)

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: هُمْ: مبتدا - يُسْتَعْتَبُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر به معنی جلب رضایت خدا قرار نمی‌گیرد

پس آن روز عذر کسانی که به جهت کفر و جهالت بر خود ستم کردند سود نکند و عذر ایشان پذیرفته نمی‌شود و موجب رضایت خداوند قرار نمی‌گیرد و در آن روز توبه ایشان پذیرفتنی نیست و قادر به دور کردن آن عذاب از خودشان نیستند آنچه که عذر خواستنی و توبه‌گردنی است باید در این دنیا صورت گیرد و در این دنیا از خداوند طلب مغفرت شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: «ظلم سبب تاریکیها در روز قیامت خواهد شد». شیخ سعدی گفت:

کنونت که چشم است اشکی بیار
کتون بایدت عذر تقصیر گفت
زبان در دهان است عذری بیار
نه چون نفس ناطق ز گفتن بخت
بشهر قیامت مرو تنگدست
که وجهی ندارد بحسرت نشست

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿۵۸﴾

برای مردم در این قرآن همه جور مثل زده‌ایم و چون آیه‌ای برای ایشان بیاری کسانی که کافرنه گویند شما جز بیهوده کاران نیستید. (۵۸)

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

در این قرآن ما برای مردم از هر گونه ضرب المثلی را وصف کردیم و بیان کردیم از ضرب المثلهایی که به سوی خدای یگانه فرا خوانند و به سوی قرب الی الله راهنمایی کند و هر آنچه که غیر از فرمان خداست از خود دور کند، همچون شرک و تکذیب.

وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - مُبْطِلُونَ: خبر

اگر آن هنگام آیه‌ای به این کافران آوری از روی کفر و شرک و تمرد می‌گویند شما بر باطل هستید و هر آنچه که می‌گویید دروغ و بی اساس است و آنچه می‌گویند از روی سحر و جادو است.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۹﴾

چنین خدا بر دل کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد. (۵۹)

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

كَذَلِكَ: جار و مجرور - يَطْبَعُ: فعل مضارع - فاعل لفظ جلاله «الله»

همچنین خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند و در جهالت بسر می‌برند مهر می‌نهد تا صدای حق و ندای هدایت در دلهایشان نفوذ نکند، چونکه قرآن و رسولش محمد ﷺ را باور ندارند.

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُوقِنُونَ ﴿۶۰﴾

پس صبر کن که وعده خدا درست است و آنکسان که یقین ندارند ترا به سبکسری و اندازند. (۶۰)

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُوقِنُونَ

وَعْدَ: اسم ان - حَقٌّ: خبر ان

گفته‌اند این آیه به آیت السیف منسوخ شده است پس ای محمد ﷺ بر ایذا و آزار ایشان صبور باش بدرستی که خداوند به پیروزی و نصرت و تسلط تو وعده داده است و وعده او حق و راست است و در آن خلاقی نیست و آگاه باش کسانی که ترا و دعوت ترا یقین ندادند و آن را دروغ می‌شمارند و دعوت

بر حق ترا تکذیب می کنند، ترا به ستمی و سبکی وا ندارند و چنانچه در کنار دعوت خود نوردیدی، در دل
 راه دهی، و بدان که خداوند کسانی را که دعوت ترا یقین نمی دارند، به عذاب هلاک خواهد کرد و در
 آخرت به آتش دوزخ خواهد سوخت. در حدیث شریفه در صحیح البخاری آمده که از عایشه (رضی
 روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کس که (در قیامت) حسابش عذاب خواهد شد،
 عایشه می گوید: پرستم آیا خداوند نگفته است که (زودی محاسب می آسانی خواهد شد)؟ فرمودند:
 این مرحله پیش شدن به حساب است، ولی کسی که بطور دقیق محاسبه شود، هلاک خواهد شد.

سوره لقمان

سوره لقمان دارای سی و چهار آیت است که همگی در مکه فرود آمده است مگر سه آیت. «ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام تا آخر سه آیت» که مدنی است حسین گفت همگی سوره مکی است مگر یک آیت.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ وَرَزَقُوا الزَّكَاةَ

مدنی است چونکه فرض زکات به مدینه فرو آمد. در این سوره بجز «و من کفر فلا یجز تک کفره» منسوخ نیست و آن به آیت السیف منسوخ شده است. چون مطالبی و محتوی این سوره در حق داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شده است. آن لقماتی که جوهر حکمت را دریافته و به شناخت و خدائیت خداوند پی برده. گفته اند کسی که سوره لقمان را بخواند لقمان در روز قیامت رفیق و همدم اوست. در بیان سبب نزول روایت شده است. قریش از رسول خدا ﷺ در مورد قیامت داستان لقمان با فرزندش سوال کردند پس این سوره نازل شد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان زانده شده به خدای بیگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْمُرْسَلَاتِ

از حروف مقطعه است

یعنی باز کردن سوره ها و گشایش گنجها از غیب است و این حروف از اعجاز قرآن است که قبلاً در مورد آن سخن رفته است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

اینها آیات کتاب حکمت آمیز است. (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

تِلْكَ: مبتدا - آيَاتُ: خبر

این سوره آیت های قرآنی است که حکم کننده بر خلال و حرام است با آن چنان آیات آن محکم است که در آن تناقضی وجود ندارد و با این کتاب حکیم است در احکام خود، زیرا که در میان دردها را از آن باید جست و نیز در جزالت و فخامت لفظ و معنی بی همتا و استوار است.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٢﴾

نیکوکاران را هدایت و رحمتی است. (۳)

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ

هُدًى: حال

هدایت کننده و راه نماینده و رحمت از سوی خدای تعالی برای متقین و نیکوکاران است.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾

همان کسان که نماز کنند و زکات دهند و خودشان به دنیای دیگر یقین دارند. (۴)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

يُقِيمُونَ: فعل مضارع - (و)فاعل - الصَّلَاةُ: مفعول به - هُمْ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - يُوقِنُونَ: فعل

مضارع - (و)فاعل، جمله خبر

در آیه فوق صحبت از هدایت و رحمت برای مؤمنین بود اینک بیان می‌کند که آن مؤمنان و متقیان چه کسانی هستند؟ آنان کسانی هستند که نماز فرض شده را با تمام ارکان و شرایط آن به پا می‌دارند. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که نماز سبب آمرزش گناهان است. از حدیقه رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد عمر رضی الله عنه نشسته بودم که گفت: کدام یک از شما گفته‌ی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را در مورد فتنه به خاطر دارید؟ گفتم: همانطوریکه فرموده‌اند، من به خاطر دارم، گفت: تو براحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مسلط هستی، گفتم: نماز، و روزه، و زکات، و امر به معروف، و نهی از منکر، کفاره‌ی گناهان و اشتباهاتی است که شخص نسبت به خانواده‌اش، نسبت به مالش، نسبت به فرزندان، و نسبت به همسایه‌اش مرتکب می‌گردد.

عمر رضی الله عنه گفت: این فتنه را نمی‌گفتم، مقصودم فتنه‌ای است که مانند دریا موج می‌زند، حدیقه رضی الله عنه گفت: یا امیرالمؤمنین! بر تو از آنها ضرری نیست، چون دروازه فتنه‌ها بین تو و بین آن بسته است، گفت: آن دروازه شکسته شده، و یا باز خواهد گردید؟ حدیقه رضی الله عنه گفت: در آینده شکسته خواهد شد، عمر رضی الله عنه گفت: بعد از آنکه این دروازه شکسته شود، دیگر هرگز بسته نخواهد گردید.

کسی از حدیقه رضی الله عنه پرسید آیا عمر رضی الله عنه میدانست که مراد از آن دروازه چیست؟ گفت: بلی! آنچنان آگهی داشت مثل اینکه میدانست که بعد از روز شب می‌آید، من به او سخنی گفتم که در او مشکل و مغالطه‌ای نبود.

شخص دیگر از حدیقه رضی الله عنه پرسید: مراد از آن دروازه آنکه مانع فتنه بود چیست؟ گفت: خود عمر رضی الله عنه است.

و صفت دیگر مؤمنان و متقیان کسانی هستند که زکات واجب را می‌دهند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستاده، و برایش گفتند که: «آنها را به شهادت (لا اله الا الله) و اینکه من پیغمبر خدا هستم دعوت نما، اگر آنها از این چیز اطاعت نمودند، به آنها بفهمان که خداوند بر آنها در هر شبانه روز پنج وقت نماز فرض گردانیده است، اگر از این چیز هم پیروی کردند، به ایشان بفهمان که خداوند بر اموالشان زکاتی فرض گردانیده که از اغنیای شان گرفته شده و به فقراي شان داده می‌شود. از ابویوب رضی الله عنه روایت است که: شخصی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرا به عملی راهنمایی کنید که سبب دخول جنتم گردد، کسی از صحابه گفت: این چه می‌گوید؟ این چه می‌گوید؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند: « حاجتی دارد / او را بگذارید، و در جوابش فرمودند: خدا را عبادت کن، و هیچ چیز را به وی شریک میناور، نماز را بخوان، زکات را اداء کن، و صله رحم را بجا بیاور.»
و صفت دیگر مؤمنان و متقیان آن است که آخرت را یقین دارند و به آن ایمان بنیاورند و بدانند که بعد از مردن دوباره برانگیخته خواهند شد و به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهد شد و به مقتضای اعمال آنان جزا و کیفر داده خواهد شد پس کسانی که از صدق عقیده به آنچه که فائده‌اند و از درک و عقل و فهم و حواس پنهانست می‌گروند و بدان ایمان می‌آورند و آن را از امور یقین می‌شناسند مانند: هوزخ، بهشت، فرشتگان، قیامت و امثال آن خدای را نادیده دوست می‌دارند و به یکتایی وی اقرار می‌دهند و به رسالت و نبوت مصطفی ﷺ گواهی می‌دهند و بیعت و خشر را تصدیق می‌کنند این چنین مؤمنین در دنیا و آخرت رستگارند بنابراین کسانی که به امور غیب منکرند، از هدایت بی بهره‌اند و در قیامت عذابی دردناک بر آنان است.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

آنها قرین هدایت پروردگار خویشند و آنها، خودشان رستگارند. (۵)

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - عَلَىٰ هُدًى: جار و مجرور خیر - أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خیر
عبارت در معنای آگاه کردن آمده مبنی بر این که مشارالیه اوصافی یدنیال دارد پس می‌گوید: آن گروه ایشان رستگاران و نجات یافتگان اند. یعنی این کتاب راه می‌نماید پندگانی را که از خداوند می‌ترسند نه آن کسانی که از فرمان الهی سر باز می‌زنند و دلشان از ترس خدا خالی است که آنان نه در فکر طاعت‌اند و نه از ارتکاب گناه بیم دارند قرآن برای ایمان آورندگان و پرهیزگاران مایه‌ی هدایت و ارشاد است و تنها همین گروه که از قرآن نفع می‌برند اوصاف این گروه (متقیان) را می‌توان در سه صفت زیر بیان کرد.

- ۱- متقیان دارای صفت ایمان هستند و ایشان امور غیبی را که قرآن از آن خبر داده است تصدیق می‌کنند یعنی روز رستاخیز و بیعت و نشر و ختمی و قطعی می‌دانند.
 - ۲- دومین صفت این است که آنچه بر آنان از واجبات و فرایض است مانند نماز و روزه و زکات و خیرات با خشوع و خضوع قلب انجام می‌دهند.
 - ۳- به همه کتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان می‌آورند و از هر آنچه که غیر از الله باشد روی برمی‌گردانند و فقط به خدای یکتا و به طاعت و عبادت او می‌پردازند اینان مقربان درگاه الهی‌اند که سعادت دنیوی و اخروی و بخشش الهی بر آنان است.
- هر دو گروه اهل ایمان که گفته‌ایم ایمان آورندگان و پرهیزگاران، در این دنیا هدایت یافته هستند و در آخرت نیز تمام آرزوهایشان برآورده می‌شود زیرا قرآن در همه‌ی اعمال و در همه‌ی احوال پیشوا و راهنمای آنهاست.

پس لازمی رسیدن به آرزوی هر دو جهان، داشتن هر دو قسم ایمان است. یعنی شناختن راه دین و طلب و سنبه حق تعالی و از خود برخاستن و خود را فراموش کردن. از اینجا معلوم می شود کسانی که از موهبت ایمان بهره ای ندارند و از اعمال نیک محروم اند و قرآن را سر لوحه زندگی و پستوای روش زندگی خود قرار نمی دهند، هر دو دنیای خود را تباه کرده اند.

آنانکه ایمانی قوی دارند و از عذاب آخرت می ترسند ایمن و آسوده می شوند و به درخات ثواب آخرت نائل می گردند و از ناز و نعمت بهشت جاودان بهره مند می شوند.

بیت:

چو ایشان را طریق راستکاری است سرای راستکاری رستکاری است

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

بعضی مردم گفتار بازیچه را می خرد تا بدون علم (کسان را) از راه خدا گمراه کند و آن را به مسخره گیرد و آنها عذابی سخت انگیز دارند. (۶)

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ

مِنَ النَّاسِ: جار و مجرور، خیر مقدم- مَن: مبتدا مؤخر

مقاتل گفت: این آیه در شأن نضرین حارث فرو آمده، او مردی کافر دل و بد گیش بود و با رسول خدا خصومت سختی داشت. مرد بازرگانی بود که به سرزمین های عجم سفر کرده و در سرزمین های عجم اخبار و افسانه های گذشتگان را جمع کرده بود؛ قصه ی رستم و اسفندیار و امثال آن را می خواند و به قوم قریش می گفت محمد آنچه می گوید از قصه گذشتگان چون قوم عاد و ثمود می گوید، که من نمونه ی آن را در باره ی اخبار رستم و اسفندیار برای شما آورده ام. قوم قریش از شنیدن قرآن دست کشیدند و همه به سوی او روی آوردند و آن قصه های عجم می شنیدند این است که رب العالمین گفت:

ای محمد ﷺ آگاه باشید و بدانید ایشان با این دسیسه های خود می خواهند مردم را از بی خردی بفریبند و از شنیدن قرآن باز دارند و از راه خدای تعالی یعنی از دین اسلام برگردانند.

وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا

وَيَتَّخِذَهَا: فعل مضارع- ها: مفعول به- فاعل (هو)- هُزُوًا: مفعول به ثانی

و این گروه آیات خدای را مسخره می کنند و آن را در نظر مردمان خوار و بی ارزش می نمایند.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

أُولَئِكَ: مبتدا- لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر- مُّهِينٌ: نعمت

بر ایشان است عذابی خوار کننده و آن هلاک در دنیا چون جنگ بدر و عذاب آتش دوزخ در آخرت است به جهت باز داشتن مردمان از دین خدا و تمردشان از راه خدای تعالی.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابِ **الْبُيُوتِ**

و چون آیه‌های ما را بر او بخوانند تکبر کنان، برود، گوئی آنرا نشنیده، گوئی گوشه‌های وی گرانست، پس، به عذابی الم انگیز نویدش بده. (۷)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا

إِذَا: مفعول فيه - تُتْلَى: فعل مضارع مجهول - آيَاتُنَا: فاعل - وَقْرًا: سنگینی

آن هنگام که آیات ما بر آن گروه از مسخره کنندگان و خریداران لهو و لعب خوانده شود در حالت تکبر و تمرد روی برگردانند و به آن توجهی نمی‌کنند، گویا اینکه هرگز آن را نشنیده‌اند چنانکه گوئی در گوشه‌هایشان سنگینی است. در کشف الاسرار آمده است که آدمیان دو گروه‌اند: آشنایان و بیگانگان. آشنایان را قرآن سبب هدایت است، بیگانگان را سبب ضلالت. همانطوریکه خدای تعالی فرمود «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»

بیگانگان چون قرآن شنوند پشت بر آن کنند و گردن کشند کافروان چنانکه رب العزوه گفت: «وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا»

دل از شنیدن قرآن بگیردت همه وقت چو باطلان ز کلام حقت ملولی چیست؟

اما آشنایان چون قرآن بشنوند، بنده‌وار به سجود درافتند و با دل تازه و زنده در آن بنالند چنانکه الله تعالی گفت: «وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُونَ لِلْآيَاتِ سَجْدًا».

ذوق سجده در دماغ آدمی دیو را تلخی دهد او از غمی

فَبَسَّرَهُ بِعَذَابِ **الْبُيُوتِ**

بَسَّرَهُ: فعل امر - ه: مفعول به - فاعل (انت)

پس به او اعلام کن که در روز قیامت عذابی سخت و دردناک خواهد داشت که آن جایگاهی بسیار بد است و آن آتش جهنم است که در آن دائم می‌سوزند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند بهشت‌های پر نعمت دارند. (۸)

^۱ - سوره بقره / ۲۶

^۲ - سوره اسراء / ۱۰۷

^۳ - سوره اسراء / ۱۰۷

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ

الَّذِينَ: اسم آن منصوب - خبر محذوف - **لَهُمْ**: جار و مجرور خبر مقدم - **جَنَّاتُ**: مبتدا مؤخر. بدستی آنانکه به خدا و به رسول او گرویده و ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو انجام داده‌اند، بهشت‌های با ناز و نعمت مر ایشان راست آن نعمت‌هایی که همیشگی است و زوال نپذیرند.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

که جاودانه در آنند؛ وعده خدا درست است که او نیرومند و فرزانه است. (۹)

خَالِدِينَ فِيهَا

خَالِدِينَ: حال

در حالی که در آن جاودان باشند و از نعمت آن بهره‌مند شوند آن نعمتی که هرگز فنا نشود و نه از آن بیرون آورده شوند.

وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا

وَعَدَّ: مفعول مطلق - حَقًّا: مفعول مطلق

و خداوند وعده داده است که وعده‌ی خداوند راست و درست است و در آن خلافتی نیست.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(و): حالیه - هُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خیر - الْحَكِيمُ: خیر ثانی

که او عزیز و قدرتمند و غالب و آگاه و حکیم است که هیچکس مانع وفای به عهد او نمی‌تواند باشد و هر چه کند از روی حکمت کند. بیت

نه در وعده‌ی اوست نقص و خلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِعَمْرِ رُؤُوسِهَا وَالْفِیْ فِي الْأَرْضِ رُؤِوسِ أَنْ تُمِیدَ بِكُمْ وَبِثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَأْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾

آسمانها را بدون ستونی که بیند، بیافرید و در زمین لنگرها انداخت که نلرزاند تا آن و در آن از همه گونه جانوران پراکنده کرد و از آسمان آبی نازل کردیم و در آن همه گونه گیاه خوب برویانیدیم. (۱۰)

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِعَمْرِ رُؤُوسِهَا وَالْفِیْ فِي الْأَرْضِ رُؤِوسِ أَنْ تُمِیدَ بِكُمْ وَبِثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ

خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - السَّمَوَاتِ: مفعول به - بِعَمْرِ: حال

و خداوند آسمانها را بی ستون بیافرید که شما آنرا می‌بینید و در زمین کوه‌های بلند و محکم و استوار قرار داد تا شما را مضطرب نسازد و نلرزاند چونکه زمین بر روی آب متحرک بود. شیخ سعدی گفت:

زمین از تب لوزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ گوه

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند عز و جل می فرماید: نفقه کن، من بر تو نفقه خواهم کرد، و می فرماید: دست خداوند پر است نفقه‌ی آن را خالی نکرده و شب و روز در حالت کرم و بخشش است.»
و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا آنچه را که [خداوند متعال] از روز خلقت آسمانها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده‌اید: این همه چیز از خزانه خداوند چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر ارزاق در اختیار او بوده، و کم و زیاد می‌کند.»
و در روی زمین هر چند هادی و جانوری را برآکنده ساخت که شمار آن را جز خدا کسی نمی‌داند.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

أَنْزَلْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل - مَاءً: مفعول به

و نیز از آسمان (باران) فرو آوردیم و به وسیله آن آب نباتات گوناگون و متنوع و پر محصول را بر رویانیدیم که این خود یکی دیگر از نشانه‌های خداوند تبارک و تعالی است برای کسانی که می‌اندیشند و عبرت می‌گیرند.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۗ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۱۱﴾

این خلقت خداست، به من نشان بدهید کسانی که غیر او بند چه خلق کرده‌اند؟ (خلق نکرده‌اند) بلکه ستمگران در ضلالتی آشکارند. (۱۱)

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۗ

هَذَا: مبتدا - خَلْقُ: خبر

آنچه که از آسمان و زمین و گوه و نباتات گفته شد، همه و همه آفریده‌ی خدای تعالی هستند پس بیاورید به من که این معبودان دروغین شما چه چیزی خلق کرده‌اند که با خلق خدای یگانه برابری کنند تا بدان سبب شایسته پرستش و عبادت گردند حق تعالی می‌فرماید اینها همه مخلوق من هستند آنچه معبودان شما آفریده‌اند کدام‌اند؟

بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

الظَّالِمُونَ: مبتدا - فِي ضَلَالٍ: جار و مجرور خیر

بلکه مشرکان در گمراهی آشکارند، چونکه عاجز را به قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می‌دهند.

هر که هست آفریده او بنده است	بنده در بند آفریننده است
پس کجا بنده‌ای که در بند است	لایق شرکت خداوند است

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۗ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۳﴾

لقمان را فرزاندگی دادیم که خدا را سپاس دارد و هر که سپاس دارد برای خویش سپاس می‌دارد و هر که کفران کند خدا بی‌نیاز و ستوده است. (۱۳)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - لُقْمَانَ: مفعول به - الْحِكْمَةَ: مفعول به ثانی

و براستی ما به لقمان حکمت و علم بخشیدیم که خدا را شکر کند. آورده‌اند که لقمان فرزند باعورا، خواهرزاده‌ی ایوب علیه السلام یا پسرخاله‌ی وی از سیاهان مصر بوده و مدتی دراز زندگی کرده است تا بدانجا که داود علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر علما بر آنند که او پیامبر نیست اما دارای حکمت و علم بود. حکمتی که خدای تعالی به او بخشیده بود عبارت از دانش، خرد، درست‌گویی و راست‌گویی است.

آورده‌اند که قصه‌ی لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی بسزا داشته است و مردم عرب در کارهای مهم بدان حکمت و وصایا رجوع می‌کردند و از آن حکمتها از لقمان برای ایشان مثل می‌زدند. حق سبحانه و تعالی او را پسندید و حکمت را بر او اضافه کرد به مثابه‌ای که ده هزار کلمه حکمت از او منقول است که هر کلمه به عالمی ارزد.

وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۗ

مَن: مبتدای جازم - يَشْكُرْ: فعل مضارع - (هو) فاعل - جمله خبر

و هر که خداوند را شکر گزارد، براستی به نفع خود شکر گزارده است. چونکه:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

لفظ الله: اسم ان - غَنِيٌّ: خبر ان - حَمِيدٌ: خبر دوم ان

و هر کس نعمتهای خدا را ناسپاسی کند و به جای شکر کفران ورزد، پس بدرستی که خدای تعالی غنی و بی‌نیاز از شکر است و سزاوار حمد است از سوی خلق خود هر چند او را حمد نگویند و ستایش نکنند. در کشف الاسرار آمده است که: لقمان ادبی تمام داشت و عبادت فراوان و سینه‌ای آبادان و دلی پر نور و حکمت روشن، بر مردمان مشفق و در میان خلق مصلح و همواره نصیحت خود را پوشیده داشتی و بر مرگ فرزندان و هلاک مال غم نخوردی و از تعلم هیچ نیاسودی. حکیم بود و حلیم و رحیم و کریم.

وَلِذَٰلِكَ لُقْمَانَ لِبَنِيهِ ۖ وَهُوَ يَعْقِلُهُ ۖ يُبَيِّنُ لَآئِسِرِكَ بِاللَّهِ ۖ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۴﴾

و آندم که لقمان به پسر خویش، که پندش می‌داد، گفت: ای پسر کم! بخدا شریک می‌آور که شرک ستمی بزرگ است. (۱۳)

وَلِذَٰلِكَ لَقَمْنٌ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَبْنِي لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ

(و): حالیه - هُوَ: مبتدا - يَعِظُهُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - ه: مفعول به، جمله خبر
و به یاد آور آن هنگامی را که لقمان به پسر خویش گفت در حالیکه او را پند می‌داد. ای پسرک این
خدا شریک می‌آور.

إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

الشِّرْكَ: اسم إِنْ - ل: مزخلفه - لَظُلْمٌ: خبر إِنْ

بدرستی که آوردن شرک بخدای هر آینه ستم بزرگی است. چونکه پرستش و عبادت غیر خدا را
شایسته نیست و هیچ مخلوقی شایسته پرستش و عبادت نیست.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي

وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ ﴿۱۴﴾

و ما به انسان در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم، که مادرش یا ناتوانی روز افزون، حامله وی بود و
از شیر بریدنش پس دو ساله شد، سفارش کردیم که من و پدر و مادر خویش را سپاس دار و سرانجام
سوی من است. (۱۴)

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ

وَصَّيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْإِنْسَانَ: مفعول به

و ما به انسان در حق پدر و مادرش سفارش کردیم. این است که خدای تعالی شکرگزاری پدر و مادر را در
کنار شکرگزاری خود قرار داده است یعنی بعد از شکر خدای تعالی شکر پدر و مادر را آورده است.

چونکه پدر و مادر حق بزرگی در گردن فرزندان دارند و باید فرزندان این حق و حقوق را ادا نمایند.
در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
پرسیدم که کدام کار در نزد خداوند محبوب تر است؟ فرمودند: «ادای نماز در وقت آن»، گفتیم: بعد از
آن کدام کار؟ فرمودند: «نیکی کردن به پدر و مادر» گفتیم: بعد از آن کدام کار؟ فرمودند: «جهاد در راه
خدا» [ابن مسعود رضی الله عنه] می‌گویند: این چیزها را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم گفتند، و اگر بیشتر از این من پرسیدم،
بیشتر می‌گفتند.

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ

حَمَلَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - أُمُّهُ: فاعل - وَفِصْلَهُ: از شیر باز گرفتن

مادرش به او بازدار شده است و سست می‌شد در حمل، سست شدنی در آن یعنی ضعیفی بالای ضعیفی و باز گرفتن او از شیر در دو سالگی و نیز او را وصیت کردیم اینکه مرا و پدر و مادرت را شکرگوتی تا شکر من و ادای حق پدر و مادر بجای آورده باشی.

إِلَى الْمَصِيرِ

إِلَى : جار و مجرور خبر مقدم - الْمَصِيرُ : مبتدا مؤخر

بدانید و آگاه باشید که بازگشت همه شما به سوی من است و شما را به مقتضای اعمال پاداش و جزا خواهم داد.

وَأِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۵﴾
و اگر بکوشند تا چیزی را که در مورد آن علم نداری با من شریک کنی اطاعتشان مکن، و در این دنیا به نیکی همدیشان باش و طریقت کسی را که سوی من باز گشته است، پیروی کن، بعد از آن بازگشتگاه شما نزد من است و از اعمالی که می کرده‌اید خیرتان می‌دهم.

وَأِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

جَاهِدَاكَ : فعل ماضی - ك : مفعول به - فاعل (ا) لَكَ : جار و مجرور خبر لَيْسَ - عِلْمٌ : اسم لَيْسَ

اگر پدر و مادرت کوشش کنند به اینکه چیزی را به من شرک آوری و شریک گیری آن را که بدان علم و آگاهی نداری، پس در این کار از آنان اطاعت مکن اما این کار تو مانع نیکی کردن به پدر و مادرت در دنیا نباشد و مانع نیکی و خیر شما نسبت به پدر و مادر نشود. چونکه در بیخ خیر و احسان از پدر و مادر جایز نیست همچنانکه اطاعت کورکورانه از پدر و مادر در حق شرک به من جایز نیست چرا که این یک مسئله عقیدتی و کفر و ایمان است و همراهی با آنان در اطاعت کورکورانه، اصلاً درست نیست و رابطه با خدا، نسبت به رابطه با پدر و مادر مقدم‌تر است ولی در عین حال در دنیا با ایشان مصاحبتی داشته باش که آن رابطه پسندیده شرع و مقتضای کرم باشد.

وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ

اتَّبِعْ : فعل امر - فاعل (انت) - سَبِيلٌ : مفعول به

و از راه آن کسانی تبعیت کن که با توجه و اخلاص به سوی من بازگشته‌اند. یعنی راه مؤمنان، راه شایستگیان و صالحان، نه راه باطل و گمراه کننده و فریبنده. پدر و مادرت که همان راه شرک است.

ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

إِلَيَّ : جار و مجرور خبر مقدم - مَرْجِعُكُمْ : مبتدا مؤخر

سپس همگی به سوی من برمی گردید و بازگشت همه شما به سوی من خواهد بود و من شما را به آنچه که در دنیا انجام داده‌اید آگاه می‌کنم و به مقتضای اعمالتان پاداش و جزا خواهم داد.

يَبْنِيْ لَهَا اِنْ تَكُ يُشَقَّالَ حَبْرٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ
يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ ﴿١٦﴾

ای پسرکم! اگر عمل هم وزن دانه خردلی، در سنگی یا در آسمانها و زمین باشد، خدا آنرا بیارد که خدا دقیق و کاردان است. (۱۶)

يَبْنِيْ لَهَا اِنْ تَكُ يُشَقَّالَ حَبْرٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ
يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ

یا: خدا - بنی: مفادا

ای فرزندانم! اعمال و کردار انسانها از نیک و بد اگر به اندازه‌ی خردل باشد و آن کوچکترین سنگ دانه است که اگر آن در زیر سنگ سخت صفا باشد و آن در زیر طبقه هفتم زمین باشد یا آن عمل در آسمانها یعنی در بلندای آسمان هم باشد یا در زمین در مکان پنهان باشد به آن جزا و پاداش داده خواهد شد و هیچ عملی در نزد خداوند بی حساب و کتاب نخواهد ماند.

حاجت موری به علم غیب بدانند در بن چاهی به زیر صخره‌ی صفا

اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ

لفظ الله: اسم اِن - لطيف: خبر اِن - خبير: خبر دوم اِن

بدرستی که علم او بسیار دقیق و بر همه چیز از پنهان و آشکار احاطه کننده و به آن داناست که هر چیزی چه کوچک و چه بزرگ در هر نقطه‌ای و مکانی اتفاق بیفتد به علم قدیم خود آنرا می‌داند و از دید او پنهان نیست.

ببرو علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکیست

يَبْنِيْ اَقْرَبَ الصَّلٰوةِ وَاَمْرًا بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ
عَزِيْمِ الْاُمُوْرِ ﴿١٧﴾

ای پسرکم! نماز یادار و به معروف وادار و از منکر باز دار و بر مصائب خویش صبور باش که این از کارهای مطلوب است. (۱۷)

يَبْنِيْ اَقْرَبَ الصَّلٰوةِ وَاَمْرًا بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ
اَقْرَبُ: فعل امر - فاعل (انت) - الصَّلٰوةُ: مفعول به

ای فرزندانم! نماز را بر یادار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در مقابل محتتها شکیبا باش معروف: آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر: آنکه مخالف عقل بود و شکیبائی در مقابل

سخنی ها و شهادت در تبلیغ دین و در امر و نهی بدرستی آنچه که از خصلت ها گفته شد از اعمال بزرگ است و از بهترین اخلاق می باشد که شما را به سوی راه نجات می راند چون این حکم امر به معروف و نهی از منکر در امت های پیشین نیز، جزو مأموریت رسولان پیشین بوده است.

إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

ذَلِكَ، اسمِ اِنَّ - مِنْ عَزْمٍ جار و مجرور خبر اِنَّ

اینها از کارهای مهم و پایه دار است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ثابت قدم بود.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾

ای پسرکم! مردم را تحقیر مکن و در زمین به تکبر گام مزن که خدا خود پستیان گردن فرار را دوست نمی دارد. (۱۸)

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا

لَا تُصَعِّرْ: فعل مضارع - (انت) فاعل - خَدَّكَ: مفعول به - وَلَا تَمْشِ: فعل مضارع مجزوم -

فاعِل (انت) - مَرْحًا: حال

با تکبر و بی اعتنائی روی خود را از مردم مناب و بر مگردان، بلکه به آنان از روی تواضع و فروتنی روی آور و با تکبر در روی زمین راه مرو، بلکه همچون زمین متواضع و فروتن باش.

شیخ سعدی گفت:

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کنن چو خاک

مختومقلی فراغی گفت:

مبالم ای کوه خوش بالا به استحکام و بلایت
مناز ای بحر بی پایان به عمق جنبش و زرقابت
کنه روزی ذوب خواهی گشت چون زر گدازنده
که روزی چون بیابان می شوی این است آینده

شیخ سعدی در بوستان داستانی در باره تواضع و تکبر سلطان العارفين ابو یزید بسطامی چنین آورده است:

ز گرمابه آمد برون با یزید	شنیدم که وقتی سحرگاه عید
فرو ریختند از سرایی به سر	یکی طشت خاکستری بی خیر
کف دست فکرا نه مالان به روی	همی گفت، شولیده دستار موی
به خاکستری روی درهم کشم	که ای نفس، من در خور آتشم
تکبیر به خاک اندر اندازد	تواضع سر رفعت اندازد

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

لَقَدْ أَلَلَّهُ: اسم ان - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع - فاعل (هو) - كَلَّ: مفعول به، جمله خیر ان - مُخْتَالٍ: تکبر کننده و برتر بیننده از دیگران - فخور: کسی است که بر مردم به مال یا شرف فخر می‌فروشد. بدرستی که خداوند هر تکبر کننده و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد. در کتاب سیاستنامه تألیف ابوعلی حسن ملقب به نظام الملک وفات ۴۸۸ هـ. ق. در باره تواضع و غرور شکنی داستانی آورده که بیان آن از جهت عبرت‌گیری خالی از لطف نخواهد بود:

مردی بود در شهر مرو^۱، او را رئیس حاجی گفتندی. رئیس بود مختشم و نعمت و ضیاع^۲ بسیار داشت و سلطان محمود و مسعود را خدمت کرده بود. در ابتدای جوانی شکنجه‌ها و مطالبتهایی کرده بود و از او بی‌رحم‌تر و بیست‌تر کس نبود. پس در آخر بیداری یافت و دست از مردم آزدن برداشت و به خیر و درویش‌نواختن و پیل و ریاضت کردن^۳ مشغول شد بسیار بندگان را آزاد کرد و وامهای مفلسان بشوخت^۴ و مسجدی جامع در شهر خویش کرد و مسجدی جامع نیک در نیشابور بساخت و سپس به حج رفت. چون به بغداد رسید. روزی از خانه بیرون آمد در بازار در زاهر و سنگی دید عظیم گرگن همه موی از اندامها فرو ریخته، دلش بر او بسوخت.

گفت این هم جانوری است و آفریده خدای است «عز و جل» چاکری را گفت برو دو من نان بیاور و رستی^۵ او به دست خویش نان پاره می‌کرد و پیش سگ می‌انداخت تا سگک را سیر و ایمن بکرد و فرمود تا سه من دنبه بخریدند و در حال بگذاختند و او به دست خویش آن روغن را در اندامهای سگ می‌مالید تا سر دو هفته این سگک گریفتند و موی بر آوردن گرفت و نیک فریه شد رئیس حاجی با قافله برقت و حج بکرد و بسیار مال در آن راه به خرج کرد و به مروالزود شد بعد از چند سال فرمان یافت^۶ شبی زاهدی او را به خواب دید بر پراقی^۷ نشسته و حوران و غلمان^۸ پیش و پس او گرفته و آهسته به روضه‌ای^۹ می‌آوردند زاهد پیش او دوید و او را سلام کرد و گفت: ای فلان تو در اول مردی مردم آزار و بی‌رحم بودی و بعد بیداری یافتی و چندان خیرات و صدقات دادی و حج بکردی مرا بگویی تا این درجه به کدام کردار یافتی؟ گفت: ای زاهد در کار خدای عجب مانده‌ام زبید که تو عبرت گیری، بدان که جای من در دوزخ آراسته بودند بدان محصیتها در روز جوانی کرده بودم و آن خیرات و طاقت که بکردم مرا هیچ سود نداشت و دل بر عذاب دوزخ بتهاده بودم، همی آوازی به گوش من آمده، که تو سگی بودی از سگان دنیا، تو را در کار سگی کردیم و همه معصیت‌های تو ناکرده انگاشتیم و بهشت تو را عطا کردیم بدانچه تو ردای کبر از گردن بینداختی و بر آن سگ گرگن رحمت کردی.

۱- شهر قدیم خراسان که اکنون یکی از شهرهای جمهوری ترکمنستان است.

۲- زمین‌های زراعی

۳- کاروانسرا ساختن

۴- ادا کرد

۵- طناب، ریمان

۶- مرد

۷- اسب تیز رو، نام مرکب رسول خدا ﷺ در شب معراج

۸- پسران زیباروی

۹- باغ

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿۱۹﴾

در رفتن خویش معتدل باش. و صوت خویش ملایم کن که نامطبوع‌ترین صوتها صوت خیران است. (۱۹)

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ

وَأَقْصِدْ: فعل امر - فاعل (انت) - فِي مَشْيِكَ: جار و مجرور.

و در موقع رفتن خود میانه رو باش و فرو آور و کم کن آواز خویش را و قریب‌کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش.

قر حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: خداوند متعال را، و میانه روی را در همه‌ی کارها دوست می‌دارد.

إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

أَنْكَرَ: اسم إن - ل: مزخلقه - لَصَوْتُ: خبر إن - الْحَمِيرِ: مضاف الیه

براستی که زشت‌ترین صداها آواز خیران است یعنی صداها هر قدر بلند باشند در بلندی صدا رفعتی و مرتبتی نیست بلکه مرتبه انسان به تواضع و خشوع اوست نه صدای بلند او. شیخ سعدی گفت:

نه عجب گر فرو رود نفسش عندلیبی غراب هم قفسش

پس انسانی که متکبر است و صدای او همچون صدای خیران بلند است و یا بر دیگران تندی و بلند پروازی می‌کند ارزش بدست نمی‌آورد و با این کار از ارزش و مقام طرف مقابل هم کاسته نمی‌شود. شیخ سعدی گفت:

جوهر اگر در خلایب افتد همچنان نفیس است و غبار اگر به فلک رسد، همان خمیس.

گر هنر مند از او یاش جفایی بیند تا دل خویش نیازارد و درهم نشود

سنگ بد گوهر اگر کاسه‌ی زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و ارزش زر کم نشود

پس انسان خدا جوی، انسان مؤمن، و انسان مخلص، باد غرور را از سر بردارد و رابطه خود را با خدا و خلق استوار و حسنه دارد تا از جمله‌ی نیکان و شایستگان گردد.

میرزا حبیب خراسانی گفت:

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

سنگ دل را سرمه کن در آسیای درد و رنج دیده را زین سرفه بینا کن، کمال این است و بس

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب در درون اهل دل جا کن کمال این است و بس

دل چو سنگ خاره شد، ای پور عمران! با عصا چشمه‌ها زین سنگ خارا کن، کمال این است و بس

پند من بشنو، بجز با نفس شوم بند سرشت با همه عالم متازا کن، کمال این است و بس

چند می‌گویی سخن از درد و زنج دیگران
باد در سر چون حباب ای قطره تا کی؟ خویش را
چون به دست خویشتن بستی تو پای خویشتن
کسوری چشم عدو را روی در روی حبیب
در گلستان سعدی آمده است که:

حکایت: خطیبی کربه‌الصوت^۱ خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهوده برداشتی. گفتی نعیم غراب
البین^۲ در پرده‌ی الحان^۳ اوست یا آیت «ان انکر الاصوات»^۴ در شأن او.

إذا نهق الخطیب أبو الفوارس له شغب یهد استخر فارس^۵

مردم قریه به علت جاهی که داشت، بلیتش^۶ می‌کشیدند و اذیتش را مصلحت نمی‌دیدند، تا یکی از
خطبای آن اقلیم که با او عداوتی نهانی داشت، باری به پرسش او آمده بود، گفت: ترا خوابی دیده‌ام،
خبر باد. گفتا: چه دیدی؟ گفت: چنان دیدم که ترا آواز خوش بود و مردمان از انفاس^۷ تو در راحت.
خطیب اندرین لختی بپندیشید و گفت: این مبارک خوابست که دیدی که مرا بر عیب خود واقف
گردانیدی. معلوم شد که آواز ناخوش دارم و خلق از بلند خواندن من در زنج؛ توبه کردم گزین پس
خطبه نگویم مگر به آهستگی.

از صحبت دوستی برنجم	کاخلاق بدم، حسن نماید
عیبم هنر و کمال بیند	خارم گل و باسمن نماید
کودشمن شوخ چشم ناپاک	تا عیب مرا بمن نماید؟

الَّذِينَ تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٢٠﴾
مگر نمی‌بینند که خدا هر چه را در آسمانها و زمین هست رام شما کرد و نعمتهای خویش را آشکارا و
نهان، بر شما کامل کرد. (و باز) بعضی مردم بدون علم و هدایت و کتاب روشن، در باره‌ی خدا
مجادله می‌کنند. (۲۰)

الَّذِينَ تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ
لفظ الله: اسم ان - سَخَّرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر ان - ظَهْرَهُ: حال - وَبَاطِنَهُ: معطوف

^۱ - زشت آواز
^۲ - به صدای زاغ، (فال بدی زدند و فغان زاغ را زشت شمردند)
^۳ - آهنگ آوازه‌ها
^۴ - بخشی از آیه ۱۹ سوره لقمان
^۵ - معنی بیت عربی: چون خطیب ابوالفوارس، بانگ خروانه بر آرد، وی را شور و غوغایی است که استخر فارس را ویران می‌کند.
^۶ - زنجی و سنجی
^۷ - دم، سخن

ای مردمان آیا نمی بینید و ندیده اید که خداوند آنچه را که در آسمان است از ملائکه و ستاره و ماه و خورشید و مانند آن و آنچه که در زمین است از جانوران و جنبندگان، سنگها، خاک، زراعت، دریا و حیواناتی که انسان از آن نفع می برد و ... همه را مطیع و مسخر شما گردانیده است و نیز خداوند نعمت های خود را، چه نعمتهای ظاهر و چه نعمت های باطن بر شما گسترده و پراکنده ساخته است نعمتهای آشکار مانند صحت بدن، مال و جاه و مقام و جمال و زندگی، به جای آوردن طاعات و عبادات. نعمتهای باطن شناخت خداوند، عقل، فطرت تا انسان به وسیله آن به معرفت خدا پی برد و راه مستقیم خود را برگزیند تا به خدا تقرب یابد و شکر این همه نعمت ها را بجای آورد.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ

مِنَ النَّاسِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

در سبب شأن و نزول آیه - کاشفی گفت: نضربن الحارث در مورد قرآن می گفت: افسانه‌ی پیشینیان است. در عین المعانی آورده که یکی از یهود از حضرت رسالت پناه علیه السلام پرسید که خدای تو از چه چیز است؟ فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت آمد که از مردمان کسانی هستند که در باره خداوند در حق توحید و صفات او از روی سرکشی و تمرد و کفر جدال می کنند بعد از آنکه حق و حقیقت بر ایشان روشن شده و حجت بر آنان بیان شده مانند نضربن حارث و امثال او که بدون هیچ دلیلی و علمی در باره‌ی خداوند مجادله می کنند و نیز مجادله آنان بدون هیچ بیانی که آن برهان از نزد خدا باشد و بدون کتاب روشن و بدون علم است؛ بلکه به جهت تقلید کورکورانه از آبا و اجدادشان است مجادله می کنند.

حافظ گفت:

جو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نش جان من خطا اینجاست

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ

يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۲۱﴾

و چون گویندشان چیزی را که خدا نازل کرده پیروی کنید گویند (نه) بلکه آئینی را که پدران خویش را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم، حتی اگر شیطان (در نتیجه پیروی از پدرانشان) به سوی عذاب سوزان دعوتشان کند. (۲۱)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا

إِذَا: مفعول فیه - قِيلَ: فعل ماضی مجهول - ناتب فاعل (هو)

و آن هنگامی که برای کفار مکه گفته شود که به صدق پیروی کنید چیزی را که خدای تعالی فرستاده است یعنی قرآن، و به آن ایمان بیاورید و حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمارید پاسخ می دهند

ما از آن متابعت نمی‌کنیم بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران ما را بر آن یافته‌ایم و راه و روش ایشان را سرلوحه زندگی خودمان قرار می‌دهیم.

أُولَٰئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

الشَّيْطَانُ: اسم گان - يَدْعُوهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر
آیا این شیطان نیست که ایشان را به سوی تقلید آباء و اجدادشان بدون دلیل و برهان و حجت آشکار دعوت می‌کند، و ایشان را به شرک می‌افکند و بدینگونه به سوی جهنم و آتش سوزان رانده می‌شوند. پس بدانند که آن جهنم چه جایگاه بدی است.

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۲۲﴾

هر که توجه خویش بی‌شائبه سوی خدا کند و نیکوکار باشد به دستاویز محکمی چنگ زده و عاقبت کارها سوی خداست. (۲۲)

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

مَنْ: مبتدا - يُسَلِّمُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - هُوَ: مبتدا - مُحْسِنٌ: خبر
و هر کس خود را برای خدا خالص سازد و به او توجه کند و کارهای خود را به او واگذارد در حالی که نیکوکار باشد به تحقیق چنین کسی به دستاویز محکمی چنگ زده است که آن کلمه‌ی شهادت یا اسلام و یا قرآن است و گفته‌اند «الْحَبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبَغْضُ فِي اللَّهِ» است و همه کارها به سوی خدای تعالی باز گردانده می‌شود و بر حسب اعمال و کردار خود پاداش خواهند گرفت خوشا به حال آنکسی که به ریسمان خدا چنگ زده و آن را دستاویز خود قرار داده است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۲۳﴾
و هر که انکار کند: انکارش ترا منزه و اندوهگین نکند، باز گشتشان سوی ما است و از اعمالشان خبر می‌دهیم که همانا خداوند از اسرار دلهای خلق آگاه است. (۲۳)

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ ۚ

مَنْ: مبتدای جازم - كَفَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر
ای رسول! تو در مورد هر کسی که کفر ورزد و چنگ در عروه الوثقی نزنند، اندوهگین مباش. گفته‌اند این آیت به آیت سبف منسوخ شده است.

إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا

إِنَّا: جار و مجرور خبر مقدم - مَرَجَعُهُمْ: مبتدا مؤخر
بازگشتشان به سوی ماست و آنان را از آنچه که در دنیا کرده اند آگاه می سازیم و از اعمال خیر و شرشان با خبرشان می گردانیم و بنا به اعمالشان آنان را پاداش و جزا می دهیم.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

لفظ الله: اسم إن - عَلِيمٌ: خبر إن

بدرستی که خدای تعالی داناست و آشکار و پنهان شما را می داند و آنچه که در درون دل پنهان می دارید می داند.

نَمَتُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضَّطَّرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۲۴﴾

اندکی آن کافران را به لذت فانی دنیا برخوردارشان می کنیم آنگاه بناچار به عذاب سخت گرفتارشان خواهیم کرد. (۲۴)

نَمَتُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضَّطَّرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ

نَمَتُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (نحن) - قَلِيلًا: مفعول مطلق

کافران را اندکی از مال و لذت دنیا برخوردار می کنیم اما این برخورداری در مقابل لذات و نعمت آخرت اندکی بیش نیست. سپس ایشان را به سوی عذاب یعنی آتش جهنم می رانیم که بد جایگاهی است.

وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿۲۵﴾

اگر از آنها پرسی آسمانها و زمین را کی آفرید؟ گویند: خدا، بگو ستایش خاص خداست ولی بیشترشان نمی دانند. (۲۵)

وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ

مَنْ: مبتدا - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - السَّمَوَاتِ: مفعول به

هر گاه از آن مشرکان و کافران پرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً خواهند گفت: خدای تعالی، که او آفریننده ی مطلق و معبود به حق است چون حیوانی غیر از این نمی دانند و خواهی نخواهی اقرار می کنند که خدای یگانه و یکتا اوست.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

قُلِ: فعل امر - فاعل (انت) - الْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر

بگو ای محمد ﷺ ستایش مخصوص خداست و کسی غیر از او شایسته پرستش نیست.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرَهُمْ: مبتدا - هم؛ مضاف الیه - لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - فاعل (و) - جمله خبر بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند و بدیجهت به مقتضای اعتراف و اقرار خود عمل نمی‌کنند و عبادت را مخصوص خدا نمی‌گردانند بلکه غیر او را می‌پرستند و این بی‌دانشی آنان است که ایشان را از راه حق و راست و مستقیم گمراه می‌گردانند پس آنان از گمراه‌شدگان و در آتش سوزندگان‌اند.

يَللُّ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست از خداست و خدا، او بی‌نیاز و ستوده است. (۲۶)

يَللُّ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَلَّه: جار و مجرور خبر مقدم - ما: مبتدا مؤخر

آنچه در آسمانها و زمین است از خداست و همگی خلق و آفرینش وی‌اند، پس در آسمانها و زمین غیر از او کسی مستحق عبادت و پرستش نیست و هیچ معبودی جز او نیست.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ

اللَّهِ: اسم إنَّ - هُوَ: ضمیر فصل - الْعَنِيُّ: خبر إنَّ - الْحَمِيدُ: خبر إنَّ ثانی

یدرستی که او خدایی است که در ذات خود از خلق اشیاء بی‌نیاز و ستوده است.

بیت:

خود تو می‌گویی بحمد خود ثنای خویشتن	ای غنی در ذات خود از ما سوای خویشتن
	شیخ سعدی گفت:
از همه عالم نهان و پنهان پیدای	از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق
حمد و ثنا می‌کنی که موی بر اعضا	خود نه زبان در دهان عارف مدهوش
حیف خورد بر نصیب رحمت فردا	هر که نداند سپاس نعمت امروز
وز همه عیبی منزهی و مبرا	بار خدایا مهینسی و منبر
با همه کروییمان عالم بالا	ما نتوانیم حق حمد تو گفتن
ورنه کمال تو، وهم کی رسد آنجا؟	سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمَ وَالْبَحْرِ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

اگر همه درختان که در زمین هست، قلم شوند و دریا مرکب شوند و هفت دریای دیگر به آن مدد برساند، کلمات خدا تمام نشود که خدا نیرومند و فرزانه است. (۲۷)

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمَ وَالْبَحْرِ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ

مَا؛ اسم آن - مِنْ؛ جز زائد - شَجَرَةٍ؛ تمیز - أَقْلَمٌ؛ خبر آن.
آنچه که در زمین است از درختان قلم شوند و دریا مرکب شود و هفت دریای دیگر به آن مدد برسانند.
شیخ سعدی گفت:

که گر آفتاب است یک ذره نیست و گر هفت دریاست یک قطره نیست

یعنی آب دریا جوهر شوند و مرکب گردند و به وسیله‌ی آن، علم خدای تعالی بنویسند قلمی که از درختان روی زمین ساخته شده و مرکب‌هایی که از آب دریا و اقیانوس بوجود آورده شده قادر به وصف علم لایزال او نیستند و وصف علم او به پایان نمی‌رسد این عبارت صنعت مبالغه دارد و ذکر عدد هفت نیز در نزد عرب برای کثرت بکار می‌رود.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظ الله؛ اسم آن - عَزِيزٌ؛ خبر آن - حَكِيمٌ؛ خبر دوم آن.
بدرستی که خدای تعالی غالب و با حکمت است. و از انجام چیزی عاجز و ناتوان نیست و هیچ چیز خارج از محدودی علم او نیست و بر غذاب کافران نیز قادر و تواناست و علم او بر همه چیز محیط است.

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَفَّيْسٍ وَوَجَدَ إِنْ اللَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾

خلق کردن شما و از نو زنده کردن، جز بمانند خلق کردن یک تن نیست که خدا شنوا و بیناست. (۲۸)

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَفَّيْسٍ وَوَجَدَ

خلقت و بعثت همه شما جز مثل یک تن واحد نیست که همانا قدرت خدای تعالی بر آفرینش و بعثت همه خلق در روز قیامت، همانند قدرت وی بر آفرینش یک تن است پس چه زیاد باشد و چه کم در قدرت خدای تعالی همسان و یکسان می‌باشد.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

لفظ الله؛ اسم آن - سَمِيعٌ؛ خبر آن - بَصِيرٌ؛ خبر دوم آن.
بدرستی که خداوند بینا و شنواست و احوال و اعمال بندگان از او پنهان و پوشیده نیست و عجز به قدرت او راهی ندارد. بیت:

قدرت بی عجز ندادی به کس قدرت بی عجز نوداری و بس

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٩﴾

مگر ندیدی که خدا شب را به روز دو می‌برد و روز را به شب در می‌برد؛ و آفتاب و ماه را به خدمت گرفته که هر یک به مدتی روان است و خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

لفظ **اللَّهِ**: اسم آن - **يُؤَلِّجُ**: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر آن - **الَّيْلِ**: مفعول به در این بخش از آیه شریفه بین الیل و النهار صنعت مطابقه و وجود دارد و بین خورشید و ماه صنعت تناسب (مراعات النظیر).
 آیا ندیدی و نمی بینی که خدای تعالی ظلمت شب را در روشنی روز در می آورد و روز را نیز در شب می آورد تا اینکه در روز به کسب معیشت و در شب به اشتراحت پردازی؟
نظامی گنجوی گفت:

روشنی عقل به جان داده‌ای	چاشنی دل به زبان داده‌ای
منزل شب را تو دراز آوری	روز فرورفته تو باز آوری

همانطوریکه شب را ماهی آرامش شما قرار داده‌ایم و روز را به کسب روزی می‌پردازید خورشید و ماه را نیز برای شما رام و مسخر گردانیدیم و یکی از پس دیگری به نیروی خود آفتاب را که شب پیش در غروب فرو رفته بود باز از نو از خاور بیرون می‌آوریم. مولانا گفت:

شمس را قرآن ضیا خواند ای پدر	و آن قمر را نور خواند، این را نگر
شمس چون عالی‌تر آمد خود ز ماه	پس ضیا از نور افزون دان به چاه
پس که اندر تور مه منتهج ندید	چون بر آمد آفتاب، آن شد پدید
آفتاب اعواض را کامل نمود	لاجرم بازارها در روز بود
تا که قلب و نقد نیک آید پدید	تا بود از غبن و از حيله بعيد
تا که نورش کامل آمد در زمین	تا جران را رحمه للمالین

كُلُّ مَجْرِيٍّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

کل: مبتدا - مَجْرِيٍّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

و هر یک از اینها تا مدتی معین به حرکت خود ادامه می‌دهند و این نظم و نظام تا پایان گرفتن دنیا، پایان می‌یابد و خداوند هر آن چیزی را که انجام می‌دهید می‌داند و به آن آگاه است و هیچ امر پنهانی بر وی پنهان نمی‌ماند و او کنه امور را می‌شناسد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيمُ الْكَبِيرُ (۳۰)

چنین، زیرا خداوند حق است و آنچه سوی او می‌خوانند باطل است و خدا والای بزرگ است. (۳۰)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطْلُ

ذَٰلِكَ: مبتدا - لفظ الله: اسم آن - هو: ضمیر فصل - الحق: خبر - جمله بیان الله هو الحق خبر

ذَٰلِكَ

این وصف‌هایی که بر شمر دیم همگی نشانه‌های گسترده‌ی خدای تعالی است که نشان می‌دهد او حق و علم او بی‌نهایت است و آنچه که غیر از او فرا می‌خوانید و او را پرستش و عبادت می‌کنید همگی باطل و بی‌اساس است و تنها اوست که در ذات خود ثابت و واجب‌الوجود به وجود خویش است.

زیر نشین علمت کاینات ما به تو قایم چو تو قایم به ذات

وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

لفظ **اللَّهِ**: اسم آن - **هُوَ**: ضمیر فصل - **الْعَلِيُّ**: خبر آن - **الْكَبِيرُ**: خبر دوم آن
و خداوند او برتر و غالب بر همه چیز است و الامقام است و کسی بالاتر از او نیست و هیچ سخن و وهم و عقل به پای او نرسد و دست همه آنها از او کوتاه است چون همگی مخلوق او هستند و خالق تنها اوست. نظامی گنجوی گفت:

پای سخن را که دراز است دست	سنگ سرا پرده‌ی او سر شکست
و هم نهی پای بسی ره نوشت	هم ز درش دست نهی باز گشت
راه بسی رفت ضمیرش نیافت	دیده بسی جست نظیرش نیافت
عقل در آمد که طلب کردمش	ترک ادب بود ادب کردمش

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۳۱﴾

مگر نبینی که به نعمت خدا کشتی به دریا روانست تا آیه‌های خویش به شما بنمایاند که در این، برای همه صبوری پیشگان سپاسدار، عبرت‌هاست؟ (۳۱)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ
الْفُلُكُ: اسم آن - تَجْرِي: فعل مضارع - فاعل (هی) - جمله خبر آن

آیا ندیدی و نمی‌دانی که کشتیها بر صفحه‌ی دریاها به فرمان الله، و در پرتو نعمت خدا حرکت می‌کنند و با منت و فضل کرم خود آن را بر روی آب نگاه می‌دارد و باد را برای رفتن آنها می‌فرستد تا به شما بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از اعجاز دریا در قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت خدای تعالی برای کسانی که بخواهند آنها را ببینند و از آن عبرت گیرند نشان می‌دهد؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر **إِنَّ** - ل: ابتدا - آیت: اسم **إِنَّ**.

براستی در این آثار برای هر صبر کننده‌ای و شکرگزاری نشانه‌هایی است که از آن عبرت گیرند که با مشاهده‌ی آن آثار و نشانه‌ها در بلاها صبور و نسبت به نعمت‌ها شکرگزار باشند.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْنَصِدٌ
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾

و چون موجی بمانند کوهها ایشانرا فرا گیرد، خدا را بخوانند و دین خاص او کنند و چون ایشان را به خشکی برساند بعضی شان معتدل اند و جز عهد شکنان کفران پیشه، آیه‌های ما را انکار نکنند. (۳۲)

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

إِذَا: مفعول فيه - غَشِيَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - مَوْجٌ: فاعل

و در آن هنگام که اهل کشتی را موج دریا فرو گیرد آن موجی که در بزرگی مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرهاست خدا را خالصانه به فریاد می خوانند و هیچ فریادرسی غیر از او نمی دانند و نمی شناسند از این جمله معلوم می شود که آفرینش اصلی ضمیر و فطرت انسان همین است که انسان فطرتاً خداشناس آفریده شده ولی تربیت پدر و مادر و تأثیر محیط او را به گمراهیها می کشاند.

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْنَصِدٌ

فَلَمَّا: مفعول فيه - نَجَّاهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - فاعل (هو) - فَمِنْهُمْ: جار و مجرور خیر

مقدم - مُقْنَصِدٌ: مبتدا مؤخر

پس آن هنگام که خداوند ایشان را از مهلکه نجات دهد و از بلا برهاند و به سلامت به سوی ساحل و صحرا برساند بعضی از آنان راه اعتدال در پیش می گیرند و بر ایمان خود ثابت قدم و پابرجا می مانند.

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ

خَتَّارٍ: زشت ترین انواع عذر و پیمان شکنی و عدم وفای به عهد است.

و آیات و نشانه های قدرت ما را به عنوان مثال نجات معجزه آسای ایشان از مهلکه دریاست جز عهد شکنان کفران پیشه انکار نمی کنند و تعداد زیادی دوباره خدا را فراموش کرده و راه کفر در پیش می گیرند بدانند که آیه ها و نشانه های قدرت ما را جز کسانی که ناسپاسی می کنند که انکار نمی کنند این ندا از برای اهل کشتی و غیر آن خطاب است. پس در وقت ضروری به خدا پناه بردن و در غیر ضروری ناسپاسی کردن از نشانه های ایمان نیست.

يَتَأْتِيَ النَّاسَ انْقِرَاطُ رَبِّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ
شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿۳۳﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید و از روزی که پدر برای پسر خویش کاری نسازد و فرزندی به هیچ وجه کارساز پدر خود نشود، بیمناک باشید که وعده خدا حق است، زندگی این دنیا فریبتان ندهد و شیطان فریبتان در کار خدا به فریبتان نکشد. (۳۳)

يَتَأْتِيَ النَّاسَ انْقِرَاطُ رَبِّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ

ای: منادا - ها: تنبیه - النَّاسُ: عطف بیان

ای مردم، یعنی: اهل کشتی و غیر آن، از عقوبت پروردگار خود که همان عذاب و خشم خداوند خویش است بهره‌زید و بترسید از روزی که عذاب او شما را فراگیرد در آن صورت کسی قادر به دفع آن نخواهد بود و کسی یاری دهنده کسی برای کسی دیگر نیست یعنی پدر را از پسر خویش یاری و کمکی نخواهد بود. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خردی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیت بر محمد ﷺ نازل گردید: «بلکه موعده‌شان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر است».

وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ، شَيْئًا

مَوْلُودٌ: مبتدا - هُوَ: مبتدائی - جَارٍ: خیر هو، جمله اسمیه خبر مَوْلُودٌ

و نه فرزندی که بتواند مسئولیت اعمال پدرش را بعهده بگیرد و خواهی او را در آن گیر و دار برآورده سازد. یعنی هیچ پدری از فرزند و هیچ پسری از پدر خود نمی‌تواند چیزی از عذاب کم کند و یا از آن باز دارد و نه پدری که بتواند خواسته فرزندش را برآورده سازد. گفته‌اند: این مخصوص به کفار است زیرا اولاد و پدران مؤمن که اذن شفاعت رحمت به ایشان داده شده است، بعضی از مؤمنان بر بعضی مؤمنان شفاعت کنند.

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»

آن روز شفاعت سود ندهد مگر برای کسیکه خدای رحمان به او اجازه شفاعت دهد و گفتار او را پسندد.

إِنِّكَ وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

وَعَدَّ: اسم إِنْكَ - حَقًّا: خبر إِنْكَ

بدرستی که وعده خدای تعالی در ثواب و عقاب حق و راست است و در آن هیچ خلاقی نیست چون خداوند خلف وعده نمی‌کند و هر وعده‌ای که داد به آن وفا می‌کند. که «الکریم اذا وعده و فی» که بزرگوار زمانیکه وعده می‌کند وفا می‌کند. زندگانی دنیا فانی است و زود می‌گذرد پس فریفته آرایشها و زرق و برق دنیا مباشید.

وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ

لَا يَغُرَّنَّكُمْ: فعل مضارع - (ن) توکید - کم: مفعول به - الْغُرُورُ: فاعل

و غرور شیطانی، شما را نسبت به خداوند و راه و دین او فریب ندهد و شما را از راه مستقیم که همان راه هدایت و نجات است، باز ندارد. چونکه شیطان با آرزوهای دور و دراز، شما را می‌فریبد و از راه خدا باز می‌دارد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خط‌هایی را رسم نموده و فرمودند: «این آرزو، و این اجل انسان است، و در حالی که او به آرزوهایش غرق است، آن خط نزدیکتر [یعنی؛ اجلس] به او خواهد رسید.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۱﴾

که علم رستاخیز پیش خداست که باران فرود آورد و آنچه را که در رحمهاست بداند، کسی چه داند که فردا چه می‌کند و کس چه داند در کدام سرزمین می‌میرد، براستی خدا دانا و آگاه است. (۳۴)

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ

لفظ **اللَّهِ**: اسم **ان** - **عِنْدَهُ**: مفعول **فیه** (مضاف و مضاف الیه) **خبر مقدم** - **عِلْمٌ**: مبتدا موخر - جمله **خبر است**.

دانستن وقت قیامت و دادن پاداش و عقاب مخصوص خداست و غیر از او کسی وقت آن را نمی‌داند و از وقوع زمان آن آگاهی ندارد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری در مورد علامت‌ها و نشانه‌های قیامت آورده که:

۱- بیرون شدن آتش از جانب حجاز ۲- جنگ دو گروه، در حالی که دعوتشان یکی است به جان هم افتند ۳- ساختن کاخها و ساختمان‌ها از حد بگذرد ۴- شخصی شیر شترش را بیاورد ولی نتواند آن را بنوشد ۵- لقمه آماده شده را نتواند بخورد.

وَيُنزِلُ الْغَيْثَ

وَيُنزِلُ: فعل مضارع - **فاعل** (هو) - **الْغَيْثَ**: مفعول به

و تنها اوست که از آسمان به زمین باران می‌فرستد و کسی غیر از او نمی‌داند که در چه موقع و در کجا باران می‌بارد.

وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ

وَيَعْلَمُ: فعل مضارع - **فاعل** (هو) - **مَا**: مفعول به

و آنچه از مرد و زن در رحم‌هاست خدا می‌داند. یعنی آیا آنچه که در شکم مادران نطفه بسته پس است یا دختر؟

در بوستان سعدی آمده است.

بر اسرار ناگفته لطفش خبیر

بکلک قضا در رحم نقش بند

ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم

بر احوال نا بوده علمش بصیر

قدیمی نکو کار نیکو پسند

ز ابر افکنند قطره‌ی سوی‌یم

از آن قطره لؤلؤ لالا کند و زین صورتی سر و بالا کند

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ عَدَا

تَدْرِي: فعل مضارع - نَفْسٌ: فاعل - مَا: مفعول به

و غیر از خداوند کسی نمی داند که فردا چه پیش می آید و از خیر و شر چه کسب می کند.

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ

و کسی غیر از خدا نمی داند که در کدام سرزمین می میرد آنچه که خداوند از زمان و مکان برای مرگ معین کرده است در همان زمان و در همان مکان مرگ اتفاق خواهد افتاد.

مولانا در حق ندیم و همنشین سلیمان که از دست مرگ از قبضه ی عزرائیل فرار کرده چنین آورده که:

در سرای عدل سلیمان در دورد

پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود

یک نظر انداخت پر از خشم و کین

گفت فرمایاد را ای جان پناه

بو که بنده کان طرف شد جان برد

برد سوی خاک هندستان بر آب

پس سلیمان گفت عزرائیل را

بگرییدی باز گویای پیک ربا

جان او را تو به هندستان ستان

در تفکسر رفته سرگردان شدم

دیدمش آنجا و جانش بستدم

ساده مردی چاشتگاهی در رسید

رویش از غم زرد و هر دو لب کینود

گفت عزرائیل در من اینچنین

گفت هین اکنون چه می خواهی بخواه

تا مرا از بنجا به هندستان برد

باد را فرمود تا او را شتاب

روز دیگری وقت دیوان و تقا

کان مسلمان را بخشم از چه سبب

که مرا فرمود حق کامروز هان

دیدمش آنجا و بس خیران شدم

چون به امر حق بهندستان شدم

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

لفظ الله: اسم إَنَّ - عَلِيمٌ: خیر إَنَّ - خَبِيرٌ: خیر إَنَّ ثانی.

بدرستی که خداوند غیبها را می داند و به آنچه که بوده و اتفاق افتاده و اتفاق خواهد افتاد آگاه است.

کلیدهای غیب پنج چیز است که کسی غیر از خداوند عَلَمٌ آن‌ها را نمی داند.

۱- هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که فردا چه پیش می آید.

۲- هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که قیامت چه وقت برپا می شود.

۳- هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که آنچه که در رحم مادر هست چیست؟

۴- هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که چه وقت باران فرود می آید.

۵- و هیچ کس غیر از خداوند نمی داند که در کدام سرزمین می میرد.

سوره السجده

سوره سجده دارای سی آیت است و جمله آیات آن مکی است و بعضی پنج آیه آخر سوره را مدنی خوانده‌اند.

گفته‌اند در این سوره فقط یک آیت به آیت السیف منسوخ است، و آن آیت سی‌ام «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَاَنْتَظِرْ اَنَّهُمْ مُّنتَظِرُونَ» است چون در این سوره وصف مؤمنانی است که برای خدای تعالی سجده می‌کنند و در هنگام گوش دادن به قرآن مجید برای خدا تسبیح می‌گویند سجده نامیده شده است.

و در بیان فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کرد از رسول خدا ﷺ قال: « من قرأ: الم تنزیل الكتاب اعطى من الاجر كما انما احيا ليله القدر ».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْم ﴿١﴾

الف - لام - میم

در حق الم قبلاً سخن رفت. اما مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که هر کتاب خدای را خلاصه‌ای بوده و خلاصه‌ی قرآن حروف مقطعه است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾

نازل کردن این کتاب، که شکی در آن نیست از سوی پروردگار جهانیان است. (۲)

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

تَنْزِيلُ: مبتدا - رَبِّ: اسم لا - فِيهِ: جار و مجرور خیر لا، جمله خیر تَنْزِيلُ

این کتاب (قرآن) که در آن هیچ شک و تردیدی نیست از جانب پروردگار جهانیان فرو فرستاده شده است آیا اهل مکه آن کتاب را باور دارند که وحی منزل و از جانب پروردگار جهانیان است؟

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه برایش معجزه مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است، و معجزه من قرآن است که خداوند بمن فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشند.

^۱ - ابی بن کعب از رسول خدا ﷺ روایت کرد که فرمود: کسی که سوره‌ی الم تنزیل کتاب ... را تلاوت کند، آنقدر مرز و پاداش به وی داده می‌شود گویا که شب قدر را تا صبح بیدار و به عبادت پرداخته است.

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۲۱﴾

مگر گویند آنرا ترویج کرده است؟ (نه) بلکه آن حق است و از سوی پروردگار تواناست تا گروهی را که پیش از تو بیم رسانان سوبشان نیامده بیم دهی، شاید هدایت یابند. (۳)

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ

أَفْتَرَنَاهُ: فعل ماضی - (هو) فاعل - ه: مفعول به

یا این که کافران و مشرکان اهل مکه می گویند این قرآن ساخته و فرابافته محمد از نزد خود است.

بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

هو: مبتدا - الحق: خبر - هم: اسم لعل - يهتدون: فعل مضارع - (و): جمله خبر لعل

نه چنین است که ایشان گفته اند بلکه این قرآن سخن خداوند است، سخنی راست و درست که به محمد از جانب پروردگارش توسط جبرئیل عليه السلام فرستاده شده است. این قرآن بر تو نازل شد تا اینکه ای محمد آنرا به قوم خود (قریش) و دیگران بخوانی و ایشان را از احکام آن آگاه کنی. این قرآن ساخته و یافته محمد و افسانه پیشینیان نیست بلکه معجزه الهی است که کسی قادر به فرو آوردن آن نیست و آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری در باره نزول قرآن چنین آمده است که:

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت: از هشام بن حکیم شنیدم که سوره (فرقان) را در زمان حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می خواند، به قرائتش گوش دادم، دیدم طوری می خواند که من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بودم، چیزی نمانده بود که در حالت نماز با او در آویز شوم، ولی صبر کردم تا از نماز خلاص شد، از گریانش گرفته و گفتم: این سوره را کی برای تو به این شکل خوانده است؟ گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم چنین خوانده اند، گفتم: دروغ می گویی، زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم به شکل دیگری خوانده اند، او را گرفته و نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برده و گفتم: این شخص سوره (فرقان) را به شکلی می خواند که شما به من نخوانده اید، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را بگذار، او گفتند: ای هشام بخوان» و او به همان شکلی که من از وی شنیده بودم آن سوره را خواند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به همین شکل نازل شده است» بعد از آن فرمودند: «یا عمر تو بخوان» من به همان قرائتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برایم خوانده بودند خواندم، فرمودند: «به همین شکل نازل شده است، این قرآن به هفت قرائت نازل شده است، به هر قرائتی که به شما آسان تر باشد به همان قرائت بخوانید».

همانطوریکه گفتیم: این قرآن ای محمد صلی الله علیه و آله از جانب پروردگار تو فرو آمده تا از عذاب الهی بترسانی و بیم دهی قومی را که در روزگار تو اند و نیز روزگاران آینده تا هدایت یابند.

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُوْنِهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ﴿٤﴾

خدای یگانه است که آسمانها و زمین را با هر چه میان آنهاست به شش روز آفرید، سپس بر عرش پرداخت، جز او دوست و شفیع ندارد، چرا بند نمی گیرید؟ (۴)

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ
لفظ الله، مبتدا - الَّذِي، خبر

خدای تعالی آسمانها و زمین و آنچه که در آن است در شش روز از روزهای دنیا بیافرید سپس حکم او بر عرش که بزرگترین مخلوقات است چیره و غالب شد البته در مقدار و اندازه هر روز از شش روز اختلاف نظر دارند که قبلاً بیان آن رفت.

مَا لَكُمْ مِنْ دُوْنِهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ

لکم: جار و مجرور خبر مقدم - من: حرف جز زائد - وَّلِيٍّ: مبتدا مؤخر
برای شما غیر از او هیچ دوستی و شفعی نیست که یاری کند و یا او را مددکاری کند و شما را از عذاب دوزخ برهاند. در جای دیگر از قرآن آمده است.

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اِذْنُ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»

آن روز شفاعت سود ندهد مگر برای کسیکه خدای رحمان به او اجازه شفاعت دهد و گفتار او را بپذیرد.

اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ

آیا از موعظه های ربانی و نصیحت های قرآنی پند نمی پذیرید و عبرت نمی گیرید؟

يَذِيْرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَآءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَرْجِعُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّوْنَ ﴿٥﴾
از آسمان تا زمین تدبیر همه کار می کند، آنگاه در روزی که اندازه آن هزار سال از آنچه که شما می شمارید (همه چیزی) به سوی او بالا می رود. (۵)

يَذِيْرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَآءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَرْجِعُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّوْنَ
يَذِيْرُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - الْاَمْرُ: مفعول به - مِقْدَارُهُ: اسم کان - اَلْفَ: خبر کان

خداوند کار و امور دنیا را به وسیله آن انجام می دهد. یعنی رب العالمین وحی پاک و فرمان روان به زبان جبرئیل از آسمان به زمین می فرستد و بعد از انجام دادن و رساندن پیغام وحی دوباره به آسمان می رود. آن رفتن و برگشتن از آسمان به زمین و این نزول و صعود طی کردن مسافت هزار ساله در روزی از روزهای این جهان است، یعنی اگر یکی از انسانهای این روزگار بخواهد این مسافت را طی کند باید در هزار سال این مسافت را طی کند در حالیکه فرشته در یک روز طی می کند.

اما آنچه در باره‌ی معارج گفته‌اند، آن مقدار مسافت از زمین تا به سدره المنتهی است که جایگاه و مقام جبرئیل علیه السلام است یعنی مقام و جایگاه جبرئیل و فرشتگان همان سدره المنتهی است. پس عروج می‌کند به سوی آسمان در روزی که هست اندازه‌ی آن هزار سال از آنچه شما شمار می‌کنید سالی دوازده ماه و ماهی سی روز حساب می‌کنید یعنی فرشته از آسمان فرو می‌آید و در مدتی بالا می‌رود که اگر آن مسافت را آدمی طی کند جز هزار سال میسر نشود.

زیرا که از زمین تا آسمان پانصد سال راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود و اما مقصود در سوره معارج آنست که مسافت پنجاه هزار ساله از زمین تا به سدره المنتهی به روز از روزهای این دنیاست که طی می‌کنند «فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه» بنابراین عروج بازگشتن است به فلک و مدت آمدن و رفتن از هزار سال کم نیست و از پنجاه هزار سال زیاده نیست.

ذَلِكَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦﴾

آن خدای دانای غیب و شهود و نیرومند و رحیم است. (۶)

ذَلِكَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

ذَلِكَ؛ مبتدا - عَلِيمٌ؛ خبر

آن خداوندی که تدبیر امور می‌کند و دانای کارهای دنیا و آخرت است به آنچه که بوده و خواهد بود غالب و عزیز است و همه چیز را بر وجه نیکو و به مقتضای حکمت آفرید و خالق همه اوست و خدایی تنها او راست.

پیش وجود همه آیندگان	بیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان قدم	مرسله پیوندگسوی قلم
پرورش آموز درون پروران	روزیس آرنده روزی خوران
کیست درین دیرگه دیر پای	کو لمن الملک زند جز خدای

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ ﴿٧﴾

همانکه خلقت همه چیز را نیکو کرد و خلقت انسان را از گل آغازید. (۷)

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ

الَّذِي؛ نعت - أَحْسَنَ؛ فعل ماضی - فاعل (هو) - كُلٌّ؛ مفعول به

خدای تعالی هر آنچه را که آفریده است بر وجه نیکو آفریده است و به تمام و کمال آفریده است و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. و آدم علیه السلام را از گل به صورتی بدیع و نیکو آفرید. چنانکه گفت:

و خمیرت طینت آدم بیدی از عین صباحه سرشت آدمی را با دستهایم چهل صبح سرشتم و خمیر کردم.

علم آدم صفت پاک او	خمیر طینه شرف خاک او
--------------------	----------------------

مولانا گفت:

آن کوز خاک ابدان کند مردود را کیوان کند	ای خاک تن را وی دود دلبا بنگر کنامت می‌کند
---	--

و خداوند انسان را به بهترین وجه نیکو آفرید همانطور که گفت: (لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم) در بعضی روایات آن است که چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت دستکاری قدرت می رفت، همچنین چهل هزار سال قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود، و هر لحظه از خزائن مکتون غیب گروهی دیگر لطیف و جوهری دیگر شریف در نهاد او تعبیه می کردند که در سوره بقره مفصلاً بیان آن رفت. مراجعه شود به تفسیر آیه ۳۰ به بعد سوره بقره. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

«از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: هنگامیکه خداوند متعال آدم را خلق کرد، طولش فصاحت زرع بود، بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده؛ و گوش کن که جواب سلام ترا چه می گویند؟ و چیزیکه می گویند، مورد پسند تو و ذریه ی تو خواهد بود. آدم علیه السلام رفته و بر ملائکه سلام داده و گفت: السلام علیکم، آن ها گفتند: السلام علیک و رحمه الله، و آن ها (و رحمه الله) را زیاد کردند، و هر کسیکه به بهشت داخل شود، بشکل اول آدم داخل خواهد شد.»

تُرْجَعَلْ نَسْلُهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ﴿۸﴾

و نژاد او را از مایه ای از آب پست خلق کرد. (۸)

تُرْجَعَلْ نَسْلُهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ

سُلَالَةٌ: نطفه آدمی مراد است - مَهِينٌ: حقیر و ناچیز و ضعیف و پست و ناتوان.

سپس نسل و نژاد او را (فرزندان) از نژاد و سلاله آبی بی مقدار و پست بیرون آورد که آن آب منی است یعنی نطفه.

تُرْسَوْنَهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۹﴾

آن گاه وی را پیرداخت و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها آفرید و چه کم سپاس می دارید. (۹)

تُرْسَوْنَهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ

سَوْنَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

آنگاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و به شکل قالب آدم سامان داد و قابل شکل و صورت گردانید و از روح متعلق به خود که رازی از رازهاست در او دمید و به آن اضافه کرد و با این دمیدن او را مخلوق شریف گردانید. در روح الییمان از قول شیخ نسفی آورده است که: انسان را چند روح است روح طبیعی دارد و محل وی جگر است در پهلوی راست است و روح حیوانی دارد و محل وی دل است و در پهلوی چپ است و روح نفسانی دارد و محل وی دماغ است و روح انسانی دارد و محل آن روح نفسانی است و روح قدسی وی روح انسانی است روح قدسی همچون آتش است و روح انسانی همچون روغن

است و روح نسانی همچون قیله است و روح حیوانی همچون ظرفی شیشه‌ای است و روح طبیعی همچون چراغدان است. معنی (مثل نوره کمشکاه فیها مصباح) و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد و با این بخشش نعمت خود را کامل کرده است تا با این نعمت‌ها یعنی به وسیله‌ی گوش بشنوی و به وسیله‌ی چشم ببینی و به وسیله‌ی دل بفهمی و به آفریننده‌ی خود شکر گزار باشی.

هر که نداند سپاس نعمت امروز	حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن	با همه گرویشان عالم بسالا
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت	ورنه کمال تو، وهم کی رسد آنجا؟

قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق

و حال اینکه اندک شکر می‌گزارید هر چند که خداوند به وسیله ذاتش و صفاتش شما را خلق کرد همچنانکه گفت: (و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون).

شیخ سعدی در گلستان می‌گوید: منت خدای راعز وجل، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید؟ کز عهده‌ی شکرش بدر آید

اعملوا آل داود شكراً و قليلاً من عبادى الشكور^۱

بنده همان به که ز تقصیر خویش	عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش	کس نتواند که به جای آورد

وَقَالُوا آءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ ﴿۱۰﴾

گرنند: وقتی در زمین گم شدیم، چگونه، در خلقت تازه خواهیم بود (چنین نیست) بلکه آنها رفتن به پیشگاه پروردگار خویش را منکرند. (۱۰)

وَقَالُوا آءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ

(نا) اسم ان - لَفِي خَلْقٍ: جار و مجرور خیر ان

کافران از روی انکار و تکذیب می‌گویند چگونه وقتی که در زمین گم شدیم دوباره زنده می‌شویم در حالیکه اعضای بدنمان متلاشی شده و به خاک تبدیل شده‌ایم که اعضای ما در خاک زمین جای گرفته آنچنانکه آب در شیر مخلوط شده است؟ یعنی با این وضعی که در زیر خاک فرار گرفته‌ایم مجدداً زنده نخواهیم شد و حساب و کتابی نخواهیم داشت.

بَلْ هُمْ يَلْقَاءُ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ

هُم: مبتدا - كَافِرُونَ: خبر

نه چنان است که می‌گویند بلکه ایشان به دیدار پروردگار خود کافران و ناگرویدگانند یعنی به آخرت و روز بعثت و نشر منکراند و به دین ایمان ندارند و آن را تصدیق نمی‌کنند.

قُلْ يَتُوقِنُكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾

بگو: فرشته مرگ که به شما گماشته‌اند جانان را می‌گیرد سپس سوی پروردگارتان بازگشت می‌یابند. (۱۱)

قُلْ يَتُوقِنُكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

يَتُوقِنُكُمْ: فعل مضارع - كُمْ: مفعول به - مَلَكُ: فاعل

ای محمد ﷺ به منکران بعثت و نشر بگو که فرشته مرگ «عزرائیل علیه السلام» روح شما را قبض می‌کند که بر شما گمارده شده است. و او مسئول گرفتن جان شما در وقت معین است.
شیخ سعدی گفت:

کوس رحلت بکوفت دست اجل	ای دو چشم وداع سر بکنید
ای کف دست و ساعد و بازو	همه تو دبیح بکندگر بکنید
بر من اوفتاده دشمن کام	آخر ای دوستان گذر بکنید
روزگارم بشد بنادانی	من نکردم، شما حذر بکنید

در تفسیر حسینی آمده است که امام ابواللیث (رح) آورده که ملک الموت را روئی است از آتش که بدان روی به کافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و روئی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فراگیرد و روئی دارد مانند روی آدمیان که بدان روی روح مومنان بگیرد و روئی است از نور که بدان روح انبیاء و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذاب‌اند و عجب از آدمی که با وجود داشتن چنین حریفی در کمین، چگونه لاف آرامش می‌زند.

آسودگی مجوی که از خدمت اجل کس را نداده‌اند ببرات مسلمی

و اجل ناگهان به سراغ شما می‌آید و بدانید که در روز حشر و نشر بازگشت شما به سوی پروردگارتان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که

از عایشه رضی الله عنها روایت است که: شخصی برای پیغمبر خدا ﷺ گفت: مادرم بطور ناگهانی مرد و فکر می‌کنم اگر مجال سخن گفتن می‌یافت، چیزی صدقه می‌داد، اگر من عوضش صدقه بدهم برایش منفعت خواهد داشت؟ فرمودند: «بلی».

اگر بیسی وقتی گنهکاران در پیشگاه پروردگارشان سرها به زیر افکنده‌اند، (گویند) پروردگارا دیدیم و شنیدیم ما را باز گردان تا عملی شایسته کنیم که ما به یقین رسیده‌ایم. (۱۲)

وَلَوْ قَرَّبْتَ بِنَا إِلَىٰ انْسَانٍ وَّ يَا اَيُّ بِنِنْدَهٗ! هَنكَا مِيكَهٗ مَجْرَمَانِ وَّ مَشْرِكَانِ كَفَتُنْد: اَيَا بَعْدَ اَز اِيْنَكِهٗ مُرْدِيْمِ

و ای محمد ﷺ یا ای انسان و یا ای بیننده! هنگامیکه مجرمان و مشرکان گفتند: آیا بعد از اینکه مُردیم و خاک شدیم مجدداً زنده خواهیم شد، بدانید و ببینید که مشرکان سرهای خود را از غایت شرمندگی و افسوس و ندامت در پیش افکنند و در نزد پروردگارشان از سرافکنندگان باشند.

رَبَّنَا اَبْصُرْنَا وَّ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا اِنَّا مُوقِنُونَ

رَبَّنَا: منادا- (نا) اسم ان- مُوقِنُونَ: خبر ان

در آن هنگام می‌گویند پروردگارا! ما با چشم خود دیدیم آنچه وعده کرده بودی و صدق پیغمبران یا هول روز قیامت را دیدیم و آواز صور اسرافیل را به گوش خود شنیدیم پس دوباره ما را به دنیا باز گردان تا کارهای شایسته و نیک انجام دهیم. بدرستی که ما به روز حشر و نشر ایمان داریم و از یقین یافتگانیم و دیگر هیچ شک و شبهه‌ای برای ما باقی نیست. اما ما از روی بی‌دانشی و جهالت تخم فساد در دنیا کاشته‌ایم.

ما عبت تخم امل در دار دنیا کاشتیم دانه خود در زمین شور بیجا کاشتیم

وَلَوْ شِئْنَا لَآئِنَّا كُلَّ نَفْسٍ هُدْنَهَا وَّلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَّ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳﴾

اگر می‌خواستیم همه کس را هدایت عطا می‌کردیم ولی این سخن از من مقرر است که جهنم را از جنیان و آدمیان جملگی پر می‌کنم. (۱۳)

وَلَوْ شِئْنَا لَآئِنَّا كُلَّ نَفْسٍ هُدْنَهَا وَّلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَّ النَّاسِ أَجْمَعِينَ

لَأَمْلَأَنَّ: فعل مضارع- (ن) تأکید- (انا) فاعل- جَهَنَّمَ: مفعول به- أَجْمَعِينَ: تأکید

و اگر می‌خواستیم به هر انسانی هدایت لازمه‌اش می‌دادیم به طوری که احدی از آنان کافر نمی‌شدند و همه مؤمن و مسلمان بودند اما این حکم از جانب من ثابت شده است که هر آینه جهنم را از کفار و دیو و آدمی پر سازم چونکه من به علم ازلی خود دانسته‌ام که این اشخاص به میل و رغبت خود راه کج انتخاب کرده و گمراه خواهند شد و به اراده‌ی خود و به جهت تکذیب و انکارشان راه دوزخ را در پیش گرفته‌اند و ایشان بنا به قضا از جمله دوزخیان گشته‌اند.

فَذُوقُوا يَمَّا نَسِبْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا اِنَّا نَسِيتُكُمْ وَّذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ يَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

فَذُوقُوا يَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ يَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

به سزای آنکه دیدار این روزتان را فراموش کردید، عذاب بکشید که ما نیز فراموشتان کردیم و به سزای اعمالیکه می کرده‌اید عذاب جاوید را تحمل کنید. (۱۴)

فَذُوقُوا يَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا

فَذُوقُوا: فعل امر - فاعل (و)

پس شما عذاب را به سبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید به جهت ایمان نیاوردن به این روز که آن روز حشر و نشر و بعث است که به آن منکر بودید و به آن ایمان نداشتید، بپوشید. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده‌ایم مؤاخذه خواهیم شد؟ فرمودند: «کسی که در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مؤاخذه نمی‌گردد، و کسی که در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مؤاخذه خواهد گردید».

إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ يَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

نا: اسم ان - نَسِينَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کُمْ: مفعول به

و عذاب جاودانی و همیشگی را به خاطر آنچه که عمل می‌کردید بپوشید و ما نیز شما را در میان این محنت و عذاب رها می‌کنیم و شما را فراموش می‌کنیم. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که: از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می‌شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد».

الهی ز دوزخ دو چشم بدوز بنورث که فردا بنارت مسوز

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۵﴾

براستی کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند که چون آیات را به ایشان یادآوری می‌کنند، سجده کنان به روی در می‌افتند و پروردگار را با ستایش او به پاکی یاد کنند. (۱۵)

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

يَوْمِنَ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل - إِذَا: مفعول فيه

آن کسانی آیات ما را قبول می‌کنند و به آن ایمان می‌آورند که چون آیات ما را بشنوند سجده‌کنان به روی در می‌افتند و از روی خشوع و خضوع پروردگار جهانیان را به پاکی یاد می‌کنند یعنی در سجده‌ی خود «سبحان الله و بحمده» «یا سبحان ربی الاعلی» می‌گویند.

کاشفی گفت: به قول امام اعظم رحمه الله علیه این سجده نهم است و بقول امام شافعی دهم، حضرت شیخ اکبر^۱ قدس سره الاطهر این سجده را تذکر گفته و سجده‌کننده باید متذکر گردد آن چیزی را که از آن غافل شده و تصدیق کند دلالات وجود و احد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است.

همه ذات از ما تا بماهی بوحمدانیتش دارد گسواهی
همه اجزای کون از مغز تا پوست چو وایینی دلیل وحدت اوست

و آنان کفر نمی‌ورزند یعنی در حالی سجده می‌کنند و حمد و ستایش می‌گویند که برای خدا (ج) خاشع و متواضع‌اند.

آورده‌اند که منازل بعضی انصار از مسجد سیدابزار صلی الله علیه وسلم دور بوده چون نماز شام را با خواجه کائنات، سرور عالمیان و صفوت آدمیان و تمه دور زمان حضرت محمد ﷺ با جماعت ادا می‌کردند همچنان تا بوقت عشاء در مسجد توقف نموده و نماز می‌گزاردند و به منزل‌های خود نمی‌رفتند تا سعادت و توفیق ادای نماز صبح به جماعت آن حضرت ﷺ دریابند حق سبحانه تعالی در شأن ایشان این آیت فرستاد که:

تَسْتَجَابِي جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾

پهلوهایشان از خوابگاه دوری می‌کند، پروردگارشان را با بیم و امید بخوانند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند. (۱۶)

تَسْتَجَابِي جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا

تَسْتَجَابِي: فعل مضارع - جُنُوبَهُمْ: فاعل

دور می‌شود پهلوهایشان از خوابگاه‌ها و پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند از عذابش می‌ترسند و به رحمتش امیدوارند. گفته‌اند به درستی که بهترین روزه بعد از ماه رمضان روزه ماه خدا، ماه محرم است و بهترین نماز بعد از نمازهای فرضیه نماز شب است. کاشفی گفت: چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت بنهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت خداوند راز گویند.

به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و ناله‌های درد آلود

^۱ - شیخ اکبر، محیی الدین ابوبکر محمد بن علی حائمی طاعی مالکی اندلسی از بزرگان منصوفه اسلام - ولادت ۵۶۰ هجری و وفات ۶۳۸ هجری - از آثار مهم وی فتوحات المکیه، فصوص الحکم، تاج الرسل و کتاب العظم را باید نام برد.

حکایت از گلستان سعدی،

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار پیشه‌های خفته، شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتمش آن چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که بنالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم در بیشه؛ اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت: باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

و از آنچه روزیشان داده‌ایم در راه‌های خیر نفقه می‌کنند یعنی در شب بدرگاه ما روی نیاز گدایی می‌نهند و در روز به گدایان ما می‌بخشند.

از آن کس که خیری بماند روان دمام رسد رحمتش بر روان

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله! کدام نوع صدقه ثوابش بیشتر است؟ فرمودند: صدقه‌ای است که در حالت صحت و توانمندی خود صدقه نموده باشی، بطوریکه هنوز از فقر ترسیده و در دادن صدقه امروز و فردا نکنی، و صدقه دادن را تا آن وقت بتاخیر نیندازی که نفس به حلقوم رسیده و در آن وقت بگویی که بفلانی چقدر، و بفلانی چقدر بدهید، و این همان وقتی است که آن مال خواهی نخواهی از فلانی و فلانی خواهد بود.

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾

هیچکس نداند از آنچه مایه روشنی چشمهاست به سزای آن عملها که می‌کرده‌اند چه چیزها برای ایشان نهان کرده‌اند. (۱۷)

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

فَلَا تَعْلَمُ: فعل مضارع - نَفْسٌ: فاعل - مَّا: مفعول به

هیچکس نمی‌داند در مقابل کارهایی که مؤمنان انجام می‌دهند چه چیزهای شادی‌آوری در پشت سر آنها مخفی و پنهان شده است. یعنی آن چیزهایی که با مشاهده آن چشمها بدان روشن گردد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگانش صالح خود چیزهایی را آماده نموده‌ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم در دل

هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون فخریه شده است، و هیچگاه نمی‌توان نعمتهای بهشت را به چیزهایی که شما می‌پیشید مقایسه کنید. پس از آن این آیه کریمه را تلاوت نمودند: (هیچکس نمی‌داند که برایش / در جنت / چه چیزهایی آماده شده است).

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ﴿۱۸﴾

آنکه مؤمن است با آنکه عسبان پیشه است چگونه مانده باشد؟ برابر نیستند. (۱۸)

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ

حَن: مبتدا- اسم گان (هو)- مؤمناً: خبر گان، جمله خبر من- گمن: جار و مجرور خبر

مقدم- مبتدا محذوف- هو: اسم گان- فاسقاً: خبر گان

در بیان سبب نزول این آیت ابن کثیر از عطاء و سدی نقل می‌کند: که این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط آمده است. چونکه ولید بر علی علیه السلام فخر فروخت و خود را برتر از علی علیه السلام دانست و گفت ای علی! سنان (سرنیزه) من از سنان تو سخت‌تر است و زبان من از زبان تو تیزتر علی علیه السلام در پاسخ او گفت خاموش باش ای فاسق ترا با من چه جای مجادله است تو یک آدم فاسقی هستی حق سبحانه تعالی برای تصدیق علی علیه السلام این آیت فرستاد. می‌گوید: آیا آنکس که مؤمن است و به خدا و رسولش گرویده باشد مانند کسی است که از حق و صلاح بیرون رفته است. آن دو در شرف و عزت و رتبت و در پاداش ثواب با هم برابر و مساوی نیستند.

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا يَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پس جنت المآوی برای آنان است به پاداش اعمالی که می‌کرده‌اند، ما حضریست. (۱۹)

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا يَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- جَنَّاتُ: مبتدا مؤخر

اما آنکسانی که ایمان آورده و به خدا و رسولش گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند برای ایشان است باغهای بهشتی که جایگاه نیک و حقیقی است در حالیکه ما حضری^۱ از آن ایشان خواهد بود و این همه نعمت‌های بهشتی پس از دخول ایشان به بهشت به ایشان داده خواهد شد به جهت اعمالی که می‌کردند و پاداشی که در مقابل آن اعمال حق ایشان است.

^۱ - اگر چه از چند طریق از ابن عباس رضی الله عنه روایت گردیده که این آیه در باره حضرت علی علیه السلام و سید عقبه بن ابی نازل شده است. ولی آنچه که قابل تأمل است این که مراد از «فاسق» در اینجا کافر است، به دلیل آنکه در دو آیه بعد، سرانجام مؤمنان و فاسقان بیان گردیده است - و ولید بن عقبه مسلمان نشده است. پس اگر فخر فروشی نسبت به علی علیه السلام را ولید بن عقبه بدانیم مسلماً قبل از اسلام آوردن ولید صورت گرفته باشد و شاید اشتباه در نام صورت گرفته باشد یعنی این که به جای عقبه ابن معیط که همان عقبه بن ولید است، ولید بن عقبه اشتباه ذکر شده باشد. پس شاید که این جدال و مناظره بین علی و عقبه بن ابی معیط صورت گرفته باشد - آنچه که برای مهمان آورند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا لَهُمْ نَارٌ كَمَا أَرَادُوا أَنْ يُخْرِجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا
عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۲۰﴾

اما کسانی که عصیان ورزیده‌اند جایشان جهنم است و هر وقت خواهند از آن برون شوند بدان بازشان
برند و گویند: عذاب جهنمی را که تکذیب می‌کردید بچشید. (۲۰)

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا لَهُمْ نَارٌ

مَا لَهُمْ: مبتدا - النَّارُ: خبر

و اما آنانکه از دائره فرمان بیرون رفتند، پس بازگشت ایشان آتش جهنم است. بر عکس مؤمنان که
جایگاه ابدیشان بهشت است، ایشان در آتش ابدی خواهند سوخت.

كَمَا أَرَادُوا أَنْ يُخْرِجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا
تُكَذِّبُونَ

كَمَا: مفعول فيه - ذُوقُوا: فعل امر - (و) فاعل - عَذَابُ: مفعول به

هر بار که بخواهند از آن آتش دوزخ خارج شوند و رها گردند به آن آتش باز گردانده می‌شوند و به آن
مشرکان می‌گویند بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می‌پنداشتید و انکار می‌کردید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: کسیکه فوت نمود،
جایگاه ابدی اش صبح و شام برایش نشان داده می‌شود، اگر از اهل جنت باشد، جای اهل جنت، و اگر از
اهل دوزخ باشد، جای اهل دوزخ، و برایش گفته می‌شود که: این همانجایی است که خداوند بعد از زنده
شدن در روز قیامت برای تو آماده کرده است.

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلْفِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۱﴾

عذاب نزدیک را، زودتر از عذاب بزرگ به آنها می‌چشانیم شاید باز گردند. (۲۱)

وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلْفِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

هم: اسم لعل - يَرْجِعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر لعل

و به یقین غیر از عذاب بزرگتر یعنی فروتر از عذاب بزرگتر عذاب نزدیک و خردتر در دنیا می‌چشانیم
که آن قتل و هلاکت ایشان است. همچون کشتار جنگ بدر و یا بلاهایی همچون مریضی و سختی‌ها و
شدائد و تشویش خاطر و مانند آن است که در دنیا به آن گرفتار آیند تا شاید به جهت آن عذاب فروتر
که در دنیا به سراغ آنان می‌آید از شرک و کفر به سوی ایمان و بندگی باز آیند و از کزده‌ی خود پشیمان
شوند و توبه کنند شاید خداوند بیمارزدشان، در روح البیان آمده است (الرتب در لباب) از تفسیر نقاش

نقل کرده که ادنی، غلای اسعار^۱ است، و اکبر، خروج مهدی به شمشیر آبدار و گفته‌اند خواری دنیا و نگویند ساری عقبی یا افتادن در کنار و دور افتادن از درگاه قرب الله .

دور ماندن از وصال او عذاب است آتش سوز فراق از هر غذایی بدتر است

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِثَابِتِ رَبِّهِ، ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْقِمُونَ ﴿۲۲﴾
ستمگرتر از آنکه به آیه‌های پروردگارش بندش داده‌اند و از آن روی گردانیده کیست؟ که ما از تبهکاران انتقام می‌گیریم. (۲۲)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِثَابِتِ رَبِّهِ، ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

و کیست ستمکارتر از آنکسی که به آیات پروردگارش بند داده شود، و او از آنها روی بگرداند؟ و از ایمان آوردن به آن و گرویدن به آن نصایح خودداری کند الحق این شخص ستمکارترین کسی است که به خود ظلم کرده و راه راست و هدایت را از دست داده است.

إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْقِمُونَ

نا: اسم ان - مُنْقِمُونَ: خبر ان، به معنی انتقام گیرندگان

بدرستی که ما از مشرکان به جهت روی برگرداندن از نصایح و وعظ و تذکیر عذاب دهنده‌گانیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ، وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۲۳﴾
موسی را آن کتاب دادیم از دیدار او به شک مباش، و آن را برای پسران اسرائیل هدایتی کردیم. (۲۳)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ، وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ

مَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - الْكِتَابَ: مفعول به دوم

و به راستی ما برای موسی کتاب تورات را نازل کردیم همچنانکه به تو ای محمد ﷺ کتاب قرآن نازل کرده‌ایم پس در دیدن موسی شک مکن که تو او را خواهی دید. خدای تعالی به حضرت رسول ﷺ فرمودند قبل از اینکه از دنیا رحلت کنی موسی ﷺ را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را می‌گوید که در لقاء موسی شک مکن چون آن حضرت را آن هنگام که به معراج بردند موسی ﷺ را در آسمان ششم دید؛ هم در وقت عروج دید و هم در وقت نزول که موسی تورات را دریافت کرد، و ما آن را رهنمون و راهنمای بنی اسرائیل گردانیدیم.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَةً يَهْدُونَ يَا مَعْرُوفُ لِمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿۲۴﴾
و از آنها پیشوایان کردیم که چون صبور بودند و به آیه‌های ما یقین داشتند، به فرمان ما هدایت می‌کردند. (۲۴)

^۱ - یعنی گران شدن قیمت‌ها

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا

جَعَلْنَا: فعل ماضی - نا (فاعل) - أَيْمَةً: مفعول به

و از بنی اسرائیل پیشوایان گردانیدیم که خلق را به احکام تورات راه نمودند و هدایت کردند و آن هنگام که به فرمان ما بر ایمان ما یا بر سختی‌ها صبر کردند و احکام امر به معروف و نهی از منکر را به نحو شایسته انجام دادند، بدانجهت آنان را ائمه و رهبران قرار دادیم.

وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ

(و) اسم کان - يُوقِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

بدرستی آنان تصدیق کنندگان به نشانه‌ها و کتاب تورات موسی بودند که خداوند به او بخشید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾

پروردگارت روز رستاخیز در مورد چیزهایی که در آن اختلاف داشته‌اند، میانشان حکم می‌کند. (۲۵)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

رَبَّكَ: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل - يَفْصِلُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر ان - بَيْنَهُمْ: مفعول

فيه - يَوْمَ: مفعول فيه

بدرستی که آفریدگار تو، روز قیامت میان مردمان در آن چیزیکه اختلاف می‌کردند از قبیل مسائل دینی، ثواب و عقاب، بعث و حشر و نشر، حکم می‌راند و داوری می‌کند و هر یک را مناسب او جزا می‌دهد و این ظلم و ستمی که در دنیا روا داشته‌اند و بال‌آنان در روز قیامت خواهد شد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «ظلم سبب تاریکیهایی در روز قیامت خواهد شد».

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾

مگر ندانسته‌اند که پیش از آنها چه نسلها را هلاک کرده‌ایم که در مسکنهایشان راه می‌روند که در این عبرت‌هاست، چرا نمی‌شنوند؟ (۲۶)

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ

يَهْدِ: فعل مضارع - فاعل (هو) - لَهُمْ: جار و مجرور - كَمْ: مفعول به مقدم - أَهْلَكْنَا: فعل ماضی -

(نا) فاعل

آیا برای اهل مکه روشن نشده است از عقوبتهایی که به تکذیب کنندگان رسیده که قبل از ایشان از اهل قریه‌ها را چون قوم عاد و ثمود چگونه هلاک کردیم که ایشان در مسکن‌هایشان راه می‌روند و آثار ویرانیها را در گذرگاه خود مشاهده می‌کنند و صحنه‌های عذاب عبرت‌انگیز را با چشم خود می‌نگرند اما از آن پند و عبرت نمی‌گیرند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبرِ إِنَّ - ل: ابتدا - ایته اسمِ إِنَّ - بدرستی که در آن هلاک و عذاب برای امتهای آینده عبرت‌هاست.

أَفَلَا يَسْمَعُونَ

آیا با گوش هوش نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و از آن نشانه‌ها پند و عبرت نمی‌گیرند؟

أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾

مگر نمی‌بینند که ما این آب را به زمین بایر می‌رانیم و با آن کشتزاری پدید می‌کنیم که حیواناتشان و خودشان از آن می‌خورند چرا نمی‌بینند؟ (۲۷)

أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ

نا: اسمِ ان - نَسُوقُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبرِ ان - الْمَاءَ: مفعول به

آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند که ما آب را در ابر می‌رانیم؟ یعنی بر زمین خالی از گیاه، باران و سیل می‌فرستیم پس به وسیله آن آب کشتزارها و غلات و درختان بیرون می‌آوریم که چهار پایانشان از آن می‌خورند و خودشان نیز از آن بهره‌مند می‌شوند یعنی از دانه و میوه آن استفاده می‌کنند.

أَفَلَا يُبْصِرُونَ

آیا این نعمتها را نمی‌بینند که به وسیله‌ی باران رحمت کشتزارهایشان را به وسیله زرع در مهد زمین پرورش می‌دهیم؟ همه اینها به خاطر شماسست پس شایسته نیست که با داشتن این همه نعمت سپاس‌دار منعم نشوید و خدا را به پاکی یاد نکنید که این کار در آخرت ندامت و افسوس به دنبال دارد. هر که نداند سپاس نعمت امروز حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

گویند: اگر راست می‌گویید فیروزی (موجودتان) کی می‌رسد؟ (۲۸)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

مَتَى : مفعول فيه - خبر مقدم محذوف - **هَذَا** : مبتدا مؤخر - **الْفَتْحُ** : بدل و کفار اهل مکه می گویند این فتح که مؤمنان می گویند چه وقت عملی خواهد شد. ای صحابه رسول الله! اگر از راستگویان هستید آن فتح را بنمائید و وعده خود را به اثبات برسانید. در باره فتح نظریه های گوناگون گفته اند. روز قیامت روز فتح گفته می شود زیرا خدای تعالی در آن روز به حساب و کتاب بندگان رسیدگی می کند یا مراد روز فتح و پیروزی جنگ بدر و یا روز فتح مکه است. در بیان سبب نزول این آیه به روایت قتاده آورده است که: اصحاب رسول خدا ﷺ به کفار می گفتند: قطعاً روزی برای ما فرا می رسد که در آن می آساییم و مورد انعام و اکرام قرار می گیریم. پس مشرکان از روی تکذیب و عناد و ناباوری گفتند: اگر راست می گویند، چه وقت این فتح برای شما خواهد رسید؟ که این آیه نازل شد.

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾

بگو: روز پیروزی، کافران را ایمان آوردنشان سود ندهد و مهلتشان ندهند. (۲۹)

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

لَا يَنْفَعُ : فعل مضارع - إِيمَانُهُمْ : فاعل

بگو: در روز پیروزی و فتح ایمان کافران به ایشان سودی نمی دهد و آنان مهلت داده نمی شوند و دوباره به دنیا برگردانده نمی شوند و عذاب جهنم از آنان برداشته نمی شود.

فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَأَنْظَرْنَا لَهُمْ مُنْتَظِرُونَ ﴿٣٠﴾

از آنها روی برگردان و منتظر باش که آنها نیز منتظرند. (۳۰)

فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَأَنْظَرْنَا لَهُمْ مُنْتَظِرُونَ

فَأَعْرَضَ : فعل امر - فاعل (انت)

گفته اند این آیت به آیت سبغ منسوخ شده است: می گوید، ای پیغمبر! حال که مشرکان دوست دارند به استهزاء و تمسخر خود ادامه دهند، پس به ایشان توجه مکن و تو به وظیفه خود که همان تبلیغ است ادامه بده و منتظر فتح و پیروزی مسلمانان و شکست و هلاکت کافران باش بدرتی که آنان نیز منتظر این شکست و پیروزی هستند که حق سبحانه تعالی ترا غالب گرداند و پیروزی از شما و یاران شما خواهد بود.

سوره الاحزاب

سوره الاحزاب هفتاد و سه آیت است. جمله مدنی است به قول بعضی از مفسران مگر دو آیه که در مکه نازل شده است. «یا ایها النبی اتا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً الی آخر الایتین» وجه تسمیه این سوره آن است که در بر گیرنده‌ی واقعه‌ی خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است.

بیشتر محور این سوره در تعیین راه و روشن زندگی و بیان آداب جامعه‌ای اسلامی است که در آن رسول خدا ﷺ و مؤمنان به راه راست هدایت داده شده‌اند. چونکه خطاب «یا ایها النبی» و «یا ایها الذین امنوا» در آن به تکرار آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان برانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱﴾

ای پیغمبر ﷺ از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت مکن که همانا خدا دانا و حکیم است. (۱)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ

ای: منادا- ها: تنبیه- النَّبِيُّ: عطف بیان- اتَّقِ: فعل امر- فاعل (انت)- لفظُ اللَّهِ: مفعول به

در سبب نزول آیت ذکر شده است که ابوسفیان و عکرمه و ابوالاعور بعد از واقعه‌ی احد از مکه به مدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در خانه ابن ابی فرود آمدند و روزی دیگر از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا ایشان را امان دهد و با وی سخن گویند رسول خدا ﷺ ایشان را امان داد پس با عده‌ای از منافقان برخاستند و به حضور مصطفی ﷺ آمدند و گفتند ما را به لات و منات باز گذار و بگو که بتان را روز قیامت مقام شفاعت است تا ما نیز ترا بگذاریم تا اینکه خدمت خدای خود کنی. این سخن بدان حضرت دشوار و سخت آمد و روی مبارک درهم کشید. عبدالله ابن ابی و ممت بن قیس و جد بن قیس از منافقان گفتند: یا رسول الله! سخن اشراف عرب را باور کن که صلاح کلی در آن است. فاروق ﷺ خمیت و غیرت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره نمود حضرت فرمودند ای عمر! من ایشان را بجان امان داده‌ام تو نقض عهد مکن در حال این آیت آمد که: «یا ایها النبی ای پیغمبر ﷺ اتق الله: بر تقوی مداوم و ثابت قدم باش.

تقوی از وی چون حمام روشن است

هست پیدا پر رخ زیبای او

ما سواى حق مثال گلشن است

هر که در حمام شد سیمای او

رسول خدا ﷺ این پیشنهادشان را قاطعانه رد کرد و به ایشان دستور داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف از خود نشان ندهد. آنگاه رسول خدا ﷺ دستور اخراج نمایندگان مشرکان را از مدینه دادند که به دنبال آن دستور از مدینه اخراج شدند چون حکم آیت آن بود که فرمان مبر کافران مکه را چون ابوسفیان و عکرمه و منافقین مدینه همچون ابن ابی و مقت بن قیشر و جد بن قیس را.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

لفظ الله: اسم إِنَّ - اسم كَانَ (هو) - عَلِيمًا: خبر كَانَ - جمله خبر إِنَّ - حَكِيمًا:

خبر إِنَّ ثانی

به درستی که خدای تعالی به مقابله با ایشان داناست و حکم کننده به وفای عهد و از هر آنچه که می‌گویند و می‌کنند آگاه و داناست.

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِيَّاكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۲﴾

و آنچه را از پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن که خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است. (۲)

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِيَّاكَ مِنْ رَبِّكَ

وَأَتَّبِعْ: فعل امر - فاعل (انت) - مَا: مفعول به

و پیروی کن از قرآن و آنچه به تو از سوی خدای تعالی وحی می‌شود و از چیزی غیر از وحی همچون سخن مشورت گونه مشرکان و منافقان پیروی مکن چونکه از سوی پروردگارت به تو وحی کرده می‌شود که شما را از اطاعت مشرکان و منافقان نهی می‌کند.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

لفظ الله: اسم إِنَّ - هو (اسم كَانَ) - تَعْمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر كَانَ، خبر إِنَّ به درستی که خدای تعالی به آنچه که شما انجام می‌دهید دانا و آگاه است و چیزی از اعمال آشکار و پنهان بر او پوشیده نیست.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۳﴾

و توکل به خدا کن که نگهبانی خدا بس است. (۳)

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

وَتَوَكَّلْ: فعل امر - فاعل (انت)

یعنی تمام کارهای خود را به خدا واگذار کن که او کارساز و نگهبان و کفایت کننده‌ی مهمات است.

بیت:

چون زره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند

در کشف الاسرار آمده است که ابویزید بسطامی قدس سره با گروه مریدان بر توکل تشسته بودند مدتی بگذشت که ایشان را فتوحی بر نیامده و از هیچ کس رزقی نیافتند بی طاقت شدند گفتند ای شیخ! اگر دستوری باشد به طلب رزقی رویم؟ شیخ گفت: اگر دانید که روزی شما کجاست روید و طلب کنید گفتند تا الله را خوانیم و دعا کنیم

اریاب حاجتیم و زبان سوال نیست در حضرت کریم تنها چه حاجتست

ای جوانمرد حقیقت توکل آنست که فرد از راه اختیار خود برخیزد دیدهی تصرف را میل درکشد خیمهی رضا و تسلیم بر سر کوی قضا و قدر بزند دیدهی مطالعت بر مطالع مجاری احکام گذارد تا از پردهی عزت چه آشکارا شود و بهر چه پیش آید در نظارهی حال چون مرد بدین مقام رسد کلید گنج مملکت در کنار وی نهند توانگر دل گردد.

وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

كَفَى: فعل ماضی - بی: جز زائد - لفظ الله: فاعل - وَكِيلًا: تمیز

و بر خدا توکل کن و تمام کارهای خود را به او واگذار کن که تنها او حافظ و نگهدار توکل کنندگان است.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ، وَمَا جَعَلَ أَرْوَاحَكُمْ اَلَّتِي تَظْهَرُونَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَسْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ ﴿٤﴾
خدا برای هیچ مردی دو قلب در اندرون وی ننهاد و همسرانتان را که به صیغه ظهار از ایشان جدا می شوید، مادران شما و پسران دیگری را که فرزند بخوانید پسر شما قرار نداده این گفتار شما به زبانهایشان است و خدا سخن درست می گویند و هم او به راه (درست) هدایت می کند. (۴)

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ.

جَعَلَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - مِّن: جز زائد - قَلْبَيْنِ: مفعول به

می گویند: خدای تعالی هیچ مرد را دو دل نیافرید در اندرون وی زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی یکی است.

گفته اند: این آیت در شأن مردی فرو آمد نام وی ابومعمر الفهری، او را ذوالقلبین می گفتند از بهر آنکه دعوی می کرد و می گفت من دو قلب دارم؛ قلب مرا به کاری دستور می دهد و قلبی دیگر به کاری دیگر همچنان اعراب می پنداشتند که اشخاص دارای هوش و فراست بالا، دو قلب دارند؛ از این روی میانشان شایع بود که ابومعمر الفهری دو قلب دارد زیرا او حافظه ی قوی داشت و می گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آن ها از محمد بهتر می اندیشم.

روز بدر چون شکست بر مشرکان افتاد، ابوسفیان او را دید یک تا نعلین در دست و یک تا در پای، شکست خورده فرار می‌کرد. بوسفیان گفت: یا ابامعمر این چه حالت است که نعلین تائی در دست داری و دیگری در پای؟ گفت: من خود ندانسته‌ام که چه می‌کنم. پنداشتم نعلین در پای دارم. این خبر به ابوسفیان رسید، بوسفیان گفت: اگر تو دو دل داشتی این حال بر تو پوشیده نگشتی. و خداوند با این آیه روشن کرد که انسان تنها صاحب یک قلب است یا می‌تواند در آن اسلام و احکام الهی جای گیرد و با کفر و نفاق و جمع آن در یک قلب غیر ممکن است.

وَمَا جَعَلَ أَرْوَاحَكُمْ الَّتِي تَطْهَرُونَ مِنْهَا لَكُمْ

جَعَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - أَرْوَاحَكُمْ: مفعول به

و خداوند زاننان را که آنها را اظهار اقرار می‌دهید، مادرانان نگر دانیده است چنانکه یک شخص را دارای دو قلب نگر دانیده. طلاق اجل جاهلیت آن بود که به زن خویش می‌گفتند: «انت علی کظهر امی» تو بر من مانند پشت مادرم هستی آن هنگام که اسلام آمد و شریعت راست شد، پروردگار جهانیان، برای آن کفار و نجسه پدید کرد و صریح آن را - اظهار - نام نهاد.

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ

جَعَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - أَدْعِيَاءَكُمْ: مفعول به

فرزند دیگری را که به آن پسر خوانده می‌گویند پسران حقیقی شما قرار نداده است در سبب نزول این آیه گفته‌اند که این آیه در باره یزید بن حارثه رضی الله عنه فرود آمد که برده خدیجه (رض) بود - قبل از اسلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید.

آن حضرت نیز به ایشان علاقه‌ی وافری داشت آن هنگام که خانواده او در شام از بردگی او مطلع شدند به پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند تا او را باز خرید کنند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند یا خود ایشان صحبت کنید و از نیت ایشان با خبر شوید. اما یزید در جواب اعضای خانواده‌اش گفت من این شخص را رها نمی‌کنم بدین ترتیب او بردگی در زیر دست حضرت رسول را نسبت به آزادیش ترجیح داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را از بردگی آزاد کرد و او را فرزند خویش خواند فرمودند: بدانید که یزید فرزند من است، از من میراث می‌برد و من از وی میراث می‌برم در این هنگام بود که این آیه نازل شد و حکم فرزند خواندگی با این آیه منسوخ شد.

ذَلِكَم قَوْلِكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ

^۱ - اظهار این است که مراد به زرش بگوید، تو بر من مانند پشت مادرم هستی، یعنی چنانکه مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرام هستی.

ذَالِكُمْ: مبتدا - قَوْلِكُمْ: خبر: خیر

این مظاهره، یعنی زنانان راظهار قرار دادن و پسر خوانده را پسر حقیقی خود قرار دادن سخنی است که به زبانهای خود می گوئید و غیر واقعی و غیر حقیقی است. پس نه زن انسان باظهار خواندن مادر وی می گردد و نه فرزند دیگران با ادعا فرزند حقیقی انسان می شود و قطعاً بر اینها هیچ چیز از احکام مادری و فرزندی مترتب نیست.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - يَقُولُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - الْحَقَّ: مفعول به - (و) حالیه - يَهْدِي:

فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله حالیه - خبر (هو) - السَّبِيلَ: مفعول به

و خدای تعالی می گوید سخن راست و درست مطابق با واقع باشد پس فرزند را به پدران حقیقی خودشان نسبت دهید و به این حقیقت تسلیم شوید و گردن بگذارید و اوست که به راه راست هدایت می کند آن راهی که به سوی خدای یگانه هدایت می کند. این است که:

أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ
وَمَوْلَاكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ. وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ

اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۵﴾

پسر خواندگان را به نام پدرانشان بخوانید، این نزد خدا منصفانه تر است، اگر پدرانشان را نمی شناسید، برادران دینی و آزاد کردگان شنایند، و در آنچه به خطا مرتکب آن شده اید بر شما گناهی نیست مگر آنچه دلها پتان به قصد کند و خدا آمرزگار و رحیم است. (۵)

أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ

أَدْعُوهُمْ: فعل امر - (و) فاعل - هم: مفعول به هُوَ: مبتدا - أَقْسَطُ: خبر - عِنْدَ: مفعول فیه - لفظ

اللَّهُ: مضاف الیه

ایشان را به پدران اصلی شان بخوانید و به پدرشان نسبت دهید و بگوئید. زید پسر حارثه این نسبت دادن فرزند بر پدران اصلی و حقیقی شان نزد خدای تعالی درست تر و عادلانه تر است.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: قبل از این که این آیت فرود آید ما زید بن حارثه را زید بن محمد رضی الله عنهما می خواندیم. و پس از نزول این آیه زید را به نام پدر صلیبی خودش یعنی زید بن حارثه خواندیم.

فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوْلَاكُمْ

تَعَلَّمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - عَابَاءَهُمْ: مفعول به

پس اگر ندانید و شناسید پدران ایشان را تا نسبت دهید به آنها پس ایشان در دین اسلام برادران شمایند. پس بگوئید ای برادر من! و دوستان شمایند پس ایشان را یا مولای خطاب کنید.

وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

لَيْسَ: فعل ماضی ناقصه - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر - جُنَاحٌ: اسم لَيْسَ

و اگر در این مورد از روی خطا و اشتباه نه از روی قصد و عمد اشتباه کردید، در آن چیزی که خطا کردید گناهی بر شما نیست. اما آنچه که دلشان می خواهد و از روی عمد و قصد و غرض و آگاهانه انجام می دهید گناه دارد. در این بیان عمد کسی را به غیر پدر او نسبت دهید، مورد مؤاخذه قرار می گیرد. در حدیث شریف آمده است که: «من ادعی الی غیر ابیه و هو یعلم انه غیر ابیه فالجنه و علیه حرام». کسی که خود را به نام غیر پدرش می خواند در حالی که می داند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است.»

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

كَانَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: اسم كَان - غَفُورًا: خبر كَان - رَحِيمًا: خبر

دوم كَان

و خداوند عزوجل آن کسی که از روی خطا و غیر عمد اشتباه کند آمرزنده و بخشنده است و بر کسانی که به قصد و نیت و از روی عمد اشتباه و گناه کنند و بعد توبه کنند، بر توبه کنندگان مهربان و رحیم است. نزد ابوحنیفه رحمه الله کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزند خواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبتش اثبات نمی شود اما اگر برده ی وی بود، آزاد می شود.

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَآئِكُمْ مَعْرُوفًا

كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

یعنی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران وی مادران مؤمنانند و خویشاوندان در مکتوب خدا به همدیگر از مؤمنان و مهاجران نزدیک ترند، مگر آنکه با دوستان نیکی ای کنید که این در آن مکتوب نوشته شده است. (۶)

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ

الَّتِي، مبتدا- أُولَى: خیر

پیغمبران به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است در همه کارها هر چه فرماید عین صلاح بندگان و منحصر رستگاری ایشان است و مقدم بر خواست و اراده‌ی ایشان است. پس بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش بیشتر و بهتر از خواسته‌های شخصی خود مقدم بدانند.^۱

امتان را در دو عالم اوست دوست	دوستی دیگران بر پوی اوست
دوستی اصل باید کرد و بس	فرع را بهر چه دارد دوست کس
اصل داری فرع گو هرگز مباش	تن بمان و جان بگیر ای خواجه تاش

در حدیث شریف به روایت بخاری از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که در انوار القرآن ذکر آن رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند:

هیچ موجودی نیست مگر اینکه من در دنیا و آخرت سزاوارترین مردم به او هستم، اگر خواستید این آیه را بخوانید: (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است).

لذا هر مؤمنی که مالی را به جا گذاشته است، میراث وی از آن نزدیکان (عصبه‌ی) وی است- هر که هستند- اما چنانچه وامی، یا افراد تحت تکفل نیازمندی از خود به جا گذاشت، باید آن طلب‌کار یا نیازمند نزد من بیاید زیرا من مولای آن مومن هستم. یعنی: من آن نیاز وی را بر آورده می‌کنم.

و همسران پیغمبران مادران مؤمنین حساب می‌شوند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم. لذا در استحقاق حرمت همسران پیغمبران جایگاه و منزلت مادرانشان را دارند پس همچنانکه برای احدی جایز نیست تا با مادر خود ازدواج کند، این هم برای وی جایز نیست تا بعد از درگذشت آن حضرت صلی الله علیه و آله با یکی از امهات المؤمنین ازدواج نماید، چه آنان مادران همه‌ی مردان و زنان مؤمن هستند.

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا
 أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا

أُولُوا: مبتدا- بَعْضُهُمْ: خبر- وَأُولُوا الْأَرْحَامِ: وارثی که پس از مرگ از کسی باقی می‌ماند

می‌گوید: خویشاوندان برخی از ایشان سزاوارترند به برخی دیگر از مؤمنان در توارث، چه در ارث از اصحاب فرایض- یعنی صاحب سهم باشند، چه از عصبه، چه از خویشاوندان نزدیک که از جهت زنان با متوفی نزدیکی دارند- یعنی نسبت به مؤمنان و مهاجران که به یکدیگر بیگانه حساب می‌شوند هر چند که در میانشان عهد و پیمان دوستی و برادر خواندگی هم باشد و از مهاجران که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را با یکدیگر برادری داد.

^۱ - به قولی مراد از (انفسهم) در آیه کریمه، «بعضهم» می‌باشد، که در این صورت معنی این است: پیامبر به مؤمنان از خودشان بر یک دیگرشان سزاوارتر است. به قولی دیگر: این آیه مخصوصاً به حکم قضاوت و داوری پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد در این صورت معنی چنین خواهد بود: پیامبر در آنچه که میان مؤمنان حکم می‌کند، از خودشان به ایشان سزاوارتر است. یا معنی این است: که در جهاد جان خود مقدم بر پیغمبر قربانی کنند. تمام این اقوال صحیح است.

دوست دشمنان آنکه در نعمت زند
دوست آن باشد که گیرد دست دوست
لاف یاری و برادر خواندگی
در پریشان حالی و درماندگی

آنچه که در کتاب خدای تعالی (قرآن) از اولویت بیشتر برخوردارند همان آیت مواریث و حکم الهی است و عهد و پیمان برادر خوانده از مهاجرین و انصار که پیغمبر ﷺ ایشان را به یکدیگر برادر قرار داده و یا پسر خوانده موجب ارث نمی‌شود. مگر اینکه بخواهند در حق دوستان و برادر خواندگان خود دوستی کنند و کار نیکی انجام دهند و می‌توانند از طریق وصیت مقداری به آنان به ارث بگذارند و با این کارشان نسبت به آنان نیکی کنند زیرا که این عمل در قید حیات او هم مانعی ندارد.

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

ذَلِكَ : اسم کان - مَسْطُورًا : خبر کان

این حکم الهی یعنی آنچه که از تورات اولوالارحام ذکر کرده شده در لوح محفوظ با قرآن نوشته و ثابت گشته است و تغییر و تبدیلی در آن نیست.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۷﴾

و به یاد آور وقتی را که از پیغمبران پیمان ایشان گرفتیم و از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم نیز، و از آنها پیمانی سخت گرفتیم. (۷)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ

إِذْ : مفعول به - أَخَذْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مِيثَاقَهُمْ : مفعول به

در این آیه حضرت رسول ﷺ نسبت به آنچه که رسالت دارد و باید تبلیغ کند و در انجام فرمان الهی ثابت قدم و استوار باشد می‌فرماید: ای پیغمبر ﷺ

به یاد آور آن هنگامی را که از پیامبران عهد و پیمان گرفتیم یعنی برایشان وحی کردیم اینکه مردم را به سوی پرستش الله جل جلاله دعوت نمایند تا اینکه بعضی‌شان بعضی را تصدیق نمایند زیرا که خداوند تعالی همه‌ی پیامبران را امر فرمود به اینکه امت خود را به سوی عبادت خدای تعالی دعوت کنند و خیر خواه و راهنمای امت خویش باشند تا اینکه این دعوت به حضرت محمد ﷺ منتهی شود و تبلیغ خود را به انجام رسانند و نیز پیمان گرفتیم از تو و از نوح علیهما السلام و ابراهیم علیهما السلام و موسی علیهما السلام و عیسی علیهما السلام پسر مریم (ع) خدای تعالی این پنج کس را به عنوان پیغمبران اولی‌المرم در کتاب خود بیان کرد و از آنان نام برد و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان با وجود مؤخر بودن زمانشان به جهت تعظیم است. یعنی هر چند در نوبت آخر است اما در رتبت اول است.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا

^۱ - اگر کسی از یک سوم مال خود برای دوست خویش وصیت کند، این کار جایز و مباح است.

أَخَذْنَا: فعل ماضی - فاعل - مَبْتَلًا: مفعول به - حَلِيفًا: نعمت

ای پیغمبر ﷺ ما از ایشان (پیغمبران اولی العزم) عهد و پیمان محکم و استوار گرفتیم تا اینکه نسبت به رسالتی که در حق دعوت امت به خدای تعالی دارند به نحو شایسته به انجام رسانند و در تبلیغ کوتاهی نکنند و نسبت به عهد و پیمان خود وفادار باشند و هر یک از آنها به پیغمبران بعد از خود الگو و نمونه وفاداری و فداکاری باشند.

يَسْتَسْأَلُ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ۝۸

که خدا راستگویان را از راست گفتشان پرسد و برای کافران عذابی الم انگیز آماده کرده است. (۸)

يَسْتَسْأَلُ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ

يَسْتَسْأَلُ: فعل مضارع منصوب - فاعل (هو) - الصَّادِقِينَ: مفعول به

تا اینکه خدای تعالی از راستگویان (پیغمبران)، در حق عهد و پیمانی که گرفته است سؤال کند اینکه آیا به آنچه که عهد بسته اند وفادار بوده اند و به آن ثابت قدم مانده اند و در تبلیغ رسالت خود وفای به عهد کرده اند.

در آن روز کز فعل پرسند و قول	اولو العزم را تن بلرزد ز هول
به جانی که دهشت خورد انبیاء	تو عذر گنه را چه داری بیا

حال که پیامبران الهی مورد پرسش و بازخواست قرار می گیرند پس دیگران چگونه مورد پرسش قرار نگیرند. سپس روی به کافران کرده می گوید:

وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

أَعَدَّ: فعل ماضی - فاعل (هو) - عَذَابًا: مفعول به - أَلِيمًا: نعمت

خدای تعالی در حق کافرانی که دعوت پیامبران را اجابت نکردند و با آنان به ستیز برخاستند و از روی نافرمانی پاسخ منفی به دعوت آنان دادند، یادآور می شود که آنان مورد بازخواست قرار می گیرند و برای ایشان عذابی دردناک و دردمند آماده ساخته است.

يَتَأَيَّأُ الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ

تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۝۹

ای کسانی که ایمان آورده اید به یاد آورید نعمتی را که خدا به شما عطا کرد و تیکه سپاه بسیاری از کافران بر علیه شما جمع شدند پس بر سر آنان بادی تند و سپاهی بسیار (از فرشتگان) که نمی دیدید فرستادیم و خداوند به آنچه که می کردید بینا بود.

يَتَأَيَّأُ الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ

تَرَوْهَا

ای: منادا- هاء تنبيه- الَّذِينَ: بدل- فَأَرْسَلْنَا: فعل ماضی- نا: فاعل- رِيحًا: مفعول به
 ای مؤمنان به یاد آورید موهبت و نعمت خدای تعالی را در حق خودتان، آن هنگام که لشکرهایی
 چون قریش، عطفان و کنانه و یهود که نزدیک به ده هزار کس به جنگ شما آمدند پس برایشان بادی
 تند (باد صبا) و لشکریان (فرشتگان) به کمک شما فرستادیم که شما آن را نمی دیدید.
 محمد بن سعد در باره جنگ احزاب (خندق) در کتاب نهایه الارب فی فنون الادب چنین می گوید:
 این جنگ در ماه ذی قعدة سال پنجم هجرت اتفاق افتاده است و این اسحاق می گوید در شوال آن سال
 بوده است.

محمد بن سعد و محمد بن اسحاق و عبدالمملک بن هشام که خدای هر سه را رحمت کند و سخن آنان
 در یکدیگر تأثیر گذاشته است چنین می گویند، که چون پیامبر ﷺ یهودیان بنی نضیر را از مدینه بیرون
 و تبعید کرد و آنها به خیبر رفتند، گروهی از سران و اشراف ایشان از جمله سلام بن ابی حقیق و حبیب
 بن اخطب و کنانه بن ربیع بن ابی حقیق، و هوده بن قیس وائل، و ابوعمار وائل همراه تنی چند از بنی
 نضیر و بنی وائل بودند. قریش را به جنگ با پیامبر ﷺ دعوت می کردند، و به قریش گفتند، ما هم همراه
 شما خواهیم بود تا او را ریشه کن سازیم.
 قریش به آنها گفتند، ای گروه یهود شما اهل کتاب و علم هستید و در جریان مخالفت ما و محمد ﷺ
 هستید، آیا دین ما درست و بهتر است یا آیین محمد ﷺ؟ آنها گفتند، دین شما بدون شک از دین او بهتر
 است و شما به حق سزاوارتر از اوید، و ایشان کسانی هستند که خداوند متعال در باره شان آیات ۵۴ و
 ۵۹ سوره ی چهارم را نازل فرموده است:

«یا نبیی آنان را که داده شدند بهره ای از کتاب، می گروند به معبوداتی که دون خدایند و می گویند آنان
 را که کافر شدند ایشان راه یافته ترند از آنان که ایمان آورده اند؟ آنانند که خدا ایشان را لعنت کرده و هر
 که را خدای لعنت کند هرگز نیایی او را یاری کننده ای، یا ایشان را بهره ای است از پادشاهی که آنگاه
 ندادند مردم را اندکی، یا که حسد می برند بر مردم بر آنچه داده خدای ایشان را کتاب و دانش دادیم
 ایشان را پادشاهی بزرگ، گروهی از ایشان ایمان آوردند به آن و گروهی از ایشان برگردد از آن و بس
 است دوزخ آتش افروخته.

گویند چون یهودیان به قریش چنان گفتند، سخت خوشحال شدند و دعوت آنها را برای جنگ با رسول
 خدا با روی باز پذیرفتند و برای این منظور فراهم آمدند، آنگاه آن افراد یهودی پیش قیابیل عطفان و
 سلیم رفتند و آن دو قبیله را هم دعوت کردند و به آنها اطلاع دادند که قریش با آنها در این کار موافقت
 کرده اند و همراه ایشان جمع شده اند، آنها هم پذیرفتند و فراهم آمدند.

قریش آماده شدند و دیگر هم پیمانهای عرب خود را فرا خواندند و چهار هزار نفر شدند و در
 دارالندوه بصره را برافراشتند و عثمان بن طلحه بن ابی طلحه پرچمدار شد، و با خود سیصد اسب
 برداشتند و هزار و پانصد شتر با ایشان بود و بیرون آمدند و فرماندهی با ابوسفیان بن حرب بود، در

مرالظهران بنی سلیم که هفتصد نفر به فرماندهی سفیان بن عبد شمس بودند به قریش پیوستند، ابن سفیان بن عبد شمس هم پیمان جنگی بنی امیه است و پدر ابوالاعور سلمی است که در جنگ صفین همراه معاویه بوده است، بنی اسد هم به فرماندهی طلحه بن خویلد آسندی بیرون آمدند، و غطفان و فزاره هم در حالی که هزار شتر با ایشان بود به فرماندهی عینه بن حصن بن حذیفه بن بلد بیرون آمدند، بنی مره هم که چهارصد نفر بودند به فرماندهی حارث بن عوف بن ابوحارثه مبری بیرون آمدند، اشجع هم که چهارصد نفر بودند به فرماندهی مسعر بن رخیله بن نویره بن طریف بیرون آمدند و گروه‌های دیگر هم همراه ایشان بیرون آمدند.

جمع کسانی که در جنگ خندق آمده بودند ده هزار نفرند که به احزاب نامیده شده‌اند و سه لشکر بوده‌اند که فرماندهی کل همه ابوسفیان بن حرب بوده است. چون خبر حرکت آنها از مکه به اطلاع پیامبر ﷺ رسید، مردم را فراخواند و موضوع رو آوردن دشمن را با آنها در میان گذاشت و مشورت فرمود، سلمان فارسی اشاره به کندن خندق کرد و این مسئله مسلمانان را به تعجب و شگفتی واداشت، پیامبر ﷺ کنار دامنه‌ی کوه سلع (نام کوهی در مدینه) لشکر زد و کوه را پشت سر خود قرار داد، و شمار مسلمانان سه هزار بود و پیامبر ﷺ عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین فرمود و سپس گرداگرد مدینه را خندق کردند و پیامبر برای ترغیب مسلمانان شخصاً هم در کندن خندق شرکت داشت و مسلمانان با سرعت و جدیت در کندن خندق شرکت داشتند و کار می‌کردند، بعضی از منافقان هم از همکاری با رسول خدا ﷺ و مسلمانان به بهانه‌ی ضعف و ناتوانی خودداری می‌کردند و بدون کسب اجازه از پیامبر ﷺ به خانه‌های خود می‌رفتند و حال آنکه مسلمانان در صورتیکه کار و پیشامد مهمی برای آنها صورت می‌گرفت از پیامبر اجازه می‌گرفتند و می‌رفتند و بلافاصله پس از انجام کار خود برای کار در خندق بزمی گشتند خداوند متعال در باره‌ی این مؤمنان آیه ۶۳ سوره ۲۴ را نازل فرمود: «جز این نیست گروندگان کسانی‌اند که گرویدند به خدا و به پیامبر او و چون در کاری که اجتماعشان با پیامبر ﷺ لازم است باشند نمی‌روند تا از او اجازه بگیرند، به تحقیق کسانی که رخصت جویند از تو، به درستی همانا کسانی هستند که می‌گروند به خدا و رسولش، پس چون اجازه خواهند از تو، که بعضی مشاغل خود را انجام دهند، به هر کس از ایشان که خواهی اجازه فرمائی و برای آنها از خداوند آمرزش بخواه به تحقیق خدا آمرزنده و مهربان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: «و از انس ﷺ در روایت دیگری آمده است که آنها (هنگام حفر خندق) چنین گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد تا زنده باشیم بر اسلام بیعت نموده‌ایم و پیامبر خدا ﷺ در جوابشان می‌گفتند که: خدایا! خیری جز خیر آخرت نیست پس برای انصار و مهاجرین برکت بده.»

گوید، مسلمانان همچنان در خندق کار کردند تا تمام شد و استوار ساختند، محمد بن سعد با سندی که آن را به سهل بن سعد می‌رساند می‌گوید، که او می‌گفته است، در حالیکه مشغول کندن خندق بودیم و

بر دوش خود خاک حمل می کردیم پیامبر ﷺ می فرمود: «زندگی جز زندگی اخروی نیست خدایا، انصار و مهاجرین را پیامرز».

از برای بن عازب روایت شده است که می گفته است، در جنگ احزاب پیامبر ﷺ شخصاً همراه ما خاک می برد و خاک سپیدی شکمش را پوشانده بود و چنین می خواند:

«پروردگارا اگر اراده تو نمی بود هدایت نمی شدیم نه زکات می پرداختیم و نه نماز می گزاردیم، اکنون آرامشی بر ما فرو فرست و اگر با دشمن بر خوردیم قدمها را استوار بدان، همانا دیگران بر ما ستم کردند و هر گاه بخواهند ما را از دین برگردانند نمی پذیریم» و کلمه‌ی آخر را با صدای کاملاً بلند ادا می فرمود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از برای ﷺ روایت است که گفت: در غزوه‌ی احزاب پیغمبر خدا ﷺ را دیدم که خاک را انتقال می دادند، و در حالیکه اثر خاک، سفیدی روی شکمشان را پوشانده بود، می گفتند: خدایا! اگر تو نبودی ما هدایت نمی شدیم نه صدقه‌ای داده و نه نماز می خواندیم پس به دل‌های ما آرامی ببخش و در وقت جنگ ما را ثابت قدم بساز، اینکه دشمنان بر ما تجاوز نموده‌اند، ولی فتنه انگیزیشان را قبول نخواهیم کرد.

در طول کردن خندق معجزاتی صورت گرفت از جمله معجزاتی که ذکر آن در این جا مناسب است موضوعی است که محمد بن اسحاق از جابر بن عبدالله نقل می کند، که می گفته است، در قسمتی از خندق مردم به سنگی برخوردند که کندن آن امکان نداشت و به رسول خدا ﷺ گزارش دادند، ظرف آبی خواست و در آن آب دهان انداخت و مقداری دعا کرد و آن آب را بر آن سنگ ریخت، همه‌ی کسانی که آنجا حاضر بودند می گویند سوگند به کسی که او را به حق مبعوث فرموده است، آن سنگ چنان نرم شد که چون ماسه گردید و نه تیشه را بر می گرداند و نه بیل را.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از جابر ﷺ روایت است که گفت: هنگامیکه مشغول خزر خندق بودیم، صخره‌ی بسیار سختی پیدا شد، مردم نزد پیغمبر خدا ﷺ رفتند و گفتند: صخره‌ی بسیار سختی در خندق پیدا شده است، فرمودند: «اینک خودم پائین می روم» و در حالیکه سنگی را به شکم خود بسته بودند، و سه روز شده بود که چیزی را نجشیده بودیم پیغمبر خدا ﷺ کلنگ را گرفته و به صخره زدند، صخره به ریگ روانی مبدل شد.

گویند، مسلمانان در شش روز از کندن خندق فارغ شدند، و روزها کار می کردند و شب‌ها به خانه‌ی خود می رفتند، پیامبر ﷺ دستور داد زنان و کودکان را در برجاها قرار دهند و روز دوشنبه هشتم ذیقعدہ بیرون آمد، پرچم مهاجران را به زید بن حارثه و پرچم انصار را به سعد بن عباده سپرد.

قریش و پیروان آنها هم فرا رسیدند و هنگامیکه خندق تمام شده بود به مدینه رسیدند و خندق میان مسلمانان و ایشان بود و پشت مسلمانان به کوه سلج بود.

این سعد می گوید: رؤسای قریش و فرماندهان گروه‌های دیگر روز جمع شدند و تصمیم گرفتند جای تنگی از خندق پیدا کنند و با اسب از آن بپرند و خود را به سوی پیامبر و اصحاب آن حضرت برسانند،

گفتند، مردی ایرانی همراه محمد ﷺ است که او این خندق را یادشان داده است، گفتند: آری، همینطور باید باشد و این از کارهای ایرانیان است، در عین حال به جایی رسیدند که مسلمانان از آنجا غفلت کرده بودند و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله، و ضرار بن خطاب، و هبیره بن ابی وهب، و عمرو بن عبدود از همانجا عبور کردند و عمرو بن عبدود شروع به هماورد طلبیدن کرد و این رجز را می خواند:

«از بس فریاد کشیدم که آیا هماوردی هست گلویم گرفت».

عمرو بن عبدود پیری نود ساله بود، علی بن ابی طالب رضی الله عنه به جنگ او رفت و گفت: ای عمرو گویا تو با خدای خود عهد کرده ای که هیچکس از قریش اگر از تو دو خواهش بکند ناامیدش نمی کنی مگر اینکه یک خواهش او را بر آوری، گفت: آری، همچنین است، فرمود: اکنون خواهش اول من این است که ترا به خدا و رسول او به اسلام فرا می خوانم، گفت: مرا به این کار تیزی نیست، خواهش دوم من این است که از اسب فرود آیی و پیاده جنگ کنیم، عمرو بن عبدود گفت: ای برادرزاده به خدا قسم دوست نمی دارم که ترا بکشم، علی رضی الله عنه گفت: ولی من به خدا سوگند دوست می دارم ترا بکشم، عمرو در این موقع ناراحت و غیرتی شد و از اسب به زیر پرید و حیوان را پی کرد و به چهره اش کوفت و آنگاه به جنگ علی آمد و پیاده به ستیز و جنگ پرداختند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از سلیمان بن صرد رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غزوه ی احزاب بعد از کوچ کردن مشرکین فرمودند: از این به بعد، «ما با آنها جنگ می کنیم و آنها با ما جنگ نمی کنند» و ما به سوی آنان می رویم.

آن هنگام که علی او را کشت سواران دشمن گریختند و از خندق به آن سوی که آمده بودند پریدند و عکرمه بن ابی جهل از یاری دادن عمرو بن عبدود گریخت و نیزه ی خود را به زمین انداخت و حسان بن ثابت در این مورد گفته است: «گریخت و نیزه اش را برای ما انداخت ای عکرمه شاید تو چنین نکرده باشی! و از جنگ گریختی مانند گریز شتر مرغ نر و نباید از وعده گاه می گریختی و نباید چنان پشت می کردی که گویی چون توله کفتار بودی»

مشرکان قرار گذاشتند که فردا دوباره حمله کنند و آن شب اصحاب خود را آماده می ساختند و لشکرهای خود را برای حرکت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آماده می کردند.

و گروهی زیاد به سرپرستی خالد بن ولید به میدان آمدند و آن روز تا پاسی از شب جنگ ادامه داشت و مسلمانان هم نتوانستند موضع خود را حتی برای نماز ترک کنند و پیامبر و اصحاب نتوانستند نماز ظهر و عصر را بگذارند و مغرب و عشاء هم در اول وقت خوانده نشد تا اینکه خداوند این یللا را رفع فرمود. و مشرکان به جای خود برگشتند و پراکنده شدند و مسلمانان هم کنار خیمه پیامبر جمع شدند و اسید بن حصیر همراه دویست نفر از مسلمانان برای پاسداری کنار خندق ماند، در این هنگام خالد بن ولید همراه سواران به قصد شیبخون پیش آمد و ساعتی تیراندازی کردند. بعد از این برخورد ها، دیگر، جنگ دسته جمعی نکردند و کفار برگشتند و فقط شیبا گروه هایی را به قصد شیبخون می فرستادند. از مسلمانان در جنگ احزاب (خندق) انس بن اوس بن عتیک از بنی عبدالاشهل که به

دست خالد ولید شهید شد، عبدالله بن سهل اشهلی، ثعلبه بن عنمه بن عدی که هیبره بن ابی وهب او را شهید کرد. کعب بن زید از بنی دینار که ضرار بن خطاب او را شهید کرد، طفیل بن نعمان بن چشم، سعد بن معاذ که در این جنگ تیر خورد و زخمی شد ولی بعد از جنگ بنی قریظه از آن جراحت شهید شد. از مشرکان هم عثمان بن امیه بن منبه بن عبید بن سباق که از خاندان بنی عبدالدار بن قصی، نوفل بن عبدالله بن مغیره، عمرو بن عبدود، که به دست علی ابن ابیطالب کشته شده است.

وَكَانَ اللَّهُ يَمَّا تَسَلُّونَ بَصِيرًا

لفظ **اللَّهُ**: اسم کان - **بَصِيرًا**: خبر کان

و خداوند به آنچه که انجام می دادید آگاه و بینا بود. یعنی بر حیل و نقشه مشرکان آگاه است و نقشه آنان را نقش بر آب خواهد کرد. سپس خدای تبارک و تعالی در بیان این رویداد می فرماید:

إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا ﴿۱۰﴾

به یاد آورید آن هنگام که [لشکر کفار] از بالا و زیر بر شما حمله ور شدند و چشمها خیره گشت و جانها به گلوگاهها رسید و به وعدهی خدای تعالی گمانهای گوناگون بردید. (۱۰)

إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا

إِذْ: بدل - جَاءُوكُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - كُمْ: مفعول به - زَاغَتِ: فعل ماضی - الْأَبْصَارُ: فاعل - بَلَغَتِ: فعل ماضی - الْقُلُوبُ: فاعل - الْحَنَاجِرَ: مفعول به

و یاد آورید آن هنگامی را که آمد به سوی شما لشکرهای مشرکان از بالا سرتان و از پائین شهرتان یعنی پائین وادی از سمت مغرب، کسانی که از این سمت آمدند قبیلهی قریش بودند. و کسانی که از بالای سرشان حمله کردند لشکرهای قریش، غطفان و گروههای دیگر بودند و آن گاه چشمها از روی دهشت و از فرط هول و هراس و حیرت خیره ماند و دلها به گلوگاهها رسید یعنی دلها از فرط ترس و اضطراب و بی قراری از جایگاه اصلی خود بر آمده و به گلوگاهها رسید. و این، جملهی مبالغه است. یعنی زیادی ترس و بی قراری و اضطراب مسلمانان را نشان می دهد تا آنکه حق سبحانه تعالی دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را که گمان می کردند آنکه لشکر اسلام تاب حرب نیاورده از ریشه برکنده شده متواری گردند.

بیهقی از حدیثه رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت می کند که در انوار القرآن ذکر آن آمده است. فرمود: در شب احزاب ما را می دیدی که صف کشیده نشسته بودیم، ابوسفیان و لشکریان همراه وی بر فراز ما یورش آوردند، هرگز شبی به تاریکی آن شب و تند بادتر از آن بر ما نیامده است.

منافقان در آن وضع آشفته از رسول خدا ﷺ اجازه می خواستند که از صف معرکه بیرون روند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است در حالی که بی حفاظ نبود پس هیچ کس از منافقان اذن نمی خواست مگر این که رسول خدا ﷺ به وی اجازه می دادند و آنها پنهانی از میان تاریکی به در می رفتند. در این اثنا دیدیم که رسول خدا ﷺ به ما روی آوردند ایشان تک تک ما را ورنه از کردند تا این که به من رسیدند و به من گفتند: برو و خیر قوم را برابم بیاور! پس حرکت کردم و به خدا سوگند که صدای به هم خوردن سنگ ها را در اردوگاه احزاب می شنیدم و طوفانی سخت و تندبادی عجب هولناک برخاسته بود و سنگها را بر آنان می زد و در این حال می گفتند: الرخیل! الرخیل! هان کوچ کنید! هان کوچ کنید! این تند باد فقط محدود به اردوگاه شان بود و یک وجب از آنان تجاوز نمی کرد. پس آمدم و خیر آنها را به رسول خدا ﷺ آوردم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد:

(يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم اذ جاءكم جنود...)

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

«به وسیله ی یاد صبا نصرت داده شدم و قوم عاد با باد دیور هلاک گردانیده شد.»

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ چنین می گفتند: «به جز خدای یگانه خدای دیگری نیست، لشکریانش را عزت داده، بنده اش را نصرت عطا فرموده، و تنها خودش بر احزاب غلبه نموده است، و بعد از خدا هیچ چیز دیگری نیست.»

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

در آن هنگام مؤمنان امتحان شدند و به تزلزلی سخت دچار گشتند. (۱۱)

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا

هُنَالِكَ: مفعول فیه - ابْتُلِيَ: فعل ماضی مجهول - الْمُؤْمِنُونَ: نایب فاعل - وَزُلْزِلُوا: فعل ماضی

مجهول - (و) نایب فاعل - زِلْزَالًا: مفعول مطلق - شَدِيدًا: نعت

آنجا مؤمنان و ثابت قدمان با ترس و اضطراب و خوف و هراسی که از جنگ داشتند از اهل تزلزل در صحنه عمل و امتحان آزموده شدند و متمایز گشتند.

در خبر مصطفی صلوات الله علیه آمده که: حق جل جلاله دوستان خود را به بلا تعهد کند و بیازماید، چنانکه شما بیمار را به طعام و شراب تعهد می کنید و می آزمایید. قدر درد او کسی داند که او را شناسد و آنکه وی را نشناسد، قدر درد او چه داند.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾

و نیز در آن هنگام که منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی بود (شک و تردید) می گفتند: خدا و پیغمبرش وعده ای که به ما دادند جز فریبی بیش نبود. (۱۲)

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا

فِي قُلُوبِهِمْ: خیر مقدم - مَرَضٌ: مبتدا مؤخر

و یاد کن آنچه را که دو رویان و منافقان گفتند: خدا و رسولش جز دروغ و وعده‌ی بی اساس و فریب به ما نداده‌اند آنان که در قلب‌هایشان مرضی است و دارای ضعف ایمان و اعتقاد بودند می‌گفتند خدا و رسولش ما را با وعده‌های دروغین به بازی گرفته است یعنی محمد ﷺ به ما وعده فتح شام و فارس را می‌دهد و این وعده فریبی بیش نیست.

وَلَا قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَرْبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿۱۳﴾

آن دم که گروهی از آنها گفتند: ای مردم یترب، جای ماندن شما نیست باز گردید. و گروهی از آنها از پیغمبر اجازه می‌خواستند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی حفاظ است در صورتی که بی حفاظ نبود [دروغ می‌گفتند] و قصدشان جز فرار از جبهه جنگ نبود. (۱۳)

وَلَا قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَرْبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا

قَالَتْ: فعل ماضی - طَآئِفَةٌ: فاعل - يَا أَهْلَ يَرْبَ: منادا - يَرْبَ: مضاف الیه مجرور به فتحه

و نیز یاد کن آن زمان را که گروهی از منافقان گفتند ای مردان مدینه! دیگر برای شما در کنار خندق جای تأمل و درنگ نیست پس به سوی منازل خود در مدینه برگردید چونکه پایداری بر دین اسلام وجهی ندارد و شما را سود نرساند پس به دین آباء و اجداد خود برگردید و مسلمانان را به جنال خود رها کنید تا شکست سخنی از دست دشمنان‌شان بخورند.

وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ

يَسْتَأْذِنُ: فعل مضارع - فَرِيقٌ: فاعل - يُؤْتِنَا: اسم ان - عَوْرَةٌ: خبر ان

و گروهی از ایشان است ایمانان، از پیغمبر ﷺ اجازه برگشت می‌خواستند می‌گفتند: به دوستی که خانه‌های ما خالی و بی حفاظ است و محکم و مصون از حوادث نیست و ما تریس این را داریم که دشمن بر خانه‌های ما بتازد و به خانه و کاشانه ما آسیبی برساند پس ما را اجازه رفتن و برگشت به خانه‌هایمان بدهید تا دشمن نتواند بر آن شیبخون برود.

وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ

هِيَ: اسم ما - ب: جر زائد - بِعَوْرَةٍ: خبر ما

حال آن که خانه‌های آنان بی حفاظ نبود و در معرض آسیب دشمنان قرار نداشت، بلکه این بهانه‌ای بود برای برگشت آنان از میدان جنگ.

إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا

فِرَارًا: مشتقی (مفعول به)

و قصدشان فرار از جبهه جنگ بود و هر آنچه در باب تا امنی خانه و کاشانه دلیل آورده بودند بهانه‌ای بیش برای برگشتشان نبوده است.

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَنزَلْنَا بِهَا آيَاتًا ۚ وَلَا يَشِيرُ

اگر دشمنان دین از اطراف به شهر و خانه‌هایشان [برای غارت] هجوم آرند و سپس از آنان فتنه طلب کنند به یقین آن را انجام می‌دهند درنگ نمی‌کردند جز اندکی. (۱۴)

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَنزَلْنَا بِهَا آيَاتًا ۚ وَلَا يَشِيرُ

دَخَلَتْ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هی)

و اگر سپاهان کفار از اطراف شهر مدینه به خانه‌های آن منافقان شبیخون برزنند و بر خانه و کاشانه آنان هجوم برند و گرداگرد آنان را احاطه کنند و سپس ایشان را به فتنه یعنی به شرک دعوت کنند و یا مقابله با مسلمانان دعوت کنند هر آینه ایشان آن دعوت را بپذیرند و در قبول کردن آن فتنه هیچ درنگی نخواهند کرد مگر اندکی یعنی منافقان شرک را بپذیرند و با اهل اسلام به مقابله و مقاتله برخیزند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُؤْتُوا الْآيَاتِ ۚ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ۚ

آن منافقان از پیش با خدا پیمان کرده بودند که به جنگ پشت نکنند و خلق بر عهد و پیمان خدا مسئول خواهند بود (باز خواست خواهند شد). (۱۵)

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُؤْتُوا الْآيَاتِ ۚ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ۚ

(و) اسم کان - عَاهِدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - جمله خبر کان - لفظُ اللَّهِ: مفعول به

آنگاه که از غزوه بدر غیبت کردند و بعداً کرامت و پیروزی را که خداوند متعال به اهل بدر عنایت کرد، بیشتر منافقین بعد از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، به ظواهر اسلام را بپذیرفتند و مسلمان شدند و تعهد بستند که در آینده اگر جنگی پیش آید در کنار مسلمانان علیه کفار بجنگند؛ در این آیه به آن پیمان اشاره شده است.

می‌گویند: براستی همین گسان بودند که با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و تگریزند و در دفاع از اسلام ثابت قدم باشند و پیمان خداوند پرشش دارد و عهد کنندگان به جهت نقض آن پیمان بازخواست خواهند شد و بر نقض آن مجازات خواهند شد.

وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ۚ

و پیمان خداوند درخواست شدنی است یعنی صاحب آن پیمان در وفا کردن به آن بازخواست شده و مورد مطالبه قرار می‌گیرد و یا ترک و فاجر آن مجازات می‌گردد.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنِ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تَمْنَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۚ

بگو: اگر از مردن یا کشته شدن فرار کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست و بیش از چند روزی که در دنیا هستید بهره‌مند نمی‌شوید. (۱۶)

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا

قُل: فعل امر - فاعل (انت) - لَنْ يَنْفَعَكُمْ: فعل مضارع منصوب - كم: مفعول به - الْفِرَارُ: فاعل
 بگو ای محمد ﷺ! گریختن از مرگ یا کشته شدن، به شما سودی نمی‌رساند و با گریختن از مرگ نجات نمی‌یابید مگر اندک زمانی چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه‌ی فوات پوشیدنی.
 شیخ سعدی گفت: جان در حمایت یک دم است و دنیا و جودی میان دو عدم، دین به دنیا فروشان
 خرنند، یوسف بفروشدند تا چه خرنند؟

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

و نیز سعدی گفته است: دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم. به هر حال زمانی که اجل فرا رسد و نفس شمرده شده تمام شود مرگ به سراغ تو می‌آید و هر جانی، تلخی شربت اجل را خواهد چشید.

«کل نفس ذائقة الموت». عمر اگر چه دراز بود چون مرگ روی نمود از آن درازی چه سود نوح علیه السلام هزار سال در جهان بسر برده است امروز چندین هزار سال است که مرده است.

دریغ که بگذشت عمر عزیز بخواهد گلشت این دمی چند نیز

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ

اللَّهِ وَبِئْسَ مَا لَكُمْ مِنْ صَبِيرٍ ﴿۱۷﴾

ای رسول! به آنها بگو: چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه می‌دارد اگر او در باره شما اراده‌ی بدی کند و یا رحمتی برایتان خواسته باشد، و جز خداوند برای خود یار و یآوری نمی‌یابید. (۱۷)

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً

مَنْ: مبتدا - ذَا: خبر - الَّذِي: بدل - يَعْصِمُكُمْ: فعل مضارع - كم: مفعول به - (هو) فاعل (هو)
 بگو ای محمد ﷺ! اگر خداوند برای شما اراده‌ی بدی کند و به مصیبتی گرفتار گرداند و یا تقصی در اموال شما بیاورد و یا رحمتی برای شما بخواهد و فراخ سالی و پیروزی بخشد جز خداوند ﷻ چه کسی آن را از شما باز می‌دارد.

وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَبِئْسَ مَا لَكُمْ مِنْ صَبِيرٍ

لَا يَجِدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - وَبِئْسَ: مفعول به - صَبِيرًا: معطوف

به جز خداوند دوستی که نفع رساند و یاری که از ضرر باز دارد نمی‌یابید.

و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه به مدینه رفت برادر خود را دید که اسباب طرب آماده ساخته و شراب پیش خود نهاده گفت: ای برادر! تو اینجا در طرب و خوش گذرانی و حضرت پیغمبر ﷺ در میان نیزه و شمشیر جولان می کند برادرش جواب داد که تو نیز در این بساط بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد ﷺ هرگز از این بلا نجات نمی یابد آن مرد بیرون آمد و گفت بروم و آن حضرت ﷺ را از گفتار تو خبر دهم چون به پیش حضرت رسول ﷺ رسید جبرئیل علیه السلام بروی پیشی گرفته این آیت آورده بود که:

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾

خداوند از حال آن مردم که مسلمانان را از جنگ می ترسانند و باز می دارند و به برادران خود می گویند پیش ما باشید و جز اندکی به کارزار نمی آیند آگاه است: (۱۸)

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا

قَدْ: حرف تحقیق - يَعْلَمُ: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - الْمُعَوِّقِينَ: مفعول به - هَلُمَّ: اسم فعل - فاعل (انتم).

به تحقیق خداوند کسانی را که مسلمانان را از شرکت در جنگ در کنار رسول ﷺ باز می داشتند و کار شکنی می کردند، می شناسد آنان کسانی از منافقان بودند که جهادگران را از شرکت در جنگ باز می داشتند و یاران رسول الله ﷺ را از جنگ می ترسانند و سست می ساختند و می گفتند: رسول خدا و یاران او اندکی بیش نیستند و به زودی از پای در خواهند آمد. پس از حمایت پیغمبر ﷺ دست بردارید که به زودی از پای در خواهد آمد.

وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا

يَأْتُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْبَأْسَ: مفعول به

و شما می بینید که جز اندکی از این منافقین به کارزار نمی آیند و تعداد آنان انگشت شمار است چون که از مرگ می ترسند و آنان که به همراه رسول خدا ﷺ در جنگ شرکت کرده اند نیز از روی ریا و تظاهر این کار را انجام می دهند نه به قصد قربت الی الله.

أَشْحَةً عَلَيْهِمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْتَنَبُ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ جِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أَوْلِيَّكَ لَنْ يُوْمِنُوا فَاحْبِطْ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ سَبِيرًا ﴿١٩﴾

[آنان] نسبت به شما تنگ نظرند و آن لحظه که ترس فرا رسد آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند مانند آن کسی که مرگ گریبان او را گرفته و چشمانشان در حلقه می چرخد و حالت بی هوشی به او دست می دهد و باز وقتی که جنگ و خطر و ترس از بین رود با زبانهای تند به سوی تو بتازند و بر خیر بخیل اند، آنان ایمان ندارند و خداوند اعمالشان را تباه کرده که این بر خدا آسان است. (۱۹)

أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ

أَشِحَّةٌ: حال - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور

آن هنگام که پیروز شدید و دست به غنیمت زدید آن منافقان بخیلان و تنگ نظران اند و دوست ندارند که پیروزی و غنیمت از آن شما باشد و بدان جهت در حفر خندق شما را یاری نمی‌کنند.

فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغَسِّقُ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ
فَإِذَا: مفعول فيه - جَاءَ: فعل ماضی - الْخَوْفُ: فاعل

پس آن هنگامی که از جانب دشمن بر شما ترس آید و شما را خوف فرا گیرد، از پس که بدترا می‌خواهند ایشان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالی که چشمانشان در حدقه به چپ و راست می‌چرخد بمانند کسی که از سختی مرگ بی‌خوش شده باشد یعنی حال و وضع ایشان از ترس به مانند حال و وضع کسی است که مرگ به او رسیده و چشمان او در حدقه به چپ و راست می‌چرخد.

فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِاللَّيْنَةِ جَدَاوٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ

فَإِذَا: مفعول فيه - ذَهَبَ: فعل ماضی - الْخَوْفُ: فاعل - سَلَفُوكُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - كُمْ: مفعول به - أَشِحَّةً: حال

اما آن هنگام که ترس و خوف از بین رفت و آرامش حاصل شد زبانهای تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌کشایند و زبان درازی می‌کنند و با زبانهای زهر آلود خود شما را نیش می‌زنند در حالی که بر غنایم و مال به وقت قسمت تنگ نظر و بخیل اند و نمی‌خواهند فضل و کرم خدا به شما رسد. خداوند ایشان را به بخل و ترس توصیف کرده است که در راه خیر و خیرج برای خدا بخیل‌اند و چشم‌های آن‌ها از خوف چنان در چشم‌خانه‌شان می‌گردد، چون چشم کسی که مرگ او را در تیر گرفته است، و چون خوف از میان می‌رود با زبان تیز خود به شما حرف نیش‌دار می‌زنند.

زنبور درشت بی‌صروت را گوی یاری، که غسل نمی‌دهی نیش‌مزن

أُولَئِكَ لَمْ يُولُوا اللَّهَ فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ

أُولَئِكَ: مبتدا - لَمْ يُولُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل، جمله خبر

اینان بی‌ایمانان و منافقان اند. پس خداوند اعمالشان را باطل و نابود گردانیده است و جهادشان را تباه کرد، چونکه جهادشان با ایمان نبوده بلکه بریا و تظاهر داشتند و عاقبت کار برآکاران همین است.

وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

ذَلِكَ: اسم کان - عَلَى اللَّهِ: جار و مجرور - يَسِيرًا: خبر وَكَانَ

و این کار یعنی محروم گردانیدن کافران و منافقان از بهره‌ی جهاد و نصیب غنایم اموال در دست خداوند متعال کار بسیار آسانی است. و کار توأم با ریا در نزد او بی قدر و بی ارزش است و آنچه در نزد او مهم است اعمال به همراه ایمان و اخلاص است.

يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْنَ لَوْ أَنَّهْمُ بَادُوتُ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنِ الْأَنْبِيَاءِ كَمَا أَتَوْا فِيكُمْ مَا قَتَلْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۲۰﴾

و آن منافقان گمان می‌کنند که لشکرهای کافران هنوز از اطراف مدینه نرفته [و شکست نخورده است] و اگر لشکریان کفار باز آیند دوست دارند که در میان اعراب صحرائشین باشند و از خیرهای جنگی شما جويا شوند و اگر در میان سپاه شما هم آیند جز اندکی کارزار نکنند. (۲۰)

يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا

يَحْسِبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْأَحْزَابُ: مفعول به

هر چند لشکرهای کفار شکست خورده و ناکام برگشتند آن منافقان ترسو، رفتنشان را باور ندارند و فکر می‌کنند هنوز سنگرها را خالی نکرده‌اند با توجه به اینکه احزاب، شکست خورده و رفته بودند.

وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْنَ لَوْ أَنَّهْمُ بَادُوتُ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنِ الْأَنْبِيَاءِ كَمَا أَتَوْا فِيكُمْ

وَإِنْ: حرف شرط جازم - يَأْتِ: فعل مضارع مجزوم به حذف (ف) - الْأَحْزَابُ: فاعل - يَوَدُّوْنَ: فعل

مضارع - (و) فاعل - هم: اسم آن - بَادُوتُ: خبر آن

و اگر این لشکرها دوباره بیایند آن منافقان آرزو می‌کنند و می‌گویند ای کاش ما در میان اعراب بادیه نشین بودیم و از خسارت جنگ در امان بودیم و اینچنین ترس و وحشت ما را فراموشی گرفت و خیرها را از اعراب رهگذر سوال می‌کردیم و از حال و احوال آنان جويا می‌شدیم.

وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا

(و) اسم کان - فِيكُمْ: جار و مجرور خبر کان - قَلِيلًا: مفعول مطلق

و اگر در میان شما باشند یعنی در مدینه و جنگ دوباره با کفار شروع شود، آن منافقان با کفار جنگ نکنند مگر اندکی از آنان آنهم از ترس عار و غیرت و تنگ.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَذِكْرٍ ﴿۲۱﴾

هر آینه پیغمبر خدا ﷺ برای شما سرمشقی نیکوست یعنی هر که از خدا و روز رستاخیز ترسد و خدا را بسیار یاد کند [پیشوائی نیکویی است]. (۲۱)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَذِكْرٍ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر كَانَ - اَسْوَةٌ: اسم كَانَ - ذَكَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - لَعَنَ اللهُ: مفعول به - كَثِيرًا: مفعول مطلق

به تحقیق برای شما ای مؤمنان، در کار رسول خدا سرمشقی نیکوست. بدانید که اعمال و رفتار و حالات و کرامات آن حضرت ﷺ سرمشق و الگوی خوبی است که او صبور و با استقامت و مخلص و با فکر و اندیشه است و کارها را به وقت و به حق انجام می‌دهد، چون سخن گوید به وقت و به صلاح سخن گوید. قضا آیه آنست که ای مسلمانان پس شما نیز اقتدا کننده به او باشید و در کارها و اعمال و رفتار و گفتار تان او را سرمشق و الگوی خود قرار دهید که قطعاً در دنیا و آخرت پیروز و رستگار خواهید شد آن گسانی که آرزوی سعادت و فلاح در دنیا و آخرت را در سر می‌پرورانند و لقای خدای تعالی را امید می‌دارند قطعاً او در هر داد و ستد و حرکات و سکنات و اوضاع و احوال بهترین الگوست و کسی که سوار کشتی او شود از طوفان حوادث در امان خواهد ماند.
نظامی گنجوی گفت:

ای تن تو پاکتر از جان پاک	روح تو پرورده‌ی روحی فداک
نقطه‌ی که خانه‌ی رحمت تویی	خانه‌ی بی‌نقطه‌ی زحمت تویی
مغز نظامی که خیر جوی تست	زنده دل از غالیه‌ی بوی تست
از نفسش بوی وفایی بیخش	ملک سلیمان به گدایی بیخش

وَلَمَّا زَاةَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ

إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿۲۲﴾

و چون مؤمنان آن هنگام که لشکر کفار را دیدند گفتند: این همان [جنگی] است که خدا و پیغمبرش به ما وعده داده‌اند، و خدا و رسولش راست گفتند؛ و این در حق آنان جز ایمان و تسلیم شان نیفزود. (۲۲)

وَلَمَّا زَاةَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ

رَمَا: فعل ماضی - الْمُؤْمِنُونَ: فاعل - الْأَحْزَابَ: مفعول به

و خداوند در صفت و حال مؤمنان می‌فرماید:

آن هنگام که مؤمنان لشکرهایی کافران یعنی اجتماع احزاب رسول خدا ﷺ را دیدند

قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

هَذَا: مبتدا - مَا: خبر

گفتند: این است آنچه که خداوند و رسولش به ما وعده کرده بود. یعنی خدا و رسولش به ما وعده داده بودند که به دنبال سختی‌ها و رنج‌ها، خوشی‌ها و گنجهاست و خداوند و پیغمبرش راست فرموده‌اند و

آنچه که فرموده بودند به تحقق پیوست و راست شد. زیرا که خدا خلف وعده نمی‌کند و رسولش جز راست نمی‌گوید.

وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا

زَادَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - (هو) فاعل - إِيمَانًا: مفعول به ثانی - وَتَسْلِيمًا: معطوف و این دیدن لشکر کفار جز بر ایمان مؤمنان نیفزود و چونکه مؤمنان به فرمان و وعده خدای تعالی و رسولش ایمان داشتند و سعادت دنیا و آخرت را در اطاعت و اقتدای فرمان خداوند و رسولش می‌دانستند و اینچنین هم شد. حق تعالی در وصف ایشان می‌فرماید:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا ﴿۲۳﴾

از جمله آن مؤمنان بزرگ مردانی‌اند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند پس برخی بر آن عهد پایمردی کردند، (شربت شهادت نوشیدند) و بعضی از ایشان کسانی‌اند که انتظار می‌کشند و هیچگونه تغییر و تبدیلی نیافته‌اند. (۲۳)

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: جار و مجرور خبر مقدم - رِجَالٌ: مبتدا مؤخر

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه در شأن انس بن نصر رضی الله عنه فرود آمده است که در جنگ بدر حضور نداشت و پس از آن جنگ با خدای تعالی عهد و پیمان بست که در جنگ‌هایی دیگر ایشارگری و جانفشانی نماید لذا در جنگ احد آنچنان جنگید تا این که در بدن وی هشتاد و اندی ضربه شمشیر و خنجر و تیر دیده می‌شد و در این جنگ به شهادت رسید. می‌گوید، از میان مؤمنین کسانی هستند که به آنچه با خدا عهد و پیمان بسته بودند وفادار ماندند و بر قتال و مقاتله به خاطر رضای خدای تعالی پایداری کردند و عده‌ای از آنان شربت شهادت نوشیدند برخلاف منافقانی که بهانه‌تراشی کرده و به حيله و ریا دست یازیده بودند و عهد و پیمان خود را با خدا و رسولش شکستند و با این عهد شکنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله خیانت کردند.

فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ

فَمِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَن: مبتدا مؤخر

پس از میان آنان کسانی هستند که عهد و پیمان خود را به انجام رسانیدند چونکه بعضی از آنان در روز بدر تعهد کرده بودند که در جنگ‌های آتی آنچنان با دشمن مقابله و مبارزه کنند تا اینکه پیروز شوند و یا شربت شهادت بنوشند و اینچنین هم کردند و از آنان کسانی نیز هستند که انتظار می‌کشند تا بر سر پیمان خود بایستند و چشم به راه شهادت بودند پس اینان به پایداری خود ادامه دادند و شربت شهادت را نوشیدند مانند انس و طلحه رضی الله عنهما.

وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا

تَبْدِيلًا: مفعول مطلق

و هیچگونه تبدیل و تغییری در عهد و پیمان آنان مشاهده نشده است تا اینکه از این آزمایش روسفید بیرون آمدند.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٤﴾

که خداوند آن مردان باوفا را [راستگویان] به جهت صدق ایمانشان پاداش نیکو دهد و اگر بخواهد منافقان را عذاب کند، و یا بر آنها ببخشد زیرا که خداوند بخشنده و مهربان است. (۲۴)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ

لِيَجْزِيَ: فعل مضارع منصوب - لفظ الله: فاعل - الصَّادِقِينَ: مفعول به

تا اینکه خداوند راستگویان را که از روی صدق و ایمان در راستی و درستی خود پایدار ماندند و به آن عهد و پیمان وفا کردند پاداش دهد و منافقان را به جهت دو رویشان عذاب دهد بدین ترتیب پلید و پاک از هم جدا و مشخص گردند و یا به ایشان توفیق توبه دهد و بدین طریق سعادت و رستگاری دنیا و آخرت را فراهم گرداند.

إِنْ اللَّهُ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا

لفظ الله: اسم إن - (هو) اسم كان - عَفُورًا: خیرگان، جمله خبر إن - رَحِيمًا: خیر دوم كان بر راستی که خداوند آمرزنده و مهربان است برای کسانی که در عهد و پیمان خدا با صدق و راستی و ایمان، محکم و استوار باشند و از دو رویی و نفاق دور و بیزار باشند.

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا ﴿٢٥﴾

و خداوند کافران را با خشم و غضب برگردانید و دفع کرد بی آنکه خیری بدست آورند و خداوند جنگ را برای مؤمنان کفایت کرد که خدا توانا و نیرومند است. (۲۵)

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا

وَرَدَّ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و خدای تعالی آن کافران را، یعنی؛ لشکرهای مشرکان را که ایمان نیاورده و به وی نگروریده بودند با خشمناکی برگرداند و از مدینه بیرون کرد یعنی به وسیله باد صبا و طوفان چنان لشکریان آنان را آزار داد که پریشان حال و سراسیمه از میدان جنگ گریختند و از غنیمت هیچ چیزی بدست نیاوردند و دست خالی برگشتند.

وَكَفَىٰ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

وَكَفَىٰ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به - الْقِتَالَ: مفعول به دوم و خداوند مؤمنان را از جنگ کردن به سبب باد صبا و ملائکه کفایت کرد یعنی با فرستادن تند باد و لشکری از فرشتگان به سوی مشرکان جلو سپاهیان و مشرکان را گرفت تا اینکه مجبور به عقب نشینی و برگشت شدند.

باد صبا بیست میان نصرت ترا دیدی چراغ را که کند باد پاوری

وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا

لفظ الله: اسم کان - قَوِيًّا: خبر کان - عَزِيمًا: خبر دوم کان و خداوند بر انجام هر کاری قادر و تواناست و بر آن غالب است که هیچ قدرتی یارای مقابله با اراده او نیست و یا این که بتواند آن را دفع کند.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿۳۶﴾

و آن کسان از اهل کتاب که پشتیبان و کمک مشرکان کرده بودند خداوند از حصارهایشان فرود آورد و ترس و هراس بر دل‌هایشان افکند تا آنکه گروهی از آنها را به قتل رسانیدید و گروهی را اسیر گردانیدید. (۲۶)

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا

وَأَنْزَلَ: فعل ماضی - هو (فاعل) - الَّذِينَ: مفعول به - ظَاهَرُوهُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - هم: مفعول به - وَقَذَفَ: فعل ماضی - هو (فاعل) - الرُّعْبَ: مفعول به - فَرِيقًا: مفعول به مقدم - تَقْتُلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

منظور از اهل کتاب بنی قریظه‌اند که قریش و غطفان را یاری دادند، و گروهی که کشته می‌شدند مردان و گروهی که اسیر می‌شدند زنان و بچه‌ها بودند، می‌گوید و فرود آورد آنان را که هم پستی کردند آنان را از اهل کتاب از دژهایشان و انداخت در دل‌های ایشان ترس را که گروهی را می‌کشید تا به صد تن از ایشان یا هفت صد تن بکشتند و گروهی را اسیر می‌کردید یعنی زنان و فرزندان ایشان را. حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ احزاب را (لشکریان مشرک) چنین نفرین فرمودند:

اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب، اهزم الاحزاب، اللهم اهزمهم و زلزلهم.

بار خدایا! ای فرود آورنده‌ی کتاب و ای زود شمارنده‌ی حساب! احزاب را شکست بده. بار خدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان. و همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم می‌برید».

و چنان شد که رسول خدا ﷺ فرمودند تا آنکه خدای عزوجل مکه را بر مسلمین گشود.

وَأَرْضَكُمْ أَرْضَهُمْ وَيَدِيْرَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّعُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾
و زمین و دیار و اموالشان را با زمینی که قدم به آن نگذاشته‌اید، به شما میراث داد که خدا به همه چیز تواناست. (۲۷)

وَأَرْضَكُمْ أَرْضَهُمْ وَيَدِيْرَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّعُوهَا

أَوْرُكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - أَرْضَهُمْ: مفعول به ثانی

و زمینهایشان را و دیارشان را یعنی املاک و باغها، منزله‌ها و حصارهایشان را و مالها و دارائیهایشان را و همچنین زمینی را که هرگز بدان پا نهاده بودند مانند زمین فارس و روم به شما میراث داد و آن را در اختیار شما قرار داد و گفته‌اند مراد زمین خیبر است که هنوز بدست مسلمانان فتح نشده بود به شما میراث داد یعنی فتح و پیروزی آن سرزمین‌ها را خداوند به ایشان وعده داد. به نقل یزید بن رومان و ابن زید و مقاتل خیبر است، قتاده می‌گوید، سرزمین مکه است، حسن می‌گوید، مقصود سرزمین‌های ایران و روم است و عکرمه می‌گوید، مقصود هر زمینی است که تا روز قیامت گشوده شود و خدای داناتر است.

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

لفظ الله: اسم کان - قَدِيرًا: خبر کان

و خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و بر فتح زمین‌های پا نهاده شده و یا زمین خیبر، قادر و غالب و تواناست و در وعده‌ی او خلافتی نیست همچنانکه اتفاق افتاد، اینچنین هم شد و فتح مکه و سرزمین فارس و روم و زمین خیبر به وقوع پیوست.

يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ قُلُوبٌ لَّا رَوْحَ لَهَا إِن كُنتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَرَبَّتْهَا فَنَعَالَيْكَ أُمَّتُكُمْ
وَأَسْرَحُكُمْ سَرَحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾

ای پیغمبر ﷺ! به زنان خود بگو که اگر شما زندگی این دنیا و زیور آن را می‌خواهید بیاید تا من شما را بر خوردار کنم و مهرتان را بدهم و رهایتان کنم رها کردنی خوب. (۲۸)

يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ قُلُوبٌ لَّا رَوْحَ لَهَا إِن كُنتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَرَبَّتْهَا فَنَعَالَيْكَ أُمَّتُكُمْ
وَأَسْرَحُكُمْ سَرَحًا جَمِيلًا

أَمْتَحَنَ: به شما متعه طلاق بدهم - **وَأَسْرَحَكُنَّ**: شما را رها سازم، طلاق دهم.
 چون همسران حضرت رسول اکرم ﷺ دیدند که همه مردم آسوده شدند خواستند که ایشان نیز آسوده خاطر شوند. بعضی از آنان عرض کردند که نفقه و مال زیاد به آنان داده شود تا به وسیله آن به راحتی زندگی کنند و به آسودگی بسر ببرند در حق این درخواست آیت فوق نازل شد می گوید:
 ای پیغمبر ﷺ! به زنان و همسران خود بگو اگر شما زندگانی و زیور و نعیم این دنیا را می خواهید پس بیایید به شما متعه و هدیه و لباس و یا مالی که برای خوشحال نمودن زن در هنگام طلاق داده می شود، بدهم و شما را رها کنم و طلاق دهم چه رها کردنی، یعنی از روی میل و رغبت نه از روی کراهت و اجبار تا از این طریق هر چه از تجملات دنیا خواستید بدست آورید.
 در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:
 از جابر بن عبدالله و سلمه بن اکوع رضی الله عنهم روایت است که گفتند: در یکی از لشکرها بودیم که پیغمبر خدا ﷺ نزد ما آمده و فرمودند:
 «برای شما اجازه داده شده است که متعه کنید، پس متعه کنید».

وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أُجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

و اگر خدا و پیغمبر او و خانه آخرت خواهید، همانا خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ مهیا کرده است. (۲۹)

وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أُجْرًا عَظِيمًا

تُن: اسم کان - **تُرِيدُونَ**: فعل مضارع - (ن) فاعل، خبر کان - **لَفِظَ اللَّهُ**: مفعول به - **رَسُولَهُ**: معطوف.
 و اگر رضایت خدای تعالی و رسولش را می خواهید و ثواب آخرت را جستجو می کنید پس به درستی که خدای متعال برای زنان نیکوکار آن نعمتها را آماده کرده است که آن پاداشی بزرگ و مستمر و جاودان است که آسایش دنیا در مقابل آن اندکی بیش نیست و بسیار ناچیز است. آورده اند اولین زنی از زنان رسول الله ﷺ که آخرت و نعیم جاودان را بر زخارف دنیا برگزید عایشه رضی الله عنها بود.
 اما همسران حضرت رسول ﷺ (امهات المؤمنین) که در طول زندگی ۶۳ ساله آن حضرت به همسری ایشان در آمده اند جمعا دوازده تن بوده اند - که در میان همه ی آنها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عایشه رضی الله عنها - بود و بقیه زنان رسول الله ﷺ همه از زنان بیوه بودند که به جهت نشر اسلام و الفت دلها با آنها ازدواج کرده است. همسران رسول الله ﷺ عبارتند از:

۱- خدیجه دختر خویلد ۲- سوده دختر زمعه ۳- عایشه دختر ابوبکر صدیق ۴- حفصه دختر عمر بن خطاب ۵- زینب دختر خزیمه بن حارث ۶- ام سلمه هند دختر ابی امیه ۷- زینب دختر جحش ۸-

جویریة دختر حارث ۹- ریحانه دختر زید ۱۰- ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان بن حرب ۱۱- صفیه دختر حبیب بن اخطب ۱۲- میمونه دختر حارث.

اینک معرفی مختصر همسران رسول خدا ﷺ

۱- خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب رضوان علیها بانویی قریشی است و در دوره‌ی جاهلی معروف به طاهره بوده است، گفته‌اند چون از همه‌ی آلودگی‌ها پاک بود طاهره نامیده شده است. خدیجه در آغاز همسر ابو‌هاله بن زراره بن نباش بن عدی ... بوده است. خدیجه هند را به ابو‌هاله بدنیا آورد، قتاده می‌گوید. خدیجه نخست همسر عتیق بوده است بعد با ابو‌هاله ازدواج کرده است. خدیجه اولین همسر رسول خدا ﷺ بود که حضرت رسول ﷺ با وی در مکه ازدواج کردند و بعد از نبوت نیز هفت سال با آن حضرت زندگی کرد و بعد از آن درگذشت. ابن عبدالبر می‌گوید، در این هیچ اختلافی نیست که پیامبر ﷺ پیش از بعثت با هیچ بانویی غیر از خدیجه ازدواج نکرده است و تا او زنده بود نیز کس دیگری را به همسری نگرفت، و خدیجه بطور مطلق اولین انسانی است که به پیامبر ﷺ ایمان آورده است.

ابن اسحاق می‌گوید، پیامبر ﷺ هر ناراحتی که از مشرکان می‌دید و هر سخن نامطلوب که می‌شنید، و هر دشواری که از تکذیب مشرکان می‌دید همه به وسیله خدیجه جبران می‌شد، او پیامبر ﷺ را به پایداری کمک می‌کرد و سخنانش را تصدیق و از غم و اندوه برکنارش می‌داشت و شدت گرفتاری را که پیامبر ﷺ از قوم خود می‌دید کاهش می‌داد.

احادیث صحیح و معروفی در باره‌ی فضیلت خدیجه رضی الله عنها وارد شده است، از جمله روایتی است از ابن عباس که گفته است پیامبر ﷺ فرموده است: بزرگ بانوی زنان بهشت پس از مریم دختر عمران، فاطمه و خدیجه و آسیه همسر فرعون هستند. تمام فرزندان حضرت رسول ﷺ بجز ابراهیم - از او بدنیا آمده‌اند.

۲- سوده دختر زعمه عامری رضی الله عنها؛ رسول خدا ﷺ در مکه با وی ازدواج کردند و او در مدینه درگذشت بنا به خبر مشهور، پیامبر ﷺ پس از مرگ خدیجه و پیش از آنکه عایشه را عقد فرماید در مکه با او ازدواج فرمود، وقتی پیامبر ﷺ می‌خواست او را طلاق دهد، گفت مرا طلاق مده و من نبوت روزی که در خانه من است به عایشه بخشیدم تا در قیامت با همسران تو محشور شوم و پیغمبر ﷺ چنین کرد.

۳- عایشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنها؛ نام مادرش ام رومان دختر عامر بن عویمر بن عبدشمش بن عتاب ... است. پیامبر ﷺ در مدینه هفت ماه پس از هجرت در حالیکه نه ساله بود با او عروسی کرد و به هنگام مرگ پیامبر ﷺ هیجده سال عمر داشت، پیامبر با دوشیزه‌های غیر از او ازدواج نفرموده است. در نهایت ارب فی فنون الادب، آمده: عطاء بن ربیع می‌گوید، عایشه فقیه‌ترین و عالم‌ترین و خوش‌فکرترین عامه‌ی مردم است. هشام بن عروه از قول پدرش می‌گفته است هیچکس را ندیده‌ام که

به فقه و طب و شعر داناتر از عایشه باشد، زهری می‌گوید، اگر علم عایشه با علم همه‌ی زنان پیامبر ﷺ و تمام زنان سنجیده شود علم او بیشتر است، از عمرو غاص نقل شده است که به پیامبر ﷺ گفتم کدامیک از مردم را بیشتر دوست می‌داری، فرمود عایشه، گفتم، از مردان چه کسی، فرمود، پدرش و او در قبرستان بقیع دفن شده است وفات او در سال پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت اتفاق افتاد.

۴- حفصه دختر عمر بن خطاب؛ حفصه خواهر پدر و مادری عبدالله بن عمر است و مادرش زینب دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن ... است؛ حفصه از زنان هجرت کننده است، حفصه پیش از همسری رسول خدا ﷺ همسر خنیس بن خلافه بن قیس بن عدی سهمی بود و شوهرش از شرکت کنندگان در بدر است و چون او درگذشت و حفصه بیوه شد، پیامبر ﷺ سی ماه پس از هجرت خود با حفصه ازدواج فرمود. حفصه بسیار روزه‌دار و نمازگزار بود. پیامبر ﷺ پس از ازدواج با حفصه، با زینب دختر خزیمه ازدواج فرموده است.

۵- زینب دختر خزیمه بن حارث؛ زینب دختر خزیمه بن حارث بن عبدالله بن عمرو بن ... است. قبل از ازدواج با پیامبر ﷺ همسر طفیل بن حارث بن عبد مناف بود که او را طلاق داد و سپس برادر طفیل، عبیده بن حارث با او ازدواج کرد و عبیده در جنگ بدر شهید شد و پس از او پیامبر ﷺ در ماه رمضان که سی و یکمین ماه هجرت بود با او ازدواج فرمود. هشت ماه بعد از آنکه رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند، درگذشت. او را در جاهلیت ام‌المساکین می‌نامیدند زیرا مساکین را بسیار اطعام می‌کرد.

۶- ام سلمه؛ پیامبر پس از ازدواج با زینب دختر خزیمه با ام سلمه هند دختر ابوامیه حدیفه که قریشی و از خاندان مخزومی بود ازدواج کرد، ام سلمه قبلاً همسر ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد بن ... بوده است، پیامبر ﷺ با ام سلمه در اواخر سال چهارم هجرت ازدواج فرموده است، ولی ابن عبدالبر می‌گوید، این ازدواج در سال دوم هجرت است، و در همان ماه یا او عروسی کرد. و در مورد وفات ام سلمه اختلاف است گفته شده است در سال شصت هجرت در گذشته است و گفته شده است در ماه رمضان یا شوال سال پنجاه و نه هجرت، او در قبرستان بقیع دفن شده است رحمت خدا بر او باد. ام سلمه از همه‌ی همسران رسول خدا ﷺ دیرتر در گذشته است. و گفته شده است میمون از همه دیرتر در گذشته است و خدا داناتر است.

۷- زینب دختر جحش بن رثاب؛ پس از ازدواج با ام سلمه، پیامبر ﷺ با زینب دختر جحش بن رثاب بن بصر بن ... ازدواج فرمود.

پیامبر ﷺ در اول ماه ذیقعد سال چهارم با او ازدواج کرد و در آن هنگام زینب سی و پنج ساله بود پیش از آن همسر زید بن حارثه خدمتکار رسول خدا ﷺ، پسر خوانده‌ی او بود و چون زید او را طلاق داد و مدت عده‌اش سپری شد خداوند متعال زینب را به ازدواج رسول خود در آورد و در آیه ۳۷ سوره احزاب آمده است «و چون زید نیاز خود را از او برآورد و طلاق داد او را به تو تزویج کردیم».

و از عایشه (رض) روایت است که می‌گفته است زینب در قدر و منزلت پیش رسول خدا ﷺ با من پهلو می‌زد، و هرگز زنی پاک دین‌تر و پرهیزکارتر و راست‌گفتارتر و مواظبت‌تر در پیوند خویشاوندی و پرداخت صدقه از زینب ندیده‌ام. زینب در سال بیست یا بیست و یک هجرت در روزگار خلافت عمر ﷺ در مدینه درگذشت و در گورستان بقیع دفن شد، خدای از او خشنود باد.

۸- جویریة دختر حارث: پیامبر ﷺ بعد از ازدواج با زینب دختر جحش، با جویریة دختر حارث بن ... به قول ابن عبدالبره قبلاً همسر مسافع بن صفوان مصطلقی بوده ازدواج فرمود، گفته شده که اسم او بره بود و رسول خدا ﷺ او را جویره نامید. او در سن هفتاد سالگی در سال پنجاه و شش در ماه ربیع الاول در مدینه درگذشته است. و او هنگام ازدواج با پیغمبر ۲۰ ساله بوده است.

۹- ریحانه دختر زید بن عمر: ابن عبدالبر می‌گوید، ریحانه دختر شمعون زیدبن حنانه و از بنی قریظه با بنی نضیر است. بیشتر می‌گویند از بنی قریظه است. گفته‌اند ریحانه همسر مردی از بنی قریظه بوده است به نام حکم. او در جنگ بنی قریظه اسیر شد و جزء سهم پیامبر ﷺ قرار گرفت، و بعد از مسلمان شدن پیامبر ﷺ با او ازدواج فرموده این موضوع در محرم سال ششم بود.

او نسبت به رفتار پیغمبر ﷺ با دیگر همسرانش سخت رشک می‌ورزید و پیامبر ﷺ او را طلاق داد و چون بسیار گریست و زاری کرد، دو مرتبه به او رجوع کرد. ریحانه به هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از حجه الوداع درگذشت و در گورستان بقیع مدفون شد و گفته شده است با او ازدواج نکرد بلکه به صورت کنیز بوده است. خدا داناتر است.

۱۰- ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان: رسول خدا ﷺ پس از ازدواج با ریحانه، با ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بن ... ازدواج کرد، رسول خدا ﷺ در سال هفتم هجری بعد از مرگ شوهرش در حبشه، با وی ازدواج کردند و وکیل وی در ازدواجش عمرو بن امیه ضمیری ﷺ بود و نجاشی مبلغ چهارصد دینار از جانب رسول خدا ﷺ به وی مهر داد. ام حبیبه در سال چهل و چهار هجری درگذشت.

۱۱- صفیه دختر حیی بن اخطب: آنگاه پیامبر ﷺ با صفیه دختر حیی بن ... ازدواج فرمود که قبلاً همسر سلّام بن مشکم قرظی ساعر بوده و او را طلاق داده است. گفته‌اند او بانویی خردمند و بردبار و دانشمند بود. صفیه در ماه رمضان سال پنجاه یا پنجاه و دوم هجری در مدینه درگذشت و در گورستان بقیع دفن شد.

۱۲- میمونه دختر حارث: پیامبر ﷺ پس از ازدواج با صفیه با میمونه دختر حارث بن خزیم بن بصر بن هزم بن ... ازدواج فرمود. شیبه ابومحمد دمیاطی می‌گوید، میمونه در سال پنجاه و یکم هجرت در هشتاد سالگی در سرف درگذشته است. اینان که بر شمردیم همسران پیامبر ﷺ بودند که با آنها عروسی کرده است و به هنگام رحلت آن حضرت نه نفر از ایشان بجز خدیجه دختر خویلد و زینب دختر خزیمه

بن حارث در خانه پیامبر ﷺ بوده‌اند. چنانکه در احادیث صحیح آمده است پیغمبر ﷺ در هنگام مرگ در دامن عایشه رضی الله عنها بوده و سر آن حضرت میان سینه و گلوی او بوده است.
انا لله و انا الیه راجعون.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ مِنْ بَآئِ مِّنْكَ يَفْحَشُوْا مُّبِيْنَةً يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَّكَانَ
ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا ﴿٣٠﴾

ای زنان پیغمبر ﷺ! هر که از شما به کار ناروایی آشکار اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است. (۳۰)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ مِنْ بَآئِ مِّنْكَ يَفْحَشُوْا مُّبِيْنَةً يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ

يَسَاءَ : منادی - الَّذِيْنَ : مضاف الیه - مَنْ : مبتدا جازم - يَأْتِ : فعل مضارع مجزوم به حذف (ی)، فاعل (هو)، جمله خبر

ای زنان پیغمبر ﷺ! هر یک از شما به کاری ناپسند اقدام کند یعنی؛ گناه بزرگی مرتکب شود که زشتی آن آشکار باشد مانند نافرمانی شوهر و کار ناروای دیگر عذاب و کیفر آن دو برابر خواهد بود چونکه به رسالت و شخصیت و حیثیت رسول خدا ﷺ نیز لطمه می‌زند. همچنانکه خود رسول الله ﷺ الکو و نمونه است همسران او نیز از اعمال و کردار و رفتار و گفتار الکو و سرمشق دیگر زنان باشند. صائب تبریزی گفت:

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می‌شود در میان شیر خالص موی پیدا می‌شود
شیخ سعدی گفت:

معصیت از هر که صاد شود ناپسندیده است و از علماء ناخوبتر که علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون به اسیری برند، شرمساری پیش برد.

عام نادان پریشان روزگار به ز دانشمند نا پرهیزکار
کان به نایبائی از راه افتاد و این دو چشمش بود و در چاه افتاد

وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا

ذٰلِكَ: اسم کان - يَسِيْرًا : خبر کان

و این عذاب دو چندان، بر خدای تعالی آسان است و هر که را در هر مقامی که باشد به تناسب اعمالش جزا و کیفر می‌دهد و آن هنگامی که کار ناروایی را به عمل آورند. البته، زنان رسول خدا، همگی از زنان پاک بوده و وظیفه خود را بخوبی شناخته و در به تحقق رساندن رسالت پیغمبر ﷺ همراه و همگام بوده‌اند.

وَمَنْ يَّقْنُتْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَّلَ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾
 و هر یک از شما مطیع فرمان خدا و رسولش باشد و اعمال نیکو انجام دهد پاداش او را دو بار به او می‌دهیم و برایش روزی نیک فراهم می‌کنیم. (۳۱)

وَمَنْ يَّقْنُتْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَّلَ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ
 و هر که از همسران بر ازدواج پیغمبر ﷺ مداومت کند و بر طاعت خود از خدا و رسولش شکیبا باشد و فرمان خدا و رسول او را فرمانبرداری کند و کارهای پسندیده و نیکو انجام دهد مزد و پاداش او را دو بار به او می‌دهیم که یک بار به جهت طاعت فرمان خدای تعالی و بار دیگر به جهت طلب رضایت و خشنودی پیغمبر چونکه ایشان امهات المؤمنین هستند که پیشوایی و الگویی زبان رسول الله ﷺ از طرف دیگر ثابت است.

وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا

أَعْتَدْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل - رِزْقًا: مفعول به - كَرِيمًا: نعت

و برای آن همسرانی که عمل صالح انجام دادند و پاداش آخرت را بر دنیا ترجیح دادند روزی نیکو در بهشت فراهم کرده‌ایم چونکه ایشان آن هنگام که آیت تخییر فرو آمد، رسول خدا ﷺ ابتدا به عایشه رو کرد و گفت: یا عایشه! با تو سخنی خواهم گفت و حکمی بر تو عرض خواهم کرد، نگر تا به تمجیل جواب ندهی پیش از آنکه با پدر و مادر مشورت کنی. عایشه گفت: آن حکم و آن فرمان چیست؟ رسول خدا ﷺ آیت تخییر بروی خواند. عایشه گفت: یا رسول الله آیا من می‌توانم در این معنی با پدر و مادر مشورت کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نیازی به مشورت نیست، پس عایشه گفت: اخترت الله و رسوله و الدار الاخره الله و رسولش و آخرت را برگزیدم. رسول خدا از آن به شگفت آمد و بدان شاد شد و اثر شادی بر چهره‌ی مبارک وی پیدا آمد. آنکه گفت: یا رسول الله ﷺ به زنان دیگر مگو که من چه اختیار کردم. رسول خدا ﷺ با هر زن که آیت تخییر بر وی می‌خواند می‌گفت عایشه چنین اختیار کرد شما چه اختیار می‌کنید؟ آن زنان همه اقتدا به عایشه کردند و همان گفتند که وی گفت.

يَلِيْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأُمَّهَاتٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ أَتَقِيْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾

ای زنان پیغمبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید، اگر خدا ترس و پرهیزگار باشید پس آگاه باشید نازک و نرم با مردمان سخن مگویید شاید دلش بیمار (هوا و هوس) باشد و به طمع افتد بلکه متین و درست سخن گویند. (۳۲)

يَلِيْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأُمَّهَاتٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ أَتَقِيْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا

يَلِيْسَاءَ: منادی - النَّبِيِّ: مضاف الیه - مَرَضٌ: مبتدا موخر - فِي قَلْبِهِ: جار و مجرور خبر

ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید زیرا که شما نسبت به زنان دیگر فضیلت بیشتری دارید اگر از خداوند می ترسید فرمانبردار او باشید و از خدا و رسولش اطاعت کنید پس بر سخن گفتن با کسی نرم و قروتنی مکنید مبادا آن کسی که در قلبش مرضی از هوا و هوس است بر شما طمع کند، بلکه با آنان به صورت پسنندیده و نیکو و دور از شک و تردید سخن گویند، بطوری که شنونده کلمه‌ای از گفتار شما را ناشایست و غیر شرعی و نامعقول تلقی نکند.

پس خدای تعالی در این آیه بیان می‌دارد که این فضیلت تنها به خاطر زوجیت رسول الله نیست بلکه به پرهیزگاری و تقوا وابسته است اما اگر پرهیزگار و نیکوکار باشید پادشاهان همچنانکه گفته شد دو چندان می‌شود.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾

در خانه‌هایتان بمانید (بی جهت بیرون مروید) و مانند ظاهر شدن دوره‌ی جاهلیت در میان مردم ظاهر مشوید (خود را آرایش مکنید) و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و خدا و پیغمبر او را اطاعت کنید، جز این نیست که خدا چنین می‌خواهد که ناپاکی را از خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند چه پاک گردانیدنی. (۳۳)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

قَرْنَ: فعل امر - در اصل اَقْرَرْنَ بوده است - (ن) فاعل

و در خانه‌هایتان آرام گیرید و از خانه‌هایتان بیرون نروید مگر به ضرورت و حاجتی و اظهار آرایش و زیور آلات مکنید به مانند اظهار کردن زنان در زمان جاهلیت که پیش از اسلام در زمان جاهلیت زنان بی پرده می‌گشتند و آرایش خود را ظاهر می‌کردند اما بعد از آمدن اسلام باید زن عورت خود را که شهوت مردان را بر می‌انگیزد بپوشاند و این ستر بر وی واجب است که در سوره نور در مورد حجاب زنان صحبت شده است و نیز نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت و فرمانبردار باشید.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

أَهْلَ: منادا - الْبَيْتِ: مضاف الیه - يُطَهِّرَكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو) - تَطْهِيرًا: مفعول مطلق

جز این نیست که خدای تعالی با این فرمایشات خود می‌خواهد از شما گناه را از بین ببرد و شما را از ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها و گناه پاک گرداند چه پاک گردانیدنی باید توجه داشت آمدن این آیات و تأکید

آن بر زنان و همسران پیغمبر ﷺ به این معنا نیست که همسران ایشان حالت بدی و ناروایی داشتند که خواسته باشد آن بدی را از ایشان دور کند بلکه هدایت ایشان به ارزشهای معنوی و فضایل اسلامی است و از طرفی تأکید فرمان برای زنان عالم اسلام است که در موارد فوق دقت بیشتری کنند و فریب زیور و آراستگی خود را نخورند و مرتکب معاصی و گناه نشوند و بیشتر محققین و مفسرین عقیده دارند که این خطاب به زنان پیغمبر ﷺ است چون حق همین است که امهات المؤمنین اینچنین پاک و وارسته باشند.

وَأَذْكُرَنَّ مَا بُدِئَ فِي يَوْمِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾

و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود یاد کنید همانا خداوند لطیف و آگاه است. (۳۴)

وَأَذْكُرَنَّ مَا بُدِئَ فِي يَوْمِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ

أَذْكُرَنَّ: فعل امر - (ن) فاعل - مَا: مفعول به

و آنچه را که در خانه‌هایتان از آیات الهی و از قرآن و حکمت و سنت خوانده می‌شود یاد کنید و عبرت گیرید و این بزرگترین فضیلت برای شماست که وحی الهی در خانه‌های شما نازل می‌شود. پس آن را بیاموزید و به دیگران نیز بیاموزانید و شکر احسان بزرگ خدای تعالی را بجای آورید که شما را در خانه‌ای قرار داده است که معدن حکمت و وحی و سنت و سرچشمه هدایت و صحبت است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا

لفظ **اللَّهُ**، اسم **إِنَّ** - هو: اسم **كَانَ** - **لَطِيفًا**: خبر **كَانَ**، جمله‌ی **كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا** - **خَبِيرًا**:

خبر دوم **كَانَ**

براستی که خدای تعالی لطیف و نیکوکار است و به احوال و کردار و رفتار شما آگاه و دانا است. سپس در حق سوال بعضی از زنان مسلمان خداوند این آیت را فرستاد.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّانِعِينَ وَالصَّانِعَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

براستی مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان فرمانبر و زنان فرمانبر، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صبور و زنان صبور، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان و زنان بخیرخواه

و صدقه ده، مردان و زنان روزه گیر، مردان و زنان نگهدار قروج خویش (پاکدامن)، مردان و زنان بسیار شکرگزار، خدا برای ایشان مغفرت و پاداشی بزرگ آماده کرده است:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

براستی مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان فرمانبردار و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، مردان و زنان خاشع و متواضع، مردان و زنان خیرخواه و صدقه دهنده و مردان و زنان روزه گیر و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که بسیار خدا را یاد می کنند خداوند برای همه ی آنان در برابر این خصوصیات حسنه و در مقابل این عبادات و طاعات و اعمال پسندیده ی ایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است:

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ: مردان و زنان مسلمان آنانکه به خدا تسلیم شدند و گردن نهادند و از روی اخلاص همراه با عمل تسلیم فرمان خدا شدند.

وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ: مردان و زنان مطیع و منقاد و فرمانبردار خدا، آنانکه به خدا و پیامبران و فرشتگان و کتابهای آسمانی و به روز آخرت و اینکه خیر و شر از آن خداست ایمان آورده اند.

وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ: مردان و زنان مطیع و معترف به الوهیت و در عبادت مستمر خدا مواظبت و استمرار می ورزند.

وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ: مردان و زنان راستگو یعنی آنانکه از دروغ پرهیزند و آن هنگام که وعده کنند بر وعده خود وفا کنند «الکریم اذا وعده و فی».

وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ: مردان و زنان صبور و شکیبا، کسانی که بر مصیبت ها و دشواری ها و سختی ها و بلاها و هم بر عبادت حق صبر می کنند و از خود استقامت به خرج می دهند.

وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ: مردان و زنانی که از ترس عذاب خدای تعالی در برابر حق تعالی و در عبادت خود بدون تکبر و غرور فروتنی می کنند.

وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ: مردان و زنانی که از مال خود بر آنچه که بر ایشان فرض گردانیده شده است به مستحق آن انفاق می کنند که آن صدقه فرض و یا ثقی می باشد.

وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ: مردان و زنان روزه دار که روزه فرض یا نفل را انجام می دهند و از شهوات و از خوردن و نوشیدن به خاطر طلب رضای خدا باز می مانند.

وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ : یعنی مردان و زنان پاک دامنی که شرم‌گاه‌های خود را از حرام باز می‌دارند و عفت و پاکی خود را حفظ می‌کنند و به آنچه بر آنان حلال کرده شده بسنده می‌کنند.

وَالَّذِکْرِیْنَ اَللّٰهُ کَثِیْرًا وَ الَّذِکْرِاتِ : مردان و زنان مسلمانی که ذکر خدا را بسیار می‌گویند یعنی تسبیح و تحمید و تکبیر می‌گویند و به خواندن قرآن مشغول می‌شوند. آورده‌اند که حضرت رسول ﷺ زینب بنت جحش را برای زید بن حارثه ﷺ خواستگاری فرمود و زینب به تصور اینکه حضرت رسول ﷺ او را برای خود می‌خواهد و به خواستگاری خود خطبه می‌خواند قبول کرد اما بعد از اینکه دانست که خطبه از برای زید بود از پذیرش خواستگاری ابا کرد و خودداری می‌نمود چونکه زینب دارای جمال نیکو بود و دختر عمه حضرت رسول ﷺ بود و برادرش عبدالله نیز دوست نداشت این ازدواج صورت گیرد حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد که:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾

هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی حق ندارد وقتی خدا و پیغمبر چیزی را اراده کردند، اختیار کار خویش داشته باشند، و هر که نافرمانی خدا و پیغمبر او کند به گمراهی افتاده است چه گمراهی آشکاری. (۳۶)

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ

مَا : نفی - (هو) اسم کان - لِمُؤْمِنٍ : جار و مجرور خبر کان

هیچ مرد و زن مؤمنی، در امری که خدا و رسولش اراده کرده و در آن داوری کرده باشند و حکم خدا و اراده‌ی رسول در آن قرار گرفته باشد، از خود در آن اختیاری ندارند یعنی زید بن حارثه و نیز زینب بنت جحش باید به رضای خدا و رسولش تن در دهند و به نکاح یکدیگر موافقت کنند و چیزی در راه نکاح حایل و مانع نشود. بنابراین آن حضرت ﷺ زینب و برادرش عبدالله بن جحش را دستور داد که این مناکحت را یعنی ازدواج زینب بنت جحش با زید بن حارثه را قبول کنند و حکم خدا و اراده رسول را بر خواست و اراده‌ی خود مقدم بدانند و نسبت به اراده‌ی خود حکم خدا و رضایت رسول را برگزینند و این کار برای مرد و زن مؤمن واجب و عملی است.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا

مَنْ : مبتدا جازم - يَعْصِ : فعل مضارع مجزوم به حذف (ی) - فاعل (هو)، جمله خبر - لَفِظُ اَللّٰهِ : مفعول به

و هر کس از دستور و فرمان و حکم خدا و پیغمبرش سرپیچی کند و از حکم کتاب و سنت بگذرد پس به تحقیق گمراه شود گمراهی آشکاری.

نفسی می‌گویند: «اگر نافرمانی خدا و رسول او در رد و انکار باشد، آن گمراهی، کفر است و اگر نافرمانی در عمل و فعل باشد، همراه با پذیرش امر و اعتقاد به وجوب، آن گمراهی، خطا و فسق است.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿۳۷﴾

و یاد کن آن هنگام که خداوند به آنکس نعمتش داده بود و تو نیز نعمتش داده بودی گفتی جفت خویش نگهدار و [اطلاقش مده] و از خدا بترس و آنچه را که خدا به وجود آورنده‌ی آن است، در ضمیر خویش پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی و خدا سزاوارتر بود که از او بترسی و چون زید حاجت خویش را از او (زینب) بر آورد او را به ازدواج تو در آوردیم تا بر مؤمنان در مورد همسران پسر خواندگانمان هیچ حرجی و تنگی‌ای نباشد آنگاه آن پسر خواندگان حاجت خود را از آنان بر آورده باشند و فرمان خدا انجام یافتنی است. (۳۷)

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ

إِذْ: مفعول فیه - اَمْسِكْ: فعل امر - (فاعل) انت - زَوْجَكَ: مفعول به

و یاد کن آن هنگام که خداوند به آنکس (زید بن حارثه) که با نعمیت دادن اسلام بر او انعام نمود و تو نیز بر وی انعام کرده‌ای و او را از بردگی آزاد کرده و پسر خوانده‌ی خود خواندی و زینب بنت جحش دختر عمه‌ی خود را که دختری از اشراف زادگان قریش بود به نکاح او در آوردی. و یاد کن آنگاه که به زید گفتی: زن خود را برای خود نگهدار و او را اطلاق مده و در کار او از خداوند بترس و پنهان می‌کردی آنچه که خدای تعالی پیداکننده و آشکارکننده‌ی آن پنهان است یعنی اینکه زینب یکی از همسران پاک شما خواهد بود و از سرزنش مردم می‌ترسی از اینکه زن پسر خوانده‌ی خود را به زنی خواسته است.

وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **أَحَقُّ**: خبر

و اگر قرار باشد بترسی خدای تعالی سزاوار ترس است که از او بترسی. و کاشفی گفته است: «مقرر است که حضرت رسالت علیه السلام ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف و خشیت نتیجه‌ی علم است» «انما یخشی الله من عباده العلماء»

هر که را علم بیش خشیت بیش
باشد از جمله رهروان در پیش

خوف و خشیت نتیجه‌ی علمست
هر که را خوف شد رفیق رهش

فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا

فَلَمَّا: مفعول فيه - قَضَى: فعل ماضی - زَيْدٌ: فاعل - وَطَرًا: مفعول به - عَلَى الْمُؤْمِنِينَ: جار و مجرور خبر یَكُونَ - حَرَجٌ: اسم یَكُونَ

پس چون زید حاجت خویش را از او (زینب) با نکاح و آمیزش با وی بر آورد، رابطه‌ی زن و شوهری بر آنان به گونه‌ای سرد و تیره شده بود که زید جز دادن طلاق و رهایی از او راه دیگری نداشت پس به ناچار او را طلاق داد. پس از طلاق زینب را به ازدواج تو در آوردیم. مسلم، احمد و نسائی روایت کرده‌اند: «چون عده‌ی زینب سپری شد، رسول خدا ﷺ به زید (پسر خوانده‌ی خود که شوهر سابق زینب است) گفتند: برو و زینب را برای من خواستگاری کن. زید نزد زینب رفت و به او خواستگاری رسول خدا ﷺ را مژده داد. زینب گفت: من هیچ کاری نمی‌کنم تا از پروردگارم مشورت نخواهم، پس برخاست و به نماز گاه خود رفت. همان بود که این آیه نازل شد. سپس خدای تعالی در حق ازدواج رسول الله ﷺ با زینب (زن پسر خوانده‌ی او) می‌فرماید:

بر مؤمنان هیچ گونه حرجی و تنگی نیست اینکه با زنان مطلقه پسر خوانده‌ی خویش ازدواج کنند آن زمانیکه آن پسر خوانندگان حاجت خویش را از زنان خود بر آورده باشند برخلاف پسر حقیقی که زن وی بر پدر به مجرد عقد حرام می‌شود. چونکه باور اعراب بر این بود که زنان پسر خوانندگان نیز به مانند زنان پسران حقیقی بر آنان حرام است. با نزول این آیت حلال بودن آن را اعلام کرده است.

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

أَمْرٌ: اسم کان - لفظ اللَّهِ: مضاف الیه - مَفْعُولًا: خبر کان

و امر و فرمان خدای تعالی خواه ناخواه و بطور حتم تحقق می‌پذیرد و انجام شدنی است. البته هدف از نزول این آیه اعلام حلال بودن ازدواج با زنان پسر خوانندگان است. ولی در این آیه نام زید ذکر شده که این سعادت چیزی دیگری جز مصاحبت رسول الله ﷺ به عنوان پسر خواندگی وی نیست، که خداوند نام او را تا قیامت در قرآن ذکر کرده و این چه افتخار بزرگی است.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ﴿٣٨﴾

بر پیغمبر ﷺ در حکمی که خدا بر او مقرر فرموده هیچ حرجی و گناهی نیست، این سنت الهی است در میان کسانی که در میان پیشینیان چنین بوده و فرمان خدا همواره به اندازه‌ی مقدر و معین است. (۳۸)

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ

عَلَى النَّبِيِّ: جار و مجرور خیر مقدم گان - مِنْ: جر زائد - حَرَجٌ: اسم گان
بر رسول خدا ﷺ هیچ حرج و گناهی از ازدواج با زینب بنت جحش در آنچه که خدای تعالی برای او
تقدیر کرده است نیست، پس این کار مخصوص حضرت رسول ﷺ نبوده است بلکه:

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

سُنَّةٌ: مفعول مطلق - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه

آن همچنان سستی بود که در امتیهای گذشته نیز خلال کرده شده و مرسوم بوده است و چیز تازه از
احکام فقهی نبوده است اما تصور اغراب بر این قرار گرفته که ازدواج با زن مطلقه پسر خوانده خلال
نباشد و حال آن که چنین نیست و در گذشته نیز چنین نبوده است.

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا

أَمْرٌ: اسم گان - قَدَرًا: خبر گان - مَّقْدُورًا: نعمت

و کار خدای تعالی همواره به اندازه‌ی مقدر کرده شده است که تخلف از آن محال و غیر ممکن است و
هر چه را که خداوند در ازل تقدیر کرده قطعاً و حتماً شدنی است.

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ رَسُولَ اللَّهِ وَمُحْسِنَاتِهِ، وَلَا يَحْشُونَ أَمْرًا إِلَّا اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿۳۹﴾

همان کسانی که بیگانه‌های خدا را می‌رسانیدند و از خدا می‌ترسند و از هیچکس جز خدا نمی‌ترسند و
خدا برای حسابرسی بس است. (۳۹)

الَّذِينَ يَلْمُزُونَ رَسُولَ اللَّهِ وَمُحْسِنَاتِهِ، وَلَا يَحْشُونَ أَمْرًا إِلَّا اللَّهُ

الَّذِينَ: بدل - يَلْمُزُونَ: فعل مضارع - فاعل (و) - رَسُولَ اللَّهِ: مفعول به

و آن کسانی (بیگمبران پیشین) که بیگانه‌های خدا و رسالت‌های خدا را به امتیاز خود می‌رسانیدند و از
خداوند می‌ترسند و از هیچ‌کس غیر از خدا نمی‌ترسند، پس تو نیز ای محمد ﷺ از سرزنش سرزنش
کنندگان متوسل و به ایرادهای آنان اهمیت مده و در باره‌ی عیب و ایراد آنان فکر مکن چون حسابرسی
بنندگان و سخن پردازان در روز قیامت در قدرت خدای تعالی است گفته شده که بعد از واقعه‌ی
زینب (رض) زبان طعن بی‌دینان دراز شد و گفته‌اند که این مرد (بیغمبر) به ما می‌گوید زنان پسران پسر
تو حلال است.

و حال آنکه ایشان زید را که پسر خوانده‌ی رسول ﷺ بود در حکم پسر اصل می‌دانستند پس
ای بیغمبر اعتنایی به سخنان سخن پردازان مکن!

وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

گفتی: فعل ماضی - به؛ حرف جر زائد: - لفظ الله؛ فاعل - حسیباً؛ تمیز و خداوند برای حسابرسی بسنده و کافی است و آنان را در روز موعود به جهت سخن پراکنی هایشان و ایراداتی که از رسول خدا ﷺ گرفته‌اند، مورد بازخواست و محاسبه قرار خواهد داد ایشان می‌گفتند: او از دواج زینب زن زید پسر خوانده‌ی خود را در حکم شرع خلال دانسته. حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

محمد ﷺ پدر هیچک از مردان شما نیست بلکه پیغمبر خدا و خاتم پیغمبران است و خدا بر همه چیز داناست. (۴۰)

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ
مُحَمَّدٌ: اسم کان - آیا؛ خیر کان

در سبب نزول این آیت همانطوریکه قبلاً بیان آن رفت آن زمان که رسول خدا ﷺ با زینب زن سابق زید از دواج گردیده برخی از مردم یعنی بی‌دینان زبان طعن بر رسول اکرم ﷺ دراز کردند تا اینکه این آیه در جواب این طعن کشندگان آمد. می‌گوید:

محمد پدر هیچک از مردان شما نیست یعنی حقیقتاً پدر زید بن حارث نیست بلکه زید پسر خوانده و دست پرورده‌ی اوست. زیرا فرزندان ذکور او در سنین کودکی وفات یافتند: ابراهیم، قاسم، طیب، طاهر اما باید بدانید که محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران یعنی خاتم النبیین است یعنی دیگر پیغمبری بعد از او مبعوث نمی‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: رسالت و پیغمبری با من به پایان آمد و بعد از من دیگر پیغمبری و نبی‌ای نخواهد آمد و من رسالت خود را کامل کردم و دینم را بر شما تمام کردم. این سخن رسول خدا ﷺ بر مردم سخت آمد. پس ایشان برای آرامش خاطر آنان فرمودند: «ولی مبشرات هست» مردم پرسیدند یا رسول الله! مبشرات چیست؟ فرمودند: روایای شخص مسلمان که جزئی از اجزای نبوت است.

شصت نه مستند و هفت احترام ختم رسل خواجه‌ی پیغمبران

وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

لفظ الله؛ اسم کان - عَلِيمًا؛ خیر کان

و خداوند بر همه چیز داناست و می‌داند که چه کسی سزاوار خاتم النبیین بودن است و می‌داند که فرزندان ذکور رسول الله ﷺ در سن کودکی فوت خواهند فرمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَبِيرًا ﴿٤١﴾

شما که ایمان دارید خدا را یاد کنید یاد کردن بسیار. (۴۱)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا

ای: منادا- الَّذِينَ: عطف بیان- اذْكُرُوا: فعل امر- (و) فاعل- لفظ الله: مفعول به- ذِكْرًا: مفعول مطلق-

کثیراً: نعمت

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدای تعالی را یاد کنید یاد کردنی زیاد با انواع ذکر و تهلیل و تمجید و تحمید و تکبیر و او را به پاکی ستایش کنید. در اغلب اوقات شب و روز در هر کجا که هستید و در هر حال و وضعی که هستید او را به پاکی یاد کنید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

آیا شما را آگاه نکنم از بهترین اعمالتان و پاکترین آنها در نزد خداوندگار تان و برترین آنها در درجات تان و عملی که برای شما از صدقه دادن طلا و نقره و از اینکه با دشمنان تان روبرو شوید و شما کرده‌های آنان را بزنید و آنها گردن‌های شما را بزنند بهتر است؟ اصحاب گفتند: آن عمل چیست یا رسول الله! فرمودند: ذکر خدای عزوجل.

وَسَبِّحْهُ بَكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۴۲﴾

و بامداد و شام به تسبیح و تزیه ذات پاک او بپردازید. (۴۲)

وَسَبِّحْهُ بَكْرَةً وَأَصِيلًا

سَبِّحْهُ: فعل امر- (و) فاعل- به: مفعول به- بَكْرَةً: مفعول فیه- وَأَصِيلًا: معطوف- بَكْرَةً: با مدادان-

أَصِيلًا: شامگاهان

و در بامدادان و شامگاهان او را تسبیح گوئید. تخصیص این دو وقت به جهت آنست که این دو وقت بر سایر اوقات فضیلت و برتری دارد. در کشف الاسرار آمده است: «این تفسیر موافق آن خیر است که مصطفی ﷺ گفت: «من استطاع منكم ان لا یقلب علی صلاه قبل طلوع الشمس و لا غروبها فلیعمل» می‌گوید هر که تواند از شما که مغلوب کارها و شغل دنیوی نگردد بر نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و نماز دیگر (عصر) پیش از فرو شدن آفتاب اقدام کند این هر دو نماز به ذکر مخصوص گردد از بهر آنکه بسیار اندک مردم را این دو وقت تقصیر کردن در نماز و غافل بودن از آن، اما نماز بامداد به سبب خواب و نماز دیگر به سبب امور دنیا و تیز شرف این دو نماز در میان نمازها پیدا است نماز بامداد شهود فرشتگان است که رب العزه گفت:

«ان قرآن الفجر کان مشهوداً» و نماز دیگر نماز وسطی است که رب العزّه گفت: «والصلوة: الوسطی». مجاهد گفت: «وسبحوه بکره و اصیلاً» یعنی بگویند: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله»

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿۴۳﴾

اوست خدائیکه با فرشتگانش بر شما بندگان درود و رحمت می فرستد تا شما را از تاریکی های سهوی نور برد و خدا نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است. (۴۳)

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

در آیه قبل گفته شده که «سبحوه بکره و اصیلاً» در یادداد و شامگاه خدا را یاد کنید و ذکر کنید، حال این ذکر چه نماز باشد چه تسبیح و ... به هر حال وسیله قرب الی الله است و نتیجه این ذکر و یاد کردن خدای عزوجل این است که الله تعالی بر شما رحمت می فرستد و فرشتگان دعا می کنند. می گویند: اوست آن خداوندی که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او نیز بر شما درود می فرستند و برای گناهان شما را آمرزش و مغفرت می طلبند. این درود خدا و فرشتگان بر شما برای آن است تا شما را از تاریکی های کفر به روشنی ایمان بیرون آرد. مولانا گفته:

ذکر آرد فکر را در امتزاز	ذکر را خورشید این افسرده ساز
اصل خود جذبه است ای خواجه تاش	کار کن موقوف آن جذبه میباش
چشمها چون شد گذاره نور اوست	مغزها می بیند او در عین پوست
بیند اندر ذره خورشید بقا	بیند اندر قطره گل بحر را

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از کمب بن عجره رضی الله عنه روایت است که کسی گفت: یا رسول الله! سلام دادن بر شما را یاد داریم ولی درود فرستادن بر شما چگونه است؟ فرمودند: «بگویند که (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، انک حمیداً مجید، ...)».

وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿۴۳﴾
(هو) اسم و كَانَ - رَحِيمًا: خبر و كَانَ

- سوره اسراء / ۷۸

- سوره بقره / ۲۳۸

- سوره احزاب / ۲۲

و خداوند همواره به مؤمنان مهربان است و با کافران به عدل خویش معامله می‌کند، یعنی هر آنچه انجام داده‌اند به مقتضای آن عمل، پاداش و کیفر می‌دهد.

يَجِيئُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَاَعَدَّ لَهُمْ اَجْرًا كَرِيْمًا ﴿۱۱﴾

دعای خیر ایشان سلام است روزی که خدا را ملاقات کنند و برای ایشان پاداشی نیکو آماده کرده است. (۴۴)

يَجِيئُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ

يَجِيئُهُمْ: می‌آید - هم: مضاف الیه - يَوْمَ: مفعول فیه - سَلَامٌ: خیر

درود و سلامشان روزی که با او ملاقات کنند سلام است، یعنی خوش آمدگویی خدای تعالی از برای مؤمنان در روز ملاقات یعنی رستاخیز و در حین وارد شدن به بهشت سلام و درود است و می‌گویند «ادخلوها بسلام امین»

یعنی فرشتگان به متقیان می‌گویند به این بوستانها مقرون به سلامت از همه آفت‌ها در حالی که اینها باشید و از نعمت زوال ناپذیر بهشت بطور جاودان بهره‌مند شوید که آید.

وَاَعَدَّ لَهُمْ اَجْرًا كَرِيْمًا

اَعَدَّ: فعل ماضی - (هو) فاعل - اَجْرًا: مفعول به - كَرِيْمًا: نعت

و خدای تعالی برای آنان پاداشی بزرگ و نیکو آماده کرده است که بهشت و نعمت‌های بهشتی است که جاودان در آن باشند و از تعیم آن بهره‌مند شوند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۱۵﴾

ای رسول! ما ترا گواه و بشارت آور و بیم رسان فرستادیم. (۴۵)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

ای، منادا - ها: حرف تنبيه - النَّبِيُّ: عطف بیان - شَهِيدًا: حال

و می‌گوید: ای محمد ﷺ ما ترا پیغمبر گردیم و به رسالت خود گرامی گردانیدیم و شما را از میان خلق برگزیدیم تا در روز قیامت برای مؤمنان در نوره ما گواه و شاهد باشید، برای کسانی که ترا تصدیق کرده‌اند و به تو ایمان آورده‌اند و مؤده دهنده به رحمت پروردگار در روز قیامت فرستادیم و نیز برای کسانی که ترا تکذیب کرده و به تو کفر ورزیده‌اند بیم رسان و ترساننده هستی، یعنی مؤمنان را به بهشت بشارت دهنده و کافران را به دوزخ پیام رساننده هستی. مولانا گفت:

گفت ارسلنا شاهداً در نذر / زانکه شد از کون او حبرین حبر

وَدَاعِبًا إِلَى اللَّهِ بِآذَانِهِ وَيَسْمَعُ مُنِيرًا ﴿۱۶﴾

و نیز دعوتگر به سوی خداوند هستی به اذن او و چراغی تابان که هستی. (۴۶)

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا

دَاعِيًا، معطوف به شاهدًا - سِرَاجًا، معطوف - مُنِيرًا، نعمت

و تو ای محمد ﷺ به اذن و اجازه پروردگارت دعوت کننده به پرستش خدای یکتا و اقرار کننده به توحید هستی و بستگان را به سوی توحید و ایمان و اجرای احکام الهی و به اعمال نیک و پسندیده دعوت کننده و از گناهان زشت باز دارنده هستی و تو چراغ روشن و درخشان هستی. حق تعالی پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا همانگونه که روشنایی چراغ ظلمت را محو و نابود می‌کند و وجود آن حضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت.

چراغ روشن از نور خدایین جهان را داده از ظلمت رهایی

چون که هر چه در خانه گم شود به نور چراغ باز توان یافت و حقایقی که از مردم پوشیده بود، به نور این چراغ بر مقتصدان، اتوار معرفت روشن گشت.

و نیز چراغ اهل خانه سبب امن و راحت است و دزد را واسطه خجالت و عقوبت و آن حضرت دوستانرا وسیله سلامت و منکران را مایه حسرت و ندامت است.

این معنی دیگر است که بر مؤمنان می‌نهد، و نعمتی عظیم که به یاد ایشان می‌دهد، که پس از روزگار قنوت و پس از آنکه اسلام روی در حجاب بی‌نیازی کشیده بود، و جهان ظلمت کفر و غبار بدعت گرفته، و باطل به نهایت رسیده، رسولی فرستادم به شما که دلهای مرده بدو زنده گشت، و راههای تاریک به وی روشن شد، رحمت جهانیان است و چراغ زمین و آسمان، پدر یتیمان، و دل دهنده بیوه زنان، و نوازنده‌ی درویشان، و پناه عاصیان، عایشه صدیقه گشت، شبی چیزی می‌دوختیم، چراغ فرو مرد، و سوزن از دستم بیفتاد و ناپدید گشت، رسول خدا ﷺ در آمد، و به نور وی و صورت زیبا و چهره‌ی با جمال وی خانه روشن گشت، و بدان روشنائی سوزن یافتیم. عایشه (رض) گفت: پس گریه بر من افتاد، گفت یا عایشه! اینجا جای شادی است نه جای گریستن. چرا می‌گریی؟ گفتیم: یا محمد ﷺ بدان بیچاره می‌گریم که فردا در قیامت از مشاهده‌ی گریه تو باز ماند، و روی نیکوی تو نبیند. آنکه گفت: یا عایشه! دانی که در قیامت از دیدار من که باز مانده آن کسی که امروز نام من بشنود و بر من درود نهد.

شد بدنیا رخس چراغ افروز شب ما گشت ز التفاتش روز

باز فردا چراغ افروز که از آن جرم عاصیان سوزد

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾

و به مؤمنان بشارت بده که برای آنان از جانب خدا فضل و پاداشی بزرگ است. (۴۷)

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا

۱- آتش طلبت کنندگان، فراگیرندگان علم و دانش و نور

نَشْرٍ: فعل امر - فاعل (انت) - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به - هُمْ: جار و مجرور خبر ان مقدم - فَضْلًا: اسم ان مؤخر - کبیرًا: نعت

به مؤمنان مژده بده اینکه فضل و پاداشی بزرگ از جانب حق تعالی بر ایشان است. بخششی بزرگ و زیاده یعنی دولت لقا که بزرگتر عطایی و شریف تر جزایی است، و در کشف الاسرار آمده است: ادعای را اجابت و سائر را عطیت و مجتهد را معونت و شاکر را زیادت و مطیع را ثنویت و عاصی را اقلبت و نادم را رحمت و محب را کرامت و مشتاق را لقاء و رؤیت.

وَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ وَدَعٰ اٰذَنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا ﴿۱۸﴾
مطیع کافران و منافقان مشو، و از جور و آزارشان در گذر و کار خود را به خدا واگذار که خداوند برای کار سازی بسی است. (۴۸)

وَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ وَدَعٰ اٰذَنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلٰى اللّٰهِ
وَلَا تُطِيعُ: فعل مضارع - فاعل (انت) - الْكٰفِرِيْنَ: مفعول به - وَدَعٰ: فعل امر - فاعل (انت) - اٰذَنَهُمْ: مفعول به - وَتَوَكَّلْ: فعل امر - فاعل (انت)

گفته اند این در جواب ابوجهل و امثال وی آمده است: می گوید: از ابوجهل کافر و ابوجهل ها فرمان میر ایشان انسانهای مؤمن و مخلص را از خدا بیاز می دارند و به آزارشان توجه مکن که به تو می گویند درویشان را از بر خویش بران تا ما با تو نشینیم ایشان منافقانند همانست که فرمود: «و لا تطرد الذین یدعون ربهم».

وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا

وَكَفٰى: فعل ماضی - ب: حرف جر زائد - لفظ الله: فاعل - وَكِيلًا: تمیز و به خدای تعالی توکل کن که خدای تعالی ضامن وعدهی نصرت و پیروزی است و کارساز مؤمنان در سختی هاست پس کار خود را در همه حال به او واگذار کن که بهترین ضامن و کافی ترین چاره سازان اوست.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنٰتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمْسُوْهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْنَ مِنْ عَدُوٍّ تَعْلُدُوْنَهَا فَمَتَّعُوْهُنَّ وَسِرَّوْهُنَّ سِرًّا جَمِيْلًا ﴿۱۹﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنان مؤمنه را به عقد خود در آوردید و قبل از اینکه با آنان نزدیکی کنید طلاقشان دادید، دیگر عده ای به عدهی آنها نیست که آن روزها را بشمارید (روزهای عده) پس به آنان متعه بدهید و آنان را رها کنید رها کردنی خوب. (۴۹)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنٰتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمْسُوْهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْنَ مِنْ عَدُوٍّ تَعْلُدُوْنَهَا

ای: متاد-ها: حرف تنبیه - الَّذِينَ: غطف بیان

ای کسانی که ایمان آورده‌اید زمانی که با زنان مؤمنه ازدواج کردید و قبل از اینکه با آنان همبستر شوید ایشان را طلاق دهید پس ایشان را رها کنید و طلاق دهید پیش از دخول و یا پیش از خلوت صحیح پس هیچ عدتی بر این مطلقات نیست که روزهای آن را بشمارید. یادآوری: عده زن مطلقه سه ماه تمام است به شرطی که دخول صورت گرفته باشد و یا خلوت صحیح انجام شده باشد.

فَمِعْرُوهُنَّ وَسِرْحُونَهُنَّ سِرَاحًا جَمِیلًا

فَمِعْرُوهُنَّ: فعل امر - (و) فاعل - هُنَّ: مفعول به، به معنی اگر مهریه‌ای معین شده باشد باید نصف مهر بدهند ورنه چیزی فایده برساند.

می‌گوید: پس بر خوردار سازید ایشان را به چیزی از مهر و آنان را رها کنید رها کردن خوب. باید دانست مردی که زن خود را بدون مجامعت طلاق کند اگر مهر او را معین کرده بود باید نصف مهر را بدهد ورنه چیزی فایده برساند (یعنی مطابق عرف و حیثیت وی بر زن امتعه تعیین کند، لباس و امثال آن). اما زنی که شوهرش در گذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش به اجماع فقها - باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد.

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ؕ آتَيْتُ أَجْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَنِسَاءَ عَمَلِكِ وَنِسَاءَ خَالِكَ وَنِسَاءَ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِيُكَيَّلَ بِكُنُوفِ عَمَلِكِ حَرْجٌ وَكَانَ اللَّهُ عَظِيمًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾

ای پیغمبر! ما همسران ترا که مهرشان دادید و به نکاح خود در آوردید و نیز کنیزانی را که در دست تو از طریق غنائم، خدایه تو بخشیده است برای تو حلال کرده‌ایم و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی‌ات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند و نیز زن مومنی را که چون پیغمبر خواهد او را به زنی گیرد خویشش را به پیغمبر هبه کند این ویژه‌ای تو از سایر مؤمنان است پراستی ما می‌دانیم که بر مؤمنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه فرض کرده‌ایم تا بر تو تکلفی و هیچ حرجی نباشد و خداوند آمرزگار و رحیم است. (۵۰)

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ؕ آتَيْتُ أَجْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَنِسَاءَ عَمَلِكِ وَنِسَاءَ خَالِكَ وَنِسَاءَ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ

آی، منادا - ها، تنبیه - اَللّٰهُ عَظِيفٌ بَيَانٌ

خدای تعالی در این آیه چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیغمبر با آنان حلال می‌باشد بیان کرده است. می‌گوید:

۱- ای پیامبر ﷺ ما همسران ترا که مهر تعیین کردید و به نکاح خود در آوردید حلال کرده‌ایم این گروه از زنان دوازده تن بودند که آخرت را بر زیور آلات دنیا برگزیدند که قبلاً در آیه ۲۹ همین سوره بیان آن رفت.

۲- و نیز کنیزانی را که در دست تو از طریق غنائم خداوند به تو بخشیده است ازدواج با آنان را نیز بر تو حلال کرده‌ایم.

۳- و نیز دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند برای تو حلال ساخته‌ایم. با هر یک از اینها که بخواهی ازدواج کن اما کسانی از این گروه که با تو هجرت نکرده‌اند بر تو حلال نیست. ام‌هانی دختر ابوطالب می‌گوید این قسمت اخیر یعنی با کسانی از گروه‌ها که هجرت نکردند ازدواج با آنها حلال نیست در حق من است که رسول خدا ﷺ خواست با من ازدواج کند، ولی از این ازدواج نهی شده است.

و گروه چهارم در این قسمت از آیه آمده است که می‌فرماید:

وَأَمْرًا مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا

۴- و نیز زن مؤمنی که به صورت هبه خود را به پیغمبر ببخشد بر تو حلال گردانیدیم. یعنی داوطلبانه بدون مهر، این در صورتی است که پیغمبر بخواهد او را به همسری خود برگزیند و او را به نکاح خود در آورد.

خَالِصَةً لِّكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

خَالِصَةً: حال

البته این ازدواج از روی هبه و بخشش زن مؤمنه مخصوص حضرت رسول ﷺ است برای دیگران جایز نیست. الله تعالی قید این مهر را از پیغمبر ﷺ برداشت بر خلاف مؤمنین که نه بیش از چهار زن برای ایشان اجازه است و نه نکاح ایشان بدون مهر درست است.

قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِيَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ

قَدْ: تحقیق - عَلِمْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل - مَا: مفعول به

براستی ما آنچه را در حق زنانشان فرض کرده‌ایم دانستیم، آنچه مربوط به مهر - شهود و شرایط عقد و نکاح و احکام زناشویی و ... و نیز آنچه که کنیزکانشان مالک آن شده‌اند و ازدواج با آنان حلال است از عقد و مهر و شهود و ... را دانستیم بر تو ازدواج با ایشان با در نظر گرفتن کلیه‌ی شرایط و احکام

فقهی آن هیچ گناهی و حرجی نیست و از اینکه در دو مورد نسبت به سایرین مخصوص گردانیده شده‌ای یکی بدون مهر زنان مؤمنه و دیگری تعدد زوجات یعنی بیش از چهار تن بر تو گناهی نیست و از اینکه سرزنش کنندگان در این باب سخن گویند باکی نداشته باش و از صحیحیت آنان دلنگ مشو.

وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا

لفظ **اللَّهُ**: اسم **كَانَ** - **عَفُورًا**: خیرکان - **رَحِيمًا**: خیر دوم **كَانَ**

و خداوند آمرزنده و مهربان است در جائیکه گناه گناه و حرج باشد. اما آنچه از فریاض و محرمانت و حلالهایی که مخصوص آن حضرت ﷺ است در انوارالقرآن چنین آمده است که ذکر آن خالی از پند نیست.

الف: فریاض مخصوص آن حضرت ﷺ:

۱- نماز تهجد، که در آغاز طبق آیه «مزمّل» بر ایشان فرض شد و سپس با آیه‌ی [اسراء / ۷۹] فرض به نفل منسوخ گشت.

۲- نماز چاشمگاه (اشراق) ۴- قربانی ۴- نماز وتر ۵- مسواک زدن ۶- پرداخت وام کسی که در حال تنگدستی می‌میرد ۷- مشاوره با افراد صاحب رأی در غیر برنامه‌ها و قوانین شرع ۸- مخیر ساختن همسر ایشان به ماندن در نکاح پیامبر ﷺ یا مفارقت از ایشان ۹- بر آن حضرت ﷺ فرض بود که چون عملی را انجام می‌دادند، باید آن را با محکمی و استواری به پایان رسانند.

ب: محرمانت مخصوص آن حضرت ﷺ:

- ۱- خوردن مال زکات از سوی ایشان و اهل بیت (اولاد) ایشان.
- ۲- خوردن صدقه‌ی نافله بر ایشان، اما حرمت صلقة بر آل ایشان مورد اختلاف خویش.
- ۳- آشکار ساختن خلاف ما فی الضمیر، یا غفلت از انجام واجبات و تکالیف خویش.
- ۴- چون پیامبر ﷺ لباس جنگ می‌پوشیدند، بر ایشان حرام بود که آن را از تن بیرون آورده تا خدای عزوجل میان ایشان و دشمنانشان حکم نکند.
- ۵- خوردن غذا در حال تکیه دادن ۶- خوردن غذاهای ید بو ۷- تبدیل کردن همسران خویش به همسرانی دیگر، به طلاق دادن و جایگزین کردن آنان ۸- نکاح گرفتن زنی که صحبت ایشان را نمی‌پسندد ۹- نکاح گرفتن زن آزادگناهی ۱۰- نکاح گرفتن کنیز ۱۱- توشتن ۱۲- شعر گفتن و آموختن شعر ۱۳- چشم دوختن به بهره‌مندیها و نعمت‌های مردم

ج: حلال‌های مخصوص حضرت رسول ﷺ:

- ۱- برگزیدن عنایم برای خویش ۲- گرفتن مستقل خمس (یک پنجم حصه خمس عنیمت) یا اصل خمس ۳- گرفتن روزه وصال ۴- افزودن بر نکاح چهار زن ۵- نکاح گرفتن به لفظ همه (بخشش) ۶- نکاح گرفتن بدون حضور ولی زن ۷- نکاح گرفتن بدون مهر ۸- نکاح گرفتن در حالت اجرام ۹- سقوط تقسیم (شب توبت) میان همسران در حق ایشان ۱۰- آزاد کردن صفیه از قید اسارت

و قرار دادن آزادی وی به عنوان مهرش ۱۱- داخل شد ایشان در مکه بدون احرام. اما در حق امت، این مسئله میان فقها محل اختلاف است ۱۲- جنگیدن در مکه ۱۳- آن حضرت ﷺ مالی را به میراث نگذاشتند و اگر مالی از خود به جای گذاشتند، آن مال صدقه بود ۱۴- باقی ماندن حکم همسران برای ایشان بعد از رحلت شان ۱۵- اگر آن حضرت ﷺ زنی را طلای می‌داند، حرمت ایشان بر آن زن باقی می‌ماند و برای دیگران نکاح کردن یا وی جایز نبود.

قرطبی امور مباح دیگری را نیز برای ایشان و امتشان ذکر کرده که بر امت‌ها و اتبای دیگر مباح نبوده است و برای پرهیز از اطباب، از نقل آن صرف نظر شد.

تُرْجِي مَن نَّشَاءُ مِنْهُمْ وَيُؤْتِيكَ مِنْ نَّشَاءٍ وَمَن أَنْفَعْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْفَعُ أَنْ تَقْرَأَ عَيْنَهُمْ وَلَا تَحْزَنَ وَبَرَّصْتِ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥٧﴾

هر یک از زنان خویش را که می‌خواهی از نوبت به تأخیر انداز و هر کدام را خواهی نزد خود بیاور و از آنها که بر کار کرده‌ای هر که را که خواهی، بخواه، هیچ تکلفی بر تو نیست. این بهتر و مناسب‌تر است که چشم‌هایشان نگران نباشد و غم نخورند و از رفتاری که با همه‌ی ایشان می‌کنی اجتناب باشی، خدا می‌داند که در قلب‌های شما چه می‌گذرد و خدا دانا و فرزانه است. (۵۱)

تُرْجِي مَن نَّشَاءُ مِنْهُمْ وَيُؤْتِيكَ مِنْ نَّشَاءٍ

تُرْجِي: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَن: مفعول به.

با توجه به مقتضای حال می‌توانی نوبت هر کدام از همسرانت را برای هم بستر شدن به تأخیر اندازی و هر کدام را که بخواهی به نزد خود جای دهی و یا او هم بستر و هم خوابه شوی البته رسول خدا ﷺ مساوات و برابری را در نوبت همسران رعایت می‌کردند. جز در موارد خاص و ضروری آن هم با اجازه‌ی همسرانشان صورت می‌گرفت و در مسافرت بین آنها قرعه می‌انداخت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: بر زنهایی که خود را به پیغمبر خدا ﷺ بخشیده بودند حسد برده و می‌گفتم: آیا می‌شود که زن خود را به دیگری ببخشد؟ و چون این آیه‌ی مبارکه نازل گردید که: «هر کدام را که خواستی از خود دور ساخته و هر کدام را خواستی که از کدام یکشان دوری گزینی، باکی بر تو نیست»، برای پیغمبر خدا ﷺ گفتم: فکر نمی‌کنم که پروردگارت در وحی فرستادن چیز چیزی که موافق میل خودت می‌باشد، چنین سرعیت نماید.

و از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیغمبر خدا ﷺ بعد از نزول این قول خداوند متعال که می‌فرماید: «هر کدام را که خواستی از خود دور ساخته و هر کدام که خواستی در آغوشات بیاور، و کسی را که خواستی از وی دوری گزینی باکی بر تو نیست»، در روز نوبت همسران خود آمده و از ما

اجازه می گرفتند، و من در جواب برای شان می گفتم: یا رسول الله! اگر به اختیار من باشد لحظه ای از تو دور نمی شوم.

وَمِنْ ابْنَعْتِ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ

جُنَاحُ: اسم لا - عَلَيكَ: جار و مجرور خبر لا

و اگر از همسری از همسران خود از او کناره گیری اگر بخوای و باز طلبی هیچ گناهی و حرجی بر تو نیست تا دوباره او را به خود نزدیک گردانی.

ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ تَقْرَأَ عَلَيْهِمْ وَلَا تَجْرِكُمْ وَرَضِيَتْ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلَّهُنَّ

ذَلِكَ: مبتدا - أَذَىٰ: خبر

این اختیار و آزادی در حق زنان برای تو داده شده نزدیک تو است به آنکه چشمانشان روشن شود و رضایت و خشنودی ایشان را فراهم آورد و اندوهگین نشوند و خشنود باشند به آنچه به ایشان دهی. یعنی چون همه دانستند که آنچه تو می کنی از امید و ترس و تقرب و تبعید به فرمان خداست ملول و دلتنگ نمی شوند.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

لفظ الله: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - مَا: مفعول به

و خدای تعالی آنچه را که در دلهای شما پنهان است از رغبت و گراخت و گرایشهای قلبی نسبت به زنان و غیره می داند و به مقتضای آن پاداش و کفر خواهد داد.

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا

لفظ الله: اسم کان - عَلِيمًا: خبر کان - حَلِيمًا: خبر کان ثانی

و خدای تعالی به ضمائر بندگان آگاه است و بر پاداش و جزای آن صبور و بردبار است و به آن عجله نمی کند و در وقت مقرر پاداش خواهد داد.

لَا يَحِلُّ لَكَ الْبَنَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبْدَلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا

مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا ﴿٥٢﴾

و زنان دیگر غیر از زانی که تو داری بر تو حلال نیستند، و بر شو حلال نیست که زنان دیگری را جانشین آنان کنی و اگر چه جمالشان تو را به شگفت آورده باشد مگر آنها که مالکشان شوی (کنیزان تخت ملک تو) که خداوند بر همه چیز مراقب است. (۵۲)

لَا يَحِلُّ لَكَ الْبَنَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبْدَلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ

لَا يَحِلُّ: فعل مضارع - الْبَنَاءُ: فاعل

و حلال نیستند برای تو زنان غیر از این زنان که حَقّاً و رسماً و شرعاً به عقد تو در آمده‌اند و نیز حلال نیست اینکه این زنان را بدل کنی از زنان دیگر یعنی یکی از ایشان را طلاق دهی و به جای وی دیگری را به نکاح خود درآوری.

أَعْرَجِكَ حَسْبُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَت يَمِينُكَ

أَعْرَجِكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - حَسْبُنَّ: فاعل

هر چند زیبایی و جمال ایشان تو را به شگفت وادارد بر تو حلال نیست یکی از زنان را طلاق دهی و به جای آن دیگری را به نکاح خود درآوری مگر این که مالک آن شده باشی (کنیزان تو باشند) که در این صورت برای تو جایز است که آنان را به ازدواج خود در آورده و از آنان بر تعداد همسرانت بیفزایی چنانکه رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه مالک ماریه قبطیه شدند و با وی به جهت مالک بودنش ازدواج کردند.

این آیه دلیل بر آنست که نگریستن به سوی دختر، یا زن به قصد خواستگاری از وی جایز است. برخی بر اساس روایت حکم این آیه را منسوخ می‌دانند، اما ترجیحاً این آیه از آیات محکّمات است و منسوخ نیست.

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا

لفظ الله: اسم کان - رَاقِبًا: خیر کان

و خداوند بر همه چیز مراقب است پس در هر کاری باید مراقبت و محافظت خدا را در نظر گرفت و در نهان و آشکار به ادب حرمت زندگی باید کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذِبَ لَكُمْ إِلَيْنَ طَعَامٌ نَظَرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَعِينِينَ لِيُدِيثَ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَعِجِ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَعِجِ مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَرْوَاحَهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ أَلَيْسَ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیغمبر در نیاید مگر آنکه شما را برای صرف طعام بخوانند اما منتظر پخته شدن آن نشینید و چون خوانده شدید درون روید و آن هنگام که غذا خوردید پراکنده شوید و به صحبت و گفتگو سرگرم نشوید که این رفتار پیغمبر را آزار می‌دهد پس از شما شرم می‌دارد ولی خدا از گفتن حق شرم نمی‌دارد و اگر از زنان پیغمبر چیزی خواهید پس از پشت پرده از آنان بخواهید، این برای دل‌های شما و دل‌های ایشان پاکیزه‌تر است، و حق ندارید پیغمبر خدا را آزار دهید و مطلقاً نباید زنان پیغمبر را پس از وفاتش به نکاح خود در آورید که این نزد خدا گناهی بزرگ است. (۵۳)

يَتَأْتِيَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ يُطْعَمُونَ إِنَّهُ
وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا إِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مَسْتَقْسِمِينَ لِجَدِيبٍ^۱

ای، منادی - ها؛ حرف تنبيه - الَّذِينَ؛ عطف بیان - لَا تَدْخُلُوا؛ فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل -
بُيُوتٍ: مفعول به

آورده‌اند که: چون حضرت رسول ﷺ زینب (رض) به حکم ربانی به همسری قبول فرموده جشنی ترتیب
نمود و مردم را دعوت کرده دعوتی مستوفی^۱ داد و چون طعام خورده شد به سخن مشغول گشتند و
زینب در گوشه‌ی خانه روی به دیوار نشسته بود حضرت رسول ﷺ می‌خواست که مردمان برود آخر
خود از مجلس برخاست و برفت صحابه تیز برفتند و سه کس ماندند که همچنان سخن می‌گفتند.
حضرت به در خانه آمد و شرم می‌داشت که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار که خلوت
شد، آیت حجاب نازل شد. می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیغمبر داخل مشوید مگر
آنکه اجازه داده شوید. یعنی شما را به خوردن طعام بخواند که در آن وقت می‌توانید فقط برای صرف
طعام وارد شوید و این آمدن هم به موقع باشد. نه اینکه زودتر بیایید و تا پخته شدن غذا در انتظار
بنشینید ولی آن هنگام که دعوت شدید وارد شوید و پس از صرف طعام بیرون روید و با یکدیگر بعد
از صرف غذا به گفتگو مشغول مشوید.

إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَجِئُ مِنْكُمْ

ذَٰلِكُمْ: اسم إنَّ - (هو) اسم كَانَ - يُؤْذِي: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر إنَّ - النَّبِيُّ؛
مفعول به

به راستی این کار شما؛ یعنی پیش از پخته شدن غذا به خانه پیغمبر آمدن و بعد از صرف غذا با
یکدیگر به گفتگو پرداختن پیغمبر را آزار می‌دهد و می‌رنجاند پس او شرم می‌دارد که بگوید بیرون
روید و به گفتگو مشغول مشوید. چون مهمانان به گفتگو مشغول بودند حضرت رسول ﷺ یک بار و
دو بار از خانه به سوی خانه عایشه بیرون رفت و باز آمد و انتظار برخاستن ایشان می‌کرد، در آن حال
جبرئیل عليه السلام آمد و این آیت آورد.

وَاللَّهُ لَا يَسْتَجِئُ مِنْ أَحَدٍ

(و) حالیه - لفظُ اللَّهِ؛ مبتدا - لَا يَسْتَجِئُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

رسول خدا این آیت بر مهمانان خواند یعنی «خدای تعالی از گفتن راست و حق شرم نمی‌کند» چون این
آیت خوانده شد ایشان برخاستند و بیرون رفتند ابن عباس گفت: قومی مسلمانان گاه گاه به خانه‌ی

^۱ - اسم فاعل، از استیفاء، حق گیرنده، کسی که تمام حق را بگیرد. در اینجا از نظر دعوت داد تمام استحقاق دعوت را بجای آوردن.

رسول ﷺ می شدند و طعام می خوردند و پیش از رسیدن آن طعام می رفتند و مدتی می نشستند تا طعام فرا رسد، رسول خدا ﷺ به این سبب رنجور دل می شد و شرم می داشت که آیت آمد و ایشان را از این عمل منع کرد.

وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَتَلُوهُنَّ مِنْ وَرَائِهِنَّ حِجَابًا

إِذَا: مفعول فيه - سَأَلْتُمُوهُنَّ: فعل ماضی - (تم) فاعل - (و) اشباع - هُنَّ: مفعول به - مَتَاعًا: مفعول به ثانی

و آن هنگام که از زنان پیامبر متاعی خواستید از اسباب و ظروف و غیره که از آن سود برید و با زنان پیغمبر به ضرورت سخن گفتید پس از پشت پرده و حایلی که میان شما و آنان باشد از آنان متاع بخواهید. روزی عبدالله بن ام مکتوم مؤذن پیغمبر می آمد در حالی که کور بود پیغمبر به عایشه و ام سلمه فرمودند که بروید و به رویتان پرده بگیرید پس از اینکه عبدالله بن ام مکتوم رفت عایشه و ام سلمه گفتند یا رسول الله! این عبدالله کور است و تو فرمودی که به رویمان پرده بکشیم. فرمودند: ایشان کورند ولی شما که کور نیستید پس همانطوری که مرد چشم خود را از دیدن نامحرم دور دارد زنان نیز باید چشمان را از نامحرم دور دارند.

ذَلِكَمَّ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ

ذَلِكَمَّ: مبتدا - أَطْهَرُ: خبر

این کار، یعنی خواستن متاع از پشت پرده برای پاکي دلهاي شما و دلهاي آنان بهتر است و شك و شبهه و وسواس شیطانی را از دلها برمی دارد.

وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُوجَهُهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا

لَكُمْ: جار و مجرور خبر کان مقدم - أَنْ تُؤْذُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - اسم کان (مستتر هو) -

رَسُولَ: مفعول به - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه - أَبَدًا: مفعول فيه

و برای شما شایسته نیست که رسول خدا ﷺ را با نشستی دراز و مشغول گفتگو بودن در خانه اش برنجائید و اذیت کنید و نیز قطعاً نباید زناش را پس از فوتش به نکاح خود در آورید. زیرا ایشان امهات المؤمنین هستند و نکاح کردن مادران برای فرزندان حلال نیست.

إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

ذَٰلِكُمْ: اسم إن - (هو) اسم کان - عِنْدَ: مفعول فيه - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه - عَظِيمًا: خبر کان جمله (کان عظیمًا) خبر إن.

بی گمان این کار یعنی به نکاح خود در آوردن زنان پیغمبر ﷺ بعد از فوتشان یا طلاقشان در نزد خدای تعالی گناهی بزرگ و نابخشودنی است، زیرا که حرمت آن حضرت در حیات او و بعد از وفات

او لازم است بلکه حیات و ممات او در ادای حقوق تعظیم یکسان است. چه خلعت خلافت و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای قامت اعتدال او دوخته‌اند.

قبای سلطنت هر دو کون تشریفست که جز به قامت زیبای او نیامد راست

إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تُخَفَّوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَتْ يَكْفُلُ شَيْءًا عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

اگر چیزی را آشکارا کنید یا آن را پنهان کنید به راستی خدا به همه چیز داناست. (۵۴)

إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تُخَفَّوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَتْ يَكْفُلُ شَيْءًا عَلِيمًا

تَبَدُّوا؛ فعل مضارع - (و) فاعل - شَيْئًا؛ مفعول به - لفظُ اللَّهِ؛ اسم إن - (هو) اسم مكان - عَلِيمًا؛

خبیر كَان، جمله خبر إن.

اگر چیزی را از نکاح امهات المؤمنین بر دل افتاد کنید و یا آن را به زبان گوئید خداوند آن را می‌داند پس به درستی که خدای تعالی همه چیز از پنهان و آشکار را می‌داند و به مقتضای آن جزا خواهد داد در کشف الاسرار آمده است که:

اچون می‌دانی که حق تعالی بر اعمال و احوال تو مطلع است و نهران و آشکار تو را می‌داند و می‌بیند؛ پس پیوسته بر درگاه او باش، اعمال و افعال خود را مهذب داشته به اتباع علم و غذای حلال و دوام ورد، و اقوال خود را ریاضت داده، به فرائد قرآن و مداومت عذر و نصیحت خلق، و اخلاق خود پاک داشتن از هر چه غبار راه دین است و سد منهج^۱ طریقت چون بخل و ریا و طمع. و کلمه «لا اله الا الله» بر هر دو مقالات^۲ مشتمل است. «لا اله» نفی آرایش، است و «الا الله» اثبات و آرایش، چون بنده گوید «لا اله» هر چه آرایش است و حجاب راه از بیخ بکند، آنگه جمال کلمه «الا الله» روی نماید و بنده را به صفات آرایش بیاراید و او را آراسته و پیراسته فرا مصطفی برند تا وی را به امتی قبول کند، و اگر اثر «لا اله» بر وی ظاهر نبود و جمال خلعت «الا الله» بر وی نبیند او را به امتی فرا نپذیرد و گوید سحفاً سحفاً

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: بعد از اینکه حجاب نازل گردید (افلح) برادر ابوالقعبیس آمده و اجازه‌ی داخل شدن خواست، گفتم: تا این مساله را از پیغمبر خدا ﷺ نپرسم برایت اجازه نمی‌دهم، زیرا همسر برادرش ابوالقعبیس مرا شیر نداده، بلکه همسر خود ابوالقعبیس مرا شیر داده است، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «دستهایت خشک شود! برایش اجازه بده! او عمویت می‌شود».

لَا جُنَاحَ عَلَيْنَ فِيْءِ آبَائِنَا وَلَا أَبْنَائِنَا وَلَا إِخْوَانِنَا وَلَا أُمَّهَاتِنَا وَلَا أَسْرَائِنَا وَلَا نِسَائِنَا وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُنَا وَأَتَقِينَا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾

^۱ - راه راست، راه روشن و آشکار.
^۲ - گفت: حرف زد، اظهار داشت، به چیزی حکم کرد و عقیده داشت.

در حق فرو گذاشتن حجاب بر زنان در مورد پدرانشان و پسرانشان و برادرانشان و برادرزادگانشان و خواهر زادگانشان و زنان آنها و کنیز کانشان گناهی نیست. از خدا بترسید که خدا به همه چیز گواه و شاهد است. (۵۵)

لَا جُنَاحَ عَلَیْهِمْ فِیْ اَبْنَائِهِمْ وَلَا ابْنَاتِهِمْ وَلَا اِخْوَانِهِمْ وَلَا اَبْنَاءَ اِخْوَانِهِمْ وَلَا
بَنَاتِهِمْ وَلَا مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ

جُنَاحَ: اسم لا - عَلَیْهِمْ: جار و مجرور خبر لا

بر آنان (همسران پیغمبر) در حق فرو گذاشتن حجاب گناهی نیست که از نزدیکان خویش که در ذیل خواهد آمد حجاب فرو گذارند چنان که در سوره نور هم اشاره به این سخن رفته است می گویند: بر همسران پیغمبر گناهی نیست که با افراد زیر از نزدیکان خود، در موقع صحبت حجاب فرو گذارند، با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان برادران، فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و بردهگان خود (کنیزان زنان).

وَأَقْبِلِیْ لِلَّهِ

وَأَقْبِلِیْ: فعل امر - (ن) فاعل - لِقِظَ اللَّهُ: مفعول به

و از خدای تعالی بترسید و پرده‌ی حیا از پیش بر ندارید و در تمام امور از جمله اموری که ذکر آن رفت، از خدا بترسید.

إِنَّمَا اللَّهُ كَانَتْ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا

لِقِظَ اللَّهُ: اسم إِنَّ - (هو) اسم كَانَتْ - شَهِيدًا: خبر كَانَتْ - جمله خبر إِنَّ

به راستی خداوند بر همه چیز گواه و شاهد است و هیچ چیزی چه کوچک و چه بزرگ از نظر او پنهان نیست و بی پاداش نخواهد ماند.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۵۶﴾
براستی خدا و فرشتگان وی بر پیغمبر درود می فرستند، شما که ایمان دارید! بر او درود فرستید و سلام کنید، سلام کردنی. (۵۶)

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

لِقِظَ اللَّهُ: اسم إِنَّ - (و) عطف - وَمَلَائِكَتَهُ: معطوف - ه: مضاف الیه - يُصَلُّونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر إِنَّ

براستی که خدای تعالی و فرشتگان او بر پیغمبر درود می فرستند. صلاه: در لغت به معنی دعاء است و از جانب خدای رحمت و رضوان و از جانب فرشتگان دعا و استغفار و از سوی امت دعاء و تکریم و تعظیم رسول الله ﷺ است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت است که کسی گفت: یا رسول الله! سلام دادن بر شما را یاد داریم، ولی درود فرستادن بر شما چگونه است؟ فرمودند: «بگوئید که: اللهم صل علی...»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

ای: منادا- ها؛ حرف تنبیه- الَّذِينَ: عطف بیان- صَلُّوا: فعل امر- (و)فاعِل- وَسَلِّمُوا: فعل امر-

(و)فاعِل- تَسْلِيمًا: مفعول مطلق

این امری است مطلق که برای امت فرمودند: درود و سلام دادن بر وی. سلام آنست که مؤمنان در تشهد نماز گویند: السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته و درود آنست که در آخر نماز میگویند. اللهم صل علی محمد و علی... میگویند: ای کسانی که به خدا و رسول او گرویده‌اید بر او درود فرستید و بر وی سلام گوئید سلام گفتنی و فرمان برید او را فرمان بردنی. در حدیث شریف آمده است: که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بر من یک بار درود بفرستد، خدای تعالی بر او ده بار درود می‌فرستد و از دوش او ده گناه را سبک می‌گرداند. و نیز در حدیث شریف دیگر آمده: هیچ کس از شما نیست که به من سلام گوید مگر این که خداوند روح من را به من بر می‌گرداند تا جواب سلام او را به او برگردانم.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٥٧﴾

بی گمان کسانی که خدا و پیغمبر او را می‌رنجانند، خداوند ایشان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است و عذابی خوار کننده و خفت انگیز برای ایشان مهیا کرده است. (۵۷)

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا

الَّذِينَ: اسم إن- يُؤْذُونَ: فعل مضارع- (و)فاعِل، جمله خبر إن- اللَّهُ، مفعول به (و)عطف-

وَرَسُولَهُ: معطوف

به درستی آنانکه خدا را می‌رنجانند یعنی مشرکان و یهود و نصاری که به خداوند نسبت شریک و زن و فرزند می‌دهند و نیز رسول مبارکش را با گفتن کلماتی همچون ساحر و شاعر و کاهن می‌رنجانند و او را دیوانه و مجنون خطاب می‌کنند و در جنگ‌ها بر علیه او مبارزه می‌کنند و ضربت‌های محکم به او می‌زنند و دندان مبارکش را می‌شکنند. در دنیا و آخرت لعنت کرده شده‌اند.

عبدالله مسعود گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در مسجد الحرام در نماز بود سر بر سجود نهاده که کافری بیامد و شکنجه‌ی شتر میان دو کتف وی فرو گذاشت، رسول صلی الله علیه و آله همچنان در سجود به خدمت الله ایستاده و سر از زمین بر نداشت تا اینکه فاطمه زهرا (س) بیامد و آن را از کتف وی بینداخت و به سوی قریش آمد و آنچه که اتفاق افتاده بود در جمع قریش گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون نماز را به پایان برد روی به سوی آسمان کرد و گفت: اللهم علیک بقریش، اللهم علیک بعمر و بن هشام و عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع و الولید بن عتبه و امیه بن خلف و عقبه بن ابی معیط.

عبداللہ مسعود گفت، به آن خدایی که وجدانیت و فردیت صفت اوست که این جماعت را در روز بدر کشته و در چاه بدر انداخته دیدم خداوند برای آنان بد غذایی حوار کتنده و خفت انگیز در دنیا و آخرت آماده کرده است که در دنیا آنان را به خواری و ذلت و کشته شدن و در آخرت به عذاب آتش دوزخ گرفتار می‌کند.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا فَتَنًا وَنَارًا
مُيَسَّرًا ﴿٥٨﴾

و کسانی که مردان و زنان مؤمن را با نیت دادن کارهایی که نکرده‌اند آزار کنند تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند. (۵۸)

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا فَتَنًا وَنَارًا
مُيَسَّرًا

الَّذِينَ: مبتدا - يُؤْذُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به

مقاتل و سدی گفتند: این آیه در باره عایشه و صفوان فرود آمده است آنجا که عایشه برای پیدا کردن گردن بند خود از کاروان باز ماند و صفوان در حالیکه افسار شتر او را می‌کشید به آبادی آورد در حق ایشان این بهتان عظیم را انجام دادند.

ضحاک و کلبی گفتند: این آیه در شأن قومی منافقان فرو آمده که زانیان و فاجران که هر شب در کویهای مدینه براه کنیزان که به طلب آب یا به قضاء حاجتی بیرون می‌آمدند می‌نشستند و در میان آنان آزاد زنان نیز بودند و از تعرض آن منافقان رنجور می‌گشتند هر چند منافقان در طلب کنیزان بودند ولی آزاد زنان نیز از تعرض آنان در امان نبودند آن آزاد زنان قصه را به شوهران خود باز گفتند و شوهران ایشان به پیش رسول الله ﷺ آمده آن قصه باز گفتند و رب العزه در شأن ایشان این آیه فرستاد می‌گوید: و آنانکه مردان و زنان مؤمن را همانطوریکه در نظریات فوق گفته‌ایم می‌رنجانند و آزار به ناحق و ناروا می‌کنند قطعاً بهتان و گناه آشکاری را مرتکب شده‌اند. آن گناهی که سزاوار عقوبت به بهتان و مستحق عذاب به گناه است و در حدیث قدسی آمده است (من أذى لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة) « هر که دوستی از دوستان من بیازارد، آن آزارنده مرا به جنگ فراخوانده است و با آزار آن دوست، جفای من خواسته و هر که جنگ مرا سازد، وی را به لشکر انتقام مقهور کنم و او را به خواری اندر جهان مشهور سازم.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لَأَزْوَاجِكُ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَكَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبِيبِهِنَّ ذَلِكَ آذَى أَنْ
يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩﴾

ای پیغمبر! به زنان و دختران خود و نیز به زنان مؤمنان بگو که خویش را به چادر فرو پوشند (رویهایشان را بپوشانند) این مناسب‌تر است که ایشان را بشناسند و مورد آزار قرار داده نشوند و خداوند آمرزگار و رحیم است. (۵۹)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِعَنَّكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ بِدُرَيْكٍ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابٍ

ای منادا - ها، حرف تنبیه - النَّبِيُّ، عطف بیان - قُلْ: فعل امر - فاعل (انت)

ای پیغمبر به زنان و دختران خود و نیز به زنان مؤمنان بگو که در هنگام بیرون رفتن از خانه بر رویها و بدنهای خویش چادر بکشند، یعنی جامه به سر تا پای درگیرند، صورتها و بدنهای خود را بدان بپوشند تا چشم نامحرم بر رویها و بدنهای ایشان نیفتد.

ذَلِكَ أَدْعَى أَنْ يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذِنَنَّ

ذَلِكَ: مبتدا - أَدْعَى: خبر

این پوشیدن سر و روی و بدن نزدیکتر است اینکه منافقان و فاجران ایشان را بشناسند و در نتیجه مورد اذیت و آزار قرار نگیرند پس زنان مسلمان باید در پوشیدن حجاب سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی نکنند و در حفظ حجاب بی‌بند و بار نباشند.

وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا

لفظ **اللَّهُ**: اسم **كَانَ** - **عَفُورًا**: خبر **كَانَ** - **رَحِيمًا**: خبر دوم

و خدای تعالی آمرزنده‌ی گناهان گذشته است چنانکه اگر از گناهان خودشان توبه کنند و از کرده‌ی خود پشیمان شوند و مهربان است که هر چه گفته و در قرآن آمده به مصلحت بندگان است. ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، جامه‌ی سیاهی پوشیده بودند و چنان با وقار راه می‌رفتند که منافقان جرأت جسارت پیدا نمی‌کردند.

شیخ سعدی گفت:

چو زن راه بازار گیرد بسز
و گرنه تو در خانه بنشین چو زن
زیگانگان چشم زن کور باد
چو بیرون شد از خانه در گور باد

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُتَنَفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ
ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾

اگر بعد از این منافقان و کسانی که در قلبهایشان مرضی هست و نیز آنان که در مدینه شایعه پراکنی می‌کنند، از این کار دست نکشند ما نیز تو را بر کشتن آنها بر می‌انگیزیم آنگاه جز اندک زمانی در مدینه همسایه تو نباشند. (۶۰)

لَئِنْ لَرَّ يَنْتَهُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ
ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا

وَالْمُرْجِفُونَ: کسانی که خبرهای بد در بین مردم می‌پراکنند - لَنُغْرِبَنَّكَ: ترا بر سر می‌انگیزیم و تخریب می‌کنیم.

اگر این منافقان از تفاق خود دست بردارند آنانکه در دلهایشان بیماری هست و نیز آنان که در مدینه دل اهل ایمان را با شایعات دروغین و بی اساس مضطرب و هراسان می‌کنند بدانند، که مانند هر آینه تو را بر ایشان می‌گماریم و شما را بر ایشان مسلط می‌گردانیم و به کشتن آنان امر می‌کنیم پس در این صورت با تو در مدینه همسایگی نمی‌کنند مگر زمان اندکی یعنی زودتر از شهر بیرون بروند.

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخْدُوا وَقْتِلُوا قَتِيلًا ﴿٦١﴾

[این منافقان پلید بدکار] از درگاه حق رانده شدگان اند و هر کجا یافته شدند گرفته شوند و به ذلت و خواری کشته شوند. (۶۱)

مَلْعُونِينَ

مَلْعُونِينَ: حال، به معنی رانده شدگان - نفرین شدگان و مطرودین از رحمت خدا و رانده شدگان از مدینه

أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخْدُوا وَقْتِلُوا قَتِيلًا

أَيْنَمَا: مفعول فيه - ثَقِفُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - وَقْتِلُوا: فعل ماضی مجهول -

(و) نایب فاعل - قَتِيلًا: مفعول مطلق

هر کجا یافته شوند گرفته شوند یعنی باید که ایشان را بگیرند و بکشند چه کشتی، به خواری و زاری ایشان را بکشند، شیخ سعدی گفت: رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان، و عضو کردن از ظالمان جور است بر درویشان.

خیبث را چو تمهد کنی و بسوازی به دولت تو گنه می‌کند به اپازی

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾

روشن و ست خداوند در حق کسانی که در گذشته بوده‌اند چنین بود و در روش خداوند تغییری نخواهی یافت. (۶۲)

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

سُنَّةَ: مفعول مطلق - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه - خَلَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل

و سنت خداوند در حق کسانی که در گذشته بوده‌اند نیز همین بوده است. یعنی خدای تعالی دستور کشتن منافقان را در گذشته نیز جاری کرده است پس آنانکه با حيله‌های دروغین مردم را به اضطراب و امی دارند و در دل آنان ترس و واهمه ایجاد می‌کنند، سزایشان کشتن و راندن و از شهر (مدینه) دور کردن است.

وَلَنْ نَّجْعِدَ لِسُئَةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

وَلَنْ نَّجْعِدَ: مضارع منصوب - فاعل (انت) - تَبْدِيلًا: مفعول به

و در سنت و روش خداوند هیچ وقت تغییر و تبدیلی نمی‌یابی. بلکه این روش در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود و همیشگی و پایدار است.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾
ای رسول! مردم از تو می‌پرسند که قیامت کی خواهد بود؟ به آنان جواب بده خدا می‌داند و بس، تو چه می‌دانی چه بسا قیامت نزدیک باشد. (۶۳)

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ

يَسْأَلُكَ: فعل مضارع - ك: مفعول به - النَّاسُ: فاعل

ای رسول! مردمان غافل از روی تمسخر و امتحان از ساعت روز قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند قیامت کی می‌شود؟

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ

به آنان بگو که من علم به آن ندارم که بگویم قیامت در چه وقت است.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا

مَا: مبتدا - يُدْرِيكَ: فعل مضارع - فاعل (هو) - ك: مفعول به - السَّاعَةُ: اسم لعل - هي: اسم كان -

قَرِيبًا: خبر كان، جمله خبر لعل

و تو ای رسول مطلقاً نمی‌دانی که قیامت کی خواهد بود شاید آمدن قیامت نزدیک باشد. حال که حضرت رسول ﷺ وقت قیامت را ندانند پس دیگران چگونه می‌توانند در وقت قیامت سخن بگویند. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بعثت و الساعة كهاتين» من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشتم نزدیک است یعنی آن طوری که این دو انگشت میانی به هم نزدیک اند. قیامت نیز نزدیک است. پیر هرات شیخ خواجه عبدالله انصاری گفت: طهارت کن، که قیامت نزدیک است، توبه کن، که قیامت نزدیک است.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

خدا کافران را لعنت کرده و آتشی افروخته برای ایشان آماده کرده است. (۶۴)

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا

لفظ الله: اسم ان - لعن: فعل ماضی - فاعل (هو) - الْكُفْرِينَ: مفعول به - أَعَدَّ: فعل ماضی - فاعل (هو) - سَعِيرًا: مفعول به

براستی خداوند کافران را لعنت و نفرین کرده و از رحمت خود محروم ساخته است و برای ایشان آتش افروخته جهنم را آماده کرده است آتشی که بسیار فروزان و خورنده و سوزنده و سهمگین است.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾

که همیشه در آن جاودان مانند دوست و یابوری نمی یابند. (۶۵)

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

خَالِدِينَ: حال - أَبَدًا: مفعول فيه

پیوسته و جاودان در آن می مانند، که این عذاب نه از آنها برداشته می شود و نه قطع می شود.

لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

لَا يَجِدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - وِلِيًّا: مفعول به

و دوستی نمی یابند که ایشان را از آتش جهنم بیرون آورد و نه یاری و مددکاری که آنان را از عذاب باز دارد.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾

روزی که چهره هایشان را در آتش بگردانند، گویند: ای کاش خدا را و پیغمبر را اطاعت کرده بودیم. (۶۶)

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ

يَوْمَ: مفعول فيه - تُقَلَّبُ: فعل مضارع مجهول - وُجُوهُهُمْ: نایب فاعل

یاد کن آن روزی را که چهره هایشان از جهتی به جهتی گردانیده شوند در آتش جهنم یعنی گاهی ایشان را بر پشت بخوابانند و گاهی به روی افکنند آن گاه ایشان می گویند ای کاش ما در دنیا خدای تعالی و رسول او را فرمان می بردیم و از او در آنچه که ما را به سوی حق دعوت کرد اطاعت می کردیم تا اینکه به این عذاب گرفتار نمی آمدیم. در حدیث شریف از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه به رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا ﴿۶۷﴾

و گویند: پروردگارا ما از مهتران و بزرگان خویش اطاعت کردیم و ایشان ما را از راه بدر بردند. (۶۷)

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا

نا در اِنَّا: اسم ان - اَطَعْنَا: فعل ماضی - نا(فاعل)، جمله خبر ان.

می گویند: پروردگارا! ما هر آینه از بزرگان و مهتران قبایل خود فرمان بردیم و از بزرگان و پیشوایان خود پیروی کردیم پس ایشان ما را گمراه کردند و از راه راست که راه حق و درست بود بدر بردند و با حيله و افسوس ما را فریب دادند که امروز به جهت این غفلت و جهالت به این روز افتاده ایم.

حسرت از جان او پر آرد دود

پس که ریزد ز دیده اشک ندم

آب چشمش شود در آن شیون

کاش این گریه پیش از این کردی

ای به مهد بدن چو طفل صغیر

پیش از آن کت اجل کند بیدار

و آن زمان حسرتش ندارد سود

غرق گردد ز فرق تا بقدم

آتشش را به خاصیت روغن

غم این کار بیش از این خوردی

مانده در دست خواب غفلت اسپر

گر بمردی ز خواب سر بردار

رَبَّنَا ءَاتِنَهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿۶۸﴾

پروردگارا تو عذاب ایشان را سخت و مضاعف گردان و آنان را لعنت کن لعنتی بزرگ. (۶۸)

رَبَّنَا ءَاتِنَهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُمْ لَعْنًا كَبِيرًا

رَبَّنَا: منادا - ءَاتِنَهُمْ: فعل امر - فاعل (انت) - هم: مفعول به - ضِعْفَيْنِ: مفعول به - الْعَنَتُمْ: فعل امر -

فاعل (انت) - هم: مفعول به - لَعْنًا: مفعول مطلق - كَبِيرًا: نعمت

مشرکان اهل دوزخ در حین سوختن در آتش دوزخ خطاب به بزرگان و مهتران خود می گویند: پروردگارا! آن منافقان و کافران که ما را فسون کردند و ما را به این روز انداختند دو چندان عذاب بده عذاب یکی به جهت کفرشان و دیگری به جهت گمراه ساختن ایشان ما را و ایشان را لعنت کن لعنتی سخت و بزرگ که راه برگشت دوباره هرگز نیابند چه هر که را که حق سبحانه و تعالی از خود براند کسی قادر نیست او را دوباره برگرداند.

هر که را قهر تو راند که تواند خواندن

آنکه را لطف تو خواند که تواند راندن

يٰۤاَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجْهًا ﴿۶۹﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید به مانند آن کسان مباشید که موسی را آزار کردند و خدا از آنچه گفتند او را مبرا ساخت و نزد خداوند با آبرو بود. (۶۹)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا

ای: منادا- ها؛ حرف تنبیه- الَّذِينَ: عطف بیان

ای کسانی که ایمان آورید به مانند کسانی مباشید که موسی علیه السلام را آزار دادند و برنجانبند. به این معنی خبر مصطفی صلی الله علیه و آله به روایت بوهریره گفت: بنی اسرائیل وقتی غسل می کردند یکدیگر را برهنه می دیدند و خویشتن را از چشم نظاران نمی پوشیدند. و موسی مردی کریم و شرمگین بود نمی خواست که کسی او را برهنه بیند، به خلوت غسل می کرد و خود را از نظر مردم پوشیده و کشیده داشت. بنی اسرائیل او را طعن کردند.

ابن ابی شیبیه، ابن جریر و ابن منذر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کردند که فرمود: قوم موسی علیه السلام می گفتند که او دبه خایه^۱ است، روزی موسی علیه السلام بیرون آمد و جامه های خود را از تن خویش بیرون آورده بر روی سنگی نهاد تا غسل کند، آن سنگ بر جامه ی وی پیچ خورد و از جای خود پرید به چرخ افتاد و روان شد. موسی علیه السلام ناگزیر با تنی عریان به دنبال وی افتاد و همین طور رفت تا به محل بنی اسرائیل رسید. در این هنگام آنها تمام بدن او را دیدند و مشاهده کردند که او سالم و بی عیب است.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «موسی علیه السلام شخص با حیاتی بوده، و این همان قول خداوند متعال است که می فرماید: (مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت نمودند و خداوند او را از آنچه که به وی نسبت می دادند میرا ساخت، و او در نزد خداوند متعال با منزلت بود).

وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ رَاجِحًا

اسم کانت (هو)- عِنْدَ: مفعول فیه- لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه- وَرَاجِحًا: خبر کانت

و در حالی که موسی در نزد خدای تعالی با جاه و مقام و قربت و مستجاب الدعوات بود.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

شما که ایمان دارید! از خدا بترسید و سخن به صواب گوید. (۷۰)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

ای: منادا- ها؛ حرف تنبیه- الَّذِينَ: عطف بیان- وَقُولُوا: فعل امر- (و)فاعل- قَوْلًا: مفعول به- سَدِيدًا: نعت.

ای کسانی که ایمان آورده اید در تمام کارها از خدا بترسید و سخنی درست و استوار بگوئید و از ابذاء و آزار رسول پرهیزید و او را با سخنان درشت نرنجانید.

يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

^۱- فتق وارد، نام عثی که در اثر پاره شدن صفاق و ریختن پیه شکم یا بعضی از امعاء به پاتین تولید می شود و غالباً باعث توروم خایه می گردد.

تا خدا اعمالتان را به صلاح آورد و گناهانتان را ببامرزد و هر که اطاعت خدا و رسول او کند رستگار شده است، رستگاری بزرگی. (۷۱)

يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ

يُصَلِّحْ: فعل مضارع - هو (فاعل) - أَعْمَالَكُمْ: مفعول به

تا اینکه خدای تعالی کردارهای شما را به صلاح آورد و گناهان شما را ببامرزد. این پاداش همان اعمال نیک است که افراد صالح انجام می دهند و از ابداء و آزار بیغمبران پرهیز می کنند.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا

مَنْ: مبتدا جازم - يُطِيعِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، تلفظ الله: مفعول به - فَازَ: فعل ماضی - فاعل (هو) -

فَوْزًا: مفعول مطلق

و هر که از خدا و رسول او هر آنچه را که می فرماید فرمانبرداری کند و اطاعت کند پس به درستی از شر برهد و رستگار و پیروز گردد چه پیروزی بزرگی

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا

الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲)

ما این امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و از برداشتن آن ابا کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت، که وی ستم پیشه و نادان بود. (۷۲)

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا

الْإِنْسَانُ

نا: اسم ان - عَرَضْنَا: فعل ماضی - نا (فاعل)، جمله خبر ان.

به درستی که ما امانت را که طاعت و یا عشق به خدا و یا حدود شرع که عبادت از نماز و روزه و زکات و جهاد و حج و ... است. می گوید: آن امانت را بر آسمانها و زمین و بر کوهها دادیم پس از برداشتن آن امانت سر باز زدند و از آن ترسیدند آسمان که ملائکه در آن اند و ساکنان زمین و کوهها که حیوانات بری و بحری اند آن امانت عرضه شد و همه خودداری کردند و سر باز زدند از راه ترس نه از روی مخالفت چون تحمل آن بار (عشق و اطاعت خدا) بسیار سنگین و غیر قابل تحمل بود.

إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

و به راستی آدم ضعیف و ناتوان آن را برداشت به درستی که انسان بر نفس خود نادان و ستم کار است و آن بار سنگینی را بر دوش گرفت و آن عشق سنگینی را تحمل کرد.

ملائک را چه سود از حسن طاعت

چو فیض عشق بر آدم فرو ریخت

حافظ گفت:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت	با من راه نشین بادهی مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۷۳﴾

تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و مردان مؤمن و زنان مؤمن را ببخشد که خدا آمرزگار و رحیم است. (۷۳)

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ

لِيُعَذِّبَ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْمُنَافِقِينَ: مفعول به

تا اینکه خدای تعالی مردان و زنان منافق را عذاب کند به ضایع ساختن امانت و عذاب کند مردان و زنان مشرک را به خیانت در امانت و تکذیب پیغمبران و عدم وفای به عهد و بر مردان و زنان مؤمن که بر امانت استوار ماندند و در عهد و پیمان خود وفادار ماندند و بر عبادت و طاعت و فرایض ثابت قدم بودند ببخشاید، توبه‌شان را می‌پذیرد و خدا آمرزگار و بر توبه‌کنندگان مهربان است زیرا که آنان امانت‌ها را به جای آوردند و خداوند هر کسی را به اندازه‌ی اعمالش پاداش می‌دهد.

حافظ گفت:

سهو و خطای بنده‌گرش نیست اعتبار
معنی غفو و رحمت آمرزگار چیست

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و خدا بر توبه‌کنندگان آمرزگار و مهربان است، چرا که آنان امانت‌ها را ادا کرده‌اند.

فہرست

صفحہ	نام سورہ
۱	سورہ بقرہ
۵۲	سورہ فرقان
۸۸	سورہ انعام
۱۲۷	سورہ النمل
۱۸۹	سورہ القصص
۲۲۱	سورہ العنکبوت
۲۵۰	سورہ الروم
۲۷۸	سورہ النمل
۳۱۱	سورہ النمل
۳۲۱	سورہ النمل
۳۲۷	سورہ النمل